

چاپ نہم



میخائیل گورباچف

دومین انقلاب

(پراسترویکا)

ترجمہ عبدالرحمن صدیقیہ



میخائیل گورباچف

پراسترویکا

دومین. انقلاب

مترجم: عبدالرحمن صدریه



تهران - ۱۳۷۹

گورباچف، میخائیل سرگی بویچ، ۱۹۳۱ - Gorbachev, Mikhail Sergeevich
پراسترویکا: دومین انقلاب / میخائیل گورباچف؛ ترجمه عبدالرحمن صدریه --
تهران: فردس، ۱۳۷۹.

ISBN 964 - 320 - 93 - 0 ریال: ۲۱۰۰۰

۳۶۶ ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

عنوان به انگلیسی: Perestroika.

این کتاب در سال ۱۳۶۷ تحت عنوان «پراسترویکا: دومین انقلاب روسیه»
توسط انتشارات آبی چاپ شده است.

چاپ هفتم: ۱۳۷۹.

۱. روسیه شوروی -- اوضاع اجتماعی - ۱۹۷۰ - ۲. روسیه شوروی -- سیاست و

حکومت - ۱۹۸۲ - ۳. روسیه شوروی -- سیاست اجتماعی. الف. صدریه،

عبدالرحمن، ۱۳۰۷ - ، مترجم. ب. عنوان.

۹۴۷ / ۰۸۳۵

HN۵۲۷ / ۹ گ

۱۳۷۹

۱۴۵۱ - ۷۹ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات فردوس

خیابان دانشگاه - کوچه میترا - شماره ۷ تلفن ۶۴۹۵۷۷۹ - ۶۴۱۸۸۳۹

پراسترویکا (دومین انقلاب)

میخائیل گورباچف

ترجمه عبدالرحمن صدریه

چاپ هفتم: ۱۳۷۹ (چاپ اول فردوس)

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپخانه رامین

همه حقوق محفوظ است.

شابک ۰ - ۰۹۳ - ۳۲۰ - ۹۶۴ - ۰ ISBN 964 - 320 - 093 - 0

۲۱۰۰ تومان

- میخائیل گورباچف چهارده سال پس از انقلاب اکتبر در دهکده ولنده، در ایالت استاوروپول، در استپهای شمال قفقاز متولد شد. خانواده‌اش ظاهراً در دوران تعاونی‌کردن کشاورزی در اتحاد جماهیر شوروی به این منطقه کوچ داده شده بودند. پدر بزرگش به ریاست کلخوز دهکده برگزیده شد و پدرش تا سمت تراکتورران درجه یک کلخوز ترقی کرد.
- هر ساله گروه‌های استعدادیاب به روستاهای شوروی می‌رفتند و جوانان با استعداد را انتخاب می‌کردند. در ۱۹۵۰ یکی از این گروه‌های استعدادیاب میخائیل گورباچف را انتخاب کرد و بنا بر توصیه حزب در سن ۱۹ سالگی، پس از گذراندن دوران تحصیلات عمومی و یک سال کار در سمت مکانیک تراکتور، برای تحصیل حقوق به دانشگاه دولتی لومونوسف مسکو اعزام شد.
- در دوران تحصیل در دانشگاه به سازمان جوانان حزب (کومسومول) پیوست و در این سازمان مدارجی را طی کرد، و مانند بسیاری از دانشجویان، ضمن تحصیل، دوره تعلیمات نظامی را نیز گذراند، و در ۱۹۵۵ زمانی که تحصیلاتش را به پایان رساند، درجه ستوانی ارتش را نیز دریافت کرد.

- پس از اتمام دانشکده همراه با همسرش ریسا، و دختر دو ساله‌اش ایرنیا، به ایالت استاوروپول بازگشت. خدمات حزبی را در (کومسومول) ایالتی دنبال کرد، تا آنکه در ۱۹۵۶ به سمت دبیر اول (کومسومول) ایالتی برگزیده شد.
- این زمان ۲۵ ساله بود، سه سال بعد در سن ۲۸ سالگی از پر نفوذترین مسئولین حزبی ایالت استاوروپول بود. در سراسر دوران خدمات حزبی‌اش تماس و گفتگو با مردم را فراوان ارج می‌نهاد. نخستین مقاله‌اش را در ۱۹۶۰ در کومسولکا پراودا منتشر کرد.
- در ۱۹۶۱ به نمایندگی از طرف تشکیلات ایالتی حزب، در بیست و دومین اجلاس حزبی (ک پ د س یو) شرکت جست.
- با طی مدارج حزبی در ۱۹۷۰ به عالیترین مقام حزبی در ایالت استاوروپول رسید. در بیست و چهارمین اجلاس حزبی در آوریل، با حفظ سمت رئیس تشکیلات ایالتی حزب، به عضویت کامل کمیته مرکزی (ک پ د س یو) پذیرفته شد.
- در ۱۹۷۴ ریاست کمیسیون اعزامی حزب را در سفر بلژیک برعهده داشت. در سفر بعدی به خارج از کشور، برای شرکت در مراسم سی‌امین سالگرد شکست هیتلر به آلمان فدرال رفت. همچنین در ۱۹۷۶ نیز به فرانسه سفر کرد.
- گورباچف در زمره آن گروه از مسئولین حزبی بود که سالها با فساد در دولت و حزب، با شدت مبارزه می‌کردند، و همین گرایش مبارزه با فساد، آنان را دایم به یکدیگر نزدیکتر می‌ساخت.
- در یازدهم مارس ۱۹۸۵ در اجلاس فوق‌العاده کمیته مرکزی (ک پ د س یو) به عنوان دبیرکل و رئیس حزب انتخاب شد.

– کتاب پراسترویکا در نوامبر ۱۹۸۷ همزمان به چندین زبان مختلف در روسیه و در غرب انتشار یافت. (این ترجمه از متن آلمانی انجام شده است). محتوای کتاب نه تنها بیانگر نظرات رهبری جدید اتحاد جماهیر شوروی در مسائل سیاست داخلی و سیاست خارجی آن کشور است، بلکه در این کتاب مسائل جهانی و به ویژه مسئله ارتباط دو ابرقدرت، ارتباط دو بلوک شرق و غرب، و ارتباط دو جهان صنعتی کاپیتالیست و سوسیالیست با جهان سوم نیز به تفصیل، از دیدگاه رهبری جدید اتحاد جماهیر شوروی بررسی شده است.

– مجله آمریکایی تایم میخائیل گورباچف را به عنوان مرد برگزیده سال ۱۹۸۷ معرفی کرد.

– Perestroika ترکیبی است روسی متشکل از پیشوند pere و کلمه stroika که به همین ترتیب در همه جا به عنوان اصطلاحی بین‌المللی پذیرفته شده است. شاید بتوان آن را با محدود ساختن مفهوم به «تجدید تنسيق» ترجمه کرد. این لغت را معمولاً در انگلیسی reconstruction (از جمله به معنی بازسازی) ترجمه کرده‌اند.

– اکنون به هنگام چاپ نهم کتاب می دانیم که میخائیل گورباچف، پراسترویکا و گلاسنوست عصر نوینی را موجب گشتند؛ آزاد شدن پانزده کشور شبه مستعمره، رها شدن کشورهای اروپای شرقی از سلطه بیگانه، وحدت دو آلمان و جایگزین شدن سوسیالیسم با روش دموکراسی - کاپیتالیسم در روسیه پیامدهای آشکار شده آن است که آیا گورباچف و پراسترویکا منتهی اجتناب‌ناپذیر

«استالینیسم»، «برژنفیسم» و رقابت تسلیحاتی تحمیل شده بر اتحاد جماهیر شوروی بود، یا تحولی بود ناشی از عملکرد شخصیت‌ها یا احتمالاً هر دو.

– زیرنویسهای مشخص شده با * از مترجم است.

فهرست

به خوانندگان..... ۱۳

قسمت اول - پراسترویکا

فصل اول..... ۲۵

مبدأ، مشخصات و ویژگیهای «پراسترویکا»..... ۲۵

پراسترویکا - نیازی فوری..... ۲۵

بازنگرش به لنین به عنوان منبع ایده‌ئولوژی پراسترویکا..... ۳۸

برنامه‌ای بادقت از پیش آماده شده نه توضیحی پرتکلف..... ۴۰

سوسیالیسم بیشتر و دموکراسی بیشتر..... ۵۵

آموزش از تاریخ..... ۵۹

چه چیز باعث شد، تا پراسترویکا را به جریان اندازیم..... ۷۰

پراسترویکا یک انقلاب است..... ۷۷

«انقلابی از بالا»؟ حزب و پراسترویکا..... ۸۵

فصل دوم..... ۹۳

پراسترویکا فعال می‌شود. نخستین نتایج..... ۹۳

- ۱- جامعه تحرک می‌یابد. چگونه آغاز شد..... ۹۴
- پراسترویکا تحرک می‌یابد..... ۹۹
- هیچ نسخه‌ی ثبت شده‌ای نداریم..... ۱۰۱
- نور بیشتر برای فضای باز!..... ۱۱۶
- پراسترویکا و روشنفکران..... ۱۲۶
- ۲- سیاست اجتماعی - اقتصادی جدید..... ۱۳۰
- رפורم اقتصادی، جلسه کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در ژوئن ۱۹۸۷ .. ۱۳۱
- دگرگونی براساس روش اقتصادی حسابرسی کامل..... ۱۳۸
- برداشتی تازه از تمرکز..... ۱۳۹
- هدف ما: تکنولوژی در سطح جهانی..... ۱۴۴
- «شبکه زنده پراسترویکا»..... ۱۴۹
- سیاست اجتماعی دگرگونی..... ۱۵۴
- ۳- در راه رسیدن به دموکراسی مهمترین ذخیره ما..... ۱۶۲
- حفاظت از حقوق - پدیده صرفنظر نکردنی سوسیالیسم..... ۱۶۶
- پراسترویکا و شوراها..... ۱۷۳
- نقش جدید اتحادیه‌های کارگری..... ۱۷۸
- جوانان و پراسترویکا..... ۱۸۰
- زنها و خانواده..... ۱۸۳
- اتحاد ملیتهای سوسیالیستی ساختاری بی‌بدیل..... ۱۸۶
- حیثیت و اعتماد..... ۱۹۲
- ۴- غرب و پراسترویکا..... ۱۹۶

قسمت دوم - تفکر تازه و دنیا

۲۱۳	فصل سوم.....
۲۱۳	دنیای امروز را چگونه می‌بینیم، ما کجا قرار گرفته‌ایم.....
۲۱۹	تفکر سیاسی جدید.....
۲۲۸	راه ما به سوی چشم‌اندازی نوین.....
۲۳۷	«دست مسکو».....
۲۴۰	تأثیر بین‌المللی تفکر نوین.....
۲۵۰	طرفداری از سیاست خارجی صمیمانه و باز.....
۲۵۵	فصل چهارم.....
۲۵۵	دگرگونی در اتحاد جماهیر شوروی و دنیای سوسیالیست.....
۲۵۵	درباره سوسیالیسم واقعی.....
۲۶۱	در راه روابطی تازه.....
۲۷۳	فصل پنجم.....
۲۷۳	جهان سوم در اجتماع بین‌المللی.....
۲۷۶	درگیریهای منطقه‌ای.....
۲۸۴	ملتها از این حق برخوردارند، که راه تکاملشان را خود انتخاب کنند.....
۲۸۸	گره آسیایی - پاسیفیک.....
۲۹۴	درباره کاهش تسلیحات هسته‌ای در آسیا.....
۲۹۶	روابط جماهیر شوروی - هندوستان.....
۲۹۸	آمریکای لاتین: زمان به معنی تغییرات است.....
۳۰۰	همکاری، نه مقابله.....

۳۰۳	فصل ششم
۳۰۳	اروپا در سیاست خارجی جماهیر شوروی
۳۰۴	ارثیه تاریخ
۳۰۹	اروپاخانه مشترک ماست
۳۱۱	الزام: ضرورت سیاست اروپایی جامع
۳۱۴	امکانات اروپا
۳۱۷	دو دولت آلمان
۳۲۱	اروپا و کاهش تسلیحات
۳۲۵	همکاری اروپایی
۳۲۸	نخستین اماره‌های تفکر نوین در اروپا
۳۳۰	درباره اروپا و سازمان ملل متحد
۳۳۳	مسئولیت اروپا
۳۳۵	فصل هفتم
۳۳۵	مسائل کاهش تسلیحات و روابط شوروی - آمریکا
۳۳۹	از ایالات متحده چه انتظاری داریم؟
۳۴۳	ایالات متحده «شهری درخشان برقله»
۳۴۷	«تصویر دشمن»
۳۵۰	چه کسی نیازمند رقابت تسلیحاتی است و چرا؟
۳۵۵	بیشتر درباره واقعیت‌ها، چشم‌پوشی از تندروی ایده‌نولوژی
۳۵۵	در روابط بین دول
۳۵۷	فساد بیگانه‌گرایی
۳۶۴	در راه ژنو، ملاقات ژنو
۳۶۶	بعد از ژنو

۳۶۷	استمهال.....
۳۷۰	برنامه کاهش تسلیحات هسته‌ای.....
۳۷۳	ایالات متحده بعد از ژنو.....
۳۷۷	آموزش چرنوبیل.....
۳۷۹	ریک جاویک.....
۳۸۸	پس از ریک جاویک.....
۳۹۵	گردهمایی مسکو و موشکهای میان برد.....
۴۰۹	نتیجه گیری.....
۴۱۳	یادداشتها.....

به خوانندگان

این کتاب را نوشتم، چون خواسته‌ام مستقیم با مردم اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا و کشورهای دیگر سخن گویم. با رؤسای دولتها، سیاستمداران برجسته و دولتمردان دیگر از بسیاری کشورها ملاقات کرده‌ام. اما، با این کتاب مایلم مستقیم و بدون واسطه با مردمان در سرتاسر جهان گفتگو کنم و مسائلی را مورد بحث قرار دهم که به همه ما، بدون استثنا، بستگی دارند.

این کتاب را نوشتم، چون به عقل سالم آنان اعتقاد و اطمینان دارم، که آنان نیز همانند من، نگران آینده سیاره‌مان هستند.

بایستی گرد هم آییم و باهم گفتگو کنیم. بایست به مسائل، با روحیه آماده برای همکاری برخورد کنیم و نه با روحیه خصمانه. بسیار خوب می‌دانم، که همه کس با من همعقیده نیست. همچنین مسلم است، که من هم با همه کسانی که درباره موضوعهای معینی نظر می‌دهند، موافق نخواهم بود. به همین علت است که مذاکره تا بدین حد مهم است، و من هم برای انجام چنین مذاکره‌ای این کتاب را عرضه داشته‌ام.

پراسترویکا نه یک رساله علمی است و نه یک نوشته تبلیغاتی، گرچه نظرات، نتیجه گیریها، و تحلیلهایی را که خواننده در آن می یابد، طبیعتاً برارزشهایی مشخص و مبتدایی ایده‌ثولوژی اتکاء دارند. این کتاب بیشتر مجموعه‌ای است از افکار و بازتابها درباره پراسترویکا، درباره مسائلی که با آنها درگیریم، و گسترده تغییرات این مسائل در طول زمان، درباره جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، پیچیدگیهای مسائل این جهان و مسئولیتها که از آن ناشی می‌شود، و بی‌بدیل بودن آنها. آگاهانه از این کار خودداری کردم، که کتاب را با داده‌ها، اعداد و جزئیات پر کنم. این کتابی است درباره طرحهای ما و راههایی که برگزیده‌ام، تا این طرحها را عملی سازیم. لکن در عین حال - مایلیم این را مجدد تأیید کنم - دعوتی است برای مذاکره. قسمت بزرگی از آن به تفکر سیاسی نوین اختصاص یافته، تفکری که اساس سیاست خارجی ماست. اگر این کتاب مؤثر واقع شود و اعتماد متقابل را در جهان تقویت کند، در این صورت بنا بر نظر من مقصود حاصل شده است.

پراسترویکا یا دگرگونی چه مفهومی دارد؟ چرا بدان نیاز داریم؟ محتوای آن چیست، هدفهایش کدامند؟ با چه درگیر می‌شود، و چه تازه همراه می‌آورد؟ تکامل بعدی آن چگونه خواهد بود، و چه پیامدی ممکن است برای اتحاد شوروی و اجتماع دول جهان داشته باشد؟

تمامی اینها پرسشهای بجا هستند که بسیاری از مردم مایلند پاسخ آنها را بدانند: سیاستمداران و مدیران اقتصادی، دانشمندان و روزنامه‌نگاران، معلمان و پزشکان، روحانیون، نویسندگان و

دانشجویان، کارگران و کشاورزان. بسیاری از مردم می خواهند بفهمند، در حال حاضر در اتحاد جماهیر شوروی چه روی می دهد، بخصوص بدین علت، چون مطبوعات و تلویزیونها در غرب هنوز هم آکنده اند از بی مهری نسبت به کشور من.

پراسترویکا، مرکز زندگانی معنوی در اجتماع ما شده است. این امری است طبیعی، چون به هر حال به آینده کشور مربوط می شود. تغییرات به هر شهروند شوروی مربوط است، چون مسائلی حیاتی و حائز اهمیت را مورد توجه قرار می دهد. همه مشتاق آنند تا آگاهی یابند، جامعه ای که ما، بچه هایمان و نوه هایمان در آن خواهیم زیست، چگونه خواهد بود.

سایر کشورهای سوسیالیستی نیز علاقه ای مشتاقانه نسبت به دگرگونی شوروی نمایان می سازند. آنها هم در تکامل خود، مرحله ای مشکل و پراهمیتی را می گذرانند، آنها هم راههایی را می جویند و می آزمایند، تا رشد اقتصادی و اجتماعی خود را سرعت بخشند. اینکه آیا ما موفق خواهیم بود یا نه، به حمایت متقابل، به کارهایی که همراه با هم انجام خواهیم داد و به کوششهایمان بستگی خواهد داشت.

از این جهت علاقه فعلی به کشور ما قابل فهم است، بخصوص وقتی فکر کنیم که چه تأثیری بر سیاست جهانی خواهد داشت. با در نظر داشتن این شرایط خواهش ناشر آمریکایی را پذیرفتم و این کتاب را نوشتم. مایلیم، که دیگران ما را درک کنند. اتحاد شوروی واقعاً دورانی هیجان برانگیز را می گذراند. حزب کمونیست اتحاد شوروی اوضاعی را، که تا اواسط دهه هشتاد تکامل یافته بود، با نظری

انتقادی تحلیل، و سیاست پراسترویکا، یا دگرگونی را تدوین کرد - سیاستی که با اجرای آن پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی کشور سرعت می‌یافت و جامعه ما را در تمامی بخشها نوسازی می‌کرد. ملت ما این سیاست را درک کرد و پذیرفت. پراسترویکا تمامی اجتماع را به‌تحرك واداشت. باید اذعان شود، که کشور ما بس عظیم است. مقدار زیادی از مسائل انباشته شده‌اند، و حل آنها سهل نخواهد بود. اما تغییرات آغاز شده است. جامعه واپس نمی‌گراید.

در غرب، از جمله در ایالات متحده امریکا، پراسترویکا را متفاوت تفسیر می‌کنند. مثلاً این نظر مورد توجه عده‌ای است، که پراسترویکا به علت اوضاع فاجعه‌انگیز اقتصاد شوروی اجتناب‌ناپذیر تشخیص داده شده است، یا پراسترویکا بازتابی از تفکر معقولتر درباره سوسیالیسم است که گرفتار بحران کمال مطلوب و هدفهای عالی خود شده است. هرعلتی هم موجب چنین تفسیری شده باشد، این تفسیر از واقعیت بسیار دور است.

طبیعتاً نارضایی درباره اینکه در سالهای اخیر اوضاع چگونه تکاملی داشت، یکی از دلایل مهم پذیرش پراسترویکا است. لکن به مراتب مهمتر از آن این درک است، که امکانات سوسیالیسم بسیار کم مورد استفاده قرار گرفته‌اند. اینک، که هفتادمین سالگرد تولد انقلابمان را جشن می‌گیریم، بسیار روشن این نکته را درمی‌یابیم. ما از بنیه مادی بسیار سالم، از تجربه‌های فراوان و جهان‌بینی روشنی برخورداریم. براساس این بنیان می‌توانیم اوضاع جامعه را با شناخت هدف، مدام بهبود بخشیم و کوشش کنیم، تا از تمامی فعالیتیمان مدام فایده بیشتری عاید گردد - هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت.

مایلم از ابتدا مشخص سازم، که پراسترویکا مشکلتر از آن بود که در آغاز می‌پنداشتیم. بسیاری از مسائل را می‌بایست از نو تفکر کنیم. اما با هرگامی که به‌پیش برداشتیم اعتقاد ما تقویت شد، که راهی درست برگزیده‌ایم و کاری صحیح انجام می‌دهیم.

بعضی از مردم ادعا می‌کنند، که هدفهای جاه‌طلبانه‌ای که با سیاست پراسترویکا برای خود تعیین کرده‌ایم، دلیل واقعی آن است که چرا ما در این اواخر با ابتکارهای تازه برابر افکار عمومی جهانیان ظاهر شده‌ایم. بدین سادگی نباید به موضوع نگریست. همه می‌دانند که اتحاد شوروی، مدتهاست برای همکاری در زمینه صلح کوشش می‌کند و پیشنهادهای فراوانی را نیز ارائه داده است، پیشنهادهایی که اگر پذیرفته می‌شدند، اوضاع بین‌المللی را عادی می‌ساختند.

مسلم، برای پیشرفت در داخل کشور نیاز به عادی بودن شرایط بین‌المللی خواهیم داشت. ولی از آن گذشته خواستار دنیایی بدون جنگ، بدون رقابت تسلیحاتی، بدون اسلحه‌آمی و زور هستیم، نه به این علت، که چنین وضعی، حد مطلوب شرایط برای تکامل داخلی ما می‌باشد، بلکه برای اینکه این نیازی عینی و جهانی است، که از داده‌های واقعی زمان حال برخاسته است.

اما تفکر نوین ما از این هم فراتر می‌رود. جهان تنها در آب و هوای تهدید اتمی زیست نمی‌کند. مسائل اجتماعی سختی نیز بدان اضافه می‌شود، مسائلی که باید حل شوند، و فشارهای جدیدی، که گاه ناشی از پیشرفت علمی - فنی، و گاه ناشی از تشدید مشکلات جهان فراگیر می‌باشند. بشریت، امروز خود را درگیر مسائلی می‌یابد که هرگز پیش از این وجود نداشته است و آینده‌اش تا آن زمان که راه حلی

گروهی برای این مسائل یافت نشود، همچنان معلق خواهد ماند. کشورها بیش از هر زمان دیگر به یکدیگر وابسته شده‌اند، و تل انبار سلاح‌ها، بویژه سلاح‌های اتمی، بروز جنگ جهانی را، حتی اگر بنا بر اتفاق آغاز شود، مدام محتملتر می‌سازد. یک اشتباه ساده تکنیکی یا غفلتی انسانی ممکن است کافی باشد تا زندگانی همگان را بر سطح زمین لطمه زند.

فکر کنم، همه می‌پذیریم، که در چنین جنگی برنده یا بازنده‌ای وجود نخواهد داشت. کسی زنده نمی‌ماند. این تهدیدی مرگ‌آور برای همگان است.

گرچه دورنمای مرگ در جنگ اتمی، وحشت برانگیزترین همه آینده‌های قابل تصور است، اما در اینجا مطلب چیز دیگری است. حرکت مارپیچی تسلیح همراه با واقعیت‌های سیاسی و نظامی جهان و پافشاری برای حفظ سنت‌های پیش از دوران اتم در تفکر سیاسی، همکاری کشورها و خلقها را مشکل می‌سازد. لکن این همکاری - شرق و غرب در اینباره هم عقیده‌اند - لازم خواهد بود، اگر ملت‌های جهان بخواهند دنیا را در وضعی مطلوب حفظ کنند، تا فایده رسانی عملی آن و تجدید تولید ذخایر آن تضمین گردد، تا در نتیجه آن نسل بشر در شرایطی شایسته برای بشریت، بقاء حیات خود را مسلم بدانند.

دنیا تغییر کرده است، دیگر آنچنان نیست که زمانی بود، بنابراین، مسائل جدید دنیا را نیز نمی‌توان براساس تفکری حل کرد که از قرن‌ها قبل به ما رسیده است. آیا می‌توانیم همچنان این برداشت را صحیح بدانیم، که جنگ ادامه سیاست با وسائل دیگر است؟

کوتاه سخن، ما در رهبری شوروی به این نتیجه رسیده‌ایم - و مدام از نو تکرار می‌کنیم - که تفکر سیاسی نوینی مورد نیاز است. از این گذشته رهبری شوروی تأکید دارد، که این تفکر نوین را عملاً به کار گیرد، بخصوص در زمینه کاهش تسلیحات. دلیلی که موجب شده است ما در سیاست خارجی مان ابتکارات تازه‌ای را مورد استفاده قرار دهیم، همین است، و با این ابتکارات تازه، با خواستی صمیمانه به جهانیان روی آورده‌ایم.

اینکه گستره این تفکر نوین تاریخی تا چه حد است، باید گفت که در واقع تمامی مسائل اساسی جهان را در برمی‌گیرد.

به‌رغم تمامی تضادها در دنیای امروز، به‌رغم گونه‌گونگی سیستمهای اجتماعی و سیاسی و به‌رغم راههای متفاوتی که ملتها در جریان تاریخ خود برگزیده‌اند، این جهان، یکپارچه و تفکیک‌ناپذیر است. همه ما مسافرین کشتی زمین هستیم، و نمی‌بایست فرصت دهیم زمین ضایع شود. کشتی نوح دیگری وجود نخواهد داشت.

سیاست بایستی متکی برواقعیتها بماند. و خطرناک‌ترین واقعیت در جهان امروز، زرادخانه‌های عظیم اسلحه در ایالات متحده آمریکا و در اتحاد جماهیر شوروی است - هم سلاح‌های غیراتمی و هم سلاح‌های اتمی. این واقعیت برای این دو کشور برابر سایر کشورهای جهان مسئولیتی را موجب شده است؛ با آگاهی از این واقعیت، ما جدی‌کوشا هستیم که روابط آمریکا - شوروی را بهبود بخشیم و لااقل به حداقلی از تفاهم متقابل برسیم، تفاهمی که بدون آن نخواهیم توانست مسائلی را حل کنیم که آینده جهان به حل آن بستگی دارد. بی‌پرده اذعان داریم، که ما استیلاطلبی و ادعاهای جهان‌فراگیری

ایالات متحده را رد می‌کنیم. * American way of life و وجهی از سیاست آمریکا مطلوب ما نیست. ولی این حق ملت آمریکا را محترم می‌شماریم، همان‌گونه که حقوق سایر ملل را نیز محترم می‌شماریم، که بنابر ضوابط مورد عمل خود و قوانین خود، بنابر سنن خود و تمایلات خود زندگی کنند. می‌دانیم و بدان توجه داریم، که ایالات متحده آمریکا برای دنیای پیشرفته نقشی حائز اهمیت برعهده دارد، و برآنچه آمریکایی‌ها برای تمدن بشر انجام داده‌اند ارج می‌نهیم. علائق برحق ایالات متحده را در بررسیهای خود مورد توجه قرار می‌دهیم و براین نیز آگاهیم، که بدون همکاری این کشور غیرممکن است، که خطر جنگی اتمی راخنثی و صلحی مداوم را تضمین کرد. هیچ بدخواهی نسبت به آمریکایی‌ها نداریم. آماده‌ایم و خواهانیم که با ملت آمریکا در تمامی زمینه‌ها همکاری کنیم.

اما می‌خواهیم براساس تساوی، همزیستی و تفاهم متقابل همکاری کنیم. گاهی خلاف انتظارمان روی می‌دهد، بله احساس تردید می‌کنیم، وقتی کشورمان را در ایالات متحده مهاجم و «قلمروی بدی» می‌خوانند. درباره ما دروغها و داستانهایی باورنکردنی شایع می‌سازند، سوءظن و خصومت نسبت به ملت ما، همه‌گونه تضيیقات ممکن را برای ما موجب می‌شود، و ما را به سادگی به رفتاری نامتمدن متهم می‌سازند. همه اینها از کوته‌نظری تحمل‌ناپذیر شهادت می‌دهند.

زمان ایستا نیست، و ما نبایستی آن را بلااستفاده رها کنیم. باید

عمل کنیم. وضع جهان فرصت نمی دهد، که لحظه مطلوب را انتظار بکشیم. نیاز به مذاکراتی سازنده و فراگیر خواهیم داشت، و هم اکنون بدان نیاز داریم. خواست دیگری را دنبال نمی کنیم: وقتی بر صفحه تلویزیون شهرهای شوروی و آمریکا، سیاستمداران و دولتمردان شوروی و آمریکایی و همچنین مردمان ساده آمریکایی و شوروی را در ارتباط با هم نشان می دهیم. فرصت می دهیم تا وسایل ارتباط جمعی مان طیف گسترده موضع غرب را، از جمله موضع محافظه کاران را بنمایانند. تماس انسانهایی را که جهان بینی های متفاوت و اعتقادهای سیاسی مختلف دارند، برمی انگیزیم. بدین ترتیب به نظراتمان این وجه را می دهیم، که چنین کرداری گامی است در راه رسیدن به جهانی برای همه طرفها پذیرفتنی.

بسیار از آن دوریم که راه خود را تنها راه درست بدانیم. هیچ نسخه ای جهانی در اختیار نداریم، اما آماده ایم، با ایالات متحده و با سایر کشورها جدی و صمیمانه همکاری کنیم و پاسخ پرسشها را جستجو کنیم، از جمله پاسخ مشکلترین پرسشها را.

قسمت اول

پراسترویکا

فصل اول

مبدأ، مشخصات و ویژگیهای «پراسترویکا»*

پراسترویکا چیست؟ چه چیز محرک نظریه تحول بوده است؟ برای تاریخ سوسیالیسم پراسترویکا چه مفهومی دارد؟ به ملت‌های اتحاد جماهیر شوروی چه نوید می‌دهد؟ چگونه ممکن است بردیگر جوامع جهان اثر بگذارد؟ همه این سؤاها توجه افکار عمومی جهان را به خود معطوف داشته، و در حال حاضر همه جا درباره آن با شور فراوان بحث می‌شود. بگذارید تا با پاسخ به نخستین پرسش بحث را آغاز کنیم.

پراسترویکا – نیازی فوری

آن که مبدأ و مشخصات پراسترویکا را در اتحاد جماهیر شوروی

*. Perestroika اصطلاحی به زبان روسی که گورباچف برای بیان نظریه خود درباره نوسازی جامعه، تجدید تفکر، گزینش راه و روشی نو، با مفهومی بسیار گسترده به کار برده است، و همه جا به عنوان اصطلاحی بین‌المللی پذیرفته شده است.

بررسی می‌کند، باید بر این نکته پایبند بماند: پراسترویکا ناشی از تلون گروهی جاه‌طلب، یا گروهی از رهبران سیاسی نیست. اگر چنین می‌بود، نه تذکرها و نه تصمیمات اجلاس‌های حزب هیچ یک نمی‌توانست توده ملت را به انجام کاری ترغیب کند که در حال حاضر انجام می‌دهد و روزانه تعداد بیشتری از شهروندان اتحاد جماهیر شوروی بدان می‌پیوندند.

پراسترویکا نیازی است اجتناب‌ناپذیر، که از فراگرد تکامل جامعه سوسیالیست ما نشأت می‌گیرد. این جامعه برای دگرگونی آماده است. مدتهاست که آرزوی آنرا دارد. تعویق پراسترویکا موجب می‌شود که در آینده‌ای نزدیک وضع داخلی دچار نامطلوبی شود، و برای آنکه بی‌حشو و زواید گفته باشم، بحرانی جدی در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را باعث گردد.

بر اساس تحلیل بی‌پروا و جامع اوضاعی که در اواسط دهه هشتاد بر جامعه ما حاکم بود، نتیجه‌گیری کرده‌ایم. این اوضاع را، و مسائلی را که از آن ناشی شده است، در حال حاضر لازم بود رهبران کشور، که از چند سال قبل افراد جدیدی کم‌کم به آنان پیوستند، مورد توجه قرار دهند. مایلیم مهمترین نتایج تحلیل‌مان را بحث کنم، تحلیلی که موجب شد در جریان آن درباره بسیاری از مطالب تجدید تفکر کنیم، و به تاریخ جوان، و نه دیگر چندان جوانان بازنگریم.

روسیه، که هفتاد سال قبل انقلابی بزرگ را به انجام رساند (۱)، کشوری است کهن با تاریخی خاص خود که ویژگی آن تکاپوی انسانها برای دست‌یابی به اطمینان از آینده و سود بردن از کوششهای خود بوده است، ویژگی دیگر آن رویدادهای نامیمون است. این کشور

به جهانیان کشفیات فراوان و شخصیت‌های برجسته عرضه کرده است. در مقابل اتحاد جماهیر شوروی کشوری است جوان، که نه در تاریخ، و نه در جهان نظیر ندارد. در دوران هفت دهه گذشته دورانی کوتاه در تاریخ تمدن بشر - کشور ما راهی را طی کرده است، که متناسب با قرون بوده است. نیروی عظیم، یکی از عظیمترین نیروهای جهان، فعال شد تا دولت عقب افتاده، نیمه استعماری و نیمه فئودالی روسیه را جایگزین گردد. نیروی عظیم کارآمدی، که با کارآیی پرتوان معنوی، فرهنگی بسیار پیشرفته، همبستگی بی نظیر بیش از صد ملیت و قوم، و تأمین اجتماعی قابل اعتماد برای ۲۸۰ میلیون انسان را در قلمرویی موجب گشت، که یک ششم کل سطح جهان است - اینها دست آوردهای عظیم و تردیدناپذیر ماست، که ملت اتحاد جماهیر شوروی به حق از آن برخوردار می‌باشد.

این را نمی‌گویم تا کشور را بهتر از آنچه واقعاً هست متجسم سازم. نمی‌خواهم شکوه آپولوگونی را بنمایانم، که آنچه به «من» تعلق دارد، فقط به همین علت بهتر است و بایستی تردیدناپذیر تلقی گردد. تنها از واقعیت‌های روزمره سخن گفتم، از داده‌هایی معتبر، از نتایج قابل اعتماد کاری، که چندین نسل از ملت من به انجام رسانیده است. این هم واقعیت است که پیشرفت کشور من، تنها به یمن انقلاب ممکن شده است. این نتیجه انقلاب است. این ثمره سوسیالیسم است، ثمره سیستم اجتماعی تازه، و پیامد تصمیمی تاریخی که ملت ما اتخاذ کرد. پشتوانه آن اعمال پدران و پدربزرگان ما و ملیونها انسان کارکن - کارگران، زارعان، روشنفکران - است، که از هفتاد سال قبل مستقیم مسئولیت آینده کشورشان را برعهده گرفته‌اند.

مایلم که خواننده دانسته این را از برابر چشم بگذرانند، وگرنه مشکل درک خواهد کرد که در اجتماع ما چه روی داده است و در این زمان چه روی می دهد. درباره برداشت تاریخی تکامل جامعه مان بعداً سخن خواهم گفت. بگذارید ابتدا وضع درهم پیچیده‌ای را توضیح دهم که در دهه هشتاد در کشور ما پایدار شده و در نتیجه پراسترویکا را لازم و اجتناب‌ناپذیر ساخته است.

در زمانی مشخص - در دومین نیمه دهه هفتاد کاملاً نمایان شد - واقعه‌ای روی داد، که در نخستین نگاه توضیح‌ناپذیر می نمود: نیروی محرکه و پویایی کشور دایم کاهش می یافت. عدم توفیق‌های اقتصادی مدام افزوده می شد. مشکلات انباشته می شد و بر مشکل می افزود، مسائل حل نشده پیشی گرفتند. نشانه‌هایی از آنچه آن را سکون می‌نامیم، و پدیده‌هایی، که مغایر با ویژگیهای سوسیالیسم می‌بودند در زندگانی اجتماعی خودنمایی کردند. نوعی «مکانیسم ترمزکننده» تکامل اقتصادی و اجتماعی را فلج کرده بود و این همه، در زمانی که انقلاب علمی - فنی برای پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی نویدی تازه همراه داشت. رویدادی نادر بود، چرخ عظیم تحرک ماشین غول آسا در حرکت بود، اما تسمه‌های انتقال نیرو به محلهای کار در مکان خود درجا می چرخیدند و درهم می پیچیدند. این وضع را که تحلیل کردیم، نخست رشد منفی اقتصادی را کشف کردیم. در یازده سال آخر نرخ رشد درآمد ملی به کمتر از نصف تقلیل یافته، و از آغاز دهه هشتاد در سطحی تقریباً ساکن پایدار مانده بود. کشوری که زمانی سریع به ملل مرفعی جهان خود را رسانیده بود، اینک در مقابله با دیگران موقع خود را از دست می داد. از این گذشته،

فاصله در زمینه کارآیی تولید، در زمینه کیفیت تولید، تکامل علمی و دانش فنی، تولید تکنولوژی پیشرفته، به زیان ما در حال افزایش بود. رشد مداوم تولید ناخالص، بویژه در صنایع سنگین، مبدل به «اولویت نخست» و خود هدف شده بود. بدین علت فعالیت در گسترش تأسیسات سرمایه‌ای موجب شد که قسمت عظیمی از ثروت ملی به صورت سرمایه‌ای بی‌بار بیهوده بماند. برنامه‌هایی پرهزینه وجود داشت که هرگز متناسب با سطح استاندارد تکنولوژی و علوم نمی‌بودند. کارگر، یا کارگاهی که بیش از همه نیروی کار، مواد، و پول به مصرف می‌رساند به سادگی بهترین تلقی می‌شد. در حالی که امری طبیعی است، که تولیدکننده باید - اگر بخواهم به‌زبانی ساده بیان کنم - مصرف‌کننده را «راضی» کند. اما در کشور ما مصرف‌کننده به‌طور کامل به‌رحم و شفقت تولیدکننده وابسته بود، و می‌بایست بدانچه تولیدکننده تمایل به عرضه آن می‌داشت، بسازد. این هم یکی از پیامدهای این نوع رشد مداوم تولید ناخالص بود. از رفتارهای مشخص مسئولین اقتصادی یکی هم این بود که دیگر در این باره تعمق نمی‌کردند که چگونه می‌توان ثروت ملی را افزایش داد، بلکه در این فکر بودند که چگونه می‌توان مقدار بیشتری زمان کار و مواد در مقطعی از تولید به حساب آورد، تا بتوان آن را به‌قیمتی بالاتر فروخت. در نتیجه این روش، کمبود کالا مشهود شد. ما از سایر کشورهای پیشرفته، در تولید یک واحد مقدار بیشتری مواد خام، انرژی و سایر وسایل تولید مصرف می‌کردیم و هنوز هم مصرف می‌کنیم. غنی بودن ما از لحاظ مواد خام و نیروی کار ما را فاسد کرده است، حتی گروهی می‌گویند ما را به تباهی سوق داده است. علت اساسی این واقعیت

است که اقتصاد مادر طول دهه‌ها گسترشی در سطح داشته است. برای این عادت که برای رشد کمی تولید اولویت قائل شویم، کوشیدیم تا نرخ رشد نزولی تولید را متوقف سازیم، اما این کار را با افزایش مداوم هزینه‌ها عملی ساختیم. صنایع مواد انرژی‌زا و صنایع انرژی را گسترش دادیم و بر مصرف ذخایر طبیعی خود در جریان تولید افزودیم.

با گذشت زمان دائم، یافتن مواد خام پرهزینه‌تر و مشکل‌تر می‌شد. از طرف دیگر روش تکامل در سطح موجب گسترش سرمایه ثابت و در نتیجه کمبود مصنوعی نیروی کار شد. کوشا برای اینکه این وضع را به نحوی اصلاح کنند، با دست و دل بازی، و نا به حق، برای کار عملاً انجام نشده، مزایا پرداخت کردند، و زیر فشار کمبود نیروی کار برای هر مورد غیر لازم مزایای کارآمدی پرداخت می‌شد. این خود در مرحله بعدی به این رویه منجر شد که صورت حسابها را فقط به خاطر سود بردن پیرایش می‌دادند. انگلها متظاهر شدند، بر حیثیت کارگران ماهر و شریف لطمه وارد شد، و روحیه «یکنواخت سازی» دستمزدها سلطه یافت. عدم تطبیق معیار کار و معیار مصرف، که مبدل به نوعی یاری دهنده مکانیسم ترمزکننده شده بود، نه فقط رشد و بارآوری کار را مانع می‌شد، بلکه منجر به نسخ اصول عدالت اجتماعی نیز شده بود.

بدین ترتیب این نوع تکامل در سطح و کاهلی اقتصاد، به بن بست و سکون اقتصادی رسید.

اقتصاد مدام بیشتر از نظر مالی گرفتار گشت. فروش مقادیر زیاد نفت و سایر مواد سوختی، و سایر مواد انرژی‌زا در بازارهای

بین‌المللی کمکی نکرد. فقط موجب مشکل‌تر شدن وضع شد. درآمدهای ارزی که از این طریق به دست آمده بود، قسمت اعظم صرف آن می‌شد تا مشکلات آنی را رفع کنند، و به‌ندرت برای نوسازی اقتصاد و جبران کمبودهای تکنولوژی مورد استفاده قرار گرفتند.

نرخ رشد نزولی و سکون اقتصادی اجباراً در سایر مظاهر زندگانی جامعه تأثیر برجا گذاشت. گرایشهای منفی فضای اجتماعی را نامطلوب ساخت. این وضع منجر به پدیده به اصطلاح «اصل ته مانده» شد، بنابراین اصل برای انجام اقدامات اجتماعی و فرهنگی فقط منابعی در اختیار قرار می‌گرفت، که بودجه پس از تأمین نیازهای تولید هنوز در اختیار می‌داشت. گاه چنین می‌نمود که در برخورد با مسائل اجتماعی مسئولین خود را به نفهمی می‌زدند. به‌زودی حیطه عمل اجتماعی، بویژه در زمینه تکامل تکنولوژی، کارکنان، دانش فنی و کیفیت کار از سایر رسته‌ها عقب افتاد.

و با این توضیح با تناقضی رویارو می‌شویم: شکل جامعه ما اشتغال کامل را تضمین کرده است و برای تأمین اجتماعی بنیانی کوشیده است. در عین حال در این زمینه غفلت کرده است، که از تمامی امکانات سوسیالیسم بهره‌مند گردد، و نیاز در حال تزايد مسکن و مواد غذایی با کیفیت ممتاز را رفع کند، غفلت کرده است، حمل و نقل عمومی را به‌ترتیبی صحیح متشکل سازد، خدمات پزشکی و آموزشی را بهبود بخشد، و سایر مسائلی را حل کند که طبیعتاً به‌همان آهنگ که اجتماع تکامل می‌یابد، بروز خواهند کرد. وضعی نابهنجار مشهود شد. اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین تولید

کننده پولاد، مواد خام، نفت و انرژی در این رشته‌ها هم به حد کافی تولید نمی‌کرد، علتش مصرف مسرفانه و نامتناسب با بهره‌وری بود. گرچه شوروی یکی از بزرگترین تولیدکنندگان غلات است ولی باید سالانه ملیونها تن غله خوراک دام وارد کند. ماحداکثر تعداد پزشک و تختخواب بیمارستان براساس هر هزار نفر ساکنین کشور را داریم، با وجود این در روش تأمین پزشکی ما نابهنجاریهای مشهود وجود دارد. بادقت شگفتی برانگیز را کتهای ما به ستاره دنباله دار هالی، یا به سیاره زهره می‌رسند، اما در کنار این پیروزی علمی و تکنولوژی، وقتی قرار است این دانسته‌ها و دست آوردها را برای نیازهای اقتصادی مورد استفاده قرار دهیم، ناکارآمدی آزاردهنده‌ای را نمایان می‌سازیم. بسیاری از وسایل خانه‌داری تولید شوروی دارای کیفیتی بس فقیرانه هستند.

متأسفانه به همین ختم نشد. آهسته آهسته ارزشهای ایده‌ئولوژی و اخلاقی ملت ما خدشه‌دار شد. برای هیچ کس پنهان نماند که نرخ رشد به نحوی محسوس تنزل کرده، و تمامی مکانیسم کنترل کیفیت از کار بازمانده بود. از پیشرفتهای علمی و فنی بهره‌برداری نمی‌شد. بهبود سطح زندگی متوقف مانده بود، و در تأمین نیازهای مواد غذایی، مسکن، کالای مصرفی و خدمات تنگناهایی نمایان شد.

در سطح ایده‌ئولوژی مکانیسم ترمزکننده تأثیرش به صورت مقاومت برابر هر نظریه جدید، و کوشش برای تحلیل سازنده مشکلات مشهود شده. گزارش توفیقاها - واقعی یا تصور شده - اهمیت فراوان یافتند. تعریف کردنها و کوچک ابدالیها تقدم یافت، به نیازهای کارکنان، و به طور کلی به افکار عمومی بی‌توجهی شد. در

جوامع دانش پژوهان تئوریهای پرزرق و برق ترغیب شد و مورد تشویق قرار گرفت، بدین ترتیب تفکرهای خلاقانه کنار گذاشته شد، و ارزیابیها و قضاوتهای غیرلازم و دلخواه را حقایق مسلم خواندند. مباحث علمی تئوری، و مباحث دیگری که برای تکامل فکری و کوشش خلاقه اجتناب‌ناپذیر است، به شدت رقیق شدند. نظیر این گونه گرایشهای منفی در فرهنگ، هنر و روزنامه نگاری نیز ظاهر گشت، همچنین در سلطه عملکرد آموزش و پزشکی. حتی در این زمینه‌ها هم کوچک ابدالیها و ظاهر پسندیها پیشتاز شدند.

نمایش شعبده بازانه «واقعیتی بدون مسئله» تأثیر نامطلوب خود را نمایان ساخت: تفاوت بین بیان و عمل در افکار عمومی نفی و تردید در مواجهه با شعارها را موجب شد. نتیجه‌گیری درستی بود که این وضع عدم اعتماد را پیامد خواهد داشت. هرآنچه در پشت تریبونها بیان می‌شد، و در روزنامه‌ها و مجلات چاپ می‌شد، مشکوک به نظر می‌رسید. سقوط اخلاق عمومی نمایان گشت، آن احساس والای همبستگی دوران قهرمان‌پرور انقلاب، و دوران جنگ بزرگ میهنی، و دوران بازسازی بعد از جنگ اهمیت خود را از دست داد، الکلیسم، مصرف موادمخدر، و اعمال جنایتکارانه افزایش یافت، نفوذ «استریودوستان» و فرهنگ عامه، که برای ما بیگانه است و به سطحی شدن و ابتدایی شدن ذوق هنری و فقر ایده‌ئولوژی می‌انجامد، تشدید شد.

رهبران حزب دهانه را شل دادند. در پاره‌ای از فراگردهای اجتماعی به کلی ابتکار عمل از آنان سلب شده بود، هرکس می‌توانست واپس‌گرایی کارآمدی را در رهبری و ممانعت و لطمه زدن

برجریان طبیعی تحول را درک کند. لحظه‌ای فرا رسید که این وضع قدرت عملکرد دفتر سیاسی (۲)، و دبیرخانه (۳) کمیته مرکزی (ک پ دس یو) را، و تمامی تشکیلات حزبی را، و همچنین دولت را تضعیف کرد.

دلرباییهای سیاسی و توزیع گروهی مدالها، عناوین و امتیازها، اغلب نگرانی شرافتمندانه نسبت به وضع انسانها و بهبود فضای اجتماعی و شرایط کار را از یادها می‌برد. جوی ایجاد شد که در آن همه خلافها «بخشوده»، و به رعایت نظم و قبول مسئولیت بی‌اعتنایی می‌شد. در عین حال کوشش به عمل می‌آمد که بر همه این نابسامانیها، با نمایشهای پرشکوه، جشن گرفتن برای تعداد بیشماری سالگردها، در پایتخت و در شهرها و دهات سرپوش گذاشته شود. دنیای زندگانی روزمره و دنیای تظاهر به رفاه مدام بیشتر از هم فاصله می‌گرفتند.

بسیاری از تشکیلات حزبی منطقه‌ای قادر نبودند اصول را حفظ کنند و در برخورد با گرایشهای منفی، از جمله بی‌توجهی، سودرسانی متقابل به یکدیگر، و نادیده انگاشتن اصول، از خود قاطعیت نشان دهند. در بسیاری از موارد اصل برابری اعضای حزب رعایت نمی‌شد. بسیاری از اعضای حزب در مقامهای بالا از هرگونه کنترل و انتقادی مصون مانده بودند که منجر به نابسامانی در کار و فسادهای جدی شد. در سطح اداری یک سلسله قانون شکنی بروز کرد. نادیده انگاشتنها و فساد اداری، تعظیم کردنها و مجیزخوانیها گسترش یافت. کارکنان به حق از رفتار کسانی که به آنان اعتماد شده بود و صاحب اختیار بودند و از قدرت خود سوء استفاده می‌کردند، انتقادها را

خاموش می‌ساختند، حتی در مواردی که خود نیز غیرمستقیم در جنایتها شریک نبودند، بر ثروت خود می‌افزودند، خشمگین شده بودند. بنابراین رعایت انصاف باید ضمناً گفته شود که در طی همین سالها بسیاری از مسائل اصلی به این یا به آن ترتیب حل شدند. اما تعداد کمی از آنها در زمره مسائلی بودند که سالها لاینحل مانده بودند، و تصمیمات هم یا ناقص عملی شدند، یا به کلی عملی نشدند. از آن گذشته - و این نشانه‌ای بارز است - هیچ یک از تصمیمات همه‌گیر نبود، تمامی آنها هدفشان همواره موارد معدود در زندگانی اجتماعی می‌بود، مکانیسم ترمز در واقع همچنان پابرجا می‌ماند.

محقق است که تشکیلات حزبی کارش را انجام می‌داد، و اکثریت کمونیست‌ها نیز وجداناً و با علاقه به وظایف خود عمل می‌کردند. با وجود این باید این را دانست که هیچ کوششی مؤثر انجام نشد تا سدی برابر فعالیت خودخواهان و جاه طلبان برپا شود. در اغلب موارد اقدامات عملی حزب و تشکیلات اداری از نیازهای زمان و زندگانی واقعی عقب می‌ماندند. مسائل سریعتر از آن انباشته می‌شد که امکان حل آنها وجود داشت. جامعه در مجموع مدام بیشتر از کنترل خارج می‌شد. تصور ما این بود که همه چیز را زیر نظر داریم، در حالی که در واقع وضعی ایجاد شده بود که لنین از آن برحذر داشته بود: اتومبیل به آنجا نمی‌رفت که مردی که پشت فرمانش نشسته بود باور داشت می‌رود.

با وجود این نمی‌بایست این دوران را فقط با رنگهای تیره نقش کنیم. اکثریت عظیم اتباع اتحاد جماهیر شوروی کار خود را شرافتمندانه انجام داده است. دانش، اقتصاد و فرهنگ تکاملی مداوم

داشته است. به همین علت نشانه‌های منفی دردناکتر است، و به همین علت نمی‌باید آنها را تحمل کرد.

فکر کنم، جدی بودن وضع را به تفصیل نمایان ساخته باشم، و نشان داده باشم که تا چه حد تحول لازم می‌بود. حزب نیرو و جسارت آن را یافت که اوضاع را آنچنان که هست قضاوت. و درک کند، که تحولی بنیانی و تغییری اساسی اجتناب‌ناپذیر است.

برخورد بدون پیش‌داوری و شرافتمندانه ما را به تنها نتیجه‌گیری ممکن رسانید: کشور ما در بحرانی گرفتار آمده بود. این نتیجه‌گیری در آوریل ۱۹۸۵ در اجلاسیه کمیته مرکزی اعلام شد، اجلاسیه‌ای که استراتژی تازه پراسترویکا را مشخص ساخت و اصول اساسی آن را تدوین کرد.

در اینجا مایلیم بر این نکته تکیه کنم، که این تحلیل مدتها قبل از اجلاسیه آوریل (۴) آغاز شده بود، بنابراین تصمیمات این اجلاسیه قبلاً خوب تعمق شده بود. این تصمیمات ناگهانی نبودند، بلکه بر قضاوتی جامع تکیه داشتند. اشتباه است اگر باور کنیم که یک ماه پس از اجلاسیه ماه مارس کمیته مرکزی در سال ۱۹۸۵، که در آن اجلاسیه من به عنوان دبیرکل برگزیده شدم. ناگهان گروهی از افراد بر صحنه ظاهر شدند، که همگی آگاه بودند، همگی درک می‌کردند و برای تمامی مسائل راه‌حلهایی روشن می‌شناختند. چنین اعجاز‌هایی وجود ندارد. نیاز به تحول فقط نزد مقامات بالای سیاسی احساس نمی‌شد، بلکه در ادراک افکار عمومی مدام مشهودتر خودنمایی می‌کرد.

انسانهایی که برخوردار از تجربه عملی باشند، احساس عدالت

خواهی داشته باشند و خود را به کمال مطلوب بلشویسم مکلف بدانند، رویه عمل جاری را مورد انتقاد قرار می دهند، و با نگرانی هراماره انحراف اخلاقی و زیر نقب زدنهای کمال مطلوب انقلابی و ارزشهای سوسیالیسم را ثبت می کنند.

کارگران، دهقانان و روشنفکران، فعالین حزبی در پایتخت و در بسیاری از مناطق درباره وضع کشورشان تفکر می کنند. مدام بیشتر درک می شد که این چنین نمی تواند ادامه یابد. سرخورده‌گیها و ناخوشنودیها فزون می شد، چون ارزشهای والای انقلاب اکتبر و مبارزه شجاعانه برای سوسیالیسم زیر پا گذاشته شده بود.

تمامی انسانهای شریف با تلخکامی شاهد بودند که چسان ملت علاقه خود را به موضوعهای اجتماعی از دست می داد، چگونه کارگر دیگر از ارزش گذاریهای گذشته لذت نمی برد، و بویژه جوانان برای برخورداری از ثروت به هر قیمت کوشا بودند. ملت ما همواره ادراکی تیز در زمینه آگاهی برفاصله گرفتن عمل از بیان داشته است. بنابراین شگفت نیست که سرودهای روسی آکنده است از تمسخرکسانی که به خاطر شکوه و تزئین از خود ضعف نشان می دهند. و ادبیات که در زندگانی معنوی کشور ما همواره نقشی برجسته داشته است. با هر نوعی از بی عدالتی و سوء استفاده از قدرت بی امان به قضاوت می نشیند. در بهترین آثار نویسندگان، فیلم سازان، نمایش نامه نویسان و بازیگران کوشیده اند تا توده ملت را در اعتقاد به دست آوردهای ایده نولوژی سوسیالیسم تقویت، و امیدشان را به تولد دوباره معنوی جامعه تغذیه کنند. شکنجه‌های دولت سالاری حتی به رغم تعقیبها، توده ملت را روحاً برای پراسترویکا آماده ساخت. آنچه را می خواهم

با بیان این مطالب به خواننده تفهیم کنم، این واقعیت است که نیروی لازم برای تغییرات انقلابی از مدتی قبل در توده ملت و در حزب اشباع شده بود. ایجاد نظریه پراسترویکا تنها مرهون علایق عملی و بررسیهای عقلانی نیست، بلکه مرهون تذکرات وجدان ما و وابستگی تزلزل ناپذیر ما به کمال مطلوبی است که از انقلاب به ارث برده ایم. این نتیجه پژوهش تئوری است که دانش ما را درباره اجتماع عمیقتر می سازد و ما را در تصمیممان تقویت می کند، تا راهمان را ادامه دهیم.

بازنگرش به لنین

به عنوان منبع ایده تئولوژی پراسترویکا

نیروی حیات بخش انقلاب ما پرتوانتر از آن بود که حزب و مردم بتوانند با تظاهراتی کنار آیند، که ثمره انقلاب ما را تهدید به پوچی می کرد. آثار لنین و کمال مطلوب سوسیالیستی او برای ما منبعی تمامی ناپذیر از تفکر دیالکتیک خلاقه، تئوری غنی و تیزبینی سیاسی است. تنها اوست که برای ما مثالی است فناناپذیر از توان اخلاقی، آموزش همه گیر و از خودگذشتگی بی پروا به خاطر ملت و سوسیالیسم. لنین در مغزها و قلبهای ملیونها انسان همچنان به زندگانی خود ادامه می دهد. علائق ما به بازنده های او همه موانعی را که رواقیون و جزمی ها برپا داشته بودند، از بین برد. و خواست ما برای آنکه از متون اصلی بازمانده او بیشتر درباره اش آگاهی یابیم همراه با مشهود شدن پدیده های منفی در جامعه ما افزایش یافت.

بازنگرش به لنین، حزب و جامعه را در این جهد بسیار ترغیب کرد،

تا توضیحات و پاسخهایی برای سؤاهايش بيايد. در اين زمينه بويژه آثار لنين مربوط به آخرين سالهاي زندگي اش توجه ها را به خود معطوف داشت. در اين مورد مي توانم از تجربه خودم گزارش دهم. در گزارشم به تاريخ ۲۲ آوريل ۱۹۸۳ که در جريان جشن یکصد و سيزدهمين سالگرد تولد لنين ايراد کردم، از يکي از آموزشهاي او مدد جستيم. سخن در اين باره گفتم که لازم است در برنامه ريزي، حسابري اقتصادي (۵)، همچنين در مورد سود بردن معقول از رابطه پول - کالا و به کار گرفتن مشوقهاي معنوي و مادي به نظم اقتصادي توجه گردد. شنوندگانم شوق زده از تکیه من به افکار لنين مرا تشويق کردند. بار ديگر احساس کردم که پژوهشهاي ما با احساس ياران حزبي ام و بسياري از مردم، که درباره مشکلات جدی نگرانند و صميمانه آرزو دارند کاستيها را جبران کنند، انطباق دارد. در واقع نيز بسياري از ياران حزبي من طرفدار اين نظريه بودند که جامعه ما نياز به نوسازي و دگرگوني فوري دارد. لکن - مايل نيستم اين موضوع را ننگته بگذارم - گروهی از شنوندگان از گزارشم محظوظ نشدند. آنچه نگران خوش بينانه که در آن زمان بنا بر نظر آنان لازم می آمد، نبود.

امروزه ما ادراکی عميقتر براي درک آثار اخير لنين داريم، که در مجموع وصيت سياسي او را در برمي گيرند، ما بهتر مي فهميم که چرا اين آثار منتشر شدند. لنين در آن زمان انساني به شدت بيمار و عميقاً نگران آينده سوسياليسم بود. او خطرهاي درکمين نشسته را مشاهده مي کرد، خطرهايی که اين سيستم نو را تهديد مي کردند. ما هم بايد اين نگرانی را درک کنيم. او مشاهده مي کرد که سوسياليسم با مشکلات عظيمی مواجه خواهد شد و او بايد براي مشکلات فايق آيد، و آنچه

را انقلاب بورژوازی از انجام آن ناتوان مانده بود، باید به انجام رساند. براین اساس باید کاربرد رویه‌هایی را مد نظر داریم که به ظاهر با سوسیالیسم هنجار نمی‌نمایند یا لاقلاً از برداشت کلاسیک و همگان پذیرفته تکامل سوسیالیسم در پاره‌ای از موارد جدا می‌شوند.

دوران لنین در حقیقت بسیار مهم است. این دوران از این لحاظ بویژه آموزنده است، که دیالکتیک مارکسیسم لنینیسم را در معرض اثبات می‌گذارد، دیالکتیکی که نتیجه‌گیریهای آن همواره متکی بر تحلیل اوضاع جاری تاریخی است. بسیاری از ما مدتها قبل از اجلاسیهٔ آوریل درک کرده بودیم، که همه چیز، که با اقتصاد، فرهنگ، دموکراسی، سیاست خارجی - تمامی رسته‌ها - مرتبط است، باید از نو مورد قضاوت قرار گیرد. لکن مهم بود، که نظرات جدید به زبان معمول روزمره ترجمه شوند.

برنامه‌ای بادقت از پیش آماده شده

نه توضیحی پرتکلف

نظریهٔ تحول همراه با کلیهٔ مسائل مرتبط با آن گام به گام تکامل یافت. حتی قبل از اجلاسیهٔ آوریل نیز گروهی از سران دولت و حزب تحلیلی جامع از وضع اقتصادی را آغاز کردند. این تحلیل مبنایی شد برای تنظیم اسناد پراسترویکا، متکی بر پیشنهادهای دانشمندان و متخصصین، متکی بر تمامی توان روشنفکری، متکی به بهترین تفکر سیاست اجتماعی که کشور ما از آن برخوردار بود، ما اصولی را تدوین کردیم و سیاستی را طرح‌ریزی کردیم، که اجرای آن را بعدها برعهده گرفتیم.

بدین ترتیب انبوهی از نظرات خلاقه را گرد آوردیم. فقط بدین علت بود که در اجلاسیه آوریل ۱۹۸۵ قادر بودیم، برنامه‌ای کم و بیش بادقت تفکر شده، و دارای سیستمی مشخص را عرضه کنیم، همچنین استراتژی دقیقی برای تکامل آتی کشورمان، و برنامه عمل‌کرد آن را توضیح دهیم. مشهود بود که با بزرگ و وصله کاری کاری از پیش نمی‌رفت، نیاز به بازسازی عمومی بود. همچنین واضح بود که بیش از این نمی‌توان منتظر ماند، چون زمان زیادی از دست رفته بود. نخستین مسأله‌ای که بایستی بدان توجه کنیم این بود که چگونه می‌توان وضع اقتصاد را بهبود بخشید و گرایشهای نامطلوب این بخش را متوقف ساخت یا اصلاح کرد. طبیعتاً نخست بایستی بیش از هرچیز نظرم‌ان را به این نکته معطوف داریم، که باید نظم بیشتری در اقتصاد پایدار سازیم، نظام را تشدید کنیم، و سطح تشکیلاتی را بالا بریم، قبول مسئولیت را تقویت کنیم، و بخشهایی را از میان برداریم، که در آنها عقب ماندگی مشهود بود. آنچه مربوط به این قسمت می‌شود، مقدار زیادی کار به انجام رسیده است، اما هنوز مقدار زیادی کار باید انجام شود. آنگونه که انتظار می‌رفت، نخستین نتایج عیان شده است. نرخ رشد اقتصادی دیگر نزولی نیست، و حتی گرایش صعودی نیز دارد. طبیعتاً برایمان آشکار بود که این وسایل به تنهایی اقتصاد را به دوران رونق شکوفا نخواهند رساند. می‌دانستیم که اولویتهای واقعی را باید جای دیگر جست: در تجدید تشکیلات عمقی و ساختاری اقتصاد، در تجدید بنای بنیانهای مادی، در تکنولوژی جدید، در تغییر سیاست سرمایه‌گذاری و کیفیت بالاتر رهبری اقتصادی، به یک کلام: در تسریع پیشرفت علمی و فنی.

مسلم این رویدادی اتفاقی نبود، که نخستین گامی که رهبری جدید شوروی پس از جلسه آوریل برداشت، طرح این مسائل در جلسه کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در ژوئیه ۱۹۸۵ بود. این بحث نظیر بحثهایی نبود که ما سالهاست بدان عادت کرده بودیم. فراوان انتقاد شد. انتقادهایی تند و پرشور. لکن قسمت اعظم بحث در این زمینه بود که راههای مشخص و کارآمد بیابیم، که ما را به تقویت اقتصاد ملی و بهبود نرخ رشد اقتصادی برسانند. در همان سال در بخشهای مهم علوم و تکنولوژی برنامه‌های استوار و فراگیر آماده شد که هدفشان این بود که اقدامی کارساز انجام شود تا بتوان تا پایان قرن به سطح پیشرفت جهانی رسید.

درواقع ما اینک سیاست سرمایه‌گذاری - و سیاست زیربنایی جدیدی را اجرا می‌کنیم. نقطه ثقل این سیاست به کارگیری تجهیزات تکنیکی جدید به جای ایجاد تأسیسات صنعتی جدید است، تا ذخایرمان را صرفه جویانه مصرف کنیم، و کیفیت محصولاتمان را به نحوی بارز بهبود بخشیم. تکامل بهره‌برداری از معادن را همچنان با دقت زیاد دنبال می‌کنیم، اما در تأمین اقتصاد از لحاظ مواد خام، مواد سوختی و نیروی برق اینک استفاده از تکنولوژی با مصرف انرژی کمتر ارجح شناخته شده است.

برنامه ویژه‌ای برای نوسازی صنایع ماشین‌سازی آماده شده است، کاری که تاکنون از آن غفلت شده بود. در این برنامه تجدید نظر کامل در تولید محصولات تکنیکی و نزدیک شدن به سطح تولیدات جهانی تا اوایل دهه نود پیش‌بینی شده است و طبیعتاً تغییرات بنیانی مکانیسم اقتصادی را نیز دربر می‌گیرد، آنسان که اکنون از آن آگاهیم،

چنین تغییری با در نظر داشتن هدف جهشی در پیشرفت تکنولوژی و رسیدن به کارآیی بالاتر اقتصادی امری است لازم.

این مسائل چنان دارای اهمیت است که در ادامه مطالب این کتاب بیش از یک بار بدان باز خواهیم گشت. طبیعتاً اقتصاد توجه اصلی ما را به خود معطوف می‌داشت، و در آینده نیز چنین خواهد بود. لکن در عین حال مترصدیم که محیط معنوی و روانی جامعه را دگرگون کنیم. حتی در دهه هفتاد نیز بسیاری از مردم درک کردند که بدون تغییر بی‌محابای تفکر در فراگرد روانی جامعه، در تشکیلات کار، در رویه کار و در روش کار نمی‌توان خواه درون حزب، خواه در دستگاه اداری، یا در مجتمع‌ها باشد، پیش‌رفتی داشت. تغییرات ظاهر شدند: در کمیته مرکزی و در مناطق و همچنین در سایر نهادها. در تمامی سطوح لازم شد که پرسنل جابجا شود. افراد جدیدی، که بر تغییر موضع آگاهی داشتند، و نظریاتی درباره آنکه چه باید کرد و چگونه باید کرد ارائه می‌دادند، پستهای مهم را اشغال کردند.

تخطی از اصول عدالت سوسیالیستی بی‌رحمانه پیگیری می‌شد، بدون توجه به اینکه چه کسی خاطی است. سیاست فضای باز (Glassnos) اعلام شد. هرکس از مسئولین حزب، دولت، یا ارگانهای اقتصادی و تشکیلات عمومی بود، و وظایف خود را در برابر عموم انجام می‌داد، مجاز بود که نظر خود را بیان دارد، بازتابهای خلاف عدل و ممنوعیتها از میان برداشته شدند.

ما به نتیجه‌ای مهم رسیدیم: اگر عامل انسانی را فعال نسازیم، یعنی، اگر علائق گونه‌گون انسانها، علائق همبستگیهای کارگری، علائق ارگانهای عمومی و گروههای اجتماعی متعدد را مورد توجه

قرار ندهیم، و اگر به انسانها متکی نشویم و آنان را فعال نسازیم، و به همکاری سازنده ترغیبشان نکنیم، هرگز توفیق نخواهیم یافت، که حتی یکی از وظایفی را که برای خود تعیین کرده‌ایم به انجام رسانیم، چه رسد به اینکه اوضاع را در کشور تغییر دهیم.

از زمانی بس دور برای این جملهٔ لنین ارج فراوان قائل بوده‌ام: سوسیالیسم نیروی خلاقهٔ توده‌هاست. سوسیالیسم یک طرح تئوری استقرائی نیست، که براساس آن جامعه به دو گروه تقسیم شود: به گروهی که فرمان داده‌اند، و گروهی که فرمان می‌برده‌اند. من شدیداً با چنین برداشت ناهنجار و منطبق با نمونه‌ای از سوسیالیسم مخالفم.

انسانها با تمامی تفاوت‌های خلاقهٔ خود تاریخ را ساخته‌اند. بنابراین نخستین وظیفهٔ تحول - ارتباطی صرف‌نظر نشدنی و راهی برای حصول توفیق - این است که انسانهایی را «بیدار سازیم» که «به خواب رفته‌اند» آنان را فعال سازیم، علاقمند کنیم و به جایی بکشانیم که هر فرد احساس کند که در خانه‌اش، در مؤسسه‌اش، در اداره‌اش، یا در انستیتو‌اش آقاست. این امری است بسیار مهم.

پیوسته ساختن فرد به تمامی فراگردها مهمترین جنبهٔ کاری است که ما انجام می‌دهیم. پراسترویکا بایستی «بوتهٔ امتزاج» اجتماع و بیش از همه افراد جامعه گردد. بایستی ما را به جامعه‌ای نورهنمون باشد. بدین جهت وظیفه‌ای که برعهده گرفته‌ایم از اینچنین اهمیتی برخوردار است. این وظیفه‌ای بسیار مشکل است، اما هدف ما ارزش این تلاش را دارد.

هرچه انجام می‌دهیم، ممکن است به نحو متفاوت تفسیر و

ارزیابی شود. در این باره داستانی قدیمی بیانگر است: مسافری به چند نفر رسید که در کار ساختمان بنایی بودند و از یکی پس از دیگری پرسید: «چه می‌سازید؟» اولی خشمگین پاسخ داد: «مگر نمی‌بینی از صبح تا شام این سنگهای لعنتی را حمل می‌کنیم...» دیگری روی زانوهایش نشست. مفرورانه صدا را در گلو انداخت و گفت: «نگاه کن، مایک معبد می‌سازیم!» وقتی انسان هدفی بزرگ برابر چشم داشته باشد - معبدی درخشان بر تپه‌ای سبز - در این صورت سنگهای سنگین سبک می‌نمایند، و کار شاق مبدل به تفریح می‌شود. برای آنکه بهبودی را عملی سازیم، باید کمی کار کنیم. از این اصطلاح خوشم می‌آید: کمی سخت‌تر کار کنیم. برای من این یک شعار نیست، بلکه یک رویه اصولی، یک مشرب است. هر وظیفه‌ای را که انسان برعهده می‌گیرد، بایستی با تمامی وجودش در انجام آن کوشا باشد، با تمامی فهم خود آن را درک کند. تنها در این صورت است که کمی سخت‌تر کار کرده است.

انسانی بی‌جریه کمی سخت‌تر کار نخواهد کرد. برعکس در برخورد با مشکلات تسلیم خواهد شد، مشکلات بر او مسلط می‌شوند. لکن وقتی کسی در اعتقادهای خود پابرجا باشد، در دانش خود از استحکام برخوردار باشد، به یک کلام: آنکه از درون نیرومند است، اجازه نخواهد داد که او را از پا درآورند. برابر هرتوفانی سرسخت خواهد ماند. این راما از تاریخمان آموخته‌ایم.

امروز وظیفه اصلی ما این است که یکایک افراد را از درون نیرومند سازیم، احساسش را محترم بدانیم و او را از نظر اخلاقی تقویت کنیم. کوشا هستیم تا از تمامی بهره‌دهی معنوی جامعه و از تمامی امکانات

فرهنگی سود بریم، و جامعه‌ای از انسانهای فعال شکل دهیم، انسانهایی منصف، با وجدان و از نظر معنوی غنی. هر فرد باید بداند و احساس کند که خدمات او مورد نیاز است، که احترام او مصون است و با او با اطمینان و محترمانه برخورد خواهد شد. اگر همه اینها را درک کند، آنگاه قادر به نمایان ساختن کارآمدی خود خواهد بود.

طبیعتاً پراسترویکا در هر مورد به نحوی تأثیر می‌گذارد، بسیاری را از زندگانی آرام و کم تحرک خود محروم می‌سازد. فکر کنم در اینجا مناسب خواهد بود که توجه خواننده را به یکی از نشانه‌های بارز سوسیالیسم جلب کنم. سخن از معیار بالای تأمین اجتماعی در جامعه خودمان می‌گوییم. از یک طرف این توفیقی است و از جمله دست‌آوردهای مهم ماست، و از طرف دیگر گروهی را به زندگانی انگلی اغوا می‌کند.

در جامعه ما عملاً بیکاری وجود ندارد. این وظیفه دولت است که برای اشتغال همگان اقدام کند. فردی هم که به علت تنبلی یا عدم رعایت نظم کار اخراج می‌شود، باید کار دیگری به او واگذار شود. از این گذشته یکسان‌سازی دستمزدها از جمله نشانه‌های زندگانی روزانه ماست. حتی یک کارگر بد هم آنقدر دریافت می‌دارد که بتواند بدون نگرانی به زندگانی‌اش ادامه دهد. اطفال یک انگل به تقدیر خودشان واگذار نمی‌مانند. مبالغ هنگفتی در اختیار صندوق اجتماعی گذاشته شده است، تا از محل آن انسانهایی کمک دریافت دارند که بدان نیاز دارند. از همین صندوق هزینه‌های کودکانها، یتیم‌خانه‌ها، خانه‌های جوانان پیشگام (۶)، و نهادهای دیگر تأمین می‌شود، نهادهایی که به اطفال این امکان را عرضه می‌دارند، تا ورزش کنند یا

به‌فعالیتی خلاقه پردازند. خدمات پزشکی مجانی است. تعلیم و تربیت هم مجانی است. انسانها از تغییرات ناگهانی در زندگانی‌شان مصون‌اند، و از این بابت ما به‌خود می‌بالیم.

لکن ما شاهد هستیم که انسانهایی غیرموجه کوشا هستند تا از این امتیازات سوسیالیسم سوء استفاده کنند، اینان فقط حقوق خود را می‌شناسند، اما نمی‌خواهند درباره‌ی وظایف خود چیزی بدانند. اینان کارگران بد، از زیر کار دررو و مدام مست‌اند. اقلیتی کوچک قوانین جاری و ضوابط مورد عمل را به‌سود خود تفسیر می‌کنند. این اشخاص به‌جامعه مختصری بیش نمی‌دهند، اما به‌رغم آن توفیق می‌یابند، تا هرآنچه ممکن باشد و حتی آنچه به‌نظر ناممکن است، از جامعه دریافت دارند، اینان از درآمدهایی زندگی می‌کنند که حاصل کار آنان نیست. سیاست دگرگون‌سازی این مسائل را تصحیح خواهد کرد. ما بار دیگر اصل سوسیالیسم را به‌طور کامل معتبر خواهیم ساخت: «هرکس منطبق با تواناییهای خود، هرکس منطبق با کار خود.» و برای استقرار تأمین اجتماعی برای عموم، حقوق متساوی برای عموم، یک قانون برای همگان، یک ضابطه برای همگان و مسئولیت شخصی حداکثر برای هر فرد، کوشش خواهیم کرد. تنها گروهی که از این تغییرات ناخشنودند، کسانی هستند که معتقدند، آنچه را بدان نیاز دارند، هم اکنون در اختیار دارند. بنابراین چرا باید تجدید تفکر کنند؟ اما آنکه وجدان دارد و به‌رفاه ملتش دل بسته است، نمی‌تواند - و نمی‌باید - این چنین استدلال کند. بویژه وقتی که در اثر افشاگری ظاهر گردد که کسی از امتیازاتی غیرقانونی برخوردار است. ما بیش از این نمی‌توانیم رخوت را تحمل کنیم.

مسأله را بدین صورت طرح کنیم: کارگران و مدیران مؤسسه، رانندگان تراکتور، روزنامه‌نگاران و سیاستمداران - هریک دلیلی دارد تا دربارهٔ روش کار خود و رویهٔ کار خود از نو تفکر کند، هریک بایست رفتار خود را با نظر انتقادی بررسی کند. ما این وظیفه را تعیین کرده‌ایم، تنبلی و محافظه‌کاری را از میان برداریم - و هرکس را بنابر احساس خودش تحریک می‌کنیم. نزد بسیاری عصب مرکزی را یافته‌ایم - اینان اکثریت‌اند. لکن پاره‌ای از افراد عکس‌العملی منفی نمایان ساختند، بویژه آن کسانی که خوب می‌دانستند که باید طرح قدیمی را محکم بچسبند. ما نیز باید از نو بیازماییم که آیا بنابر ندای وجدانمان زندگانی می‌کنیم و رفتار می‌کنیم؟ در بعضی از موارد از راهمان منحرف شده‌ایم و ضوابطی را پذیرفته‌ایم که برایمان بیگانه‌اند، مصرف‌گرایی تنگ‌نظرانهٔ ما یکی از این موارد است. زمانی که بیاموزیم که بهتر کار کنیم، و رفتاری شرافتمندانه‌تر و بهتر داشته باشیم، می‌توانیم روش زندگانی واقعاً سوسیالیستی را هم بیابیم.

لازم است که به پیش بنگریم. به حد کافی از تجربهٔ سیاسی، افق تئوری و جسارت برخورداریم تا بتوانیم توفیق یابیم و آن را ضمانت کنیم، تا آنکه پراسترویکا با معیارهای اخلاقی والای سوسیالیسم تطابق یابد.

نیاز به تشکیلاتی عمومی، گروه‌های تولید و اتحادیه‌های هنری سالم و پویا و فعال خواهیم داشت، نیاز به فعالیت‌های تازه از جانب توده ملت و باز فعال سازی کسانی داریم که فراموش شده‌اند. به بیان مختصر، ما نیاز به روند دموکراسی همه‌گیر در تمامی سطوح جامعه داریم. این روند دموکراسی ضمانت مهمی خواهد بود، تا فراگرد

فعلی همچنان ادامه یابد.

امروزه می‌دانیم که بسیاری از این مشکلات قابل اجتناب می‌بود، اگر فراگرد دموکراسی در کشورمان به صورتی عادی ادامه یافته بود. اینک خطی را دنبال خواهیم کرد، که فقط با تکامل ریشه‌ای شکل‌های دموکراسی، که در سوسیالیسم وجود دارد، و با گسترش خودگردانی بتوانیم به پیشرفت در تولید، در دانش و تکنولوژی همچنین در هنر و فرهنگ و در تمامی گستره جامعه دست یابیم. تنها از این راه می‌توانیم نظم آگاهانه‌ای را برقرار داریم. پراسترویکا خود نیز فقط بر بنیانی دموکراسی امکان‌پذیر است. چون ما وظیفه خود می‌دانیم که با فعال ساختن انسانها امکانات سوسیالیسم را توسعه، و مورد استفاده قرار دهیم، بنابراین نمی‌توان جز راه دموکراسی، همبسته با مکانیسم اقتصادی دگرگون شده و مدیریت اقتصادی که پدیده‌های اصلی تشدید نقش همبستگیهای کارگری را شامل باشد، راه دیگری را طی کرد. و چون نقطه ثقل را تکامل دموکراسی سوسیالیسم می‌دانیم، این است که تا بدین حد به جو معنوی، درک عمومی و سیاست اجتماعی فعال توجه داریم. بدین طریق می‌خواهیم عامل انسانی را تقویت کنیم.

در غرب لنین را مدافع دولت سالاری خودکامه می‌نمایانند. این گونه نگرش نشانه‌ای است از ناآشنایی کامل از لنینیسم و در موارد بسیار حکایت از خواست آگاهانه برای مسخ این نظرات دارد. در حقیقت بنابر نظر لنین سوسیالیسم و دموکراسی از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. از طریق دست‌یابی به آزادیهای دموکراسی توده‌های کارکن به قدرت می‌رسند. و تنها تحت این شرط که دموکراسی گسترده شود،

می‌توانند قدرتشان را پایدار سازند و استحکام بخشند. لنین در این باره تفکر جالب دیگری را نیز بیان داشته است: هراندازه وظیفه‌ای که برعهده گرفته‌ایم وسیعتر باشد، و هراندازه تحولی که می‌خواهیم عملی سازیم عمیقتر باشد، بیشتر باید در بیدار ساختن علائق و طرفدار ساختن آگاهانه دیگران کوشش کنیم، باید مدام ملیونها و فوق ملیونها انسان را برای قبول آن متقاعد سازیم. به سخن دیگر: وقتی که ما تحولی بنیانی و گسترده را می‌خواهیم عملی سازیم، می‌بایست تمامی توان دموکراسی را فعال سازیم.

مهم است که ما از نظر سیاسی چنان رفتار کنیم، که توده‌ها پذیرا گردند، و آمادگی تعویض دنده را هم داشته باشیم، تا بتوانیم از نظرات، عقاید و نصایح توده ملت به‌موقع استفاده کنیم. توده‌ها به بسیاری از موضوعات جالب و مفید توجه می‌دهند که از «بالا» در تمامی موارد به روشنی درک نمی‌شوند. بنابراین باید به هر قیمت خود را از این رفتار برحذر داریم که در مواجهه با آنچه مردم می‌گویند، با نخوت عکس‌العمل نشان دهیم. در نهایت توفیق پراسترویکا به یقین منوط خواهد بود، به رفتاری که انسانها در برخورد با آن نمایان خواهند ساخت.

بنابراین این تنها تئوری نبود، بلکه واقعیت فراگرد زمان حال هم بود، که ما را برآن داشت تا برنامه‌هایی برای دگرگونی فراگیر دموکراسی در زندگانی عمومی آماده و اجرا کنیم، برنامه‌هایی که در ژانویه ۱۹۸۷ در اجلاسیه کمیته مرکزی (ک پ دس یو) ارائه شد.

در این اجلاسیه عمیقاً کوشیدیم تا بنیان دموکراسی اتحاد شوروی را تقویت کنیم، خودگردانی را متکامل سازیم، بی‌پرده سخن گفتن را

در تمامی شبکه اداری بگسترانیم. اکنون مشاهده می‌کنیم که چسان این محرکه برملت تأثیر برجا گذاشت. در هر یک از تعاونیها، در هر یک از تشکیلات عمومی و حزبی تغییراتی عملی شد. اینک فضای بازتر، کنترل واقعی از «پایین» همچنین ابتکار بیشتر و شوق فعالیت بیشتر نزد کارگران جزئی از زندگانی ما شده است.

فراگرد روند دموکراسی در برنامه پراسترویکا در مجموع و اهداف آن مشوقی بود و جامعه ما را به درک بهتر مسائلمان راه‌نمایی کرد. این فراگرد به ما فرصت می‌دهد، تا مسائل اقتصادی را در سطحی گسترده‌تر مورد توجه قرار دهیم و برنامه‌ای برای رفورم بنیانی اقتصاد آماده سازیم. مکانیسم اقتصادی اینک در ساختار عمومی جامعه که اکنون بر اصول بازسازی شده دموکراسی متکی است، جا گرفته است. این را در ژوئیه ۱۹۸۷ در اجلاسیه کمیته مرکزی (ک پ دس یو) عملی کردیم، زمانی که «شرایط اصلی تحول اساسی مدیریت اقتصادی» را از تصویب گذرانندیم، برنامه‌ای که شاید مهمترین و بنیانی‌ترین برنامه رفورم اقتصادی از زمان اجرای سیاست اقتصادی جدید لنین در ۱۹۲۱ باشد. محتوای رفورم اقتصادی تازه جابجایی نقطه ثقل از روش مدیریت اقتصادی، و فعال کردن عامل انسانی در تمامی بخش‌ها نیز می‌باشد.

این رفورم براساس توسعه شدید استقلال مؤسسات و تعاونیها، و پذیرش اصول حسابرسی به‌طور وسیع و تأمین مالی از منابع خودی اتکاء دارد. از این گذشته برای همبستگی‌های کارگری حقوقی متناسب منظور شده است. اکنون برای کارآمدی مدیریت مؤسسه و حاصل عملکرد آن به‌طور کامل همبستگی‌های کارگری مسئول‌اند.

سودبری هرهمبستگی کارگری ارتباط صحیح با کارآمدی آن خواهد داشت.

در این ارتباط و منطبق با علائق مؤسسات، تجدید تشکیلات رهبری مرکزی اقتصادی عملی خواهد شد. ما رهبری مرکزی را از وظایف خاص مؤسسات در مدیریت مؤسسات رها می‌سازیم و بدین نحو به آن فرصت می‌دهیم، تا وقت خود را صرف مسائلی کند که برای استراتژی رشد اقتصادی دارای اهمیت فراوان هستند. برای عملی ساختن این برنامه، رفورمی جدی و بنیانی را در بخشهای زیر اجرا کرده‌ایم: برنامه ریزی، قیمت گذاری، تأمین مالی - و مکانیسم تأمین اعتبارات، شبکه تأمین مواد اولیه - و تولیدات تکنیکی، توزیع پیشرفتهای تکنولوژی و علمی، بخش کار و مسائل اجتماعی. هدف این رفورم‌ها این است که طی دو یا سه سال آینده به جای رهبری اقتصادی بیش از حد متمرکز، که متکی بر فرامین عمل می‌کند، روشی مورد عمل قرار گیرد که آمیزه‌ای از تمرکز دموکراسی و خودگردانی باشد.

تصویب اصول اساسی در زمینه تحول روش رهبری اقتصادی گامی عظیم در اجرای برنامه پراسترویکا بود. پراسترویکا اینک تمامی بخشهای زندگانی عمومی را عملاً در برمی‌گیرد. طبیعتاً تصور ما از محتوا، روش و اشکال پراسترویکا مدام تکامل می‌یابد، روشنتر، و بعدها تصحیح می‌شود. این امری است اجتناب‌ناپذیر و ناشی از طبیعت آن است. ما با فراگردی زنده سروکار داریم. بدون تردید این تغییرات مشکلات سختی را عیان خواهند ساخت، که به نوبه خود نیاز به راه‌حلهای غیرمعمول خواهند داشت. لکن برداشت کلی از

پراسترویکا در مجموع، برای ما روشن است، نه فقط در هسته، بلکه در هریک از قسمت‌های آن.

پراسترویکا به مفهوم این است که برحالت سکون فایق آییم، همه آنچه را که ترمزکننده است، از میان برداریم، مکانیسمی مؤثر و قابل اعتماد برای تحرک تکامل اجتماعی اقتصادی خلق کنیم و بدان تحرکی بزرگ دهیم.

پراسترویکا به مفهوم ابتکار توده‌هاست، تکامل دموکراسی بربنیانی گسترده، خودگردانی سوسیالیستی، ترغیب کار ابتکاری از خلاقه، تقویت نظام و رعایت نظم، فضای بازتر، انتقاد و انتقاد از خود در کلیه بخش‌های جامعه، محترم دانستن فرد در بالاترین حد و حفاظت از حیثیت فردی است.

پراسترویکا به مفهوم تکامل عمقی اقتصاد اتحاد شوروی در مجموع است، به مفهوم برقراری مجدد و تکامل اصولی تمرکز دموکراسی در رهبری اقتصادی، برقراری روش‌های عمومی اقتصادی، صرف نظر کردن از مدیریت فرمانروا و روش‌های اداری است، همچنین ترغیب برای نوسازی و روحیه مدیریت سوسیالیستی در کلیه سطوح است.

پراسترویکا به مفهوم گرایش به روش‌های علمی، و این توانایی است که هرابتکاری را بربنیانی استوار و علمی پابرجا سازیم. از این گذشته بدین مفهوم است که دست آوردهای انقلاب علمی - فنی با اقتصاد برنامه‌ای تلفیق گردد.

پراسترویکا بدین مفهوم است که تکامل مرجح بخش‌هایی از اقتصاد مورد نظر است، که اهداف آنها تأمین مدام در حال بهبود

نیازهای ملت اتحاد جماهیر شوروی برای فراهم شدن شرایط مطلوب زیست، کار، استراحت، تعلیم و تربیت و خدمات پزشکی باشد، هدف آنها تلاش مداوم برای غنی سازی فرهنگی و معنوی، برای آموزش فرد و جامعه در مجموع باشد.

پراسترویکا به مفهوم رهایی جامعه از تضییع سلوک سوسیالیستی، و عملی ساختن قاطعانه عدالت سوسیالیستی است. از این گذشته به مفهوم یکسان سازی کلام و عمل، حقوق و وظایف است. به مفهوم ارزشیابی کاری است که شرافتمندانه و با کیفیت خوب انجام شده باشد، و برطرف کردن گرایش یکسان سازی برخوردار شدن از استراحت و کالای مصرفی است.

امروز ما پراسترویکا را اینچنین می بینیم. وظیفه خود را، موجودیت و محتوای کارمان را در دورانهای آتی در آن مشاهده می کنیم. مشکل است که اینک بگوییم، این دوران چه مدت به طول خواهد انجامید. طبیعتاً طولانی تر از دو یا سه سال خواهد بود. آماده ایم، جدی، با شور و با پشتکار کار کنیم، تا کشورمان را تا پایان قرن بیستم به سطحی متعالی تر برسانیم.

اغلب از ما سؤال می شود، با پراسترویکا می خواهیم به چه چیز برسیم و هدف نهایی ما چیست. برایمان مشکل است که پاسخی منجز بدهیم. منطبق با روش ما نیست تا پیشگویی کنیم. نمی توانیم تمامی عناصر ساختمانی بناء اجتماعی را که در جریان پراسترویکا قرار است آن را بنا کنیم، از پیش تعیین کنیم.

لکن در اصول، تا بدین حد می توانم بگویم، برایمان هدف نهایی پراسترویکا روشن است: نوسازی عمیق تمامی بخشهای زندگی در

شوروی، خلق مدرنترین شکل تشکیلاتی در جامعه سوسیالیستی، بهره‌گیری کامل از ویژگی انسان دوستی نظام اجتماعی ما در تمامی وجوه - اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی. بار دیگر تأکید می‌کنم: پراسترویکا یک روشنگری ناگهانی یا یک الهام نیست. زندگانی مان را دگرگون ساختن به این مفهوم است، که به نیاز برای نوسازی و تسریع تکامل عینی بنگریم. و آگاهی از این نیاز در قلوب اجتماع ما متظاهر شده است. موجودیت پراسترویکا ناشی از این واقعیت است، که سوسیالیسم و دموکراسی را به هم پیوند می‌زند، و برداشت لنینیسم از بنای سوسیالیسم را چه در تئوری و چه در عمل دنبال می‌کند. این است پراسترویکا که از آن روح انقلابی اصیل با خصوصیت فراگیر آن نشأت می‌گیرد.

هدف ارزش تلاش را دارد. و ما بر این اعتقادیم، که با کوششمان خدمتی شایان در زمینه پیشرفت اجتماعی بشریت انجام خواهیم داد.

سوسیالیسم بیشتر و دموکراسی بیشتر

پراسترویکا با سوسیالیسم در یک سیستم واحد همبسته است. این جهت مسئله به تفصیل بحث می‌شود، به ویژه در خارج کشور. توضیحات ما درباره پراسترویکا، اگر به تفصیل مورد توجه قرار نگیرد، نمی‌تواند کاملاً روشن باشد.

آیا پراسترویکا بدین مفهوم است که ما سوسیالیسم را، یا لاقلاً پاره‌ای از اصول آن را کنار می‌گذاریم؟ بعضی این سؤال را با امید فراوان و دیگران با نگرانی فراوان مطرح می‌کنند.

در غرب کسانی هستند که می‌خواهند به ما بیاموزند، که سوسیالیسم گرفتار بحرانی عمیق است و جامعه ما را به بن‌بست کشانیده است. لااقل تحلیل انتقادی ما را از اوضاع در سالهای هفتاد و سالهای نخست دهه هشتاد، چنین تفسیر می‌کنند. آنان می‌گویند که تنها یک راه مفر برایمان باقی مانده است: روشهای سرمایه داری را در رهبری اقتصادی و نمونه رویه‌های اجتماعی آن سیستم را بپذیریم و خود را به سرمایه داری نزدیک کنیم.

به ما می‌گویند، در محدوده سیستم ما، پراسترویکا به هیچ کجا نخواهد رسید. می‌گویند، باید این سیستم را دگرگون سازیم، و از یک سیستم اجتماعی سیاسی دیگر روشها را قرض بگیریم. و اضافه می‌کنند که احتمالاً اگر اتحاد جماهیر شوروی این راه را انتخاب کند و از راه سوسیالیسم خود را کنار بکشد، نزدیکی روابط با غرب عملی خواهد شد. حتی تا آنجا پیش می‌روند که ادعا کنند، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ اشتباهی بیش نبوده است، که موجب شده است کشور ما را از پیشرفت اجتماعی جهان جدا اندازد.

برای آنکه به تمامی شایعات و سوداگریهایی پایان داده شود که در غرب افکار را به خود مشغول داشته است، مایلم بار دیگر مؤکداً تأیید کنم که رفورمی که ما آن را عملی می‌سازیم، منطبق است با راه سوسیالیستی ما نه در برون سوسیالیسم، بلکه در درون سوسیالیسم ما پاسخ سؤالیهایمان را می‌جوئیم، سؤالیهایی که برابرمان قرار می‌گیرند. توفیقهایمان را، و همچنین اشتباهاتمان را براساس معیارهای سوسیالیسم ارزیابی می‌کنیم. آن کسانی که امید دارند، که ما از راه سوسیالیستی مان منحرف شویم، به تلخی خلاف انتظارشان

روی خواهد داد. هر جزیی از برنامه پراسترویکای ما - و طبیعتاً برنامه ما در مجموع - بر اساس اصل سوسیالیسم بیشتر و دموکراسی بیشتر متکی می باشد.

سوسیالیسم بیشتر به معنی تحرک بیشتر، شوق و خلاقیت تلاشها، تشکیلات منظم تر، قانون و ضابطه، دانش بیشتر، رهبری اقتصادی رویه گرا، مدیریت مبتکر و کارآمد، همچنین زندگانی بهتر و غنی تر ملت است.

سوسیالیسم بیشتر به معنی دموکراسی بیشتر، فضای بازتر و همبستگی در امور جاری روزانه، فرهنگ بیشتر و نگرش بشردوستانه در تولید، روابط اجتماعی و شخصی بین انسانها، احترام بیشتر و حیثیت شخصی فرد است. سوسیالیسم به مفهوم ملی گرایی و تکاپو برای رسیدن به کمال مطلوبها، علائق فعال ملت و امور داخلی کشور و تأثیر مثبت در امور بین المللی است.

به سخن دیگر: بیش از همه به مفهوم آن چیزی است که موجودیت سوسیالیسم را مسجل می سازد، و اصول تئوری آن را شامل می شود که به صورت ساختار اقتصادی اجتماعی تشخص خود را نمایان می کند.

ما همچنان به سوی سوسیالیسم والاتر پیش خواهیم رفت، نه آنکه از آن دور شویم. این را با صداقت کامل می گوئیم و نه برای آنکه ملتمان را، یا دنیا را بفریبیم. هرامیدی، مبتنی براینکه ما خواستار اجتماعی جز اجتماع سوسیالیسم می باشیم و به جبهه دیگر رو خواهیم کرد، غیر واقعی است و بی فایده. اشخاصی در غرب که از ما انتظار روگردانی از سوسیالیسم را دارند، خلاف انتظارشان روی

خواهد داد. موقع آن رسیده است که این واقعیت را درک کنند. مهمتر این است که روابط عملی خود را با اتحاد جماهیر شوروی براساس همین واقعیت توسعه دهند.

اما میل ندارم موجب بدفهمی شوم: وقتی، ملت شوروی، به سوسیالیسم پایبند مانده است (در بالا تذکر دادم به چه علت)، بدین مفهوم نیست که برداشتمان را می خواهیم به دیگری تحمیل کنیم. هرکسی می تواند در انتخاب راه خود تصمیم گیرد. تاریخ همگان را به راه راست خواهد کشاند. برای تعدادی از شخصیت‌های آمریکا - سایروس ونس، هنری کیسینجر و دیگران - توضیح داده‌ام که ما امروز بیش از هر زمان دیگر بدین باور پایبندیم که با دگرگونی سیاست مربوط به زیربنای اقتصادی بسیار سهلتر کارها را از آنچه در شرایط اقتصاد خصوصی امکان پذیر است انجام خواهیم داد، البته این بدان معنی نیست، که ما مشکلاتی نداریم.

خواهان سوسیالیسم بیشتر، و بنابراین دموکراسی بیشتر هستیم. بنا برادرک ما از مشکلات مشهود شده در دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد به هیچ وجه نمی توان بحران جامعه سوسیالیستی و سیستم سیاسی مرتبط با آن را استنباط کرد. علل این بحران بیشتر عدم قاطعیت در کاربرد اصول سوسیالیسم بوده است. به خاطر روی گردانی از این اصول، و تغییر ماهیت آنها بوده است که در شرایط ویژه تاریخی در مراحل نخستین تکامل سوسیالیسم بروز کرده‌اند.

برعکس: سوسیالیسم به عنوان یک جامعه جوان، به عنوان یک روش زندگی با امکانات گسترده خود، که هنوز به طور کامل بهره برداری نشده است، امکانی است برای ادامه تکامل که مسائل بنیانی

ناشی از تکامل اجتماع فعلی را به یاری علم، تکنولوژی، اقتصاد، فرهنگ و پیشرفت معنوی و رفتار اجتماعی فرد، حل می‌کند. در راهی که کشور ما از اکتبر ۱۹۱۷ به بعد طی کرده است، مشکلات متعددی نمایان شد. تکامل‌های هیجان‌انگیز و کاری طاقت فرسا بر سر راه بود، اما پیروزیهای بزرگ و دست آوردهای فراوانی نیز حاصل شد.

آموزش از تاریخ

منطبق با واقعیت است، وقتی گفته شود که تکامل پس از انقلاب مراحل مشکلی را گذرانده است، که قسمت اعظم آن علتش دخالت خشن امپریالیسم در امور داخلی ما بوده است. بر این امر اشتباهات سیاسی، و برآوردهای غلط نیز مزید بر علت شده است. و با وجود این: اتحاد جماهیر شوروی پیشرفت کرد، و اجتماعی خلق شد که در آن انسانها با اعتماد به آینده می‌نگریستند. یک ناظر بی طرف، تا آنجا که برای حقیقت اهمیت قائل باشد، باید اذعان کند که تاریخ اتحاد جماهیر شوروی، در مجموع تاریخ پیشرفتی تردیدناپذیر است، به رغم تمامی زیانها و ضربه‌های وارده و اشتباهات، ما به پیش رفتیم، گرچه جاده ناهمواری نیز داشت، چه به معنی ظاهر کلمه و چه به مفهوم معنوی آن. گاه ما از راه منحرف می‌شدیم، و اشتباه می‌کردیم و بیش از حد لازم خون و عرق در این راه ریخته‌ایم. اما پایدار ماندیم و پیش رفتیم، و هرگز نیندیشیدیم که بازگردیم، راه برگزیده را رها سازیم، یا تصمیممان را برای سوسیالیسم مورد سؤال قرار دهیم. و آیا چنین شگفت‌انگیز است که ما در راه پیشرفت به سوی

آینده‌ای ناشناس، که مصممیم در کوتاه مدت آن را طی کنیم، با مشکلاتی مواجه شده‌ایم؟ تاریخ ما همه چیز جز گردش بی‌دغدغه خاطر در پیاده‌روی «نوسکی پروسپکت» (۷) بوده است. برای مثال صنعتی کردن کشور را مورد توجه قرار دهیم. تحت چه شرایطی عملی شد؟ جنگ داخلی و دخالت چهارده قدرت خارجی (۸) کشوری کاملاً ویران برجا گذاشته بودند. تحریم اقتصادی و «کمریند ایمنی» وجود داشت، اما هیچ منطقه الحاقی یا مستعمره‌ای وجود نداشت، برعکس: منابع پولی در اختیار می‌بایست لزوماً برای آبادانی سرزمینهای دورافتاده مصرف شود، سرزمینهایی که در دوران تزارها محروم مانده بودند. برای تثبیت دست آوردهای انقلاب، می‌بایست - و بسیار سریع - از منابع خودی صنایع ملی را خلق کنیم. برای این کار مصرف را تقلیل دادیم و به حداقل محدود ساختیم. بار سنگین این نوسازی را ملت بایستی متحمل می‌گردید، ملتی که بیشتر از زارعان تشکیل شده بود.

درواقع بایستی کاملاً از اول آغاز کنیم، صنایع را بایستی از ابتدا بنا کنیم، بخصوص در زمینه صنایع سنگین، صنایع مولد انرژی، و صنایع ماشین‌سازی. و ما در انجام این وظیفه خود را مکلف ساختیم. اجرای برنامه‌های حزبی که توده‌ها آن را درک می‌کردند و می‌پذیرفتند، و نیروی متقاعدکننده شعارها و طرحها، که از نیروی ایده‌نولوژی انقلاب ما لبریز بود، به شوقی مبدل شد که به یاری آن میلیونها نفر از شهروندان شوروی همراه با هم وظیفه سنگین برپا داشتن صنایعی ملی را برعهده گرفتند. در شرایطی تصورناپذیر مشکل، اغلب دور از خانه و خانواده، نیمه‌گرسنه، و معمولاً بدون برخوردار بودن از کمک

ماشینها، آنان اعجازهای واقعی را عملی ساختند، باید گفت از هیچ. آنان نیروی درونی خود را از این آگاهی کسب می‌کردند که در خدمت رویدادی تاریخی با گستره‌ای عظیم می‌باشند. گرچه چندان آموزش دیده نبودند، اما عظمت و بی‌نظیر بودن وظیفه خود را درک می‌کردند. این واقعاً کاری بزرگ بود که انسانها برای آینده موطنشان به انجام می‌رساندند، اما در عین حال دلیلی بود بر اثبات وفاداری آنان به تصمیماتی که از ۱۹۱۷ آزادانه اتخاذ شده بود.

پدران و پدربزرگان ما بر تمامی مشکلاتی که بر سر راهشان هویدا شد، فایق آمدند، و کاری مهم در تکامل و تقویت جامعه ما در زمانی انجام دادند، که جهت حرکت به سوی آینده مشخص می‌شد.

صنعتی کردن کشور اقدامی بس دشوار بود. لکن بگذارید امروز، با برخوردار بودن از سطح دانش فعلی مان به این سؤال پاسخ دهیم: آیا لازم بود؟ آیا کشور عظیمی چون کشور ما در قرن بیستم می‌توانست به عنوان کشوری از نظر صنعتی عقب افتاده به حیات خود ادامه دهد؟ دلیل دیگری هم وجود داشت که بسیار زود روشن می‌ساخت، که ما هیچ انتخاب دیگری نداشته‌ایم جز آنکه برنامه صنعتی کردن کشور را به انجام رسانیم. از ۱۹۳۳ تهدید فاشیسم رو به افزایش گذارد. باید از خود پرسیم دنیا امروز در چه وضعی قرار می‌داشت، اگر اتحاد جماهیر شوروی بر سر راه ماشین جنگی هیتلر قرار نگرفته بود. ملت ما فاشیسم را با وسایلی عقب راند که در دهه‌های بیست و سی با کار خود تولید کرده بود. اگر برنامه صنعتی اجرا نشده بود، ما برابر فاشیسم بی‌پناه می‌ماندیم.

لکن زنجیرهای تانکهای فاشیسم ما را له نکردند. تمامی اروپا قادر

نبود برابر هیتلر مقاومت کند، اما ما آن را از پا درآوردیم. ما فاشیسم را نه فقط به یمن شجاعتها و از خودگذشتگیهای سربازانمان شکست دادیم، بلکه به یاری پولاد بهترمان و تانکها و هواپیماهای بهترمان. تمامی این تسلیحات در دوران حکومت ما، در دوران حکومت شوروی تولید شده بود.

مثالی دیگر تعاون در کشاورزی است. می دانم که چه قصه‌هایی، چه تصویری و چه انتقادات نابکارانه‌ای در ارتباط با این اصطلاح بر سر زبانهاست، چه رسد به موضوع اصلی. حتی بسیاری از انسانها که این دوران تاریخ ما را بدون پیش‌داوری بررسی می‌کنند، چنین می‌نمایند که قادر نیستند لزوم، اهمیت و اجتناب ناپذیری تعاونی کردن کشاورزی را درک کنند.

اگر ما اوضاع زمان و نشانه‌های ویژه تکامل جامعه‌مان را - جامعه شوروی را - از روی وجدان و با روشهای علمی بررسی کنیم، اگر عقب افتادگی شدید کشاورزی را نادیده نه‌انگاریم، عقب افتادگی که قابل جبران نمی‌بود تا زمانی که در اجزاء کوچک فعالیت تولیدی انجام می‌شد، و اگر نتایج امروزه مشهود تعاونیهای کشاورزی را ارزیابی کنیم، در این صورت به این نتیجه‌گیری ساده خواهیم رسید: اجرای برنامه تعاونی در کشاورزی به مفهوم اقدامی تاریخی است، مهمترین دگرگونی اجتماعی پس از ۱۹۱۷. مسلم، راهی بود پرخطر، بسیار تندروی شد و در روشها اشتباهاتی فاحش وجود داشت و پاره‌ای از اقدامها عجولانه بود. اما بدون اجرای این برنامه کشور ما از پیشرفت بیشتر بازمانده بود. تعاون در کشاورزی شرط مقدماتی لازم برای رسانیدن بخش کشاورزی به سطح فعلی آن بود و به کارگیری

ماشین‌های کشاورزی جدید را ممکن ساخت. افزایش بازده و افزایش عظیم محصول را تضمین کرد. اگر زمین را به همان حال که بود، تقریباً در اوضاع قرون وسطی گذارده بودیم هرگز به این سطح بازده و به این مقدار محصول نمی‌رسیدیم. از این گذشته تعاون در کشاورزی مقدار قابل ملاحظه از ذخایر و نیروی کار را آزاد ساخت، ذخایر و نیروی کاری که در بخشهای دیگر، بخصوص در بخش صنعتی مورد نیاز بودند.

تعاون در کشاورزی، گرچه نخست همراه با مشکلات بود - و گرچه نه در یک روز - اما زندگانی کشاورزان را از بنیان متحول ساخت و به آنان این امکان را داد که تا حد طبقه‌ای پیشرفته و متمدن اجتماع تکامل یابند. اگر برنامه تعاون در کشاورزی انجام نشده بود، امروزه حتی تصور آن را هم نمی‌توانستیم بکنیم که ۲۰۰ میلیون تن غله تولید کنیم، چه رسد به ۲۵۰ میلیون تنی که برنامه ما برای آینده پیش‌بینی کرده است. ما از نظر تولید گندم از جمع تولید کشورهای بازار مشترک پیشی گرفته‌ایم، با آنکه جمعیت ما کمتر است. مسلم در بسیاری از مواد غذایی، و بیش از همه در تولید گوشت، هنوز تنگناهایی وجود دارد. اما بدون برنامه تعاون در کشاورزی به تولید سرانه امروزی نمی‌توانستیم برسیم، تولیدی که به یاری آن قسمت اعظم مصرف اصلی را تأمین می‌کنیم. و آنچه برایمان از اهمیت بیشتری برخوردار است: گرسنگی و تغذیه ناکافی که سالهای متوالی روسیه از آن در رنج می‌بود، برای همیشه از این سرزمین دور شده است. براساس محاسبه مصرف کالری سرانه جماهیر شوروی در زمره کشورهای پیشرفته است. مهمتر این است که به یمن تعاون در کشاورزی، و تاریخ پنجاه

ساله آن این امکان را ایجاد کرده‌ایم، که در محدوده دگرگونی تمامی بخش کشاورزی را از نظر کیفی به سطحی بالاتر ارتقاء دهیم. آری صنعتی کردن کشور، و تعاون در کشاورزی اجتناب‌ناپذیر بودند. بدون این دو اقدام کشور برپا نمی‌ایستاد. لکن روشها و رویه‌هایی که در انجام این رفورم‌ها به کار برده شدند، در تمامی موارد منطبق با اصول سوسیالیسم نمی‌بود، و با ایده‌تولوژی سوسیالیسم و فلسفه آن انطباق نداشت. شرایط خارجی از اهمیت اساسی برخوردار بودند - کشور مدام تهدید نظامی می‌شد. اما از آن گذشته تندروریهای نیز وجود داشت، فشار دستگاه اداری افزایش یافت، و ملت در رنج بود. این تقدیر ملتی است گرفتار تناقضها: از طرفی دست‌آوردهایی شکوهمند، و از طرف دیگر اشتباهاتی سخت و وقایعی سوگ برانگیز.

آری، ما دورانهای سختی را سپری کرده‌ایم، حتی دورانهای بسیار سخت را گذرانده‌ایم، مثلاً پس از پیروزیمان در جنگ. به یاد می‌آورم که در اواخر دههٔ چهل از جنوب روسیه با ترن برای تحصیل به مسکو سفر می‌کردم. با چشمان خودم ویرانه‌های استالین‌گراد را، روستف را، خارکف را، اورل را، کورسک - و - ورونسک را دیدم. و چه بسیار شهرهای ویران دیگر وجود داشت: لنین‌گراد، کیف، مینسک، اودسا، سواستوپل... همه ویران بودند: صدها و هزارها شهر بزرگ، شهر و دهکده، کارخانه و مؤسسات تولیدی، مخازن یادبودهای پرارزش هنریمان - گالریهای نقاشی مان و قصرهایمان، کاتدرالها و کلیساهایمان غارت شده و بی‌حفاظ مانده بودند. در غرب گفته می‌شد که روسیه صد سال دیگر هم برپا نخواهد ایستاد. برای مدتی

طولانی آن کشور در صحنه سیاست بین‌المللی دیگر نقش بازی نخواهد کرد، چون باید حواس خود را متمرکز بهبودی زخم‌هایش کند. و امروزه می‌گویند - گروهی تحسین‌آمیز، دیگران از روی دشمنی آشکار - ما یک ابرقدرتیم! ما سلامت خود را بازیافتیم، و با سود بردن از امکانات عظیم سیستم سوسیالیسم شورمان را به نیروی خود باز ساختیم.

نمی‌توان وجه دیگری از مجموع مطالبی را کنار گذاشت که در غرب معمولاً بدان بی‌توجهی می‌شود و از نظرها پنهان می‌ماند. اگر این کار را نکنیم به زحمت امکان خواهد داشت که ملت شوروی را درک کنیم. همراه با تولید و دست‌آوردهای اجتماعی روش زندگانی تازه‌ای ظاهر شد. ما شوق زده بودیم که دنیایی نو بنا می‌کنیم. تازگی، و غیرمعمول بودن آن روحیه ما را تقویت می‌کرد، احساس غرور وجد ما را مالا مال می‌ساخت، چون تنها و بدون یاری گرفتن از بیگانه کشورمان را با نیروی خودمان بازسازی می‌کردیم. انسانها تشنه دانش و فرهنگ بودند، و می‌آموختند. از زندگانی لذت می‌بردند، فرزندان‌شان را بزرگ می‌کردند و از پی کار روزانه خود می‌رفتند. تمامی اینها در جوی تازه عملی می‌شد، جوی که بنیانی متفاوت از جو زمان انقلاب داشت، فضایی که آکنده بود از آرامش، تساوی و اقبالهای فراوان و مختلف برای انسانهایی که کار می‌کردند. ما خوب می‌دانیم که از سوسیالیسم چه چیز عایدمان شده است. کوتاه سخن، انسانها در تمامی مراحل تکامل کشورمان زیسته‌اند و کار خلاقه انجام داده‌اند. در نامه‌هایی که دریافت می‌کنم، با غرور نوشته شده است: مسلم، ما فقیرتر از دیگران بودیم، اما زندگانی مان پر محتوا و جالب بود.

چهل نفر از پنجاه نفری که امروزه در اتحاد جماهیر شوروی زندگانی می‌کنند، در سالهای پس از انقلاب متولد شده‌اند. و هنوز هم کسانی بر ما فشار می‌آورند تا از سوسیالیسم صرف نظر کنیم. چرا باید ملت شوروی، که در زیر سلطه سوسیالیسم بزرگ شده و قوی شده است این سیستم را رها سازد؟ ما از هیچ تلاشی برای متکامل تر ساختن سوسیالیسم و تقویت آن رو نمی‌تابیم. فکر کنم که تا به امروز تنها جزء کوچکی از امکانات آن را به کار گرفته‌ایم.

بنابراین پیشنهادهایی را بیگانه می‌یابیم - پاره‌ای حتی از روی صمیمیت تغییر سیستم ما را توصیه می‌کنند، و از ما می‌خواهند به روشها و اشکالی توجه کنیم که بیانگر ویژگیهای سیستمی دیگراند. کسانی که چنین پیشنهادهایی را عنوان می‌کنند، بر این نکته آگاه نیستند، که این کار به سادگی غیرممکن است، و حتی اگر کسی در صدد برمی‌آمد که در اتحاد جماهیر شوروی سرمایه داری خصوصی را عملی سازد، باز هم غیرممکن می‌بود. چگونه ممکن است این نظر را بپذیریم که رویداد ۱۹۱۷ یک اشتباه بوده است؟ و سرتاسر هفتاد سال زندگی ما، کار ما و تلاش ما، مبارزه ما فقط یک اشتباه بوده است؟ نه؟ نگرش دقیق، و بدون پیش داوری داده‌های تاریخ به ما فقط یک نتیجه‌گیری را فرصت می‌دهد: تصمیم قبول سوسیالیسم روسیه عقب افتاده را به‌مکان شایسته خود رسانید - مکانی که امروزه اتحاد جماهیر شوروی در خط پیشرفت بشر احراز کرده است.

هیچ دلیلی وجود ندارد که درباره انقلاب اکتبر و سوسیالیسم دست برابر دهان گرفته سخن بگوییم، آنچنان که انگار از آن شرم

زده‌ایم. توفیقهای ما عظیم و تردیدناپذیرند. اما ما تاریخ را در مجموع و یکپارچه می‌نگریم. عظیمترین دست‌آوردها هم نمی‌تواند ما را از این کار باز دارد که تناقضها را در تکامل اجتماعمان اشتباهاتمان را و غفلت‌هایمان را، بنگریم. از ویژگیهای ایده‌ثولوژی ما یکی هم این است که انتقادی و انقلابی باشد.

اگر در جستجوی ریشه‌های مشکلات امروزی خود برآمده‌ایم، بدین علت است که می‌خواهیم بدانیم، از چه ناشی شده‌اند، و برای زندگانی امروزیمان از آن آموزش بگیریم، حتی اگر ناچار به بازنگرش به رویدادهایی باشیم که مربوط به سالهای دهه سی می‌باشند.

از این نظر نیز برای ما دارای اهمیت است، که با درک آن مبدأ پراسترویکا را خواهیم شناخت. تاریخ ما از عوامل خارجی شدیداً متأثر شده است. با وجود این، این تاریخ ماست و منبع پراسترویکا در همین تاریخ است.

چرا چنین وقایعی روی داده است که پراسترویکا را چنین لازم ساخته است؟ چرا دگرگونی به تعویق افتاده است؟ چرا روشهای کار قدیمی شده این چنین طولانی پایدار مانده‌اند؟ چگونه ممکن شد که ادراک اجتماعی و تئوری جزمی شود؟ همه اینها نیاز به توضیح دارد. وقتی تحلیل می‌کنیم و توضیح آن را پژوهش می‌کنیم، به بسیاری از مطالب برمی‌خوریم که اثبات می‌کنند، که حزب و جامعه در برخورد با ظهور فراگردهای منفی بارها آگاهی از لزوم دگرگونیها را مطرح کرده‌اند. اما دگرگونیها کافی نمی‌بود و هربار واپس می‌نشست و زیر فشار «مرده ریگ گذشته» با تمامی نشانه‌های سلطه‌گرایانه خود، خرد می‌شد. یکی از مراحل مهم در تکامل ما بیستمین اجلاس حزبی (ک

پ دس یو) (۹) بود. این اجلاس در زمینه تئوری و عملکرد سوسیالیسم اهمیت زیاد داشت. در جریان اجلاس حزبی و پس از آن تلاش فراوانی برای تغییر جهت به سوی رویه بهتر آغاز شد، و به زندگانی سیاسی اجتماعی نیرویی تازه داده شد، تا آن را از وجه‌های منفی فرهنگ شخصیت ستایی دوران استالین رها سازند.

تصمیماتی که در این اجلاس اتخاذ شد، به اقدامات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایده‌ثولوژی منجر گشت. اما امکاناتی که عرضه شد، کاملاً مورد استفاده قرار نگرفت. علتش روشهای موضوعی بود که تحت رهبری خروشچف از آنها استفاده می‌شد. در رهبری اقتصادی تصمیمات آنی حاکم شده بود. برداشتهای خود سرانه و متلون این دولت، جامعه و حزب را سرگردان کرده بود. بار دیگر بلند پروازیها، وعده‌های غیرعملی بین کلام و عمل فاصله انداختند.

بدین علت، گام بعدی که مرحله کمال آن اجلاس کمیته مرکزی (ک پ دس یو) در اکتبر ۱۹۶۴ (۱۰) بود، مقابله با این تندروی و از میان برداشتن آن می‌بود. روش تثبیت‌کننده‌ای انتخاب شد. این روش کاملاً برحق بود و از حمایت ملت و حزب برخوردار گشت. نتایج مثبتی به دست آمد. تصمیماتی که آماده شدند، و از تصویب گذشتند، بادقت تفکر و خوب استدلال شده بودند. آغاز رفورم اقتصادی در ۱۹۶۵ (۱۱) و اجلاس کمیته مرکزی در مارس ۱۹۶۵، که به مسائل کشاورزی پرداخت، ابتکارات مهمی بودند، با این هدف که در بخش اقتصادی بهبودیهای را عملی سازند. لکن پس از آنکه برای کوتاه مدت توفیقه‌های محسوس مشهود گشت، باطل ماندند.

فضایی از رضایت از خود، و قطع فراگرد طبیعی تغییر پست‌های

مهم در مقامات عالیه دولت منجر به سکون شد. تکامل آتی کشور متوقف ماند. در بالا توضیح دادم. این اوضاع همواره بیشتر نیاز به تصمیمات عمیق را لازم می‌ساخت، چون مکانیسم اقتصادی و رهبری اجتماعی نیاز به بهبود داشت.

از آموزش تاریخ چه نتیجه‌گیری کرده‌ایم؟

نخست اینکه، سوسیالیسم به عنوان یک سیستم اجتماعی ثابت کرده است که از امکاناتی عظیم برخوردار است، که حتی برای پیچیده‌ترین مسائل اجتماعی راه حل نشان می‌دهد. ما اعتقاد داریم که سیستم سوسیالیستی این توانایی را دارد، که مدام به کمال بیشتر برسد، مدام بیشتر از امکاناتی که در این سیستم وجود دارد بهره‌گیرد تا بر مسائل رشد اجتماعی در هر زمان فایز آید، مسائلی که هنگام ورودمان به قرن آینده نیز بر سر راهمان قرار خواهد گرفت. در عین حال بر این نکته آگاهیم که تکامل بعدی سوسیالیسم، فراگردی ابتدا به ساکن نیست، بلکه یک وظیفه است که تمامی توجه ما را، تحلیلی دقیق و رها از پیش‌داوری مسائل را وارد قاطعانه آنچه کهنه شده است را لازم می‌سازد. بایستی درک می‌کردیم، که اقدامات نیمه‌کاره در این مورد فایده‌ای نخواهند داشت. باید در جبهه‌ای گسترده عمل کنیم، قاطعانه و پرتوان، و نباید از جسورانه‌ترین اقدامات وحشت کنیم.

نتیجه‌گیری دیگر ما - می‌خواهم بگویم مهمترین نتیجه‌گیری ما - این است که برنامه رفورم را باید بر قوه ابتکار و نیروی خلاقه توده‌ها بنا کنیم، بر همکاری فعال گروه‌های وسیع ملت. یعنی باید به دموکراسی، و مدام به دموکراسی تکیه کنیم.

چه چیز باعث شد، تا پراسترویکا را به جریان اندازیم اشتباه و حتی زیانبار است که جامعه سوسیالیستی را پدیده‌ای در حال سکون و تغییرناپذیر تصور کنیم، و به‌آوریه‌های آن را در این کوشش بشناسیم، که واقعیت‌های پیچیده را در قالب و طرحی که یکبار برای همیشه آماده شده است، جا دهند. سوسیالیسم در حال تکامل است و به همان نسبت که تجربه‌های تاریخی و شرایط عینی مورد توجه قرار گیرند، غنی‌تر خواهد شد.

ما از لنین آموخته‌ایم که پراسترویکا چگونه تکامل می‌یابد، و مدام از نو آثار لنین را مطالعه خواهیم کرد، بویژه آثار اخیرش را.

مارکسیست - لنینیست‌های متقدم برای ما تفسیری از نشانه‌های اصلی سوسیالیسم به ارث گذاشته‌اند، لکن تصویری حاوی جزئیات سوسیالیسم را رسم نکرده‌اند. آنان خواهان پیشگویی تئوری مراحل سوسیالیسم بوده‌اند. این وظیفه برعهده ماست که نشان دهیم مرحله فعلی چگونه می‌بایست باشد. برعهده ماست که آن را واقعیت بخشیم و از آن بگذریم. قدما به ما گرچه مدلی را نشان داده‌اند، اما نسخه‌ای عملی برای اجرای آن در اختیار نگذاشته‌اند.

این مرحله تازه ما را با این نیاز درگیر ساخته است، که متکی به مکتب لنین و روش‌های او درباره تعداد زیادی مسائل تئوری تفکر، و تصور پایدار شده سوسیالیسم را به روشنی درک کنیم. چنین درک روشنی بدین علت از اهمیت برخوردار است که پس از لنین همواره اصول مورد نظر او رعایت نشده است. موقع خاص کشور فرصت داده است تا به اشکال و روش‌های ساختمان سوسیالیسم دست اندازیم، که با داده‌های تاریخی انطباق دارند. لکن این اشکال ثبت

شدند، کمال مطلوب تلقی شدند و تغییرناپذیر شناسانده شدند. تصویر رقیق شده سوسیالیسم که از همین امر ناشی شده است: رهبری مرکزی غلو شده، بی توجهی به تلون علائق انسانها، کم اهمیت تلقی کردن نقش فعالی که ملت در زندگانی عمومی برعهده دارد، و گرایشهای یکسان سازی. ساختار رهبری اقتصادی را مورد توجه قرار دهیم. اوضاع خاص تاریخی که شوروی در شرایط سخت آن رشد یافت، می بایست در این ساختار اثر برجوا گذارد. نخست تهدید نظامی، سپس جنگهای وحشت زابروز کردند، در دورانی از تاریخ که حتی بدون جنگ هم به حد کافی سخت می بود، و در نهایت دو دوران بازسازی که نیروها را مستهلک ساخت طبیعتاً تمامی این شرایط موجب تشدید تمرکز شد. نتیجه آن بود که بنیان دموکراسی سیستم رهبری ما پژمرده شود.

بازگردیم به این سؤال که این تضادها چگونه تکامل یافت. چرا این وضع به وجود آمده؟ زمانی که روسیه شوروی در صدد برآمد، اجتماعی نو مستقر سازد، کاملاً تنها برابر جهان سرمایه داری قرار گرفته بود. و برابر این الزام قرار گرفت که سریع عقب افتادگی اقتصادی و تکنیکی خود را جبران کند. کشور عملاً از هیچ، صنایعی جدید را خلق کرد. این کار با شور و حرارتی بی نظیر انجام شد.

اما برای آنکه بتوان این وظیفه را به انجام رساند، می بایستی سهم انبوه شده درآمد ملی سریع افزایش یابد. قسمت اعظم این منابع مالی صرف ایجاد صنایع سنگین شد، از جمله صنایع تسلیحاتی. این سؤال که ما برای پذیرش این اولویت چه بهایی پرداخته ایم، هرگز طرح نشد، یا در برابر ما قرار نگرفت. دولت از هیچ هزینه ای باز

نمی ماند، و ملت به پیشرفت سریع کشور علاقمند بود، و آمادگی از خودگذشتگی برای افزودن بر توان دفاعی کشور، استقلال و ادامه راه سوسیالیسم را داشت.

سیستم رهبری که از این وضع ناشی شد و رسیدن به این اهداف را دنبال می کرد: شدیداً مرکزی بود، هر دستوری تا کوچک ترین جزء آن مشخص شده بود. حدود وظایف به وضوح طرح می شد، و مبلغ مورد نیاز از بودجه دولت در اختیار قرار می گرفت. و کار به انجام می رسید.

لکن نمی توان این رویه رهبری را تنها با علل عینی توضیح داد. پیش فرض اشتباه بودند، و تصمیمات موضوعی اتخاذ می شدند. این را نمی باید از یاد ببریم، وقتی درباره مسائل امروز تفکر می کنیم. اما هرچه که بود: سیستم رهبری که در سالهای دهه سی و دهه چهل ایجاد شد مدام بیشتر از شرایط و نیازهای تکامل اقتصادی فاصله می گرفت. امکانات مثبت آن مستهلک شده بود. دایم بیشتر ویژگی بازدارنده خود را نمایان می ساخت و به صورت مکانیسم ترمزکننده ای درآمد، که بعدها ما را بسیار دچار دردسر کرد. هنوز هم از همان روشهایی استفاده می شد که مورد استفاده آنها وضعی غیرعادی می بود.

با جزمی گرایي در تکامل اقتصادی روش «گسترش در سطح» (۱۲) تثبیت شد، که تا اواسط دهه هشتاد همچنان ادامه یافت. در این سیاست اقتصادی باید ریشه های «روش بهره وری ناخالص» (۱۳) را، که تا همین اواخر اقتصاد ما را زیر سلطه خود داشت، باز شناخت. تحت این شرایط درباره رابطه - کالا - پول و تأثیر نظام قیمت در

سوسیالیسم پیش داوری شده و اغلب آن را پدیده‌ای تلقی کردند که با سوسیالیسم تناقض دارد، و نسبت به آن بیگانه است. به این برداشت بی اهمیت دانستن حسابرسی اقتصادی نیز اضافه شد. تمامی این نظرات بی‌نظمی در تشکیل قیمت و بی‌توجهی به جریان پول را موجب گردید.

بنیان ضعیف دموکراسی در این شرایط تازه سیستم رهبری تأثیری در حداکثر منفی برجا می‌گذاشت. برای برداشت لنین از خودگردانی کارکنان، فضای عمل بسیار کمی باقی مانده بود. ثروت ملی گام بگام از مالک اصلی آن، یعنی کارکنان، جدا شد. براین ثروت در موارد متعدد تحت تأثیر محدود ماندن تفکر به حدود عملکرد یک مؤسسه، یا تحت تأثیر علایق منطقه‌ای لطمه خورد، ثروت ملی شده بود، بدون مالک واقعی که توجهی بدان نمی‌شد. پیامد این وضع جدا افتادگی مدام بیشتر انسانها از مالکیت اشتراکی بود، علائق اجتماعی و علائق شخصی کارکنان به نحوی ناکافی با یکدیگر همگرا شده بودند. علت اصلی آنچه پس از آن ظهور کرد همین واقعیت بود: به جای آنکه تکامل در مراحل تازه تثبیت گردد، سیستم رهبری اقتصادی قدیمی شده به صورت عامل ترمزکننده‌ای درآمد که سوسیالیسم را از پیشرفت باز می‌داشت.

در زمینه سیاسی این مکانیسم ترمزکننده تناقضی را موجب شد. ملتی آموزش دیده و با استعداد، که سوسیالیسم را برگزیده بود، نه قادر بود امکانات محتوای سوسیالیسم را به طور کامل مورد استفاده قرار دهد، و نه آنکه از حقوق خود بهره‌مند گردد، حقوقی که در تصمیم‌گیریهای مرتبط با مسائل اجتماعی ایفاء نقشی را برای او

منظور داشته بود. طبیعتاً در تمامی موارد کارگران، زارعان و روشنفکران در کلیه ارگانهای رهبری کننده همکاری داشتند، اما در فراگردهای تصمیم‌گیری در همه موارد در آن حد شرکت نداشتند، که برای تکامل سالم یک اجتماع سوسیالیست لازم می‌بود. توده‌ها آماده شده بودند تا نقشی فعال در زندگانی سیاسی برعهده گیرند. لکن برای این کار زمانی وجود نداشت. در حالی که سوسیالیسم بدین ترتیب تقویت می‌شود، که تعداد در حال افزایشی از انسانها در فعالیتهای سیاسی به همکاری کشانیده شوند. مکانیسم ترمزکننده در اقتصاد، با تمامی پیامدهای اجتماعی و ایده‌ئولوژی خود، به ساختار سخت‌تر دولت سالاری و شکوفایی بوروکراسی در تمامی سطوح منجر شد. همین بوروکراسی بود که نفوذی بیش از حد لازم در مسائل دولتی، اداری و حتی جامعه یافت.

درواقع به‌خودی‌خود مفهوم است که تحت این شرایط تصورات لنین از رهبری و خودگردانی، از محاسبه سود و زیان، و از تلفیق علائق اجتماع و فرد، به کار گرفته نشده بود و به‌نحوی مفید تکامل نمی‌یافت. این تنها یک مثال است از تفکر اجتماعی بیگانه از واقعیت پرپیچ و خم بودن آن دوران. پراسترویکا سیاست ما و تفکر اجتماعی ما را برابر وظایفی تازه قرار می‌دهد. می‌بایست سخت‌پایی امتیازات را از بین ببرد و برای تفکر اجتماعی طیفی گسترده‌تر بیابد، و در تئوری برانحصار، که ویژگی بیانگر دوران فرهنگ شخصیت‌سنایی می‌بود، فایق آید. در آن مرحله از تکامل اجتماع سوسیالیست، که در شرایطی بسیار سخت شکل گرفته بودند، اشکال انتخابی توسط استالین شکل مطلق تلقی شدند، و به‌عنوان تنها مشکل ممکن برای سوسیالیسم

مورد توجه قرار گرفتند.

ما بایست در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی کاملاً بازاندیشی کنیم. و در انجام اینکار بایست از لنین بیاموزیم. او از این استعداد نادر برخوردار بود که در زمان مناسب لزوم دگرگونی بنیانی را، لزوم تجدید نظر قضاوت ارزشها را و تجدید نظر در پیش گفته‌های تئوری و شعارهای سیاسی را درک کند.

منباب مثال: وقتی لنین در آوریل ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت، مدتها وقتش را صرف این کار کرده بود که وضع موجود، گرایشها، و پیش منظر تکامل انقلاب فوری (۱۴) را به دقت بررسی کند. او نه تنها یگانه رویه مبارزه صحیح برای حزب و شوراها را مشخص ساخت، بلکه وظایف استراتژی آتی را نیز اعلام داشت، که هدف آن آماده سازی حزب و توده‌ها برای انقلاب سوسیالیستی بود. اگر چنین نکرده بود، امکان داشت که موفقیت‌هایی که از ساقط کردن دولت خودکامه به دست آمده بود، احتمالاً بار دیگر از دست رود. این تغییر رویه مبارزه برای بسیاری از بلشویک‌های گرفتار سکون، غافلگیرکننده بود. این فن تفکر سیاسی دیالکتیک است که ما پذیرفته‌ایم، و در حین اجرای پراسترویکا به کار خواهیم برد.

نه تنها در آن زمان، بلکه بعدها هم اغلب چنین می‌بود که حزب بی‌تحرك‌تر از آن باشد که بتواند تفکری تازه را بپذیرد. حتی کسانی که خود را وقف انقلاب کرده بودند، گاه برخورد فشار می‌آوردند. کار به بدفهمی‌ها کشید. اما لنین و یارانش از این استعداد برخوردار بودند که انسانها را متقاعد سازند، مسائل را توضیح دهند و مدام از نو به سؤال طرح شده بازگردند، تا به دیگران پرو بال دهند، و کسانی را

طرفدار خود سازند که تأمل می‌کردند و تردید داشتند. لنین نیز گه‌گاه دچار مشکل می‌شد. یکبار نامه‌ای تلخ نوشت و در آن از کسانی نامبرد که تحمل فشار را نداشتند و می‌خواستند انقلاب را با زندگانی‌ای راحت توأمان داشته باشند: «دورانهای سختی را می‌گذرانیم، گاه دورانهای بسیار سخت را، اما در هیچ حال آماده نخواهم بود که یک روز از آن را هم در مقابل یک دوره کامل از زندگی سطحی آدمهای ساده عوض کنم».

در اشاراتم به لنین همواره تذکر داده‌ام که بررسی مسائل جزء، هرگز نبایست نمای کلی را از شعاع دید ما خارج سازد. اگر چنین کنیم مدام با این نمای کل برخورد خواهیم داشت. همان زمان که ما پراسترویکا را آغاز کردیم، بویژه در اجلاس کمیته مرکزی (ک پ دس یو) در ژوئیه ۱۹۸۷، خط حرکتان را مشخص ساختیم و برای برداشتی با روش مشخص اهمیت زیاد قائل شدیم. طبیعتاً کوشیدیم آن نابسامانی را براساس روشهای معمول برطرف سازیم. لکن برای آنکه به امری جدی دست یازیم، لزوماً نبایست ابتدا همه چیز را واژگون ساخت، تا اصلاح اشتباهات ممکن گردد.

وظایف تازه را باید دنبال کرد، بی آنکه راه حلی ابتکاری در اختیار باشد. هنوز هم چنین راه حلی در اختیار نداریم. جامعه‌شناسان هنوز دانسته‌های به هم پیوسته لازم را در اختیارمان نگذاشته‌اند. سیاست اقتصادی سوسیالیسم با برداشتهای کهنه شده بیش از حد سنگین بار شده است و دیگر با دیالکتیک زندگانی واقعی همگون نیست. همچنین فلسفه و روانشناسی از دنبال نیازهای عملی لنگان می‌آیند. علم تاریخ‌شناسی لازم است که در روشهای خود تجدید نظری کامل کند.

بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی و اجلاس کمیته مرکزی راه را برای تفکر خلاقه تازه هموار کرده‌اند و تکامل آن را نیرویی تازه بخشیده‌اند. هیچ جنبش انقلابی بدون تئوری انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد - مکتب مارکسیسم امروزه مهمتر از هر زمان دیگر است.

پراسترویکا یک انقلاب است

پراسترویکا یک کلمه با مفاهیم بسیار زیاد است. لکن وقتی ما بخواهیم از تمامی معانی مترادف ممکن آن، مهمترین آنها را استخراج کنیم که در عین حال ویژگی آن را منجزتر بیان کند، خواهیم گفت: پراسترویکا یک انقلاب است. و بدون تردید یک تسریع کننده بسیار مؤثر در تکامل اقتصادی اجتماعی، و فرهنگی جامعه شوروی است که با دگرگونیها برای هدف استقرار دولتی با کیفیتی تازه همراه است، که در واقع فعلی انقلابی است.

فکر کنم دلایل کافی داشتیم تا در اجلاسیه ژانویه ۱۹۸۷ اعلام کنیم که رویه فعلی، به علت ویژگیهایش، به علت جسارت بلشویکی آن، و به علت اهدافش که انسانها را مورد نظر دارد، ادامه مستقیم دست آوردهایی است که حزب لنینیست ما در روزهای اکتبر سال ۱۹۱۷ بدان دست یافت. و نه تنها ادامه، بلکه همچنین به مفهوم عمیقتر کردن و عملی ساختن نظرات مهم انقلاب است. ما باید به عامل تحرک تاریخی انقلاب اکتبر پویایی تازه‌ای بدهیم و آن را به پیش رانیم.

طبیعتاً این بدان مفهوم نیست که پراسترویکا را با انقلاب اکتبر هم سطح بشناسیم، آن انقلاب رویدادی بود که در تاریخ هزار ساله ما

نقطه عطفی را نشانه گذاری کرد و تأثیر آن در تکامل بشر بی بدیل است.

و با وجود این: چرا پس ما بعد از گذشت هفتاد سال از انقلاب اکتبر سخن از انقلابی تازه می‌گوییم؟

قیاس تاریخی ممکن است در پاسخ به این سؤال یاری دهنده باشد. لنین زمانی نوشت، که در فرانسه، سرزمین انقلاب بورژوازی متقدم، پس از انقلاب بزرگ سالهای ۱۷۹۳ - ۱۷۸۹ نیاز به سه انقلاب دیگر بود (۱۸۷۱، و ۱۸۴۷، و ۱۸۳۰) تا اهداف آن انقلاب عملی شود. در مورد انگلستان نیز همین امر صادق است که پس از انقلاب کرامول در ۱۶۴۹ «انقلاب شکوهمند» ۱۶۸۹ - ۱۶۸۸، و فورم سال ۱۸۳۲ لازم شد، تا طبقه جدید یعنی طبقه شهرنشینان عاقبت بر قدرت مسلط شود. در آلمان هم دو انقلاب بورژوازی (۱۹۱۸ - ۱۸۴۸) و بین آن دو انقلاب، فورم سالهای دهه شصت که بیسمارک آن را با «آهن و خون» عملی ساخت، وجود داشت.

لنین نوشت: «هرگز در تاریخ فقط یک انقلاب وجود نداشته که پس از پیروزی آن، اسلحه را بر زمین گذارند و به افتخارات آن تکیه کنند.» بنابراین چرا سوسیالیسم که درباره آن گفته می‌شود که تغییرات پرتوانتری را در تکامل جامعه در زمینه‌های سیاست اجتماعی و فرهنگی موجب می‌شود تا انقلاب سرمایه داری، نباید چندین مرحله انقلاب را طی کند، تا تمامی توان خود را به کار گیرد و در نهایت به عنوان نظامی که از بنیان نوباشد، متبلور گردد؟ لنین بیش از یک بار این تفکر را عنوان کرده است: سوسیالیسم تشکیل شده است از تعداد زیادی آغاز که هرآغازی مفهومی یک جانبه و هریک ویژگیهای

خاص خود را دارد. این دکترین را می‌توان در تمامی کشورها صادق دانست.

تجربه تاریخی نشان داده است که جامعه سوسیالیست برابر ایجاد و اشباع گرایشهای بازدارنده مصون نیست، حتی برابر بحرانهای جدی سیاسی اجتماعی نیز مصون نیست. اما عیناً در همین موارد به اقداماتی با ویژگی انقلابی نیازمند است تا وضع بحرانی، یا وضع پیش از بحران را برطرف سازد. در این باره اهمیت فراوانی دارد، که سوسیالیسم متکی به پویایی محتوای خود توان آن را داشته باشد که دگرگونی انقلابی جامعه را عملی سازد.

پراسترویکا یک فراگرد انقلابی است، چون جهشی است به سوی جلو در جهت تکامل سوسیالیسم، در جهت عملی ساختن نشانه‌های بارز آن. از همان آغاز به وضوح می‌دانستیم که وقتی برای هدر دادن نداریم. بسیار مهم است که زمان زیادی را در خط آغاز هدر ندهیم، بلکه عقب افتادگی را جبران کنیم و از لجنزار محافظه کاری خود را بالا بکشیم، و کاهلی دوران سکون را از خود دور کنیم. راه فرگشت را با رفورمی همراه با تردید، و تأمل فراوان نمی‌توان طی کرد. ما به سادگی این حق را نداریم که حتی یک روز هم صبر کنیم. برعکس، هر روز باید بیشتر تلاش کنیم، بر سرعت بیفزاییم، و کارمان را شدت بیشتر بخشیم. در مرحله آغازین دگرگونی بایست سنگینی آن را تحمل کنیم. یک انقلاب بایست مداوم تکامل یابد. نبایست درجا بزند. این را گذشته خودمان توضیح می‌دهد. هنوز هم تأثیر بازمانده تسامح را احساس می‌کنیم. آیا باز هم لازم است بار دیگر اگر درگیر با مشکلاتی جدی شدیم، متوقف بمانیم. بنابراین - همواره فقط به پیش.

طبیعتاً رفتار انقلابی داشتن به مفهوم با سر به دیوار حمله ور شدن نیست. حملات شجاع منشانه وسیله‌ای کارآمد نیست. انقلاب از قوانین سیاست، یعنی هنر یافتن انجام شدن‌ها، تبعیت می‌کند. بنابراین باید سراغ یکی بعد از دیگری رویم، و درصدد برنیاایم که از خودمان جلو بزنیم. اینک وظیفه اصلی ما این است که بنیانی بیابیم که از آن به سوی محدوده‌های از نظر کیفی نو پیش رویم. اگر چنین نکنیم، فقط موجب درهم برهمی خواهیم شد و این امر مهم را بدنام خواهیم کرد.

بنابر تئوری ما انقلاب به مفهوم سازندگی است، اما همواره ویرانی را نیز همراه می‌آورد. انقلاب، تخریب همه آنچه را کهنه شده است، در حال سکون است و بازدارنده پیشرفت است لازم می‌سازد. جز با تخریب فضای لازم برای نو را نخواهیم یافت. بنابراین پراسترویکا نابود سازنده قاطع و مسلم موانعی است که بر سر راه تکامل اجتماعی و اقتصادی قرار دارند، نابود سازنده روشهای کهنه رهبری اقتصادی، تفکر دنباله‌رو و اعتقاد جزمی است. پراسترویکا علائق بسیاری از انسانها، علائق جامعه را مد نظر دارد. طبیعی است که تخریب موجب درگیری می‌شود و از جمله برخوردهای شدیدی را بین کهنه و نو باعث می‌گردد. گرچه هیچ بمبی منفجر نخواهد شد، و طبیعتاً هیچ گلوله‌ای هم شلیک نخواهد شد، اما آن کسانی که بر سر راه ایستاده‌اند، مقاومت خواهند کرد. و کنارگیری از فعالیت، بی‌تفاوتی، بی‌توجهی به مسئولیتها نیز نوعی از مقاومت خواهد بود. پیامد قابل درک آن این است که اجتماع ما - هراندازه عمیقتر پراسترویکا در زندگانی ما نفوذ کند، بیشتر عصبی خواهد شد.

پاره‌ای از اشخاص خواهند گفت: واقعاً لازم بود که همه این کارها بشود؟ پاره‌ای از افراد حتی اطلاق «انقلاب» را برکوشش‌هایمان نخواهند پذیرفت. بعضی‌ها حتی از کاربرد اصطلاح «رفورم» دچار هیجان زدگی می‌شوند. لنین از آن باکی نداشت که این لغت را به کار برد، و حتی به بلشویک‌ها آموخت، هرزمان که لازم شد، از «رفورمیسم» جانبداری کنند، تا انقلاب را در شرایط متفاوت همچنان به پیش رانند. امروز ما نیاز به رفورمی بنیانی برای تغییرات انقلابی داریم. یکی از نشانه‌های مراحل انقلاب فاصله افتادگی کم و بیش قابل تشخیص بین علائق اساسی جامعه‌ای که رهبران آن آماده قبول تغییراتی مهم هستند، و علائق بلاواسطه و روزمره ملت است. پراسترویکا بیش از همه کسانی را معذب خواهد ساخت که عادت کرده‌اند براساس طرز رفتار قدیمی به کار خود ادامه دهند. ما مخالف سیاسی نداریم، اما این بدان مفهوم نیست که درگیری با کسانی نخواهیم داشت که به علل مختلف با پراسترویکا موافق نیستند. احتمالاً هرکسی ناچار خواهد بود برای پراسترویکا قربانی کند، اما کسانی هستند که برای همیشه باید از مزایا و حقوق ویژه خود محروم بمانند، مزایا و حقوقی که به داشتن آنها محق نیستند و برخلاف قانون از آنها برخوردار شده بودند، اما از حقوقی نیز محروم خواهند ماند که مانعی برای پیشرفت ما باشند.

سؤال سنجش علائق با یکدیگر برای حزب در لحظات سرنوشت ساز همواره سؤال کلیدی بوده است. بنابراین به نظر من بجاست که به خاطر آورم که لنین در سال پرمای ۱۹۱۸ چگونه از قرارداد برست - لیتوسک (۱۵) جانبداری کرد. جنگ داخلی به شدت در

جریان بود، درعین حال کشور خود را با تهدیدی جدی از جانب آلمان مواجه می‌دید. این بود که لنین دستور انعقاد قرارداد صلح با آلمان را داد.

شرایط قرارداد صلح، که آلمان دیکته کرده بود، آنچنان که لنین بیان داشته است، «زیانبار و کثیف» بود. مفهوم این قرارداد جدایی قلمروی بزرگی بود با بیست و شش میلیون ساکن. قبول یک چنین قراردادی غیرممکن می‌نمود. لکن لنین از قرارداد صلح جانبداری می‌کرد. حتی تعدادی از اعضای کمیته مرکزی با آن مخالف بودند و مخالفت خود را بیان می‌داشتند، کارگران هم خواستار آن بودند که متجاوزین آلمانی بیرون رانده شوند. لکن لنین همچنان خواهان پذیرفتن قرارداد صلح بود، چون این قرارداد که با علائق آنی انطباق نمی‌داشت، با علائق اساسی، با علائق طبقه کارگر در مجموع منطبق بود. برای آنکه انقلاب و آینده سوسیالیسم تثبیت شود، کشور نیاز به فرصت برای تنفس می‌داشت، قبل از آنکه بتواند تلاش بعدی را آغاز کند. فقط تعداد کمی در آن زمان این موضوع را درک می‌کردند. بعدها در گردهماییهای خصوصی اذعان می‌شد که لنین حق داشته است. و حق با او بود، چون او آینده را می‌نگریست، او آن چه گذران بود بر آنچه اساسی بود مرجح نشناخته بود. انقلاب نجات یافت.

وضع پراسترویکا عیناً چنین است. توجه آن به نیازهای پایه‌ای ملت شوروی است. باید جامعه را به سطوح بالاتر ارتقاء دهد و به کیفیت تازه مطلوب‌تری برساند. ما بایست قربانی کنیم، کاری که همیشه برایمان سهل نخواهد بود. عاداتها و برداشتهای پابرجا شده‌مان برابر چشمانمان فرو می‌ریزند. هرزمان که کرداری عادت

شده منسوخ شود، صدای اعتراض برخواهد خاست. محافظه کاری نمی خواهد کوتاه بیاید، اما می توان و باید برآن فایق آمد، اگر می خواهیم علائق بلند مدت جامعه و فرد را عملی سازیم.

بارابطهٔ پر مسئلهٔ علائق آنی و علائق بلند مدت زمانی درگیر شدیم که کنترل کیفی دولتی (۱۶) را به جریان انداختیم. برای آنکه کیفیت تولیدات را بهبود بخشیم، این نهاد مستقل را بنیان گذاردیم، که بایستی براین امر نظارت کند که تولیدات با کیفیت پذیرفته انطباق داشته باشند. نخست دستمزد بعضی از کارگران تقلیل یافت، اما جامعه نیاز به کیفیت بهبود یافته داشت، و کارگران این ضوابط تازه را درک می کردند. از جانب آنان اعتراضی نشد برعکس اکنون می گویند: «شرافتمندانه نیست که آنچه را استحقاق نداریم دریافت کنیم.» در عین حال می خواهند که مدیران مؤسسات، مهندسين و کارکنان فنی نیز با آنان همصدا شوند. بدین ترتیب کنترل کیفی دولتی آزمونی خوب برای پراسترویکا بود. این رویه برداشت ملت از کار را نشان داد و ذخایر نیروی انسانی را آزاد ساخت، ذخایری که می توان از آن برای عملی ساختن پراسترویکا استفاده کرد. کنترل کیفیت دولتی آزمونی شد که بار دیگر اثبات کرد که طبقهٔ کارگر شوروی در مجموع از دگرگونی جانبداری خواهد کرد و آمادگی دارد از آن حمایت کند، بدین نحو که در عمل نقش خود را به عنوان طبقه حاکم جامعهٔ سوسیالیست ایفاء کند.

پراسترویکا را نیز همانند انقلاب نمی توان به بازی گرفت. باید کارها را قاطعانه تا به پایان دنبال کرد و هرروز پیشرفتی را به دست آورد، تا آنکه توده، توفیقاها را احساس کند و پیشرفتها چه از نظر مادی

و چه از نظر معنوی تأثیر برجا گذارند.

اگر ما اقداماتمان را انقلابی می‌نامیم، منظورمان این است که این اقدامات فراگیرند، بنیانی و سازش ناپذیرند و تمامی جامعه را از بالا تا پایین در برمی‌گیرند. جملگی بخشهای زندگی را، در جبهه‌ای گسترده فرا می‌گیرند. به جامعه ما رنگی نو نمی‌زنند، زخمهای آن را هم با بزک پنهان نمی‌کنند، بلکه آن را به‌طور کامل بازسازی و معالجه می‌کنند.

بی‌تردید تصمیمات سیاسی مشکلترین امر در هرفراگرد انقلابی است. این حقیقت در مورد پراسترویکا نیز صادق است. بنابراین برای تصمیمات سیاسی، روند دموکراسی گسترده و واقعی، برای مبارزه مصممانه با بوروکراسی مزمن، تخطی از قوانین، و همچنین همکاری فعال توده ملت در اداره امور ملی اولویت فائلم. اینها همگی با سؤال هسته‌ای هرانقلاب، یعنی مسئله قدرت همبسته‌اند. طبیعتاً ما نه قدرت شوراها را تغییر می‌دهیم، و نه از اصول اساسی صرفنظر می‌کنیم. اما لزوم تغییراتی را که سوسیالیسم را تقویت می‌کنند، و از نظر پویایی و سیاسی براهمیت آن می‌افزایند، می‌شناسیم. بدین علت دلیل کافی داریم که برنامه‌هایمان را برای روند دموکراسی فراگیر اجتماع شوروی، به‌عنوان برنامه‌ای مشخص بنماییم که سیستم سیاسی ما را دگرگون خواهد ساخت.

بدین جهت باید - اگر قرار است پراسترویکا با توفیق همراه گردد - تمامی کارمان را با این وظیفه سیاسی و این روش رهبری هماهنگ سازیم. مهمترین عناصر فعالیت‌های تشکیلات حزبی و اعضاء آن علاقمند ساختن سیاسی توده‌ها، آموزش سیاسی کارکنان، و فعال ساختن ملت از نظر سیاسی است. مفهوم نخستین اصطلاح

«سوسیالیسم» به عنوان جنبش ایده‌ئولوژی و سیاسی توده‌ها، جنبش در پایه که توان آن در مرحله نخست از آگاهی و فعال بودن انسانها ناشی می‌شود، اینک بدین ترتیب بار دیگر در پیش روی ما قرار می‌گیرد. انقلاب پدیده‌ای بی‌بدیل است. و همچون انقلاب بایست فعالیت روزانه ما هم بی‌بدیل، یعنی انقلابی باشد. پراسترویکا نیاز به رهبرانی حزبی دارد که با کمال مطلوب لنین و بلشویکی در ارتباط نزدیک باشند. به‌میز چسبیدن، بی‌اعتنا ماندن، رفتار بزرگ منشانه نمودن و در پی مدارج دویدن با این کمال مطلوب جور در نمی‌آید. در عوض، شجاعت، ابتکار، سطح بالای درک ایده‌ئولوژی و منش نیک، آمادگی برای بحث با مردم درباره مسائل، و توانایی متعالی داشتن ارزشهای انسانی سوسیالیسم بسیار مطلوب است. اوضاع انقلابی شوق را، از خودگذشتگی و علاقمندی را لازم می‌سازد. این بویژه نزد بالاترین مقامهای رهبری مورد نیاز است. هنوز بسیاری از انسانها به «وضع فرگشت» پایبند مانده‌اند، یا برای آنکه شاعرانه‌تر گفته باشیم، نخست به مشاهده می‌نشینند و منتظر می‌مانند.

«انقلابی از بالا»؟

حزب و پراسترویکا

در علم تاریخ و در گنجینه لغات سیاسی اصطلاح «انقلاب از بالا» هم وجود دارد. چندتایی از این گونه انقلابها را تاریخ می‌شناسد. لکن نباید آن را با کودتا، یا انقلاب درباری اشتباه کرد. منظور بیشتر دگرگونیهای عمیق و اساسی است که گرچه توسط خود دولت انجام می‌شوند، لکن به علت جابجایی بارز اوضاع و فضای اجتماعی لازم

گشته‌اند.

کاملاً چنین می‌نماید که گویا پراسترویکا که اکنون به جریان افتاده است، نیز یک «انقلاب از بالا» است. بی‌تردید مسلم است که مبتکر آن حزب کمونیست بوده است، همان‌گونه که این حزب است که آن را هدایت می‌کند. حزب به حد کافی قوی و جسور است که سیاست تازه‌ای را به اجرا درآورد. حزب اثبات کرده است که در وضعی هست، که فراگردی را با گرایشی نو فعال سازد. حزب کار را با بهبودبخشی عناصر خود آغاز کرد. در این باره کاملاً بی‌پرده در اجتماعی از فعالین حزبی در خاباروسک در تابستان ۱۹۸۶، سخن گفتم. باید از خودمان شروع کنیم، هرکس باید مسئولیت را بپذیرد: در دفتر سیاسی، در تشکیلات منطقه‌ای و در تشکیلات پایه‌ای حزب، باید بهتر شویم و به کسانی یاری رسانیم که به نیروی خود به این کار قادر نیستند. مهمتر از همه تکیه به وجدان است. به بسیاری از طرز رفتارها عادت کرده‌ایم که ناشی از دورانی است که هنوز فضا باز نبود. این وضعی است که برای توده‌های وسیع و هم برای فعالین صادق است.

اما این سخنان توصیه‌ای نیستند، تا برای مردم پرگویی شود، آنچنان که در پاره‌ای از کشورها در جریان مبارزات انتخاباتی نامزدها پرگویی می‌کنند. ملت ما از این کار خوشش نمی‌آید. انسانها باید از حقیقت آگاه شوند. نباید از ملت خودمان در هراس باشیم. فضای باز، بارزترین نشانه سوسیالیسم است. و با وجود این هنوز کسانی هستند، حتی بین بالاترین مقامات رهبری، که گرچه از طرز رفتار سوسیالیسم به طور کلی سخن می‌گویند، اما از طرز رفتار خاصی هم حرف می‌زنند، و منظورشان طرز رفتاری است که در آن به هدفهای

خودپسندانه آنان توجه بشود. این کار عملی نیست. دگرگونی در واقع در حزب و نزد رهبران آن آغاز شد. از بالاترین سطح شروع شد و تا پایه ادامه یافت. با وجود این اصطلاح «انقلاب از بالا» را نمی‌توان در مورد پراسترویکا به کار برد، یا لاقبل باید محدودیت‌هایی را مورد توجه قرار داد، مسلم، ابتکار از حزب بود. بالاترین ارگان‌های حزبی و دولت این برنامه را آماده ساختند و از تصویب گذراندند. همچنین این حقیقت است که این یک جریان بنا بر پدیده نبود، بلکه فراگردی بوده است هدایت شده. اما این فقط یک بعد مسئله است.

پراسترویکا اگر یک اقدام انقلابی نمی‌بود و به وسعت فعلی نمی‌رسید، و اقبال توفیق مسلم نمی‌داشت، اگر ابتکار از «بالا» با جنبش از «پایه» همراه نمی‌شد، اگر علائق بنیانی، و بلند مدت کارکنان را باز نمی‌تاباند، اگر توده‌ها آن را به عنوان برنامه خودشان تلقی نمی‌کردند، و پاسخی به تفکرات خودشان و شناسایی خواسته‌های خودشان نمی‌شناختند. خلاصه، اگر ملت آن را این چنین پرشور و مؤثر حمایت نمی‌کرد.

از ویژگی‌های اساسی دگرگونی این است که باید هر محل کار را، هر تعاونی کار را، تمامی سیستم رهبری را، نهادهای حزبی و دولتی را، دفتر سیاسی و دولت را شامل گردد، و باید این شمول ادامه یابد. بنابراین بازسازی شامل همه کمونیست‌ها از پایه تا دبیرکل دفتر مرکزی، از کارگر تا وزیر، از مکانیک تا آکادمیسین خواهد شد. تنها زمانی به پایانی توأم با موفقیت خواهد رسید که واقعاً تمامی ملت در آن شرکت کنند. و به هر حال مسلم است که هر فرد شرافتمندانه و

متکی به وجدان کار کند، بی آنکه از تلاش هراس داشته باشد. به چنین تحرکی مدام تعداد بیشتری از انسانها خواهند پیوست.

وقتی پیشنهاد مربوط به چگونگی ادامه کار جدی و تفکر شده باشد، همواره از حمایت و موافقت کارکنان برخوردار خواهد شد. عیناً در همین زمینه در دو سال و نیم گذشته کوشیده‌ایم. شاید هنوز هم درباره همه چیز روشن نباشیم، و شاید هنوز نتوانسته باشیم به ملت تفهیم کنیم وضعی که کشور درگیر با آن است تا به چه حد مشکل است، و ما چه باید بکنیم. اما آنچه اساسی بوده است گفته‌ایم و حمایت و موافقت آنان را کسب کرده‌ایم.

نقطه ضعف و تضاد موجود در تمامی «انقلابهای از بالا» شناخته شده، دقیقاً از فقدان حمایت از پایین، از برخوردار نبودن از رفتاری قاطع و هماهنگ شده با توده‌ها، ناشی شده است. و چون این کمبودها وجود دارد، به فشار بیش یا کم از بالا نیاز خواهد بود. این فشار به نوبه خود در جریان دگرگونیها به انحرافها، و به پیامد آن «بهای» گزافی که در زمینه سیاست اجتماعی و اخلاقی باید پرداخته شود، منجر می‌گردد.

نشانه ویژه و پرتوان پراسترویکا این است که در عین حال یک انقلاب از بالا و از پایین است. در این واقعیت تضمینی قابل اعتماد برای توفیق و غیرقابل واپس‌گرایی آن وجود دارد. ما مصرانه کوشش خواهیم کرد، تا توده، انسانها در پایه، به حقوق دموکراسی خود برسند و بیاموزند، آن را بنابر عادت، با مسئولیت و معقول مورد استفاده قرار دهند. در زندگی مدام از نو، به نحوی متقاعد کننده اثبات شده است که انسانها زمانی که تاریخ تغییر جهت تندی را می‌گذرانند، مثلاً در

اوضاع انقلابی، استعدادی جالب توجه از خود نمایان می‌سازند که بشنوند، درک کنند و عکس‌العمل نشان دهند، تا وقتی به آنان حقیقت گفته شود. عیناً همین کار را لنین در لحظات سخت انقلاب اکتبر و در دوران جنگ‌های داخلی انجام داد، وقتی برابر ملت قرار گرفت و حقایق را بیان داشت. بدین لحاظ بسیار مهم است که پراسترویکا بین توده ملت قدرت درک بالای سیاسی و شوق کار را برپا نگاه دارد.

در غرب اغلب شنیده می‌شود که پراسترویکا فقط مسئله آفرین خواهد بود، و کارکنان ما تن بدان نخواهند داد. چه پاسخی باید بدهم؟ طبیعتاً در انجام کاری بدین عظمت مشکلاتی وجود خواهد داشت. و اگر ما با نارضایی برحق و اعتراض برخورد کنیم، جدی خواهیم کوشید تا نخست علت آن را بیابیم، در این گونه موارد کاربرد روش‌های اداری کمکی نخواهد کرد. ارگان‌های قدرت دولت، همچنین تشکیلات اجتماعی و اقتصادی باید بیاموزند که چنان کار کنند که بهانه‌ای برای چنین اعتراض‌هایی به دست ندهند. باید بیاموزند که مسائلی را که چنین اعتراض‌هایی را موجب می‌شوند، در مدتی مفید حل کنند. اگر ارگان‌های دولتی با مسائل مورد علاقه عموم درگیر نشوند، ملت خواهد کوشید که خود در این زمینه اقدام کند. اگر ملت در اجتماعات مدام از نو به دستگاه‌های دولتی تذکر دهد، اما دستگاه‌ها این تذکرها را ناشنیده انگارند، در این صورت اقداماتی غیرمعمول در پایه مشهود خواهد شد. چنین اقداماتی نتایج بلاواسطه غفلت‌های ما در کار خواهد بود.

در این مورد تنها یک رهنمون وجود دارد: گوش خواهیم داد و همه آنچه را موجب تقویت سوسیالیسم خواهد شد، مورد توجه قرار

می‌دهیم، درمقابل با تمامی گرایش‌هایی به مبارزه برخواییم خاست که با سوسیالیسم بیگانه‌اند. لکن، تکرار می‌کنم، همه این کارها را در محدوده فراگرد دموکراسی انجام می‌دهیم. این ویژگی روحیه‌ای واقعاً انقلابی و لنینیستی است، فراگرد انقلاب را نبایست سهل انگاشت و کنترل را از دست داد، نه خود را گرفتار روش‌های پیچیده بوروکراسی باید کرد، و نه فرصت داد که زیاده از حد بی‌بند و باری حاکم شود. سؤال می‌شود، که آیا ما بیش از حد عجولانه اقدام نمی‌کنیم، پاسخ می‌دهیم، نه. هیچ جایگزین معقولی برای پراسترویکای پویا و انقلابی وجود ندارد. جایگزین قابل تصور آن سکون پایدار است. آینده سوسیالیسم به توفیق پراسترویکا و صلح بستگی دارد. مخاطره قابل توجه است. زمانه راه انقلاب را به ما دیکته می‌کند، و ما در آن گام نهاده‌ایم. بازگشتی وجود ندارد، پراسترویکا را به انجام می‌رسانیم.

وقتی جیمی کارتر در تابستان در جریان مذاکره‌مان از من پرسید: «اطمینان دارید که کوشش‌های شما برای رفورم اقتصادی و سیاسی در جماهیر شوروی موفق خواهد بود؟» به او پاسخ دادم:

«اقدامی مهم و مشکل را شروع کرده‌ایم، که هم مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، و هم بخش‌های معنوی را شامل می‌شود. دگرگونی شامل تمامی گروه‌های اجتماعی خواهد شد. این وظیفه‌ای سهل نیست. از بعضی، و احتمالاً مهمترین مراحل دگرگونی گذشته‌ایم. سیاستی برای واژگونی پیش گرفته‌ایم، و شاهدیم که جامعه آن را پذیرفته است. کارها ادامه خواهد یافت، و طبیعتاً هنوز مسائل فراوانی مشهود خواهد شد.

در غرب، فوراً در این باره سخن گفته شد که ما با نوعی مقاومت

مواجه شده‌ایم، اما آن را نباید جدی گرفت. ما دگرگونی‌ای را آغاز کرده‌ایم که تا عمق پیش می‌رود. برداشته‌ایمان را، تفکرمان را و تمامی روش زندگانی‌مان را از نو شکل می‌دهیم. و این حالت در جازدن را می‌شکنیم. حمایتی درخور از ما می‌شود. برای حمایت تکیه می‌کنیم و پیش می‌رویم. اگر از صحت سیاست خود اطمینان نمی‌داشتیم، ما، هم قطارانم و من، آن را پیشنهاد نمی‌کردیم.

اکنون می‌توانیم به تجربه‌های دو سال نخست بازنگریم، به تجربه‌هایی، که در کاربرد عملی این سیاست کسب کرده‌ایم. بیش از هر زمان دیگر به صحت رفتارمان اعتقاد یافته‌ایم. راه برگزیده را دنبال خواهیم کرد، بی‌توجهی که طی آن با چه مشقاتی همراه خواهد بود. طبیعتاً در طی آن منازل متعددی در پیش خواهیم داشت. بعضی از اهداف در کوتاه مدت دست خواهد داد. بعضی دیگر سالها وقت لازم خواهد داشت. بعضی نیز در آینده دوردست قرار دارند. اما ما همچنان ادامه خواهیم داد.»

ملت شوروی، اطمینان دارد که کشور ما از پراسترویکا غنی‌تر و نیرومندتر برون خواهد آمد. ما زندگانی بهتری خواهیم داشت. به هیچ وجه نمی‌خواهیم پنهان داریم که مشکلاتی وجود دارد، گاه مشکلاتی گسترده. و در آینده نیز مشکل وجود خواهد داشت. اما ما بر آنها فایق خواهیم آمد. از این امر اطمینان داریم.

فصل دوم

پراسترویکا فعال می شود.

نخستین نتایج

از زمانی که پراسترویکا به جریان افتاده، دو سال و نیم گذشته است. ما اینک برداشتی تئوری و برنامه‌ای منجز داریم. هر دو مدام تکامل می‌یابند، عمیقتر می‌شوند و با روشها و نظرات تازه غنی‌تر می‌گردند. این کار، نیاز به جهدی خلاقه از طرف رهبری حزب و دولت دارد و بحثهایی را موجب می‌شود. پس از بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی (ک پ د س یو) (۱۷) و تعداد زیادی جلسات کمیته مرکزی مسائل و روند پراسترویکا در تمامی بخشهای جامعه شوروی با شور فراوان بحث شد. برنامه پراسترویکا هم اکنون در یک سلسله از اقدامات قانون‌گذاری دولت منعکس شده است، که توسط پارلمان - صدر شوراهاى اتحاد جماهیر شوروی - از تصویب گذشته است. موازی با آن کاربرد عملی استراتژی پراسترویکا در کار روزانه دنبال شد. تجربه‌هایی، گرچه نه چندان گسترده، گرد آورده‌ایم. نتایجی تشجیع‌کننده وجود داشت. امروز امکاناتمان و ضعفهایمان را

واضحتر می‌شناسیم. هنوز هم اعتقاد داریم که تازه در آغاز کاریم. با وجود این پراسترویکا هم اکنون جزئی از زندگانی ما شده است و توده‌ها را مجذوب می‌سازد. بدین مفهوم هم اکنون یک واقعیت است.

۱- جامعه تحرک می‌یابد.

چگونه آغاز شد.

وقتی در این باره سخن می‌گوییم که در دو سال و نیم گذشته چه کارهایی انجام شده است، بنابر عادت به زمان قبل و بعد اجلاسیه حزبی رجوع می‌کنیم.

اجلاسیه‌های حزبی، در تاریخ ما اعتبار ویژه‌ای دارند. همیشه در راه ما نشانه‌های راهنما را برپا داشته‌اند. از بسیاری جهات بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی می‌بایست به سؤالی پاسخی گوید که برای زندگانی در جامعه شوروی اهمیت فوری دارند. زمان اجلاسیه را اساسنامه حزب (۱۸) مشخص ساخته بود. آمادگی قبلی برای تجدید تدوین برنامه حزب (۱۹) مورد توجه قرار گرفته بود، و طرح‌های دوازدهمین برنامه پنج ساله و برنامه‌های مرتبط فاصله زمانی تا سال ۲۰۰۰ در دست بررسی بود. مشکل این بود که برای اجلاسیه حزبی خط مشی سیاسی در شرایطی می‌بایست تعیین شود، که پس از جلسات کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در مارس (۲۰)، و آوریل ۱۹۸۵ به نحوی محسوس تغییر کرده بود. هم در حزب، و هم در جامعه فرایندهای تازه‌ای مشهود شده بودند. درک و تفهیم نظرات در این جلسات، بدون برخورد با مشکل انجام نشد. بحثهایی که در تمامی سطوح در جریان بود - در دفتر سیاسی، در کمیته مرکزی، در

تشکیلات منطقه‌ای حزب، در دوایر علمی و اقتصادی و همچنین در همبستگی‌های کارگری - نظرات جدیدی را متظاهر کردند. در رسانه‌ها با شور فراوان موضوعات طرح می‌شد، از جمله کار به‌درگیری جدلی نیز کشید. کم‌کم بازنگرش انتقادی به گذشته کشور آغاز شد. هزاران انسان - کارگران، زارعان و روشنفکران - در اجتماعات همبستگی‌های کارگیشان، در روزنامه‌ها و در نامه‌هایی که به بالاترین مراجع حزبی و دولتی می‌نوشتند در این بحث با علاقه شرکت جستند.

نامه‌ها، حاوی انتقادات بودند اما استدلال هم در آنها شده بود. نقطه نظرهای متفاوت، و گاه کاملاً مغایر با یکدیگر درباره مسائلی مشخص در این نامه‌ها بیان شده بود. پژوهشی عمومی و پرشور برای یافتن راه مفری از وضع موجود آغاز شده بود. ما این چنین عمومیت یافتن نظرات را طبیعی و مفید می‌دانستیم. مشخص شد، که مقدمات آمادگی بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی می‌بایست براساس استنباط‌های تازه استوار گردد، گرچه فقط یک سال تا زمان تشکیل اجلاسیه فرصت باقی مانده بود.

طبیعتاً امکان می‌داشت که اجلاسیه حزبی به تعویق افتد. مدام این نظر عنوان و با استدلال‌های قوی مدلل می‌شد. اما این احساس همچنان باقی می‌ماند، که در پس این استدلالات روپه‌ای که در دوران سکون معمول شده بود، پنهان است، رویدادی که ما همه کمتر یا بیشتر با آن خو گرفته بودیم. نظریه‌ای، که بنابر عقیده من متناسبتر باوضع موجود می‌بود - زمان تشکیل اجلاسیه حزبی رعایت شود و نیروی مفید جامعه برای آماده سازی مقدمات آن بسیج شود - در

نهایت بر سایر نظرات پیروز شد.

بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی بیانیه‌های مهمی را تصویب کرد که برای آینده اتحاد جماهیر شوروی دارای اهمیت زیادی است. خط مشی فعالیت حزبی و اجرای رویه‌های تسریع تکامل اقتصادی و اجتماعی را، که جلسه کمیته مرکزی در آوریل آماده کرده بود و از تصویب گذراند. نمایندگان در این اجلاسیه حزبی نه فقط خواسته‌ها و بیان صریح همراه آورده بودند، بلکه حاصل تعمق و طرح و تصمیم هم، برای آنکه به تکامل سوسیالیسم توانی تازه داده شود، با خود آورده بودند.

اجلاسیه حزبی محفلی شجاعانه بود. صریح و بی‌پرده درباره نابهنجاریها، اشتباهات و مشکلات سخن گفتیم. به ویژه درباره عدم استفاده از تواناییهای سوسیالیسم بحث شد. و اجلاسیه حزبی برنامه کاری مشخص شده در جزئیات را تصویب کرد. این اجلاسیه حزبی ای بود که در آن تصمیمات استراتژی گرفته شد.

با وجود این در آن زمان توفیق نیافتیم تمامی گستره و خصوصیت‌های اساسی فراگردی را که به جریان افتاده بود درک کنیم. اکنون روشنتر می‌بینیم، و این به خودی خود قابل فهم است که باید کار را با قاطعیت بیشتر دنبال کنیم، کاری که قبل و در جریان اجلاسیه حزبی آغاز شده. همچنین جامعه‌ای را که در آن زندگانی می‌کنیم، باید دقیقتر تحلیل کنیم. و برای آنکه از این نظر بتوانیم پیشتر رویم، می‌بایست به مبدأ و به ریشه‌هایمان بازگردیم. تنها بدین نحو می‌توانیم گذشته را بهتر درک کنیم. بدون این آگاهی ممکن است از جهت حرکتان منحرف شویم.

تقریباً بعد از یک سال که از اجلاس‌یه حزبی می‌گذرد، پاره‌ای از اشخاص وابسته به قشرهای مختلف اجتماع، و حتی رفقای حزبی، فکر می‌کنند که پراسترویکا یک برنامه بلند مدت نیست، بلکه فقط یک یورش است مانند سایر یورشهای گذشته. بسیاری از مسئولین حزبی در مناطق طرفداران فعال پراسترویکا را محدود ساختند و به کسانی که با شور فراوان به جانبداری از آن برخاسته بودند، یادآور شدند: صبر داشته باش، رفیق، زیاد جنجال برپا نکن، بعد از یکی دو سال همه چیز تمام می‌شود. واقعاً اعتقاد داشتند که همه چیز بار دیگر رویه معمول خود را باز خواهد یافت. بدبینان همیشگی هم بودند که در راهروهای ادارات می‌خندیدند: ما مراحل مختلفی را گذرانده‌ایم و این یکی را هم پشت سر خواهیم گذارد. نگرانی نسبت به سرنوشت پراسترویکا در جامعه افزایش یافت: آیا به همان وضع حرکت قدم آهسته گذشته باز می‌گردیم؟

در جلسه ژانویه کمیته مرکزی، با نظر انتقادی از خود، علل پیچیدگی‌ها و تضاد وضع را بررسی کردیم. برایمان کافی نمی‌بود که فقط از گذشته انتقاد کنیم و این یا آن مسئول حزبی را به نام بنامیم، آیا مشکل حل می‌شد که کسی را بیابیم و همه گناهان را بر او بار کنیم؟ آنچه مورد نیاز بود ارزیابی پدیده‌ها و تحلیل رویدادها و گرایشها بود، و عیناً در همین زمینه کوشا ماندیم. اطمینان دارم که جلسه ژانویه نمی‌توانست رسالت خود را به انجام رساند، اگر به این اکتفاء کرده بود، که فقط از گذشته انتقاد کند. از گذشته آموختن و انتقاد کردن برای آن نیست که با کسی حسابمان را تصفیه کنیم. ما به این کارها برای زمان حال و زمان آینده مان نیاز داریم.

اگر ما در جلسهٔ ژانویهٔ کمیتهٔ مرکزی برنامهٔ کار خلاقه‌ای پیشنهاد نمی‌کردیم، اگر آنچه مهم می‌بود نمی‌گفتیم - یعنی آنچه باید انجام دهیم، چه نیروهای اضافی را باید بسیج کنیم، برای برطرف کردن مکانیسم ترمز کننده چه کنیم، و چگونه مکانیسم تسریع کننده‌ای را فعال سازیم - در این صورت توفقی کامل عیان می‌شد. اگر این جلسه جهت را مشخص نساخته بود، و اگر روند دموکراسی را مهمترین محرکهٔ پراسترویکا نشناخته بود، از آن هیچ تأثیری برجا نمی‌ماند.

تفکر اصلی در جلسهٔ ژانویه - تا آنجا که به عملی ساختن پراسترویکا، و حفاظت جامعه از بازگرفتار شدن به اشتباهات گذشته می‌بود - تکامل دموکراسی بود. این مهمترین تضمین برای آن بود، که نتوان پراسترویکا را منسوخ ساخت. هر قدر ما بیشتر از دموکراسی سوسیالیست برخوردار باشیم، به همان اندازه بیشتر سوسیالیسم خواهیم داشت. این اعتقاد قطعی ماست. از آن دست برنخواهیم داشت. ما دموکراسی را در اقتصاد، در سیاست و در حزب تشویق خواهیم کرد. خلاقیت توده‌ها نیروی اصلی پراسترویکا است. هیچ نیرویی نیست که پرتوانتر از آن باشد.

ماههایی که از تاریخ جلسه دفتر مرکزی سپری شده است، تأیید کردند که درست عمل کرده‌ایم. نسل مابرای خود این وظیفه عظیم را برگزیده است، که تمامی کشور را دگرگون سازد. شاید نتوانیم همه را به انجام رسانیم. اما برایمان به حد کافی زمان باقی می‌ماند، که جریان تسریع را تشدید کنیم. پایه‌ها را بنا خواهیم کرد، و اطمینان دارم که تمامی جامعه به فراگرد پراسترویکا خواهد پیوست.

لکن حتی اگر مکانیسم جدید دموکراسی جا بیفتد و تمامی مراتب اخلاقی نیز رعایت شود، باز هم انجام این وظیفه ساده‌تر نخواهد شد. در واقع نظرم این است که در این صورت وسعت کارمان افزوده خواهد شد و کار مشکلتر خواهد بود: واضح است که ما رویه کارمان، و روش‌هایمان را بیش از یک بار باید تغییر دهیم، چون شرایط سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی تغییر خواهند کرد.

پراسترویکا تحرک می‌یابد.

امیدوارم تا بدین جا توانسته باشم بنمایانم که در جامعه شوروی حرکتی مشهود شده است و اکنون دیگر متوقف نخواهد شد. لکن ما انتظاری غیر واقعی نداریم. کسانی هستند که امید دارند، که امور به فوریت و به خودی خود تغییر کند، بی آنکه نیازی به تلاش باشد. بسیاری فکر می‌کنند: اکنون آدم‌های جدیدی در رأس امورند، بنابراین امور بهبود خواهد یافت. لکن این اشتباه است، که بپذیریم، از این پس فقط پیاده‌روی سهلی خواهد بود. برعکس، هنوز ما مشغول بالا رفتن از کوه هستیم، و هنوز راه درازی در پیش داریم تا پراسترویکا تحرک یابد.

پراسترویکا تازه آغاز شده است. تاکنون تنها، مکانیسم تسریع کننده را فعال ساخته‌ایم. تا همین اواخر بیشتر وقتمان را صرف تثبیت وضع می‌کردیم، کوشا برای تکامل روش‌هایی بودیم، و نظراتی را پیشنهاد می‌کردیم که مورد نیاز بود، تا بتوانیم آرام آرام و همگی باهم پیشروی را آغاز کنیم. مشکل دیگر این است که اشخاص مختلف، برداشتی کاملاً متفاوت از آنچه پراسترویکا هست، و وظایفی که در

عملی ساختن آن برعهده آنان خواهد بود، دارند. تعداد زیادی مخالف سرسخت پراسترویکا وجود ندارد، در مقابل تعداد زیادی هستند که گرچه از نوآوری ما استقبال می‌کنند، لکن نظرشان این است که به شخص آنان ارتباطی نخواهد داشت، بلکه فقط مربوط است به مقامات عالیه در حزب، دولت و تشکیلات اقتصادی، یابخشهای دیگر، به کارخانه همسایه، به رفقای کارگر در سالن ماشینهای ابزار، به مؤسسات کشاورزی یا به کارگاههای ساختمانی - خلاصه به همه کسان دیگر، فقط به خود آنان نه. در گفتگویی که با کارگران کارخانه بزرگ رادیوسازی (و ای اف) (۲۱) در ریگا به مناسبت بازدیدم از جمهوری سوسیالیستی لیتوانی داشتم لازم دانستم که بگویم، مشکلات گرچه موضوعی است به جای خود، اما اگر به آن بالا بنگرید تا ببینید، «آنان در آن بالا» چه می‌کنند، و از امکانات خودتان هیچ استفاده نکنید، پراسترویکا تحرک خود را از دست خواهد داد، کم‌کم درجا خواهد زد و به صورت اقدامی نیمه کاره متوقف خواهد ماند.

کسان دیگری هم هستند که اصلاً نمی‌دانند چگونه باید کارشان را براساس روش تازه و در زمینه پراسترویکا انجام دهند. به اینان باید راه را نشان داد و یاریشان کرد.

از این گذشته مسئله جاسنگینی و کاهلی هم وجود دارد. اشخاص مستعد عادت کرده‌اند که در هرکاری که انجام می‌دهند، در انتظار فرمان از بالا بمانند، به تصمیمات بالاترین مقام متکی بمانند و هنوز این عادت را ترک نکرده‌اند. نه آنکه، این وضع غافلگیرکننده باشد، بلکه چه در وزارتخانه‌ها و چه در کارگاههای تولیدی این روشی معمول بوده است. هنوز هم می‌توان شاهد آن بود، حتی در طبقات

بالای سازمانها. نکته اساسی این است که این انسانها را ترک عادت داده‌اند، که خود با درک مسئولیت و مستقلاً فکر و اقدام کنند. این یکی دیگر از مشکلات بزرگ است.

وظیفه اصلی ما این است که تمامی اجتماعی را در فراگرد پراسترویکا شرکت دهیم. سوسیالیسم در جامعه ما متکی بر پایه‌های خود تکامل می‌یابد. به هیچ وجه اعتقاد نداریم که در اساس پراسترویکا را با ملتی دیگر، حزبی دیگر و متکی بردانش یا ادبیات دیگر بتوان عملی کرد. ما همگام آن را عملی می‌کنیم، با تلاش همه ملت. تمامی توان روشنفکری باید بسیج شود. از تجربیات شخصی‌ام می‌دانم که هر یک از ما در جریان پراسترویکا تغییر خواهد کرد. عادلانه نخواهد بود کسی را از این حق محروم سازیم که خودش پراسترویکا را تجربه کند، امروز به نحوی متفاوت از دیروز کار کند و از نو آغاز کند، آغازی متکی بر شناخت وضع تازه و اهدافی، که زمان فعلی برایمان مشخص ساخته است.

هیچ نسخهٔ ثبت شده‌ای نداریم

سیاست هنر شناختن شدنیها است. در ماوراء آنچه شدنی است، ماجراجویی آغاز می‌شود. از این جهت ما امکاناتمان را بادقت و با ملاحظه مشخص می‌سازیم و متناسب با آن وظایفمان را تعیین می‌کنیم. آموزش یافته از تجربیات تلخ، نمی‌خواهیم در راهی که برگزیده‌ایم از خودمان پیشی بگیریم. ما واقعیت‌های مشهود کشورمان را نادیده نخواهیم انگاشت.

بزرگترین مشکلات دگرگونی مورد نظرمان این است که تفکر ما را،

سالهای گذشته شکل داده است. هرکس، از دبیرکل گرفته تا کارگر، باید از نو فکر کند. این قابل درک است اگر فکر کنیم که ما در شرایط نظام قدیم زیسته‌ایم و نظام قدیم ما را به عنوان فرد شکل داده است. ما باید بر محافظه کاری درونی مان فایق آییم. بسیاری از ما پایبند اصول صحیح ایده‌ثولوژی و سیاسی هستند. اما تفاوتی اساسی وجود دارد بین نقطه نظر صحیح و عملی ساختن آنچه محتوای این نقطه نظر است.

گاه حتی پیش می‌آمد، که در مباحثاتمان در دفتر سیاسی برای پاره‌ای از سؤالاتها به ظاهر به نتیجه‌گیری‌های مهم می‌رسیدیم و تصمیمات قابل اهمیتی می‌گرفتیم. لکن وقتی قرار بر این می‌شد که این تصمیمات را عملاً اجرا کنیم، بار دیگر به راه سابق می‌لغزیدیم و به وسایل کهنه متوسل می‌شدیم تا با کمک آنها وظایف جدیدمان را به انجام رسانیم.

کوشیدیم که سیاستمان و ایده‌ثولوژی‌مان را بار دیگر با روح زنده لنین بیان کنیم. دهه‌های متوالی این روح به علت گرایش جزمی و پیروی از پیش نمونه فلج مانده بود. این امر اثرهایی برجا گذاشت. امروز می‌خواهیم به کار ثئوری‌مان روحی خلاقه دهیم. این کار مشکل است، ولی باید انجام گردد. تفکر خلاقه امروز چنین می‌نماید که بار دیگر تقویت شده باشد.

ما واضح می‌دانیم که هیچ تضمینی علیه اشتباهات وجود ندارد. لکن، بدتر از همه آن خواهد بود که دست برزانو از فرط ترس که ممکن است اشتباهاتی را مرتکب شویم، هیچ کار نکنیم. علت بسیاری از مشکلات همین است، منقدین ما در غرب این نقاط ضعف

را شناخته‌اند، نقاط ضعفی که بخصوص در سالهای دهه هفتاد و نخستین سالهای دهه هشتاد ظاهر شدند. بسیار علاقه داشتند که اتحاد جماهیر شوروی را به «زباله دان تاریخ» بیندازند. اما سوگ نامه آنان پیش از موقع خوانده شد.

خوشحالم که هم در حزب و هم در کل جامعه مدام بیشتر این استنباط پذیرفته می‌شود، که ما وظیفه‌ای را برعهده گرفته‌ایم که بی‌بدیل است. اگر همه آنچه را که برنامه‌ریزی کرده‌ایم بخواهیم به‌انجام رسانیم، در این صورت بایست چه در درون مرزی و چه در برون مرزی به‌نحوی بی‌بدیل در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایده‌ئولوژی کارکنیم. مهمتر اینکه باید مسئولیتی بی‌بدیل را هم برعهده بگیریم. آگاهی که نیاز به تلاشی همه جانبه و شجاعانه به‌خصوص در نخستین مرحله، خواهیم داشت.

بسیاری از چیزها در کشور ما جدید و عادت نشده‌اند: انتخاب رؤسای مؤسسات و ادارات، تعداد متعدد نامزدها در انتخابات شوراهای محلی، تشریک مساعی در امور تولیدی با خارجیان، تأمین مالی برنامه‌ها از منابع خودی در مؤسسات، کارخانه‌ها، سوخوزها، و کلخوزها، برداشتن محدودیتهای مؤسسات کشاورزی، تولیدات مواد غذایی که توسط مؤسسات تولیدکننده عرضه می‌شود، تشدید فعالیت‌های تعاونی، تشجیع ابتکارات خصوصی در مؤسسات کوچک و کسب خرد، بستن مؤسسات و کارخانه‌های زیان‌دهنده، و مؤسسات پژوهشی و سازمانهای آموزش عالی که فعال نباشند. مطبوعاتی پرشورتر، که به‌ممنوع شده‌ها بتازند، و طیف گسترده‌ی عقاید عمومی را منعکس کنند و درباره مسائل اصلی مرتبط با پیشرفت و

پراسترویکا بحثی باز را موجب شوند. تمامی اینها طبیعی و لازم است، اما به خودی خود حاصل نمی‌شود، و نه افکار عمومی و نه اعضای حزبی به سهولت آن را درک نخواهند کرد.

فکر نمی‌کنم که دو سال و نیم گذشته مشکلترین دوره برای (ک پ د س یو) بوده باشد. لکن به‌طور مسلم اهمیت زیادی داشت، چون مستلزم درجه بالایی از درک مسئولیت، پختگی و وفاداری به اصول می‌بود. پاره‌ای از گرایشها ممکن است مطابق با میل ما باشد یا نباشد، لکن می‌کوشیم تا مسائل را به روشنی و درکی حقیقت‌گرا بنگریم. تنها از این راه می‌توانیم برای ملت سیاستی را مشخص سازیم و اهدافی را منظور کنیم که انسانها درک کنند و بگذارند تا راهنمای آنان گردد.

قطعاً بین رهبران هم اختلاف عقیده در این باره بروز کرده است، که چگونه باید بردوران رخوت فایق آمد و مسائل در آینده چگونه باید حل گردد. چنین اختلاف عقایدی خلاف انتظار نیست. کاملاً برعکس، شگفت‌انگیز می‌بود اگر چنین اختلافاتی وجود نمی‌داشت و همگان یک جور فکر می‌کردند و یک حرف می‌زدند. درگیریهای عقیدتی موجب تعمق می‌شوند، اما آنچه به‌هسته این عقاید مربوط است، همگی اتفاق نظر داریم و معتقدیم که پراسترویکا صرفنظر نکردنی است و درحقیقت اجتناب‌ناپذیر است و ما انتخاب دیگری نداریم. تمامی ملت شوروی، حزب - از جمله کمیته مرکزی و دفتر سیاسی - و دولت در حال دگرگونی می‌باشند. از این کار انقلابی ما اعضای کمیته مرکزی، تجربه‌هایی برای حل مسائلی که کشور مواجه با آن است، کسب خواهیم کرد. وضع در جمهوریها، ایالات و همبستگی‌های کارگری هم که در پراسترویکا شرکت دارند، عیناً

همین است. اگر ما اینک وظایف جدید را دنبال کنیم، تمامی ملت آزمونی برای پراسترویکا خواهد شد. این امر دارای اهمیت زیادی است، که جو اجتماع ما تغییر کند. رهایی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی ملت شوروی عملی گردد. مردم جسور شده‌اند و برای وظایف ناشی از شهروندی خود احساسی قویتر بروز می‌دهند. در سالهای گذشته مطالب بسیاری برهم انباشته شد، که اکنون ما بی‌پرده درباره آن سخن خواهیم گفت.

جذابیت آنچه تازه است افزایش یافته. اگر کسی در آوریل ۱۹۸۵ می‌گفت، که ما در طول دو سال آنچه را امروز واقعاً می‌یابیم، خواهیم یافت به احتمال زیاد حرفش را باور نمی‌کردیم. یا حتی آن را به عنوان بی‌ارزش بودن کوششی که مصروف آن می‌شد، رد می‌کردیم. لکن واقعاً چه رویداد؟ آنچه یک سال قبل با مقاومت، یا لاقلاً با خودداری مواجه می‌شد، در این بین موضوع بحث روز شده است، در واقع جزو مسلمی از زندگانی روزانه ما شده است.

ما از مرحله‌ای غیر معمول می‌گذریم: انسانهای نسل قدیمی‌تر فضای انقلابی فعلی را با فضای نخستین سالهای بعد از انقلاب اکتبر مقایسه می‌کنند، یا با فضای بعد از پایان جنگ بزرگ میهنی. لکن نسل ما فقط می‌تواند با فضای دوران بازسازی بعد از جنگ مقایسه کند. امروز ما به مراتب واقع‌گراتر و هوشیارتر به مسائل توجه می‌کنیم. به همین علت شور و از خودگذشتگی انقلابی‌ای که حال و هوای سیاسی ملت شوروی را مدام روشنتر می‌نمایاند، ارزنده‌تر و پربارتر است.

در جلسه کمیته مرکزی در ژوئیه ۱۹۸۷ درباره خطر جداافتادگی

بین فعالیت در حال تشدید توده‌ها، و روشها و رویه‌های کهنه شده کار و از گذشته بازمانده دواير دولتی، رهبری - و تشکیلات حزبی، سخن گفتیم. ما گامهای قاطعانه‌ای برخورداریم داشت تا این جدا افتادگی را برطرف کنیم.

با وجود این می‌توان این وضع را از زاویه دیگری هم مشاهده کرد. به مراتب بدتر می‌بود، اگر منفی‌گرایی از طرف ملت مانع اصلی برسر راه می‌بود، و مردم برای انجام توصیه‌های پراسترویکا ناتوان می‌نمودند. خوشبختانه چنین پیش نیامد. فشار از جانب کارکنان افزایش می‌یابد، مدام جسورتر می‌شوند و حتی از مرحله جاری دگرگونی نیز فراتر می‌روند.

گفتگوهای حضوری و نامه‌ها مهمترین عامل ارتباط بین رهبری و توده‌ها است. نامه‌ها به هیئت دبیره روزنامه‌های یومیه و مجلات می‌رسند (بسیاری منتشر می‌شوند) برای دولت، صدر شوراها و بیش از همه برای کمیته مرکزی ارسال می‌شوند.

لکن یک نکته را باید در این زمینه مد نظر داشت. در گذشته هم، همه نهادهای مختلف تعداد زیادی نامه دریافت می‌کردند. اما آنچه امروز تغییر کرده، ویژگی نامه‌هاست. به اصطلاح «عریضه‌های متقاضیان» که به خاطر مسکن، مقرری و آزادی کسی که به ناحق محکوم شده بود، یا استقرار مجدد در محل کار سابق، کمتر شده‌اند. گرچه هنوز هم چنین نامه‌هایی می‌رسند، اما لحن حاکم امروز چیز دیگری است. اغلب نویسندگان نامه درباره آینده کشورمان فکر کرده‌اند، و نگرانی‌های خود را از این بابت عنوان می‌کنند، چنین استنباطی وجود دارد، که انگار آنچه به علت رخوت یا احتراز از بیان

سالها به زحمت مسکوت مانده بود، اینک ناگهان راه مفری یافته است. وضع تازه مردم را به سخن گفتن تشجیع می‌کند. می‌خواهند تفکر و نظرات و نگرانیهای خود را به اطلاع برسانند، نه فقط به اطلاع یک دوست، بلکه به اطلاع آنان که مصدر امور در عالیترین مقامات اند. پاره‌ای نامه‌ها واقعاً صمیمانه‌اند.

پس از آنکه ناشر این کتاب دست نوشته آن را خواند، از من خواست تا از نامه‌هایی که نمونه‌هایی برجسته‌اند نقل قول کنم. سطور زیر نقل قول از نامه‌ای است که آ. زرنف، کارگری از جمهوری خودمختار یا کوتین در خاور دور به من نوشته است:

«گرچه من عضو حزب نیستم، ولی این را وظیفه خود می‌دانم تا برایتان نامه بنویسم و از شما تشکر کنم که بین ما کارگران عادی، احساس مسئولیت به عنوان یک عضو اجتماع را برانگیخته‌اید. مردم مدت‌ها بود که این تغییرات را انتظار می‌کشیدند... مایلم کاملاً بی‌پرده با شما سخن بگویم. نخست عده‌ای نسبت به خط حرکت پراسترویکا در مجموع با عدم اعتماد می‌نگریستند. نه آنکه با خواسته‌های ما مغایرتی داشته باشد - به هیچ وجه. مردم، از تجربیات تلخ خود می‌دانستند که شعارها چه بسا که با واقعیت تطبیق نخواهند کرد. سپس درک کردیم که پراسترویکا یورشوی کوتاه مدت نیست، بلکه فراگردی است تاریخی و لازم. مهمتر این بود که می‌توانستیم درک کنیم که چگونه بخشهای اجتماعمان رادر بر می‌گیرد. زندگانی ما اهمیت بیشتری یافته است و مردم اینک جداً نسبت به اوضاع کشور علاقمند شده‌اند. پیشنهاد می‌دهند که چگونه می‌توان روش کار را بهبود بخشید، و انتقاد می‌کنند. اینک آنان خودشان در جلسه‌های همبستگی‌های کارگری درباره مسائل

جاری مربوط به تولید بحث را شروع می‌کنند. جای تأسف است که تولید ما این چنین کیفیت نامطلوبی دارد. باید خودمان... می‌خواهم از شما تشکر کنم، مشکل است برای کسی نامه نوشت و از او تشکر کرد، که او را نمی‌شناسیم، اما بدون شرم از پزشکمان هم تشکر می‌کنیم، که بیماری سخت ما را معالجه کرده است. شما ما را از حالت منفی‌گرایی و بی‌تفاوتی رهانیدید، و به ما آموختید به نیروی خودمان اعتماد کنیم و به عدالت دموکراسی... بسیاری از مردم جلسات کمیته مرکزی، و حتی اجلاسیه حزبی راجدی تلقی نمی‌کردند. حالا حتی پسر هفت ساله من، وقتی شما در تلویزیون سخنرانی می‌کنید، فریاد می‌زند پاپا، بیا گورباچف دارد حرف می‌زند!

آینده از آن ماست. و در برابر اشتباه هم هیچ کس مصون نیست. ما پیشگام هستیم. هیچ کس را نداریم که بتوانیم از او بیاموزیم. بنابراین از اشتباهات خودمان خواهیم آموخت. نامه بعدی از لیتوانی بود. و.آ. بریکوفسکیس آن را بعد از جلسه کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۸۷ نوشته است:

«چنان تحت تأثیر قرار گرفته‌ام که جز آنکه برداشته‌ایم را به اطلاع کسی برسانم، کاری نمی‌توانم بکنم. برای نخستین بار بعد از سالهای سال در حزب و دولت کسانی را می‌بینیم که دارای چهره‌های انسانی هستند، بجای آنکه دارای چهره‌های سنگ شده ابوالهولی باشند. همین خود پیشرفتی بزرگ است.

منی‌خواهم به شما دروغ بگویم، چون چنین کاری به علائق مشترک ما لطمه خواهد زد. برایتان حقیقت بی‌پرده را خواهم گفت.

درباره برگزیدگان صاحب امتیاز اجتماع صحبتی نخواهم کرد.

در این مورد به هر حال همه چیز واضح است. خیلی‌ها دلشان می‌خواهد همچنان که تاکنون زیسته‌اند به زندگانی‌شان، کیفور از مخدر در سرزمینی که در آن شیر و عسل جاری است، ادامه دهند. می‌خواهم دربارهٔ پرولتاریا سخن بگویم، یعنی از مردمی که به خاطر آنان پراسترویکا به کار گرفته شده است. بدبختانه، آنان هنوز از مفهوم سیاست شما لبریز نشده‌اند و هنوز هم به شما چندان اعتماد ندارند.

اما این وضع غافلگیرکننده نیست. مغزها پس از زمستانی این چنین طولانی و سخت، به این زودی‌ها یخ‌هایش آب نمی‌شود. این فراگردی طولانی و زجردهنده خواهد بود. اما همه چیز به پایانی خوش خواهد انجامید.

من یک کاتولیک مؤمن هستم. هر روز یک شنبه به کلیسا می‌روم و به دعا از خداوند می‌خواهم که جهان را به خاطر گناهان ما مجازات نکند. می‌دانم که شما منکر خدا هستید، ولی با از خودگذشتگی ثابت کردید که پاره‌ای خداشناسان نیز باید از شما بیاموزند. بدانید که هریک شنبه در کلیسا از ساعت نه تا یک بعدازظهر برای شما و فامیلتان دعا می‌کنم.»

نامهٔ بعدی از بی.دوبرفسکی، آموزگاری از اهالی کیشینف در جمهوری شوروی مولدا است:

«ما جوانان باید خط لنین را دنبال کنیم، خواسته عظیم ملت شوروی را. شما وظیفه‌ای بزرگ را به انجام می‌رسانید، بدین علت می‌خواهیم کوشش کنیم که به کاری بی‌حاصل تبدیل نشود. به خاطر لحن نامه‌ام ناراحت نشوید: عمیقاً از این سرخورده‌ام که پاره‌ای از افراد تصمیمات اخیر حزب و تماس‌های شخصی شما را با ملت درک نمی‌کنند. می‌خواهم فوراً گفته باشم که من درک

می‌کنم. کاری پسندیده می‌دانم که شما با کارکنان تماس می‌گیرید و بی‌پرده و صمیمانه دربارهٔ مسائل و مشکلات آنان بحث می‌کنید. امیدوارم که این بحثها به نتایجی هم منجر گردند. هرکسی روش کار لنینیستی شما را نمی‌پذیرد و درک نمی‌کند: با ملت کار کردن، برای ملت کار کردن، به نام ملت کار کردن. گاه در این باره چنان گرفتار مجادله می‌شوم که صدایم می‌گیرد.

بسیاری از مردم - منظورم نسلهایی است که در دهه‌های سی، چهل و پنجاه متولد شده‌اند - از تحرک بازمانده‌اند. هراسی ندارم که این را بگویم. پاره‌ای در این بین به مقامات عالی رسیده‌اند، بعضی‌ها حتی رؤسای مهمی هستند. در جلسات / آری / می‌گویند، اما برای چه؟ برای همه چیز. برای نوآوریها آری می‌گویند، برای پراسترویکا آری می‌گویند. مدام می‌گویند / آری /. شور و شوق خود را برملا می‌سازند. اما در واقع پشت آن چیست؟ دغل بازی. کوشیده‌ام که علت آن را بیابم. چرا به مردی اعتماد نمی‌شود، که زندگانی‌اش را، سلامت‌ش را، و اعصابش را مستهلک می‌سازد، تا به ما کمک کند؟ باور می‌شود که کار ساده‌ایست، که ابتکارها را تشویق کنند، زمانی که مردم باید در فرهنگ نگاه کنند تا بفهمند مفهوم این لغت چیست. باور می‌شود که ساده است که همه این کارها را به جریان اندازند؟

با شما بی‌پرده دربارهٔ مسئلهٔ اصول صحبت می‌کنم. به نام یک نسل از جوانان شوروی صحبت می‌کنم که از آموزشی در سطحی بالاتر برخوردار شده‌اند.»

نامهٔ بعدی از جی. وادانیان از گئورگی است:

«شاید مرا به یاد آورید: یک بار، زمانی که هنوز در منطقهٔ استاوروپول کار می‌کردید، با کسانی که برای نخستین بار سیستم

مزایای مرتبط با بازده، و قراردادهای گروهی بین استفاده کنندگان از ماشینهای راه‌سازی را عملی ساختند، گفتگو کردید. در آن زمان من به‌عنوان اداره کننده در کلخوز کار می‌کردم. / راه کمونیسم / در منطقه الکساندروفسکی. مدتی طولانی با من گفتگو کردید، درباره زندگی مان سؤالیهای زیادی از من کردید، درباره اوضاع عمومی کلخوز و درباره کارمان...

تمامی ابتکارات شما در زمینه‌های سیاست خارجی و داخلی - مرا و همه انسانهای شرافتمند را پر وبال می‌دهند، چون با اهداف ما و علائق ما مطابقت دارند. به‌همین علت برایم دردآور است که باید به‌شما بگویم، که همه کس با نظرات شما موافق نیست.

نمی‌توانم بدین علت به آنان ایرادی بگیرم. می‌خواهم به‌شما صریح گفته باشم، همانگونه که شما هم صریح می‌گویید، که مشکل مسئولین حزبی در مناطق هستند: آنان بنابر تصویر مسئولین گذشته شکل یافته‌اند، و تغییر آنان مشکل است.

می‌دانیم که وظایف شما دشوار است. اما، از شما تقاضا می‌کنیم: حتی یک قدم هم عقب ننشینید. بایستی تغییر عقیده‌ای یا حتی کمترین کوتاه آمدنی مشاهده شود. توجهی به آنان که با شما هم عقیده نیستند نداشته باشید. ملت جان می‌گیرد، و آماده است برای اهدافی که شما ارائه داده‌اید، قربانی دهد. این مطلبی است که می‌خواستم برایتان گفته باشم.»

در پایان نامه‌ای دیگر از خانم ک. لاستا از لنین‌گراد:

«همه ما، که از شما حمایت می‌کنیم، بایستی به‌مقابله با تمامی تظاهرات روشهای نفرت‌انگیز گذشته رویم و با آنها مبارزه کنیم، علیه سلطه اداری، فساد اداری، دنباله روی، مجیزخوانی و هراس

از بالادست. اکنون تمامی کسانی که مایل به بازگشت به گذشته نیستند، این وظیفه را برعهده گرفته‌اند. اینک هرکس وظیفه دارد، در محل کار خود همانگونه کار کند که شما در محل کار خود کارتان را انجام می‌دهید. نباید از هیچ کوششی هراس داشته باشیم، چون هرکسی می‌تواند بنگرد، تا چه حد انرژی، زمان، نیروی درونی و سلامتی برای حمل بار عظیم فوق قدرت انسانی که برشانه داشته‌اید، صرف می‌کنید. انجام وظیفه همواره مشکل است، اما مشکلتر از آن بنا کردن برپایه‌ای است، که نخست می‌بایست از کثافتها رها شود. امیدوارم که بتوانم کمی وظیفه شما را تسهیل کنم، وقتی می‌گویم، که جمعیتی انبوه از آدمهای ساده پشت سرتان ایستاده‌اند، شما را دوست دارند، و به شما فکر می‌کنند.»

می‌توانستم همچنان از این گونه نامه‌ها نقل قول کنم. اما از حدود این کتاب متجاوز می‌بود. در بسیاری از نامه‌ها مردم گزارش می‌کنند که پراسترویکا چگونه در کارخانه آنان، در کلخوز آنان، در کارگاه ساختمانی آنان و همچنین در اداره آنان شروع شده است - یا هنوز شروع نشده است. برایم شرح می‌دهند که چه می‌کنند، تا فعالانه در آن شرکت داشته باشند، تا علل عمومی یا خاص مشکلاتی را که در اجرای پراسترویکا بروز می‌کنند، تحلیل کنند.

این نامه‌ها - و هزاران و بیش از هزاران نامه وجود دارد - شاهی بر اعتماد به حزب و دولت است. از اعتمادی بازیافته شهادت می‌دهند! و در این اعتماد نیرویی بزرگ وجود دارد، نکته مثبتی بسیار ارزنده. آنچه در این نامه‌ها جلب توجه می‌کند، آزادی اندیشه است، درجه والای فرهنگ سیاسی است و ولع برای زیستن و کار کردن

است، آنچنان که وجدان راهنمای آنان باشد.

در دفتر سیاسی درباره این نامه‌ها بحث می‌کنیم و در فواصل منظم جمع‌بندی می‌کنیم. این کار به رهبری کشور یاری می‌رساند، تا با تحرک رویدادها همراه گردد، تصمیمات خود را ارزیابی و اصلاح کند و روشهای نوتر برای فعالیتهای بیابد.

تمامی این نامه‌ها وجه اشتراکی دارند. همگی بی‌قید و شرط با شور فراوان از پراسترویکا جانبداری می‌کنند. حتی داوریه‌های شدید و نهایت انتقادی نیز بیانگر این خواسته‌اند، که پراسترویکا ادامه یابد. لکن خواننده از آنچه نقل قول کردم این برداشت را نیز داشته است که نامه‌ها بیانگر وحشت نیز هستند، وحشت از اینکه برسر پراسترویکا نیز همان بیاید که برسر رفورمهای دهه‌های پنجاه و هفتاد آمد، و ممکن است کم‌کم خاموش گردد. انسانها ما را ترغیب می‌کنند که کوتاه نیاییم! حتی یک گام هم عقب نشینیم! باید ادامه دهیم، هنوز هم صمیمانه‌تر و مصمم‌تر! ما نباید فقط در وضعی بمانیم، که اقداماتمان رادر صورت لزوم تصحیح کنیم و با عکس‌العمل توده‌ها و بازتاب آن در افکار عمومی آگاهانه منطبق سازیم، بلکه بایست به دریافت پاسخ از مردم هم توجه داشته باشیم، یعنی، باید مردم را به این کار تشجیع کنیم که تصور خود را بیان دارند، پیشنهاد کنند، تذکر محرک دهند و این کارها را در گفتگوهای رویاروی انجام دهند.

کم‌کم مردم عادت می‌کنند. لکن در آغاز بعضی از هم عصران «احساساتی» سخن می‌گفتند، و برحذر می‌داشتند: ممکن است گورباچف در گپ زدنی آزاد با اشخاصی شریف در هوای آزاد، خود را دچار «مسمومیت از کمبود اکسیژن» کند، ممکن است با رفتاری

نامطلوب مواجه شود، که متناسب با شئون کرملین نشینان نباشد. تفسیرهای انتقادی وجود داشت، و شاید هنوز هم وجود داشته باشد، که مفهوم گفتگوهای مستقیم حقیقت یابی جز دلربایی سیاسی و خواست محبوبیت عام نیست. در این مورد واقعاً نظر من متفاوت است. هیچ توصیه و تذکری ارزنده‌تر از آن توصیه و تذکری نیست که مستقیم از طرف ملت ارائه شده باشد.

بنابر اصول می‌شود گفت که انسانها در این گونه گفتگوها بیشتر احساس همبستگی دارند. در گذشته چگونه بود؟ از کسی سؤالی می‌شد، اما او خاموش می‌ماند، شاید از ترس، شاید از عدم اعتماد. مسلم عوام فریبی خالص هم وجود داشت: آنان در مسکو چگونه در این باره فکر می‌کنند؟ بد است، خوب نیست. اما هیچ پیشنهادی ارائه نمی‌دهند. اینک در تمامی موارد گفتگوها جالب و جدی است. کارگران و دهقانان خوشبین‌تر می‌شوند، روشنفکران و دانشگاهیان متکی به نفس و مدعی سخن می‌گویند. اما دهان‌گنده‌ها خاموش‌تر شده‌اند، و از درگیر شدن در بحثی جدی و خلاق کناره‌گیری می‌کنند و اگر هم چنین کاری نکنند، مردم خودشان آنان را سر جایشان خواهند نشاند. از برداشتم درباره گفتگویی که در تابستان ۱۹۸۶ در میدان اکبر در کراسنودار، با مردم داشتم، سخن گفتم. واقعاً بحثی پرمحتوا بود. و چه مسائلی که مردم عنوان کردند! بسیار خوشوقتم که آنان پرشور خط انتخابی کمیته مرکزی را تأیید می‌کردند. اما این را هم درک کردم که تلخکام بودند و چه بسیار پیشنهاد و تذکره که به سیاستمداران خود ارائه داده بودند.

در نظر نداشتم که در منطقه کوبان (که حاکم نشین آن کراسنودار

است) (۲۲) سخنرانی کنم. فقط رفته بودم تا از پیشرفت امور در آنجا اطلاع یابم، و با چشمان خودم ببینم چگونه آزمایشی اقتصادی که دارای اهمیتی ملی می‌بود اثرات خود را ظاهر می‌سازد تمامی یک ایالت روش تأمین مالی از منابع خودی و برآورد قیمت فروش براساس هزینه‌های تولید را آغاز کرده بود. پس از گفتگوهای متعدد لازم دانستم که سخنرانی‌ای برای عموم بکنم. فکر کنم، آن چه را گفتم برای ایالت‌های دیگر کشورمان نیز دارای اهمیت می‌بود، چون برخورد مستقیم با شرایط زندگانی واقعی تلقی می‌شد. مشورت و گفتگو با انسانها در واقع صرفنظر کردنی نیستند. با صدور فرمان نمی‌توان کار مهمی از پیش برد. تجربه‌هایی که ما در کاربرد پراسترویکا گرد آورده‌ایم، بار دیگر مؤید تفکر لنین‌اند، که انقلاب مکتبی شکوهمند و مؤثر در تربیت سیاسی و آگاه‌سازی انسانهاست.

پراسترویکا یک انقلاب است، انقلابی بسیار صلح‌جویانه و دموکراتیک. در محدوده این فراگرد دموکراسی ما همچنان موضع‌های اشتباه را، که امروز و در ادامه نوسازی اجتماع با آن برخورد خواهیم داشت مقهور خواهیم ساخت، همچنین سخت‌ترین مقاومتها را خواهیم شکست. در اجتماع ما هیچ قشر دارای اهمیتی وجود ندارد، که علائق بلند مدت آن با پراسترویکا مغایر باشد.

مشکلاتی که در روند دموکراسی با آن برخورد کرده‌ایم، بیشتر ناشی از رفتار خودمان می‌باشد. همه ما مولود زمانمان هستیم. مولود تفکری یک سویه و عاداتها. بدین علت می‌گوییم، که ما همه باید تغییر کنیم، از جمله اعضاء دفتر سیاسی، کارکنان دولت و کادر رهبری سایر نهادها. پاره‌ای سهلتر و سریعتر به این کار موفق می‌شوند، دیگران با

مشکل برخورد می‌کنند، حتی استعفای خود را تسلیم یا تقاضای انتقال می‌کنند.

افراد، بی‌میلی نخستین خود را کنار می‌گذارند و با علاقه در زندگانی گروهی همراه دیگران می‌شوند. این کار را به‌روشهایی متفاوت انجام می‌دهند. گروهی در جلسات سخنرانیهای تند ایراد می‌کنند، دیگران در راه پیماییها و تظاهرات شرکت می‌کنند. در اصول روند دموکراسی امکانات این گونه فعالیتها را منع نمی‌کند. ما از زمانی که چنین رویدادهایی مسئولین را دچار وحشت می‌کرد و ممنوعیتهای اداری را موجب می‌شد، راهی بس طولانی را طی کرده‌ایم. لکن فرهنگ بحث نزد ما هنوز ناپختگی فراوان دارد، از جمله سخنرانیها توسط آنان که بالای صحنه نشسته‌اند، قطع می‌شود، و پاره‌ای از مقاله‌نویسان گرایش دارند، حسابهای گذشته را تصفیه کنند یا دیگران را آلوده سازند. ولی، این نکته مفهوم می‌شود که دموکراسی با ضوابط شدید دولت سالاری مغایرت دارد. طبیعتاً هیچ جامعه‌ای که برای حیثیت خود اهمیت قائل باشد، نمی‌تواند هرج و مرج، افسارگسیختگی و سراسیمگی را تحمل کند. دموکراسی خواهان قانون و ضابطه است، و رعایت قاطعانه قانون از طرف ادارات و تشکیلات و همچنین از طرف اتباع کشور را لازم می‌سازد.

نور بیشتر برای فضای بازا

جو تازه احتمالاً با اصطلاح فضای بازا (گلاسنوست) بهتر توضیح داده می‌شود. ما خواستار صراحت در تمامی امور عمومی و تمامی بخش‌های زندگانی هستیم. ملت باید بداند، چه چیز خوب و چه چیز

بد است، تاخوبها را بیفزاید و با بدها مبارزه کند. اینها باید مسائل سوسیالیسم باشد.

مهم است که تمامی مثبتها و خلاقیتها شناخته شوند، تا تقلید شوند، به رویه عمومی تمامی ملت و تمامی اعضای حزب تبدیل گردند و نخستین جوانه‌ها را در شرایط پراسترویکا بهره‌ور سازند. حقیقت مهمتر از همه است. لنین می‌گوید: نور بیشتر! حزب باید همه چیز را بداند! امروز کمتر از هر زمان دیگر نیاز به گوشه‌های تاریک داریم، گوشه‌های تاریکی که در آنجا کپک بزند و همه آن چیزهایی گرد آیند که ما اکنون قاطعانه مبارزه با آنها را آغاز کرده‌ایم. بنابراین نور بیشتر!

فضای باز امروز مثالی زنده برای فضایی سالم، مثبت، معنوی و اخلاقی برای جامعه است، که در آن ملت سهلتر درک می‌کند، که چه روی می‌دهد، چه واقع می‌شود، کوششمان برای چیست و برنامه ما چیست و براساس این درک، آگاهانه برای دگرگونی همکاری می‌کند. روند دموکراسی در جامعه، و تغییرات اجتماعی و اقتصادی، بویژه به یمن فضای باز نیرویی تازه کسب می‌کند به خودی خود قابل درک است، که سیاست حزب اساس این فراگردهاست. لکن امور تغییر نخواهند کرد، اگر خط سیاسی، که آن را دنبال می‌کنیم، برای توده‌ها قابل فهم نباشد. ملت، زندگانی را در تمامی ابعادش، و با تمامی تضادهایش، باید بشناسد. کارکنان نیاز به اطلاعات گسترده و مطابق با حقیقت درباره کارآمدهایمان و مسائلمان دارند، باید بدانند که چه چیز پیشرفت را متوقف می‌سازد و چه چیز آن را به حرکت وا می‌دارد.

می توان گفت که مردم از فضای باز خوششان آمده است. نه فقط، چون می خواهند بدانند چه واقع می شود و چه کس چگونه کار می کند، بلکه در ملت این اعتقاد تقویت می شود، که فضای باز رویه ای است مؤثر تا بدون استثنا فعالیت سازمانهای دولت را کنترل کند، فضای باز اهرمی نیرومند است، که به یاری آن اشتباهات را می توان اصلاح کرد. پیامد آن این است که توان اخلاقی اجتماع ما تحرک یافته است. شعور و آگاهی بر منفی گرایی و بی اعتنایی، که قلبها را می خشکاند، کم کم فائق می آید. طبیعتاً کار به این تمام نمی شود، که بر حقیقت آگاهی یابیم و آن را به اطلاع دیگران برسانیم. مهم این است که بر اساس دانسته و مشهودات خود عمل کنیم.

برای ما روشن شده است که باید بیاموزیم، که جدا افتادگی مزمن واقعیت از توضیحات سیاسی را از بین ببریم. این گرایش به حیطة اخلاق و محتوای فعال کننده انقلاب سوسیالیستی فعلی جامعه ما است.

این کار را شروع کرده ایم که قوانینی را آماده سازیم که فضای باز را پایدار سازد. این طرحها می بایست در زمینه کار دولت و تشکیلات گروهی حداکثر وضوح را موجب گردند و به کارکنان این امکان را بدهند، که نظرات خود را در زمینه تمامی مسائل جامعه و عملکرد دولت بدون ترس بیان کنند.

در آغاز اجرای دگرگونی، کمیته مرکزی (ک پ د س یو) بردو نیروی واقعی پرتوان - کمیته های حزبی و وسائل ارتباط جمعی متکی بود. می توانم حتی بگویم، که حزب هرگز به وضع فعلی بحث درباره تمامی مسائل مرتبط با پراسترویکا نمی رسید - و فراگرد

پراسترویکا وسیع است، ابعاد مختلف دارد و پراست از تضادها - اگر وسائل ارتباط جمعی فوراً پس از جلسه آوریل کمیته مرکزی (ک پ د س یو) فعال و خلاق تشریک مساعی نکرده بودند. کمیته مرکزی یاری وسائل ارتباط جمعی را در اجرای پراسترویکا بسیار ارزنده می‌شناسد. چرا؟ چون همه چیز به ملت بستگی دارد. ملت در این مبارزه در جبهه مقدم قرار دارد، و فقط توسط ملت است که پراسترویکا تکامل می‌یابد. آنچه ملت فکر کند، وضع آگاهی ملت از موقع خود در جامعه، و آگاهی ملت از جامعه در این زمینه اهمیت اساسی دارد.

جامعه سوسیالیستی ما، که مصمم راه نوسازی دموکراسی را پیش گرفته است، به این موضوع علاقه خاص دارد که هریک از اتباع آن - خواه کارگر، خواه زارع عضو کلخوز، خواه دانشمند یا دانشگاهی - فعالانه در بحث درباره برنامه‌هایمان و همچنین در اجرای این برنامه‌ها شرکت جویند. در این ارتباط وسائل ارتباط جمعی نه تنها اکنون، بلکه در آینده نیز نقشی بسیار مهم برعهده دارند. طبیعتاً آنها تنها وسیله بیانی نیستند که خواسته‌های ملت را منعکس می‌کنند، و نظرات و احساسش را عیان می‌سازند. لکن آنها نیرومندترین و معتبرترین صحنه فضای باز هستند. حزب خواهان است، که هریک از اتباع شوروی براین صحنه با اتکاء به نفس، نظرات خود را بیان کند، صدای اتباع شوروی نه فقط لازم است تا به بحثهایی تحرک بخشد که در کشور بحث می‌شود، بلکه برای نظارت دموکراتیک نیز لازم است، نظارت بر صحیح بودن تصمیمات، انطباق تصمیمات با علائق و تقاضاهای توده‌ها، و در مرحله بعد، اجرای این گونه تصمیمات.

روند دموکراسی فعلی نه فقط در افکار عمومی بازتاب دارد، بلکه همواره قویتر بر فعالیتهای و سائل ارتباط جمعی نیز تأثیر برجای می‌گذارد. گویی از حالتی خواب‌آلود بیدار شده باشند، روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون کم‌کم موضوعات تازه‌ای را کشف می‌کنند و مورد بررسی قرار می‌دهند. کاملاً مشهود است که مطبوعات مدام فضای بیشتری در اختیار گفت و شنود می‌گذارند، و از تک‌گوییها می‌کاهند. به جای گزارشهای خشک اینک مصاحبه‌ها، گفتگوها، مباحثه‌ها و اظهارنظرها درباره متن نامه‌ها چاپ می‌شوند. مسلم، گرایش‌هایی وجود دارد که تعداد مؤلفان را به سه یا چهار نفر محدود سازند. علتش به سادگی خودپسندی حرفه‌ای است. بسیار مفیدتر می‌بود، اگر بر تعداد مؤلفان افزوده می‌شد، تا تمامی اتباع شوروی سخن گویند و گونه‌گونگی سوسیالیسم، هم آنچنان که هست، در هر نشریه‌ای با تمامی گسترده خود متجلی گردد.

قطعاً مطلوب است که یک مؤلف حرفه‌ای نقطه نظرهایش را توضیح دهد، ولی خواندنی‌جالبتر مصاحبه با کارگران، دبیران حزبی، و کمیته‌های منطقه‌ای، سرپرستهای کلخوزها، دانشمندان و هنرمندان است، آنان می‌توانند از تمامی وجودشان خلق کنند. یا به‌نامه‌ها بیندیشیم - چه شواهد شگفت‌انگیز، و پویایی از زندگانی هستند.

با وجود این: رویه جدید مطلوب همگان نیست. بویژه مطلوب کسانی نیست که عادت نکرده‌اند در شرایط فضای باز و بیان انتقاد از هر سو زندگی و کار کنند - کسانی که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند. اینان همان کسانی هستند که از وسائل ارتباط جمعی ناراضی هستند و حتی توصیه می‌کنند که نسبت به وسائل ارتباط جمعی شدت عمل

به کار برده شود.

به نظر ما جنبه منفی ندارد، اگر در این باره بحث دنبال شود، که آیا بیش از حد انتقاد نمی شود، که آیا چنین بی پردگی واقعاً مفید است و آیا روند دموکراسی پیامدهای ناخواسته‌ای نخواهد داشت؟ این مباحث بنابر روش خود بیانگر نگرانی نسبت به ثبات کشور ماست. دموکراسی و فضای باز می تواند در سیلی از کلمات خفه شود، و مفهوم واقعی آن ممکن است تحریف گردد. کسانی هم هستند که ظاهراً دموکراسی، انتقاد و فضای باز را پذیرایند، اما زمانی که واقعیت یابند، هر شرط قابل تصویری را برای نوآوریها لازم می شناسند.

امروز دیگر تردیدی باقی نمانده، که سیاست کمیته مرکزی (ک پ د س یو) همچنان برفضای باز در مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی و همکاری فعالانه اتباع شوروی متکی خواهد ماند. ما به فضای باز همان اندازه نیاز داریم که به هوا برای تنفس.

مایلم بار دیگر تأکید کنم که سیاست فضای باز و تشویق انتقاد و انتقاد از خود برای حزب ما نوعی بازی دموکراسی در جعبه شن کودکان نیست، بلکه رفتاری است با اهمیت اصولی. در تشویق فضای باز راهی را می بینیم که در آن به نظرات متفاوت و به دیدگاههای متفاوتی خواهیم رسید که در آنها علائق تمامی گروههای کسبی و شغلی در جامعه شوروی بازتاب یافته‌اند. فقط در این صورت می توانیم پیشرفتی داشته باشیم، اگر بتوانیم به آزمون دریا بایم که سیاستمان چگونه در برخورد با انتقادهای، بخصوص در برخورد انتقاد از پایین مقاوم می ماند، و اگر بتوانیم با گرایشهای منفی مبارزه کنیم، از آنان دوری جوییم و از اطلاعاتی که از پایین دریافت می داریم متأثر

شویم. دموکراسی را بدون همه اینها نمی‌توانم متصور بدانم. از سوی دیگر انتقادهای و ویژگی انتقادهای در شرایط دگرگونی و روند دموکراسی تغییر می‌کنند. انتقاد قبل از هرچیز آگاهی از مسئولیت است، و هر اندازه انتقاد سخت‌تر باشد، باید به همان اندازه بیشتر با آگاهی از مسئولیت همراه گردد، چون هیچ مقاله‌ای درباره موضوعی دارای اهمیت تنها بازتاب عقیده شخصی یک شخص یا تصویر عقده یا بلندپروازی نگارنده آن نیست، بلکه موضعی است مرتبط با علائق عمومی. همراه با روند دموکراسی روابط بین کسانی که انتقاد می‌کنند و کسانی که از آنان انتقاد می‌شود، از بنیان تغییر خواهد کرد. باید روابطی مبتنی بر همکاری باشد، که علائق متقابل را منظور دارد. در این گونه موارد گفتگو مفید است، در حالی که آن رویه آموزش دهنده نخوت‌انگیز، و رفتار استاد منشانۀ متکبرانه و توبیخ شدید قطعاً نابجاست. رویه اخیر را می‌توان در مقالات مؤلفان خوب و شهیر مشاهده کرد. هیچ کس حق قضاوت نهایی را ندارد.

یک نکته واضح است: انتقاد همواره متکی به واقعیت باید باشد، و این بستگی به وجدان نویسنده و ناشر دارد. به احساس مسئولیت آنان در برابر ملت بستگی دارد.

مطبوعات، باز هم باید مؤثرتر گردند، بایست تنبلیها را، سودجویان را، فرصت طلبان را، عوام فریبان را و کسانی را که انتقاد را منکوب می‌سازند، راحت نگذارد. بایست با نیروی بیشتر از کسانی جانبداری کرد، که بدون خواستی سودجویانه خود را در اختیار پراسترویکا می‌گذارند. در این مورد بیشتر بستگی خواهد داشت به کمیته حزبی منطقه. اگر کمیته حزبی روش کار خود را دگرگون سازد، مطبوعات هم

این کار را خواهند کرد.

می‌خواهم تأکید کنم که مطبوعات بایست مردم را بسیج کنند. نباید چوب لای چرخ بگذارند و روحیه تهاجمی را بیدار سازند یا بذر تردید بکارند. نوآوری جامعه از جمله شامل این کوشش هم می‌شود که حیثیت انسانها، ارزشهایش و احترامش را مورد حمایت قرار دهیم. انتقاد فقط زمانی مبدل به ابزاری مؤثر برای پراسترویکا خواهد شد، که برحقیقت مطلق و نگرانی صمیمانه به خاطر عدالت اظهار شده باشد.

سنت مطبوعات ما از جمله این است که ارزشهای بنیادی سوسیالیسم را متعالی بدانند. همه آنچه مرتبط با مسئله حاد زمان باشد، یا مرتبط با رویداد تأسف انگیزی در گذشته باشد، می‌تواند موضوع تحلیلی در مطبوعات به شمار رود. نکته مهم این است که ارزشهایی بایست حمایت شوند، که به تقدیر و آینده ملت مربوط می‌شوند. بدین سان گاه پیش می‌آید که روزنامه نگار از واقعه‌ای محلی و هیجان برانگیز در روزنامه‌اش گزارش می‌کند، آن را عمومیت می‌دهد و برداشت خودش را و نظریه‌ای که مرجح می‌شناسد بردیگران تحمیل می‌کند. به نظر من هرکلام صمیمانه بی‌پرده‌ای، حتی اگر موجب تردید شود، باید مورد استقبال قرار گیرد. اما اگر کسی بکوشد که گناه دیگران را برگردنمان بیندازد، در این صورت احتیاط شرط است! فضای باز، هدفش این است که جامعه ما را تقویت کند. آنچه بایست مورد حمایت قرار گیرد بسیار است. این فقط کسانی را مردد خواهد ساخت که دموکراسی سوسیالیسم و توصیه ما را برای رفتاری مسئول مانعی برسر راه جاه‌طلبی خود می‌شناسند، کسانی که

از علائق ملت بسیار دور افتاده‌اند. طبیعتاً این ندایی نیست که موجب شود تا انتقاد رمانع شوند، برنیمه حقیقت‌ها متکی بمانند و از تحلیل انتقادی پرهیز کنند. خواست ما برای تعمیق دموکراسی سوسیالیستی و تعلیم بهتر ملت برای رسیدن به پختگی سیاسی، نیاز به سود بردن از تمامی کارآیی رسانه‌های گروهی برای بحث دربارهٔ مسائل جامعه و دولت خواهد داشت، تا نظارت گسترده‌تر ملت، جانبداری مثبت از قبول مسئولیت بیشتر، قبول نظم بیشتر در کار، رعایت قانون و ضابطه در سوسیالیسم و مبارزه بانادیده گرفتن اصول سوسیالیستی، و ضوابط بنیادی متعدد روش زندگانی شوروی را ترغیب کنند. می‌کوشیم تا این وظایف را به روشی انجام دهیم، که وسائل ارتباط جمعی در سرتاسر کشور به‌عنوان نیروی آزاد، صرف‌نظر نشدنی و انعطاف‌پذیر مؤثر گردد، و به‌عنوان نیروی که تواناست، سریع مسائل جاری و رویدادها را بررسی کند.

فضای باز، انتقاد و انتقاد از خود فقط یک یورش تازه نیست. اینها برابر عموم اعلام شده‌اند و بایست در زندگانی شوروی مکانی پابرجا بیابند. تحولی ژرف بی آن امکان ندارد. دموکراسی بدون فضای باز امکان ندارد، امروز ندارد و در آینده نیز نخواهد داشت. سوسیالیسم مدرن نیز بدون دموکراسی ممکن نیست، و هرگز نیز ممکن نخواهد بود.

هنوز هم تعداد زیادی از فعالین حزبی وجود دارند که همانند گذشته، در برخورد با انتقاد در وسائل ارتباط جمعی واکنش گزافی نشان می‌دهند و مقالات و برنامه‌های رادیویی را از نظرگاه سلیقه

شخصی، رویه‌ای کهنه شده، یا برداشتی اشتباه از علائق جامعه مورد قضاوت قرار می‌دهند، یا آنکه نقش مطبوعات را در جامعه سوسیالیستی امروزی درک نمی‌کنند. گاه می‌کوشند، منتقدین را با تذکر در زمینه عکس‌العمل احتمالی در برخورد با محتوای انتقادی یک مقاله، دچار حجب سازند.

می‌گویند، که غرب در انتظار انتقاد از خود ماست، تا آن را علیه ما به کار گیرد و زندگانی در جامعه سوسیالیستی را بی‌ارزش جلوه‌گر سازد. نمی‌توانم به جای دیگران سخن گویم، اما من از انتقاد نمی‌هراسم. بازنگرش انتقادی به رویه‌های عملکرد خودمان نشانه قدرتمندی است، و نه ضعف. به چنین روشی مسائل را مورد توجه قرار دادن، منطبق با اصول ایده‌ئولوژی سوسیالیسم است.

روش «بی‌سر و صدا»ی دیگری نیز برای کنار گذاشتن یا منکوب کردن انتقاد وجود دارد. بدین ترتیب که گرچه مسئولین می‌پذیرند که انتقاد برحق است، حتی تشویق هم می‌کنند و وعده می‌دهند که اقداماتی مؤثر به کار برند، اما در حقیقت مطلقاً عجله‌ای ندارند که نتیجه‌گیری عملی کنند. امیدوارند که همه اینها فقط حرف باقی بماند، و از خاطرها برود، و طولی نکشد که دیگر هیچ کس گناهایشان را به یاد نیاورد. برای چنین کسان مهم این است که در موقع خود به ابراز نظر متناسب با زمان تظاهر کنند.

بگذارید تکرار کنم، آنچه را در جلسه ژانویه گفتم: برخورد با انتقاد یکی از معیارسنجهای مهم برای درک این است که فرد چه برخوردی با پراسترویکا و همه آنچه در جامعه ماتازه است، خواهد داشت.

همه آنچه در توان ماست انجام خواهیم داد، تا مانع از آن شویم که

کسی انتقاد را منکوب سازد، یا از آن بگریزد. انتقاد داروی تلخی است اما، بیماریهایی که جامعه گرفتارش می‌شود، آن را لازم می‌سازد. انسان صورتش را درهم می‌کشد، ولی آن را فرو می‌برد. و آن کسانی که باور دارند که انتقاد را باید به مقادیر جزئی و در فواصل معین مورد استفاده قرار داد، در اشتباهند. کسانی که به این باور گرایش دارند، که رخوت و رکود کاملاً برطرف شده است و موقعش رسیده است که امور را به حال خود واگذاریم، کمتر در اشتباه نیستند. کاهش انتقادات اجتناب‌ناپذیر به زیان پراسترویکا تمام خواهد شد.

پراسترویکا و روشنفکران

روشنفکران با شوق فراوان از پراسترویکا جانبداری کردند. مایلم در اینجا این را بهانه کنم: ارزشهای سوسیالیسم، روشنفکران را موظف می‌سازند و آنان را که به عنوان جزو ذاتی جامعه سوسیالیستی معیاری به شمار می‌آیند و شاید بزرگترین دست‌آورد ما و سرمایه معنوی پرارزش ما هستند، از ادراکی میهنی مشحون می‌سازد. این قشر، تاریخی مشکل را پشت سر گذاشته است. بسیاری از روشنفکران، از جمله آنان که گرایش دموکراسی داشتند، آنان که با رژیم تزاری مبارزه می‌کردند و بر آن انگ ننگ می‌زدند، از انقلاب، وحشت زده خود را کنار کشیدند و همراه با سیل مهاجران سفید به خارج کشور کشانیده شدند (۲۳)، و آنجا استعداد و دانش خود را در خدمت ملتهای دیگر به کار گرفتند. برای جامعه سوسیالیستی جوان ما این زیانی تلخ بود.

زمانهایی بود که قشر روشنفکر، از جمله روشنفکران حزب

بلشویک، تحمل زیان‌هایی را کردند که دیگر هرگز جبران‌پذیر نخواهد بود، مثلاً در زمینه لطمه وارد آمدن به قوانین سوسیالیستی و یا به علت سرکوبی‌های سال‌های دههٔ سی. این هم ضربه‌ای سخت بود که بر توان روشنفکری کشورمان وارد آمد.

با وجود این قشر روشنفکر از این کار وانماند که خود را بازسازی کند رشد یابد و قوانین عینی را، که تکامل سوسیالیسم و نیازهای هسته‌ای آن را مشخص می‌سازند، بازتاباند. انقلاب فرهنگی لنینیستی (۲۴) کشور ما را که مردمی ناآموخته و عملاً ناتوان از خواندن و نوشتن در آن می‌زیستند، همپایهٔ کشورهای ساخت که از بالاترین سطح آموزش برخوردار بودند.

لیکن در دوران رخوت وضعی متضاد نمایان گشت: جامعهٔ ما از کاربرد توان عظیم فرهنگی و خلاقهٔ خود ناتوان مانده بود. باز هم علت این وضع این بود که از شکوفا شدن دموکراسی مصنوعاً جلوگیری می‌شد. ممنوعیت‌های متعدد، و هراس از روش‌های تازه خلاقه بدون تأثیر نماندند.

به یاد می‌آورم که در جلسه‌ای با کارکنان تشکیلات اداری کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در ژوئن ۱۹۸۶ پراسترویکا را بررسی می‌کردیم. می‌بایست آنان را ترغیب کنم که در برخورد با روشنفکران از روش کاری تازه استفاده کنند. سرانجام، از این رفتار مدام فرمان دادن به روشنفکران، باید چشم‌پوشند، این رفتاری زیانبار و ناهنجار است. آنان برنامهٔ روند دموکراسی برای نوسازی جامعه را بدون قید و شرط پذیرفتند.

اتحادیه‌های هنرمندان (۲۵)، فیلم‌سازان، نویسندگان، هنرهای

تجسمی، آهنگ‌سازان، معماران، کارکنان تماشاخانه‌ها و روزنامه نگاران کنفرانس‌هایی برپا داشتند، که در آن با حرارت زیاد بحث شد. تمامی این کنفرانس‌ها صمیمانه از پراسترویکا جانبداری کردند. شرکت کنندگان از یکدیگر به شدت انتقاد کردند، بسیاری از فعالین اصلی دیگر در ارگانهای اداره کننده انتخاب نشدند، و فرصت طلبان شکست خوردند. به جای آنان افرادی برجسته و موجه مقامهای بالای اتحادیه‌ها را اشغال کردند.

بعضی این بحثها را بیش از حد شدید خواندند. به آنان می‌گویم، نباید از این بابت غافلگیر یا ناآرام باشند. بلکه باید این کنفرانس‌ها را پدیده‌ای عادی تلقی کنند، حتی اگر غیرمعمول بنمایند. رویه دموکراسی در همه جا خودنماست و گاه اشکالی تند می‌نمایاند. بعضی ایرادهایی داشتند و ادعا می‌کردند، که در فضایی، که در آن هر فرد فلسفه خاص خودش را ملاک می‌شناسد، آن را بنیان اقتدار باور می‌کند و به این اعتقاد می‌رسد که حقیقت را در اختیار گرفته است، کارکردن مشکل است. پاسخ می‌دهم که مشکلتر آن است که با روشنفکرانی منفی، بی‌علاقه و بدگمان سازش کنیم.

در اوضاعی با چنین وظایفی پیچیده انفجارهای احساسی اجتناب ناپذیرند. در دورانهای انقلابی هرگز جز این نبوده است. ما در فراگرد آموزنده‌ای سر می‌کنیم. هنوز از فرهنگ سیاسی برخوردار نیستیم. حتی آن شکیبایی را هم نداریم که فرصت دهیم دوستانمان هم حرفشان را بزنند. اینها تغییر خواهد کرد. این دانش را هم خواهیم آموخت. موضوعهای بسیار بودار هم باید قابل بحث گردند، بی‌آنکه احترام دیگران لزوماً خدشه‌دار شود. حتی تندروترین دیدگاهها هم

حاوی نکاتی مفید و معقول‌اند، چون انسانی که برای امری مرتبط به جمع اهمیت قائل باشد و بدان توجه کند به‌روش خودش وجه‌هایی واقعی از زندگانی را منعکس می‌کند. در اینجا ما با مبارزات طبقاتی توأم با خصومت سر و کار نداریم. این پژوهشی است، بحثی است در این باره که چگونه باید دگرگونی را به‌پیش راند و آن را برپایه‌ای مستحکم و همواره معتبر استوار ساخت. بنابراین برای من امری سوگ برانگیز نیست، اگر جریان بحث به‌جدل بینجامد. وقتی نظرگاهها از یکدیگر فاصله می‌گیرند، جدلی شدن بحث امری است عادی.

واقعاً هم در جریان باز شدن فضا بین نویسندگان پیش‌داوری نسبت به بعضی از گروهها، و عدم مدارا با آنان ظاهر شده است. زمانی بود، که هیجان زدگی نزد ادبا امواجی بلند را باعث شد. ما برایشان نظرگاه کمیته مرکزی را روشن توضیح دادیم، مبنی بر اینکه بسیار جای تأسف خواهد بود اگر توان هنری و خلاقه روشنفکری به‌مصرف درگیری با یکدیگر برسد، و آنان به‌جان هم افتند، و از فضای باز، آزادی و دموکراسی سوء استفاده کنند تا حسابهایشان را تصفیه کنند و از منتقدانشان انتقام بگیرند. بدترین رویدادی که در این دوران انقلابی ممکن است واقع شود این است که قشر روشنفکر از موضع گناه به‌منجلا ب بی‌اهمیت‌ها فرو افتد، به‌احساس شخصی فرصت ترک تازی دهد و نیروی خود را مصروف درگیریهای شدید لفظی کند، به‌جای آنکه به‌کار خلاقه مشغول بماند. کمیته مرکزی از نویسندگان خواست تا بر احساسات، راحت‌طلبی و تفکر منطبق با نمونه فائق آیند، در کار خود تعمق کنند و به‌ملت و جامعه بیندیشند. در اتحادیه

نیز مشهود سازند که قشر روشنفکران احساس مسئولیت می‌کند، و بیش از هر چیز برای شکوفایی معنوی اجتماع کوشش به عمل می‌آورد.

روشنفکران سرشاراند از احساس مسئولیت برابر دولت و بنا بر اختیار خود مقدار زیادی از کار دگرگونی را برعهده گرفته‌اند. همراه با حزب انجام تغییراتی را متعهد شده‌اند. دیدگاه آنان مرتبط با مسائل اجتماعی همواره روشنتر نمایان می‌شود، و ما علاقه شورانگیز نسبت به این فعالیتها نشان می‌دهیم، و برای آن ارزش قائلیم - برای اینکه پس از آوریل ۱۹۸۵ با آنچه ما می‌کردیم همراه گشتند، و برای شور و خواستشان در یاری دادن در زمینه دگرگون ساختن جامعه. امیدواریم که تعهد روشنفکران همچنان تشدید گردد. آنان به سطوح بالاتری از تفکر و ادراک مسئولیت خواهند رسید.

خط انتخابی آنان با مشی (ک پ د س یو) و علائق ملت منطبق است.

۲- سیاست اجتماعی - اقتصادی جدید

پراسترویکا چگونه بر اقتصاد تأثیر گذاشته است؟ باید بی‌پرده بگویم که کوششهایمان برای تغییر ساختار اقتصاد ملی، برای به جریان انداختن تکامل عمقی و تسریع پیشرفت علمی - فنی. فوریت رفورم مکانیسم اقتصادی از بنیان و دگرگون ساختن تمامی روش رهبری اقتصادی را برایمان واضح‌تر نمایان ساخت.

سوسیالیسم و مالکیت اجتماعی، که بر آن اتکاء دارد، برای پیشرفت اقتصادی امکاناتی عملاً تاکنون استفاده نشده را در بردارد.

اما، برای سود بردن از این امکانات مدام بایست مدل‌های مؤثرتری از تملک اجتماعی و سازمان‌دهی اقتصادی را بیابیم. از این نظر دارای اهمیت بسیار است که ملت خود را ارباب واقعی تولید احساس کند و نه آنکه فقط اسماً چنین باشد. اگر چنین نباشد، هر فرد کارگر یا هر همبستگی کارگری علاقه‌ای به تولید نهایی کاری که انجام می‌دهد نخواهد داشت، و نمی‌تواند هم داشته باشد. تفکر لنین، برای یافتن مؤثرترین و جدیدترین شکل برای امتزاج تملک اجتماعی و علائق فردی با یکدیگر، پایه‌های کوشش ما و برداشت ما از دگرگونی بنیادی رهبری اقتصادی است.

رפורم اقتصادی

جلسه کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در ژوئن ۱۹۸۷

برای به جریان انداختن رفورم اقتصادی کارآمد مهم این بود، که از تکرار اشتباهاتی که کوششمان را برای رفورم اقتصادی در دهه‌های پنجاه، شصت و هفتاد ناموفق گذارده بود احتراز گردد. در عین حال ثابت شده بود که این کوششها غیرکافی و ضد و نقیض بوده‌اند، چون برپاره‌ای از نکات بیش از حد تأکید گذاردند، در حالی که به پاره‌ای دیگر به کلی بی‌توجه مانده بودند. برای آنکه واضح بیان کرده باشم: راه حلی که ارائه شد، به حد کافی گسترش نداشت، اقداماتی بود نیمه‌کاره که در اغلب موارد از هسته مسائل فارغ می‌ماند.

برداشت از رفورمی که ما در جلسه ژوئن مورد بررسی قرار دادیم، برعکس فراگیر است و عمومیت دارد. تغییراتی بنیادی را در تمامی بخشها مد نظر دارد: تغییر وضع مؤسسات برپایه اقتصادی متکی

به حسابرسی کامل، تجدید سازمان بنیادی رهبری مرکزی اقتصادی، از جمله تغییر برنامه ریزی، تجدید نظر در روش برآورد قیمت، و مکانیسم تأمین مالی - و اعتبارات، همچنین تجدید نظام روابط اقتصادی خارجی، از این گذشته برای تجدید ساختار تشکیلاتی در ادارات، برای گسترش فراگیر دموکراسی، و برای به جریان انداختن اصول خودگردانی در سطح مؤسسات فکر و اندیشه شده است.

هر فراگردی با ابعاد مختلف دارای منطقی درونی است، که ارتباط بین پاره‌ای از اقدامات، پیش‌گامهای صحیح را مفهوم می‌سازد. بنابراین ما برابر سؤالیهای بعدی قرار گرفتیم. از کجا آغاز کنیم؟ در کجا بایست دگرگونی رهبری اقتصادی را شروع کنیم؟ در نخستین نگاه ممکن است منطقی بنماید، که در اقتصادی برنامه‌ای مانند اقتصاد ما، لازم است در مرکز دگرگونی آغاز گردد، نخست ساختار و فعالیت ارگان مرکزی اقتصادی باید نظم یابد، سپس ادارات متوسط و در پایان مؤسسات تولیدی و اتحادیه‌های تولید (تعداد زیادی از مؤسسات که همبسته‌اند) و واحدهای پایه‌ای اقتصاد. از دیدگاه منطقی تجزیه‌ای ممکن است صحیح بنماید، لکن واقعیت و تجربه‌های فراوان منطقی متفاوت را و روشی دیگر را دیکته می‌کنند: می‌بایستی از مؤسسات و اتحادیه‌های تولیدی آغاز کنیم، یعنی از مهمترین حلقه زنجیر. این امر مسلم است، که نخست بایست برای آنها مؤثرترین روش اقتصادی را بیابیم، سپس شرایط اقتصادی را به وجود آوریم، اختیارات آنها را توسعه دهیم و تثبیت کنیم و بر این اساس تغییراتی ژرف در فعالیت همگی ارگانهای بالای رهبری اقتصادی را عملی سازیم.

چون این ترتیب را در اقدامات دگرگون سازی مشخص ساختیم،

اساس تفکرمان این بود که در مؤسسات و اتحادیه‌های تولیدی مهمترین عمل اقتصادی جریان دارد، در آنجاست که ارزشهای مادی تولید می‌شوند، و اندیشه‌های علمی - فنی جامعه عمل می‌پوشند. عیناً در همبستگی کارگران است که روابط اقتصادی و اجتماعی شکل واقعی می‌یابد، و علائق فرد، تعاون و جامعه با هم همگرا می‌شوند. در اساس این تعاونیهای کارند که فضای سیاسی اجتماعی کشور را متمایز می‌سازند.

بنابراین تجربه‌های گذشته مان را مورد توجه قرار دادیم، که کوشش شده بود، رویدادهای اداری را در سطح بالا بدون یاری گرفتن از پایین دگرگون سازند، و مکرر با شکست مواجه شده بودند، چون دستگاه اداری سرسختانه مقاومت کرده بود، و حاضر نمی‌بود هیچ یک از اختیارات و امتیازات خود را از دست بدهد. در این اواخر نیز چنین مقاومتی را احساس کردیم، و هنوز هم احساس می‌کنیم. در این مورد هم، همچون تمامی بخشهای دگرگونی، بایستی آنچه را از بالا می‌آید، با تحرک از پایین مرتبط سازیم، یعنی بایستی به کوششهای روند دگرگونی واقعاً خصوصیت دموکراسی بدهیم.

کمبودهای اساسی مکانیسم اقتصادی گذشته ناشی از چیست؟
بیش از هرچیز از اینکه محرک درونی برای تکامل بسیار ضعیف است. براساس وضع مشخص شده در برنامه، منابع در اختیار مؤسسه قرار می‌گیرد و تکلیفش معین می‌شود. در عمل تمامی هزینه‌هایش پیش تأمین می‌شود، و فروش محصولش نیز ضمانت شده است. و آنچه مهمتر است: درآمد کارگران مؤسسه بستگی به حاصل عملکرد تعاونی کارگری ندارد، به انجام وظایف معین شده در قراردادها هم

بستگی ندارد، به کیفیت محصول یا سوددهی کار هم بستگی ندارد. چنین مکانیسمی به احتمال زیاد کاری با کیفیتی بد یا متوسط را موجب می‌شود. چگونه ممکن است اقتصادی رشد یابد که برای مؤسساتی عقب مانده مزایایی را به وجود می‌آورد و مؤسسات پیشرفته را محروم می‌گذارد؟

چنین نمی‌توانستیم اقتصادمان را اداره کنیم. نوسازی اقتصاد می‌بایست اصلاحات را موجب شود. می‌بایست به صورت اهرمی نیرومند، به صورت نیرویی محرک برای کاری خوب، خلاق و ابتکاری درآید. براساس نیازهای واقعی اجتماع مؤسسه باید خود برنامه تولید و فروش محصولاتش را تنظیم کند. این برنامه‌ها نبایست بر تعداد زیادی از اقدامات پیش‌بینی شده در برنامه که توسط سازمانهای بالادست تجویز شده‌اند، متکی گردند، بلکه بایست بر سفارشات مستقیم سازمانهای دولتی، مؤسسات تولیدی دارای سیستم حسابرسی، و سازمانهای بازرگانی، که در آنها مقدار و کیفیت کالای مورد سفارش مشخص شده باشد، اتکاء کنند. برای مؤسسات تولیدی بایست شرایطی به وجود آورد، که به رقابت اقتصادی ترغیب شوند، تا مشخص گردد کدام یک نیازهای مصرف‌کنندگان را بهتر رفع می‌کنند، شرایطی که بنا بر آن درآمد کارکنان هر مؤسسه تولیدی به حاصل عملکرد آن و به سود مؤسسه بستگی داشته باشد.

این اصول را در زمینه رهبری اقتصادی، و اشکال ویژه آن در طرحهای قانونی مربوط به مؤسسات تولیدی دولتی منظور خواهیم داشت، که در سرتاسر کشور در تعاونیهای کار، اجتماعات کارگری، اتحادیه‌های کارگری و همچنین در وسائل ارتباط جمعی مورد بحث

قرار گرفته است. این طرح علاقه تمامی ملت را به خود جلب کرد. ملت احساس کرد که برای عقایدش ارزش قائل‌اند. گروهی خاص متشکل از مسئولین دولت، دانشمندان و نمایندگان دوایر مختلف دولتی پیشنهادهای واصله را برای اصلاح، تکمیل و تغییر بررسی کرد. همه آنچه معقول و مفید تشخیص داده شد، در طرح مورد توجه قرار گرفت و در بهبود آن بسیار مؤثر افتاد.

بیشتر اصلاحات در زمینه گسترش اختیارات تعاونیهای کار بود. تقاضای عمومی این بود که امور بار دیگر دچار سستی نگردد، بلکه مصمم به پیش رانده شود. درک شد، که قانون تازه نمی‌بایست با تعداد زیادی از مقررات بیش از حد تحمیل شود، مقرراتی که هدف قانون را مخدوش می‌ساختند و دگرگونی را متوقف می‌کردند. شوراهای اتحاد جماهیر شوروی، این قانون را از تصویب گذراند، و قانون از ژانویه ۱۹۸۸ اعتبار اجرایی خواهد یافت. مطبوعات پیشنهادهایی را ارائه دادند، که از حدود سیستم ما تجاوز می‌کردند. مثلاً این عقیده شنیده شد که بهتر است از اقتصاد برنامه‌ای چشم‌پوشیم و بیکاری را متحمل گردیم. اما این کاری بود که نمی‌توانستیم اجازه دهیم، چون ما خواستار تقویت سوسیالیسم هستیم و نه جایگزین کردن آن با سیستمی دیگر. آنچه غرب به ما عرضه می‌دارد، به سیستم اقتصادی دیگری تعلق دارد و برای ما پذیرفتنی نخواهد بود. اعتقاد داریم که سوسیالیسم، بسیار بیش از آنکه کاپیتالیسم می‌تواند به دست آورد، حاصل خواهد کرد، اگر واقعاً تمامی توان سوسیالیسم را بسیج کنیم و به اصول بنیادی آن وفادار بمانیم، اگر علائق انسانها را کاملاً مورد توجه، و مزایای اقتصاد برنامه‌ای را به طور کامل مورد

استفاده قرار دهیم.

برای قانون مؤسسات دولتی در رفورم اقتصادی الویت قائلیم. می‌خواهیم از آن به‌عنوان معیاری برای گام بعدی و اقدامات آتی استفاده کنیم. گام بعدی و اقدامات آتی را براین اساس ارزیابی خواهیم کرد، که آیا این قانون را تقویت خواهد کرد و در اجرای عملی آن کمکی خواهد بود.

در جریان آماده‌سازی این قانون جلسه کمیته مرکزی دفتر سیاسی ماهها وقتش را صرف این کار کرد که نتیجه‌گیری تحلیلی جامع و کاملاً عینی از عملکرد وزارتخانه‌های اتحاد جماهیر شوروی، گوس پلان (۲۶)، گوس ناب (۲۷)، مین فین (۲۸)، گوس بانک (۲۹)، وزارت اقتصاد، و دوایر و سازمانهای رهبری‌کننده صنایع را بررسی کند. دستورالعمل‌هایی آماده شدند، دستورالعمل‌هایی که نهادهای مرکزی اقتصادی (و فعالیت رسمی آنها را) می‌بایست چنان نظم دهند که با آن قانون مؤسسات دولتی هم‌آهنگ گردند و به‌هیچ وجه مغایرتی با آن نداشته باشند. این دستورالعمل‌ها در جلسه کمیته مرکزی بحث شدند، شکل نهایی گرفتند، تصویب شدند و اعتبار قانونی یافتند.

جلسه کمیته مرکزی و پس از آن اجلاس صدر شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سیاست دخالت دادن فعال ملت در فراگردهای اقتصادی - تولیدی را گسترش داد و علائق دولت را با علائق فرد و همبستگی‌های کارگری همگرا کرد. هدف این سیاست این است که کارکنان را در شوروی مبدل به‌اربابان واقعی سازد.

طبیعتاً هنوز بایستی کارهای انجام شده را تکمیل کنیم، یا بعضی از آنها را از نو انجام دهیم. هیچ جامعه‌ای دارای چنان روش رهبری

اقتصادی نیست، که یک شبه با روشی دیگر، هر قدر هم آن روش نوآور بنماید، قابل جایگزینی باشد، انسان که تجهیزات تکنیکی را با تجهیزاتی نو جایگزین می‌سازند. بایستی به نوعی مکانیسم پویا و انعطاف پذیر دست یابیم، که از تغییرات تولید تحت تأثیر قرار گیرد، تا بتوان آن را نوسازی کرد و در آن پیشرفت‌ها را به کار گرفت، و آنچه کهنه شده است از آن جدا ساخت. خطر اصلی از این اعتقاد ناشی می‌شود که باور کنیم کار انجام شده است، چون این فرض پذیرفته شده است که تصمیمات یک بار اتخاذ شده به شکل فعلی همچنان قابلیت کاربرد خود را حفظ خواهد کرد. با برنامه رفورم اقتصادی عمیق زمینه لازم برای تهاجمی فراگیر را آماده ساخته‌ایم، تهاجمی که باید فراگرد دگرگونی را در تمامی جبهه‌ها تسریع کند و گسترش دهد. تصمیماتی که اتخاذ کرده‌ایم، شرایط مقدماتی تشکیلاتی و اقتصادی را آماده ساخته‌اند، تا پیش‌بینی‌های برنامه پنج ساله جاری، و همچنین اهداف بلند مدت تا سال ۲۰۰۰ عملی گردد. اکنون وظیفه عملی ما این است که نوسازی رهبری اقتصادی را بی‌درنگ و با آگاهی کامل در مؤسسات تولید اجرا کنیم.

احتمالاً این لحظه‌ای پراهمیت در دگرگونی اقتصاد و مدیریت است. مرحله کار سازنده آغاز شده است. اکنون، وقت آن است که دگرگونی را عملی کنیم. اکنون، موضوع این است که واقعاً همه آن کارهایی را انجام دهیم که کوشش‌هایمان را برای انجام آن متمرکز ساخته‌ایم - این آزمون ما خواهد بود.

دگرگونی براساس روش اقتصادی حسابرسی کامل

آنچه را ما برنامه ریزی می‌کنیم و می‌خواهیم در سرتاسر کشور اجرا کنیم، بطور کلی هدفش این است که روش بیشتر اداری را با روش بیشتر اقتصادی جایگزین سازیم. اینکه ما نیاز به حسابرسی کامل خواهیم داشت، برای رهبران شوروی واضح است.

قطعاً هنوز موانعی وجود دارد. لاقلاً دو مانع را به سادگی نمی‌توان از سر راه برداشت. مانع نخست ناشی از این است، که بایست دگرگونی را در محدوده برنامه پنج ساله مصوب عملی سازیم، یعنی می‌بایست آن را با این برنامه یک پارچه سازیم. این وجه خاص تأثیری جدی بر فراگرد دوران انتقالی داشته است. بنابراین چه باید بکنیم؟ برنامه پنج ساله را حفظ کنیم، یا آن را کنار بگذاریم؟ این پرسش فقط یک پاسخ دارد: بایستی اهداف برنامه پنج ساله را عملی سازیم. در این پنج سال اجرای برنامه، مشکلات فراوانی در پیش خواهیم داشت. پژوهشی گسترده و آینده نگر را بایست انجام دهیم، دگرگونی‌های ساختاری عظیم بایست عملی شود و بسیاری از مسائل اجتماعی بایست حل گردد، و به موازات با آن در این دوره بایست تعداد زیادی نوآوری به کار گرفته شود. دورانی سخت برای مدیران کارخانه‌ها. آنان هم اکنون هم بار سنگینی از مسائل را بردوش حمل می‌کنند، و اینک بایستی در همان حال رویه تأمین مالی از منابع خودی را در مؤسسه خود عملی سازند.

دومین مشکل، که می‌بایست از سر راه برداشته شود: پاره‌ای از قسمت‌های تجدید سازمان رهبری اقتصادی است که هنوز آماده اجرا نیستند و بنابراین ممکن نیست فوراً تأثیرپذیرند. و تا سه سال فرصت

لازم است تا روش برآورد قیمت و تأمین مالی - اعتباری را متحول سازیم و پنج تا شش سال فرصت لازم است تا روش عمده فروشی عوامل تولید دگرگون شود. بسیاری از تصمیمات هنوز اتخاذ نشده است، مثلاً در این زمینه وظایف آتی وزارتخانه‌ها، تجدید سازمان سیستم اداری مناطق و کاهش پرسنل. بدین علل دوران انتقالی پیچیده‌ای برابر ماست، دورانی که در آن مکانیسم کهنه، و مکانیسم نو همراه باهم وجود خواهند داشت. لکن حسابرسی کامل بدون وقفه اجرا خواهد شد. با نیروی تمام در این راه پیش خواهیم رفت و در جریان آن تجربه خواهیم اندوخت. همه چیز را خواهیم آزمود، و همه چیز را آزمایش خواهیم کرد.

هرزمان که با کسانی گفتگو می‌کنم که در صنایع مشغول به کارند، یا با یکی از وزرا، می‌گویم: کوتاه نیابید، راهی بیابید و آن را بیازمایید. آنان به حد کافی زیرک‌اند و احساس مسئولیت می‌کنند، تا بتوانند جسورانه و با اعتماد به خود کار را شروع کنند. ما انتخابی دیگر نخواهیم داشت. اما فرض کنیم، اشتباه کنیم؟ آنگاه چه؟ بهتر است که آن را اصلاح کنیم به جای آنکه بنشینیم و منتظر بمانیم.

برداشتی تازه از تمرکز

در جریان پراسترویکا برداشتی تازه از تمرکز دموکراسی شکل خواهد یافت. مهم این است که هر دو جنبه آن را متوازن سازیم، و نبایست از یاد ببریم، که در مراحل مختلف این یا آن جنبه آن وزن بیشتری خواهد یافت.

وضع فعلی از این قرار است: بسیاری از کسان خواهان تشدید

تمرکز هستند. ترازگیری، تناسب، لزوم متناسب ساختن درآمد بامقدار کالا و حجم خدمات، اقدامات ساختاری، تأمین نیاز مالی دولت و امور دفاعی - تمامی اینها تشدید تمرکز را لازم می‌سازد. تمامی جمهوریه‌های ما و تمامی ملتها بایستی از این احساس برخوردار گردند، که از شرایطی متساوی و از اقبال تکاملی متساوی برخوردارند. تضمین ثبات جامعه شوروی در همین امر است. بدین علت مایل نیستیم که نقش مرکزیت را تضعیف کنیم. اگر چنین کنیم از مزایای اقتصادی برنامه‌ای محروم خواهیم ماند.

در عین حال بایست توجه گردد، که سازمانهای مرکزی اموری کم اهمیت را برعهده دارند. آنها را از وظایف جاری رها خواهیم ساخت، چون اگر قرار باشد این وظایف را نیز انجام دهند، مسائل مرتبط با آینده نگری تکامل را از نظر دور خواهند کرد.

بسیاری از آنچه را در جلسه‌های ژانویه و ژوئن مورد انتقاد قرار دادیم، قبل از همه مربوط است به غفلت در امور رهبری و گرایشهای خطرناکی که دیرتر از موقع کشف شده بودند، از یافتن راه حل برای مشکلات ناتوان مانده بودند، و نظایر آن. تمامی تجدید تشکیلات سازمانهای مرکزی و فعالیتهای آنها، تکرار می‌کنم، با قانون مؤسسات دولتی هماهنگ خواهند شد. تمرکز در شرایط پراسترویکا با ضابطه پردازی بوروکراسی و کنترل کار روزانه در تعاونیهای تولید، علمی، و فنی ارتباطی نخواهد داشت. لکن بایستی عملکرد مرکز و مؤسسات را دقیقاً از یکدیگر منفک سازیم، همچنین نقطه ثقل کار در وزارتخانه‌ها و اهداف دارای الویت آنها را از نو شرح دهیم. مترصدیم که رویه دموکراسی را در برنامه ریزی به کار بریم، این

بدان مفهوم است، که تنظیم برنامه‌ها - نه فقط بنابر اصول، بلکه واقعاً - در داخل مؤسسه و همبستگی‌های کارگری آغاز گردد. آنان خودشان حجم تولیدشان را برنامه‌ریزی می‌کنند، برنامه‌ریزی آنان متکی خواهد بود به نیازمندیهای اجتماع، که از ارقام و سفارشهای ارگانهای دولتی استنتاج می‌گردد، و از قراردادهای مستقیم مؤسسات با مصرف‌کنندگان به دست می‌آید.

کمیته دولتی برنامه‌ریزی بایست تعیین ضوابط منجز، و نظارت روزانه برکار را در وزارتخانه‌ها و دوایرها سازد و از نظارت روزانه کار در مؤسسات نیز صرف‌نظر کند. فعالیت مؤسسات (تشکیل صندوق تأمین دستمزد، توزیع سود حاصله، پرداختها به بودجه دولت) توسط معیارهایی تثبیت شده و در بلند مدت مشخص خواهد شد. این روش در نهایت به خودگردانی منجر می‌شود.

می‌خواهیم برای برنامه‌ریزی در تمامی مراحل امکان آگاهی عموم را فراهم آوریم و بحثی گسترده در زمینه مسائل اداره امور دولت و مناطق، مسائل اقتصادی، علمی، فنی و محیط زیست را برانگیزیم. با نگرش به یافتن راه حل مسائل در حد کمال، اصل تغییرپذیری در روش برنامه‌ریزی پذیرفته خواهد شد. برخلاف عملکرد سابق سازمانهای مرکزی مؤسسات تولیدی را فقط در تعداد معینی از بخشها کنترل خواهند کرد، یعنی در مواردی که مرتبط با انجام سفارشات دولت، سوددهی، بازده کار، نشانه‌های عمومی کاربرد پیشرفتهای علمی - فنی در تولید و در مسائل اجتماعی باشد. انجام تعهدهای قراردادی و سفارشات دولت در مورد تولیدات دارای اهمیت، یا انجام امور و خدمات سفارش داده مهمترین راهنمای

مؤسسات خواهد بود. انواع و مقدار سفارشات دولتی همراه با تأمین بیشتر نیازهای بازار کاهش خواهد یافت، تا روابط مستقیم بین تولید کننده و مصرف کننده تقویت شود. زمانی که تجربه کافی کسب کردیم، سفارشات دولتی را براساس مناقصه بین مؤسسات توزیع خواهیم کرد، که در آن صورت اصل رقابت سوسیالیستی مورد توجه قرار خواهد گرفت.

روش تأمین نیازهای مادی و فنی از اساس تغییر خواهد کرد. مهمترین نشانه آن دگرگونی روش تأمین مرکزی و جایگزین ساختن آن با روش عمده فروشی و سائل تولید خواهد بود.

خلاصه گفته شود، مزایای برنامه ریزی مدام بیشتر با عوامل انگیزه‌ای بازارهای سوسیالیستی همسو خواهند شد. اما تمامی این کارها در محدوده اهداف و اصول رهبری اقتصادی سوسیالیستی عملی خواهد شد.

گسترش حقوق و استقلال اقتصادی مؤسسات، تغییر وظایف سازمانهای مرکزی و شعبات آنها به منظور تبدیل روش بیشتر اداری به روش بیشتر اقتصادی رهبری اقتصادی نیاز به تغییرات اساسی در ساختار مدیریت خواهد داشت.

در گذشته رفورم رهبری اقتصادی اغلب با ایجاد عوامل تشکیلاتی تازه همراه می بود، اقدامی که به تورم دستگاههای دولتی انجامید. این دستگاهها کند تصمیم، اشکال تراش و بوروکرات شدند. به وضوح می دانیم که دگرگونی در مؤسسات اقتصادی به علت کند تصمیمی و ناکارآمدی دستگاههای دولت به تأخیر خواهد افتاد. بدین علت درصددیم، در دستگاههای اداری دگرگونی عمیقی را عملی سازیم و

اگر لازم گردد ساختار آن را ساده‌تر، و پاره‌ای وزارتخانه‌ها را بزرگتر سازیم. در این زمینه تجربه‌هایی کسب کرده‌ایم. مثلاً کشاورزی و صنایع کشاورزی در کشور ما توسط هفت وزارتخانه و سازمان وابسته در سطح حکومت اتحاد جماهیر شوروی رهبری می‌شوند. تمامی این نهادها را در «گوساگرو پروم» (۳۰) یک جا جمع کرده‌ایم و در عین حال کارکنان این نهادها را به نصف تقلیل داده‌ایم. در موردی دیگر بعضی از وزارتخانه‌ها را بزرگتر ساخته‌ایم، یعنی آنها را در هم ادغام کرده‌ایم. در آینده نیز چنین خواهیم کرد: هر مورد مرتبط با همان مورد نیاز به راه حلی خواهد داشت.

برای همه کس در این اثنا باید روشن شده باشد، که با توجه به سطح فعلی اقتصاد دستگاههای وزارتخانه‌ها و شعبات آنها، هر اندازه هم که کارآمد باشند، نه قادر به حل تمامی مشکلات هستند، و نه قادر به جانشینی نظرات و ابتکارات همبستگی‌های کارگری می‌باشند. جابجایی اختیارات از سازمانهای مرکزی به مؤسسات به آسانی انجام نمی‌شود. دستگاه وزارتخانه و حتی خود وزیر چندان تمایلی ندارند که از عاداتهای خود چشم پوشی کنند، عادت داشته‌اند که حتی در مورد کم اهمیت‌ترین موضوع تصمیم بگیرند. این عملکردی است که بدان عادت کرده بودند، عملکردی که کارشان را بسیار سهلتر می‌ساخت. هر جابجایی اختیارات از مرکز به تأسیسات محلی به طور کلی کاری است پر مشقت، گرچه، برای آنکه بار دیگر تکرار کرده باشم، هم وزیر و هم همکارانش، بر لزوم آن واقف‌اند. آنان می‌دانند که این اقدام مفید است، با وجود این اغلب مرتبط با محیطه اختیارات کوتاه‌بین‌اند، و گاهی نیز علائق یک قشر را بر علائق ملت‌ها

ترجیح می دهند.

امکان دیگری هم برای به کمال رسانیدن رهبری اقتصادی وجود دارد. به تجربه آگاه شده ایم، که در نقاط تماس رشته های صنعتی مختلف ذخایر فراوانی برای بهبود کارایی وجود دارد. لکن برداشتی تخیلی خواهد بود، اگر باور کنیم که کمیته دولتی برنامه ریزی قادر است، تمامی این گونه دوباره کاریها را در تولید بیابد و انواعی را که حد مطلوب اند برگزیند. وزارتخانه ها از کمیته دولتی برنامه ریزی هم در این زمینه ناتوان تر هستند. همین موضوع این سؤال را مطرح ساخت که امکاناً نهادهایی را به وجود آوریم، که مجموعه های بزرگ صنعتی را اداره کنند. این نیز به نوبه خود بیانگر این واقعیت است که روش رهبری اقتصادی با تحول عظیم رویاروست. مصمم، ولی با تعمق پیش خواهیم رفت و عجله نخواهیم کرد.

هدف ما: تکنولوژی در سطح جهانی

در همان حال که برنامه ریزی و فعالیت اقتصادیمان را دگرگون می ساختیم و اختیارات مؤسسات را می گستردیم، موضوع پیشرفت علمی - فنی را نیز مورد توجه قرار دادیم. رشته های اقتصادی که در این زمینه پیشرفته ترین باشند، از کمکهای مالی بیشتر و تقدم در استفاده از مواد و وسائل برخوردار می شوند. برای این منظور برنامه ای ملی با هدفی مشخص تنظیم شد، و منابع مالی آماده گشت. در جریان دوازدهمین برنامه پنج ساله (۳۱) قسمت اعظم سرمایه ثابت صنایع ماشین سازی را صرف نوسازی خواهیم کرد. مبلغی که برای این منظور در نظر گرفته شده است تقریباً دو برابر مبلغی است که

در برنامه پنج ساله قبلی منظور شده بود. تحلیل کارآمدی صنعتی در زمینه سیاست سرمایه گذاری اشتباهاتی را برملا ساخت. سالها سیاست ما این بود که مدام مؤسسات جدیدی را ایجاد کنیم. بنای مراکز تولید و ساختمان‌های اداری مبالغ هنگفتی را به خود تخصیص می دادند. در ضمن مؤسساتی که قبلاً تأسیس شده بود از لحاظ تکنیک در سطح مدام یک سان باقی می ماندند طبیعتاً، اگر تمامی ماشینها در دو یا سه نوبت کاری به خوبی مورد استفاده قرار گیرند، می توان با تجهیزات موجود پیش بینی های دوازدهمین برنامه پنج ساله را عملی ساخت اما تأسیسات قدیمی شده، ما را به هر حال عقب خواهند انداخت، چون قادر نخواهیم بود که مصنوعات پیشرفته تولید کنیم. تمامی ماشینها را باید از کار انداخت. بدین علت است که در سیاست سرمایه گذاری چنین تغییرات فاطعانه ای رادر نظر گرفته ایم. در سال ۱۹۸۳ از (سی آی ال) (۳۲) بازدید کردم. در آن زمان مقدمات نوسازی این کارخانه در جریان بود. از نخستین طرح های نوسازی بود که در یک کارخانه اتومبیل سازی اجرا می شد. در سال ۱۹۸۵ بازدید مجددی به عمل آوردم و پرسیدم، که نوسازی چگونه پیش رفته است. مشخص گشت، که سطح متوسط تکنیک مدرن مورد توجه قرار گرفته است، و به ماشینهایی اعتماد شده است که پنج تا هفت سال از عمرشان می گذشت. علاوه بر آن تعداد بیشتری کارگر تقاضا شده بود. متمرکز ساختن تکنیک کهنه منجر به رشد عمقی تولید نخواهد شد، بلکه فقط زنگزدگی ها را با سیمان می پوشانند. وقتی این موضوع روشن شده، تعاونی مربوط طرح مدرن تری را عرضه داشته بود، اما برای اجرای

آن کمک لازم را دریافت نکرده بود. اجرای طرح ادامه نیافته بود. ما تصمیم تعاونی تولید را برای اجرای طرح مدرن تقویت کردیم. طرحی برای تجهیز کارخانه با ماشینهای مدرن آماده، و با موفقیت اجرا شد. (سی آی ال) مبدل به مؤسسه‌ای مدرن خواهد شد.

به‌طور کلی می‌توان گفت که تغییرات قاطع برای مدرن کردن تجهیزات نیاز به‌زمان دارد. ما می‌گوییم: «مسکو را در یک روز نساخته‌اند.» اگر درصدد می‌بودیم که همه را یک ضرب به‌انجام رسانیم، ناچار می‌بودیم که مدرن سازی تولیداتمان را با استفاده از ماشینهای قدیمی شده و از مد افتاده انجام دهیم. چنین کاری به‌مفهوم متوقف ساختن تولید می‌بود.

تجهیزاتمان را زیر ذره‌بین نگرستیم و استاندارد آنها را با استانداردهای جهانی مقایسه کردیم. برایمان مسلم شد که فقط جزو کوچکی با سطح استاندارد جهان برابر است. از این پژوهش فقط می‌توان یک نتیجه گرفت: اگر نخواهیم عقب افتادگی تکنیکی مان را برای سالهای سال همچنان حفظ کنیم. بهتر است که هم‌اکنون این مشقت را بپذیریم، و تأسیساتی نو آماده کنیم، و سپس با پیشرفت در ماشین سازی، رسیدن به جدیدترین تکنولوژی را ممکن کنیم. انجام این کار اجباراً به‌آینده‌ای دور محول نخواهد شد. نه، بهبود ساختار ماشین سازی شوروی باید با تلاشی عظیم همراه گردد. تا از توان علمی موجود حداکثر استفاده را ببرد. این وظیفه‌ای است اساسی، و احتمالاً فوری‌ترین وظیفه ماست. این وظیفه اولویت مطلق دارد. در زمینه تکنولوژی، ما بدین علت گرفتار چنین وضعی شده‌ایم که توان علمی خودمان را کمتر از واقع ارزیابی کرده‌ایم و بیش از حد، به‌ارتباط

با خارج پایبند شده‌ایم.

به نظر من بیش از حد به سیاست تنش زدایی امید بسته بودیم، حتی می‌خواهم بگویم که بیش از حد احساس مسئولیت می‌کردیم. بسیاری اندیشیدند که این سیاست تغییرناپذیر است و امکاناتی نامحدود را در اختیارمان خواهد گذارد، بویژه در زمینه گسترش بازرگانی - و روابط اقتصادی با غرب. حتی پاره‌ای از پژوهشهای علمی و طرحهای تکنیکی را متوقف ساختیم، چون به تقسیم کار بین‌المللی امید می‌داشتیم و فکر کردیم، با صرفه‌تر خواهد بود که ماشین را بخریم تا خودمان آنرا بسازیم. اما در واقع چه روی داد؟ به خاطر ساده‌اندیشی سخت تنبیه شدیم. دوران تحدید صادرات، بایکوت، ممنوع شده‌ها، و محدودیتها آغاز شد، هرکه با ما تجارت می‌کرد، دچار هراس شد و از این قبیل. بعضی از سیاستمداران غربی حتی از پا درآمدن اقتصادمان را پیش‌گویی کردند. اما لفاظی‌های آنان سودی نداشت.

طبیعی است که از این جریان نتیجه‌گیری، و پژوهشهای لازم را شروع کردیم، تا برای رسیدن به اهدافی که برای خودمان تعیین کرده بودیم آنچه را لازم است تکمیل و تولید کنیم. آن سان که در نهایت مؤسسات غربی بازنده اصلی گردند. در ضمن یادآور می‌شوم: فکر کنم که تمامی جنجال مربوط به منع شده‌ها و محدودیتها در بازرگانی فقط متوجه اتحاد جماهیر شوروی نبود، بلکه به مقدار بسیار زیاد، علیه تمامی رقبای احتمالی مؤسسات آمریکایی بود.

در مجموع با این «ممنوعیت‌ها» و «تضییقات»، ایالات متحده به ما کمک کرد، تا دربارهٔ موضوعی مهم روشن شویم. چه زیبا گفته شده

است: هیچ ابری بدون نوار نقره‌ای وجود ندارد. از تصمیمات ایالات متحده و پاره‌ای از کشورهای غربی، برای عدم فروش تکنولوژی مدرن به اتحاد جماهیر شوروی، ما آموخته شدیم. شاید به همین دلیل اینک از رونقی مشهود در زمینه‌های «امفرماتیک» و تکنولوژی «کامپیوتر» همچنین در سایر زمینه‌های علمی و تکنیکی برخوردار شده‌ایم.

تصمیم گرفتیم که با «گروگان - واردات» آن سان که متخصصین اقتصادی ما آن را نامیده‌اند - یکبار برای همیشه کنار بیایم. برای این منظور بایستی توان عظیم علمی و فنی خود را فعال سازیم. این حالتی است مغایر که بسیاری از دست آوردهای دانشمندان شوروی در غرب سریعتر به کار گرفته می‌شوند تا در کشور خودمان. فقط یک مثال: تسمه‌های نقاله دورانی. همچنین در موردی دیگر نیز دیگران از ما پیشی گرفتند. ما نخستین کشوری بودیم که نوعی خاص از روش تولید پولاد را یافتیم. این کشف به کجا انجامید؟ امروزه هشتاد درصد پولادی که در پاره‌ای از کشورهای تولید می‌شود بنا بر روش ما ریخته می‌شود، اما در کشور خودمان به مراتب کمتر. راه رسیدن از کشف علمی تا به کارگیری آن در تولید در کشور ما راهی است بسیار طولانی. این امر به صنایع بیگانه این امکان را می‌دهد، که از نظرات ما سود ببرند. تبادل اطلاعات بایست براساس دو جانبه باشد. این وضعی است که اکنون تغییر خواهد کرد. هم اکنون آغاز شده است. کار قابل ملاحظه‌ای انجام داده‌ایم، تا تکامل علمی فنی را مورد استفاده قرار دهیم. برنامه‌هایی با هدفهای مشخص اجرا خواهیم کرد. همبستگی‌های کارگری و اقتصاددانان و سایر دانشمندان را به کار

خلاقه ترغیب خواهیم کرد، و در بیست مورد تشکیلات جامع علمی - فنی را سازمان داده‌ایم، که دانشمندان بلندپایه ریاست آنها را برعهده دارند. در حال حاضر اولویت ما نوسازی صنایع ماشین‌سازی در شوروی است. در ژوئن ۱۹۸۶ به جلسه کمیته مرکزی (ک پ د س یو) برنامه‌ای برای نوسازی بنیادی صنایع ماشین‌سازی ارائه شد. هدفی در آن منظور شده است که در تاریخ صنایع شوروی نظیر نداشته است: رسیدن به سطح استاندارد جهانی در شش یا هفت سال آینده در زمینه‌های ماشین‌سازی، ساخت تجهیزات صنعتی و ابزار - نقطه ثقل، تولید ماشینهای ابزار - و ابزارسازی، الکتروتکنیک، و الکترونیک خواهد بود. صنایع فولاد سازی و صنایع شیمیایی نیز به نحوی گسترده نوسازی خواهند شد.

شب کلاه آرزو، خطرناک است. با وجود این تمامی تغییرات عملی شده امید فراوانی را موجب می‌شوند. اخیراً از زلینوگراد بازدید کردم. در این شهر، که چندان دور از مسکو نیست، تعدادی مؤسسات تحقیقاتی و صنایع الکترونیک گرد آمده‌اند. با رضایت خاطر شنیدم که دانشمندان و متخصصین اظهار داشتند که در بسیاری از زمینه‌ها از ایالات متحده خیلی عقب نیستیم، بلکه در آینده نزدیک جلو خواهیم بود. بدین ترتیب نخوت غرب در زمینه تکنولوژی مبدل به مزیتی برای ما شد. اکنون وظیفه ماست وظیفه‌ای چندان آسان هم نیست - که نتایج را در عمل به کار گیریم.

«شبكة زنده پراسترویکا»

پراسترویکا یک سلسله مسائل و وظایف متفاوت را شامل

می شود، مسائل و وظایفی که یا از گذشته باقی مانده اند و اکنون فوری باید به سامان برسند و یا آنکه برای به سامان رساندن آنها فرصت باقی است. گرچه خود را دچار این مخاطره می سازم، که گفته هایم را تکرار کنم، اما مایلم برابر دید خواننده ام گونه گونی رنگارنگ پراسترویکا را نمایش دهم، و از او دعوت کنم تا نگاهی به لوله شکل نمای زندگانی روزانه ما بیندازد، که در آن شبکه زنده آینده ما درهم گره می خورد. ما توده ها را برای تغییراتی گسترده تا ژرفنا آماده می سازیم. پیش فرض چنین کاری این است، که برای انجام این کار شرایط اقتصادی و روانی لازم فراهم شده باشد، چون ساده نخواهد بود، که عاداتهایمان را بشکنیم و مزایای اجتماعی سازمان یافته را از میان برداریم، مزایایی که در شرایط تاریخی معینی محفوظ مانده اند.

هنوز هم شکایت کسانی که خود را محق می دانند به گوش می رسد. هراس زده بی نظمی ها، کمبودها و اشتباه ها را به رخ می کشند. اما وقتی کسی کاری را به انجام می رساند که به زحمتش می ارزیده، اما از محدوده عادت شده ها بیرون است، فریاد شبه سوسیالیست ها بلند می شود، که در اینجا اصول پایه ای سوسیالیسم خدشه دار شده است. این هم در زمره واقعیتهای پراسترویکا است. در مقابله با این مدافعان «خلوص» یعنی سوسیالیسم بی نقص تجریدی بایستی با حوصله فراوان استدلال کنیم، تا به آنان تفهیم شود که کمال مطلوبشان با واقعیت زندگانی هیچ وجه اشتراکی ندارد.

لنین هرگز این عقیده را تبلیغ نکرد، که راه سوسیالیسم راهی است که مستقیم امتداد می یابد. او می دانست که چگونه بایست شعارها را تغییر داد، هر زمان که زندگانی نیاز به چنین تغییری را عیان می ساخت.

هرگز خود را بنده تصمیمات اتخاذ شده نساخت. هراسی نداشت، که کسب خصوصی را تشویق کند، هرکجا که بخش اجتماعی دولتی هنوز ناتوان می‌بود. اما امروز، در جریان دگرگونی موردنظر ما، بعضی از اقدامات ما، هراس زده خود را کنار می‌کشند، اقداماتی که ما در جهت تشویق تعاونیها، کسب فردی، قراردادهای بازرگانی و تأمین مالی از منابع خودی انجام می‌دهیم، آنان نگرانند، که این کارها «بنیان مستحکم» سوسیالیسم را متزلزل سازد و مؤسسات کوچک را بار دیگر احیاء کند. معتقدند که پذیرفتن انواع قراردادهای ممکن است کلخوزها را نابود سازد. اما در این باره چه نظری دارند، که در مغازه‌ها بسیاری از کالاها وجود ندارد؟ اینجاست که باید نفیر خطر را به صدا درآورند، به جای آنکه خود را سراسیمه بنمایند و فریاد زنند «کمک، سوسیالیسم در خطر است.»

ما امتزاج علائق فردی با سوسیالیسم را همانند گذشته یک سؤال اساسی تلقی می‌کنیم. وقتی سخن از علائق فردی می‌گوییم، البته فقط در زمینه‌های مادی نیست، بلکه به مفهوم وسیع کلمه است. نیازی به دکترین سوسیالیسم دانشمندان و «خالص» نداریم، بلکه به سوسیالیسم لنینیسم واقع‌گرا نیاز داریم. لنین در این مورد نظرش را روشن بیان داشته است - از آنجا که صنایعی پیشرفته و قدرت در خدمت ماست، نیازی نداریم که از هیچ چیز وحشت داشته باشیم. متکی به این قدرت می‌توانیم دگرگونیهای برنامه‌ریزی شده را در سوسیالیسم اجرا کنیم. چنین اقدامی، یک کار واقعی سوسیالیستی است. آنچه در آن زمان معتبر بود، امروز هم همچنان معتبر است، چون جامعه ما از نظر اقتصادی و سیاسی پابرجاتر شده است. لنین

هرگز واقعیت وضع را از نظر دور نمی‌داشت، و می‌گذاشت تا علائق کارکنان هادی او باشد.

اعتقاد دارم، اشکال مؤثری، که تولید را برپایه حسابرسی کامل اقتصادی سازمان دهند، در مجموعه‌های کشت و صنعت بسیار زود پذیرفته خواهند شد. از طرفی کلخوزهای ما از سنتی طولانی برخوردارند، و از طرف دیگر دهکده نشینان ما روحیه‌ای کارآمد دارند و از نظر ابتکار غنی هستند. تمامی اینها موجب قابلیت انعطاف بیشتر خواهد شد، اگر روشهای حسابرسی، استقلال و تأمین از منابع خودی اجرا گردد.

قراردادهای خدماتی تعاونیها، تا آنجا که به تشکیلات کار و تفریح در کشاورزی مربوط است، بسیار خوب نتیجه داده است. در حال حاضر روش قراردادهای فامیلی در دست اجراست، نخستین نتیجه‌ها تشویق‌کننده‌اند (۳۳). اوایل اوت ۱۹۸۷ در ایالت رامنسکوی، در خارج مسکو، با اعضاء گروهی که از پنج سال گذشته براساس قرارداد با به‌کارگیری گسترده ماشین‌آلات کار می‌کنند، گفتگو کردم. آنان سبب زمینی بذری تولید می‌کردند، در سال گذشته این سوخوز سودی قابل ملاحظه حاصل کرده بود. وقایعی مطلوب روی می‌دهد، وقتی مردم برای همه امور مسئولیت را خود برعهده می‌گیرند. نتیجه حاصل بسیار متفاوت است، و گاه بازشناسی انسانها مشکل می‌نماید. روش کار تغییر می‌کند، همچنین برخورد انسانها با کار نیز تغییر می‌کند.

فرد در جامعه ما گرایش دارد که جزوی از همه چیز باشد، و بسیار خوب است که چنین است. خوش نمی‌دارد که برای نظراتش ارزش

قائل نشوند، و او را فقط یک کارگر بشناسند و به کیفیتهای انسانی او ارزش نگذارند. قراردادهای تعاونی خدمات و همراه با آن دموکراسی در انسان این احساس را تقویت خواهد کرد، که از اتباع دارای حقوق کشور و آقای خودش است.

اکنون ما کلخوزها و سوخوز(۳۴)های بزرگی در بسیاری از مناطق کشاورزی داریم. گروههای کار بزرگ، مناطق و مجموعه‌های کشاورزی تشکیل شده‌اند. کارکنان این‌گونه سازمانها به علتی خود را وابسته به زمین احساس نمی‌کنند، و همین حالت تأثیر بر حاصل کارشان می‌گذارد. اینک زمان آن فرا رسیده است، تا در روش کار این کلخوزها و سوخوزها را با اجرای قراردادهای تعاونی، فامیلی برای تولید تغییر دهیم و برای تقویت وابستگی مستقیم و علائق فردی اقدام کنیم. فقط بر این اساس خواهیم توانست مزایای اقتصادی براساس تعاونی گسترده را با علائق فرد به هم گره زنیم، و این همان چیزی است که بدان نیازمندیم. اگر در این کار موفق گردیم، خواهیم توانست در دو یا سه سال آینده در راه حل مشکل تأمین مواد غذایی گامهایی مهم به جلو برداریم.

لکن اگر علائق فردی نادیده انگاشته شوند، تلاش ما هیچ ثمری نخواهد داشت، و جامعه ما ایمنی خود را از دست خواهد داد. بدین علت نیازی است فوری، که توازنی بین علائق برقرار داریم. ما برای رسیدن به آن ساختار تازه اقتصاد و دموکراسی را و شرکت دادن عموم را در کلیه بخشهای دگرگونی به کار گرفته‌ایم.

قبل از هرکار بایست فضایی را بیافرینیم، که کوشش‌هایمان را تحکیم، و فرد را به همکاری فعال و مسئول تشجیع کند.

سخن از فضای باز می‌گوییم، فضایی که در آن همه مسائل، حتی مسائل داغ با ملت در میان گذاشته شود، تا به همراهی با هم راه حل آن را بیابیم. بدین منظور نیاز به همکاری حقیقی عموم در اداره امور خواهیم داشت. بنابراین می‌گوییم، که روند دموکراسی از ستون‌های اصلی دگرگونی است. اشکال تشکیلاتی، مانند مکانیسم تازه اقتصادی، انتخاب مدیران مؤسسه و ایجاد شوراها در همبستگی‌های کارگری و دسته‌های کارگری، در دوایر و در مؤسسات، به طور گسترده عملی شده است. مثال مؤسسات کشاورزی، که هم‌اکنون براساس قراردادهای تعاونی یا قراردادهای فامیلی کار می‌کنند، به وضوح نشان داده‌اند، که ملت ما تا به چه حد آرزوی برعهده گرفتن نقش مالک را داشته است. انسان‌ها دیگر فقط خواهان درآمد بیشتر نیستند، خواستی که به نوبه خود قابل درک است، بلکه خواهان آنند که به روشی شرافتمندانه درآمدشان را اضافه کنند. می‌خواهند درآمدشان را کسب کنند، نه آنکه آن را از دولت بدزدند. این خواست مفهومی کاملاً سوسیالیستی دارد، بنابراین نبایست محدودیتی وجود داشته باشد - هر قدر هم که یک انسان کسب کند، باید برایش باقی بماند. در عین حال نبایست فرصت دهیم که کسی چیزی را به دست آورد که آن را کسب نکرده است.

سیاست اجتماعی دگرگونی

این پیش فرض را می‌پذیریم، که فقط سیاست اجتماعی فعالی، همانند آنچه در بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی (ک پ د س یو) اعلام شد، توفیق پراسترویکا را می‌تواند تضمین کند. بایستی سطح

زندگانی را بالا ببریم. و وضع زیست را بهبود بخشیم، مواد غذایی بیشتری تولید کنیم و کیفیت کالاها را بالا ببریم، بهداشت و بهداری عمومی را گسترش دهیم، رفورم آموزشگاههای عالی و آموزشگاههای تخصصی را کامل کنیم و بسیاری دیگر از مسائل اجتماعی را حل کنیم.

زمانی که جلسه کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در ژوئیه ۱۹۸۷ به بررسی وظایف جاری و بلندمدت پرداخت، به مسائل افزایش تولید مواد غذایی و کالای مصرفی و تشدید فعالیت مسکن سازی توجه خاص مبذول شد.

اقدامات فراگیر عملی شد. اکنون تعداد بیشتری مسکن می سازیم. برایمان این وظیفه ای است که به تمامی افراد ملت مربوط می شود. برای اجرای این وظیفه منابع تازه ای آماده خواهیم کرد. بایست کاری کنیم که انسانها بتوانند از مسکن هایی بیشتر و بهتر برخوردار گردند. این امر در شهرها و همچنین در دهات بایست مورد توجه قرار گیرد. بایست برای ملت سطح زندگانی خوبی را موجب شویم. زمانی که این مسائل حل شدند، آنگاه همبستگی های کارگری تثبیت خواهند شد. برای انسانها تغییر در شهرها و یا در دهکده ها، در تولیدات، در شرایط کار و در نوع کار مهمتر است از اینکه چگونه سریع به درآمد بیشتر برسند.

منفی گرایی فعلی آن دسته از مدیران، که از امکانات تازه برای حل مسائل اجتماعی سود نمی برند، واقعاً تحمل ناپذیر است. در این مورد از طرفی عاداتهای گذشته موجب می شود که برای حل مسائل اجتماعی به روش به اصطلاح «اصل باقی مانده» پناه برند، که بنابر آن

اهداف اجتماعی فقط از آنچه پس از تأمین نیازهای تولید باقی می‌ماند، برخوردار خواهد شد، و از طرف دیگر احساس وابستگی، که عمیقاً ریشه دوانیده است، تأثیر برجای می‌گذارد. حسابرسی اقتصادی و تأمین از منابع خودی این وابستگی را خاتمه خواهد داد. مکانیسم اقتصادی خود نیازمند آن است، که مدیران پرتوان، زیرکانه و با ابتکار حل مشکلات را مد نظر قرار دهند و رفتاری چون رفتار مالک داشته باشند.

کارآمدی ما در آموزش و پرورش برای همگان شناخته شده است. در مقایسه با سایر کشورهای پیشرفته این کارآمدی جذاب است. با وجود این ما رفورم آموزشی را اجرا می‌کنیم. چه چیز باعث این کار شده؟ نخست این که در یک جامعه پیشرفته ملت خواستهای جدیدی را ارائه می‌کند. از آن گذشته در جامعه ما پدیده سکون تأثیر خود را حتی بر آموزش نیز برجا گذاشته است. حتی در آموزش هم به خاطر آنچه حاصل شده بود نشانه‌های رضایت از خود دیده شد، که فوراً سرایت کرد.

اینک پس از بحثی در سرتاسر کشور برنامه‌هایی را برای دگرگونی بنیادی آموزشگاههای عالی و آموزشگاههای تخصصی از تصویب گذرانده‌ایم، که با نگرش به نیازهای تکامل علمی - فنی بویژه این منظور را مد نظر دارد، که جوانان را برای انجام وظایف در آینده آماده سازد، و همه آنچه را اهمیتی کمتر دارد حذف کند. تربیت دوره نوجوانی جوانان، که هدف آن آموزشی مفید و کسب سطح فرهنگی متناسب است، نیز بهبود خواهد یافت. در مدارس عالی و تخصصی نقطه ثقل روش تعلیم خلاقه و شکوفا ساختن ابتکار فردی و استقلال

تعاونیهای آموزشگاههای عالی و آموزشگاههای تخصصی خواهد بود. این وظایف جدید نیاز به پایه مادی جدیدی نیز خواهد داشت. بسیار مهم خواهد بود که کار معلمین به بالاترین سطح ارتقاء یابد. آنکه آموزش خود را پی گیرد، از نظر مادی تشویق خواهد شد. این برنامه‌ها تأمین مالی شده‌اند، و عملی شدن آنها پیش می‌رود.

در حال حاضر خط مشی بهبود سیستم بهداری و بهداشت دولتی در سرتاسر کشور بحث می‌شود. زمانی که این بحث پایان یابد، در کمیته مرکزی (ک پ د س یو) و دولت، سپس در صدر شوراهای اتحاد جماهیر شوروی بادقت بررسی خواهد شد. این طرح فراگیر نیاز به مبالغ هنگفتی پول و تلاش همه جانبه خواهد داشت. نیازهای مادی و پولی این مرحله، که در آخرین سالهای دوازدهمین برنامه پنج ساله و در سیزدهمین برنامه پنج ساله اجرا خواهد شد، پیش‌بینی شده است.

افزایش تولید ما را وادار می‌سازد، که به مسئله اشتغال مؤثر توجه کنیم، و همچنین جابجایی بعضی از گروههای کارگری را لازم می‌سازد. در جریان کار در زمینه این وظیفه بایست بادقت بیازماییم، چگونه اصل عدل اجتماعی را می‌توان عملی ساخت. رویه مورد عمل در سطحی گسترده در زمینه یکسان سازی در دهه‌های قبل یکی از بدترین زایده‌ها بود و به بی‌اعتنایی، تفکر مصرفی و نظرات ابتدایی انجامید، مانند: این آبجوی من که نیست، بگذار رؤساء درباره آن سردرد بگیرند.

دوازدهمین اجلاس حزبی (ک پ د س یو) مسئله عدل اجتماعی را بدین قرار توصیف کرد: در سوسیالیسم اساس کار عدل اجتماعی

است. فقط کار است که مکانی را که یک شهروند در جامعه می تواند داشته باشد، و موقع اجتماعی او را مشخص می سازد. و این تعریف هر نوعی از یکسان سازی را طرد می کند.

یکسان سازی همواره موجب انحراف می شود، حتی امروز هم. پاره ای از شهروندان شوروی عدل اجتماعی را چنان فهمیده بودند، که خواسته آن «یکسان ساختن همه با یکدیگر است.» لکن اجتماع مؤکداً خواستار آن است، که اصول سوسیالیسم مصممانه در عمل اجرا گردد.

آنچه را بیش از همه برایش اهمیت قائلیم، کار شهروندان شوروی در انجام خدمات در دهکده هاست. بایستی کارآیی در تولید و استعداد یک نویسنده را نیز به همین ترتیب تشویق کنیم، همچنین کار یک دانشمند و یک کارگر که کاری سنگین را انجام می دهد. در این نکته مایلیم که وضوح مطلق به کار برم: سوسیالیسم با یکسان سازی هیچ ارتباطی ندارد. سوسیالیسم نمی تواند شرایط زندگانی و مصرف را براساس این اصل سازمان دهد: هرکس بنا بر توانایی هایش، هرکس بنا بر نیاز هایش. چنین وضعی در کمونیسم وجود خواهد داشت. لکن سوسیالیسم در توزیع مزایای اجتماعی براساس ضابطه ای دیگر عمل می کند: هرکس بنا بر توانایی هایش هرکس بنا بر کارش. استثمار انسان از انسان وجود نخواهد داشت. تفاوت بین ثروتمند و فقیر وجود نخواهد داشت، تفاوت بین میلیونر و بی چیز وجود نخواهد داشت، تمامی ملیتها از اقبالی متساوی برخوردار خواهند بود، هر انسانی محل کاری تضمین شده خواهد داشت، آموزش و بهداشت و بهداری مجانی خواهد بود، شهروندان شوروی در دوران کهولت از تأمین خوب

برخوردار خواهند ماند. اینها عدل اجتماعی در سوسیالیسم است. امروز وقتی در کشور ما درباره عدل اجتماعی بحث می شود، اغلب از مزایا و امتیازهای افراد یا گروهها سخن گفته می شود. مزایا و امتیازهایی وجود دارد، که دولت آنها را مقرر داشته است، این مزایا و امتیازات بنابر فایده رسانی کمی یا کیفی کار اجتماعی برقرار می شوند. مزایایی برای کسانی در نظر گرفته شده است که در زمینه تولید و در زمینه های علمی - فرهنگی فعال اند. از جمله دانشمندان بلند پایه، آکادمیسین ها و نویسندگان بسیار مورد توجه اند. انسانهایی که در بنای سوسیالیسم کاری درخشان انجام داده باشند، به دریافت جوایز مفتخر می شوند. شجاعان کار، گیرندگان جوایز علمی یا فرهنگی از امتیازاتی خاص برخوردار می شوند. اما پاره ای از مزایا نیز برای کارکنان بعضی از رشته های صنعتی، و کسانی که در مناطقی خاص (بویژه در شمال در دورافتاده ترین مناطق) کار می کنند، برای وابستگان نیروهای نظامی، برای دیپلمات ها و نظایر آن منظور شده است. اعتقاد دارم که روشهای عملکرد منصفانه است، چون در خدمت علائق تمامی اجتماع است. از آن گذشته براساس اهمیت و عظمت خدمتی که فرد انجام می دهد معین می شود.

اما هرگاه امتیازات توسط دولت مقرر نشده باشد، بلکه گروهی از افراد آن را واگذار کرده باشند، که با سوء استفاده از اختیارات اداری خود امتیازاتی را برای خود دست و پا می کنند، در این صورت تحمل ناپذیر خواهد بود. چنین امتیازاتی را ما محکوم می دانیم.

وجه دیگری هم از این مسئله وجود دارد: بسیاری از سازمان های ما و مؤسسات ما دارای تشکیلات خدماتی هستند. تقریباً در همه جا

در مؤسسات بزرگ یک سیستم تأمین عمومی مواد غذایی وجود دارد. از آن گذشته در اغلب موارد مؤسسه خود هزینه‌های مربوط به فعال ماندن سازمان تأمین مواد غذایی را برعهده می‌گیرد. در این زمینه مدیریت مؤسسه و کمیته اتحادیه کارگری دست در دست هم کار می‌کنند، نتیجه آن این است که غذایی که در اختیار کارکنان قرار می‌گیرد، قیمتی نازل دارد.

کشور ما شبکه گسترده‌ای از تأسیسات پزشکی دارد، که به‌انسانها از نظر پزشکی باری می‌رسانند. این تأسیسات فقط شامل بیمارستانها و کلینیک‌ها نمی‌شود، بلکه شامل مراکز گذراندن مرخصی و مراکز آسایش در نزدیکی مؤسسه یا در مناطق خوش آب و هوا نیز می‌شود. بسیاری از مؤسسات دارای مغازه‌های ویژه خود، رستورانهای ویژه خود، خیاط خانه‌های ویژه خود و نظائر آن می‌باشند. می‌توان تمامی اینها را مؤسسات خدماتی مستقل نامید.

این ویژگیها فقط در مؤسسات صنعتی وجود ندارد. دانشکده‌ها، اتحادیه‌های نویسندگان و سایر تشکیلات نظیر نیز دارای مراکز آسایش، هتل‌های گذران مرخصی و دهکده‌های گذران مرخصی هستند. اتحادیه‌های کارگری (ضمناً ثروتمندترین تشکیلات در کشور ما) و تشکیلات حزبی نیز دارای چنین تأسیساتی هستند. این روندی است که در جریان تاریخ رشد یافته است.

طبیعتاً می‌توانند این گونه خدمات مشکل آفرین گردند، و مشکل آفرین هم هستند، بخصوص وقتی که کیفیت خدماتی که همگان از آن برخوردار می‌شوند بدتر است از خدماتی که سازمانها و تشکیلات نامبرده در بالا از آن برخوردارند. به حق این گونه تظاهرها را

کارکنان مورد انتقاد قرار می دهند. این مسئله قرار است در جریان اجرای برنامه‌ای که آن را تصویب کرده‌ایم حل گردد.

مبارزه‌مان را علیه مستی و الکلیسم مجدانه دنبال خواهیم کرد. این نابسامانی اجتماعی از سالها پیش در اجتماع ما ریشه دوانیده و مبدل به عادت زشت شده است. بنابراین ستیز با آن سهل نخواهد بود. لکن اجتماع برای تغییر جهت بنیادی آمادگی یافته است. زیاده‌روی در مصرف الکل بویژه در دو دهه اخیر به حد خطرناکی رسیده، و به خطری ملی مبدل گشته است. کارکنان مدام از نو به ما گوشزد می‌کنند، که لازم است تلاشمان را در مبارزه با این نابهنجاری تشدید کنیم. بعضی حتی از ما می‌خواهند که در سرتاسر کشور نوشیدن الکل را ممنوع کنیم. لکن ما از این بابت مطمئنیم که چنین کاری بی‌نتیجه خواهد بود که در سطح دولت چنین ممنوعیتی را به موقع اجرا گذاریم. بنابراین در پاسخ می‌گوییم: هرکس مایل است می‌تواند در خانواده‌اش، در منطقه‌اش، در ایالتش چنین ممنوعیتی را اجرا کند. در هزاران دهکده و شهرک کارکنان در اجتماع خود تصمیم گرفته‌اند که فروش و مصرف مشروبات الکلی را ممنوع کنند. این مبارزه همچنان ادامه دارد. مصرف سرانه مشروبات الکلی در دو سال اخیر نیمی کاهش یافته است. در عوض تولید خانگی اضافه شده است. محال است بتوان این مشکل را با اقدامات اداری حل کرد. راه قابل اعتماد، برای برطرف کردن نابهنجاری الکلیسم، گسترش تأسیسات تفریحی است، تشویق به فعالیت‌های بدنی، ورزش و فعالیت‌های گسترده فرهنگی و همچنین پیش راندن بیشتر روند دموکراسی در کشور است.

۳- در راه رسیدن به دموکراسی

مهمترین ذخیره ما

یکی از مهمترین وظایف سیاسی دگرگونی، اگر اهم وظایف آن نباشد، این است که در مردم شوروی روحیه احساس مسئولیت را برای آنچه مربوط به ملت می شود بیدار سازیم. نوعی بیگانگی، ناشی از گسستگی رشته های ارتباط دولت، سازمانهای اقتصادی و تعاونیهای کارگری با کارگران، و همچنین کم اهمیت تلقی کردن نقش کارگران در تکامل جامعه سوسیالیست، هنوز هم به صورت مانعی باقی مانده است.

عامل انسان به مفهوم وسیع آن برای مامهمترین ذخیره به شمار می رود. همه آنچه را در توان داریم به کار خواهیم گرفت، تا آن را فعال سازیم، و برای رسیدن به این مقصود بیش از همه جنبه اجتماعی برنامه هایمان را تقویت خواهیم کرد. فقط می خواهم اضافه کنم، که برای رسیدن به توازن بین دو بخش اقتصادی و اجتماعی کوشاییم. اگر علائق بخش اجتماعی به نفع رشد نرخ تولید اقتصادی نادیده انگاشته شود، توجه به بازده نهایی کار دیگر وجود نخواهد داشت. چنین اقدامی به بازدهی کار لطمه وارد خواهد ساخت و اقتصاد ما را به ورطه خواهد کشاند. برعکس نیز بخش اجتماعی نمی بایست چنان گسترش یابد که به تحمیل بر پایه های اقتصاد منجر گردد، چون در این صورت مقدمات اصلی برای تکامل پویای اجتماعی را نابود خواهیم ساخت. بنابراین بایست میانه طلایی را بیابیم، که به تکامل همگون اقتصادی - اجتماعی بینجامد. ارتباط دو جانبه این دو بخش ارتباطی ساکن نیست، مدام در حال تغییر است. امروز برای ما سیاست

اجتماعی از اهمیت نخست برخوردار است.

حیطه سلطه اخلاق دارای اهمیتی بسیار است. اگر توفیق نیابیم، که در همبستگی‌های کارگری و در اجتماع به‌طور کلی ارزشهای سوسیالیستی را احیاء، و جوی سوسیالیستی ایجاد کنیم، نخواهیم توانست دگرگونی را عملی سازیم. گرچه می‌توانیم اقدامات صحیح و مکانیسمی مؤثر را پیشنهاد کنیم، اما هیچ دست‌آوردی نخواهیم داشت اگر اجتماع پیشرفتی را نمایان نسازد: به‌تحکیم ارزشهای سوسیالیسم، یعنی عدل اجتماعی، توزیع براساس کارآمدی، مقررات یکسان، قانون، ضابطه و وظیفه برای همگان موفق نشویم.

عامل انسان را بدین سان نیز فعال می‌کنیم، که روش رهبری اقتصادی را بهتر می‌سازیم، یعنی مکانیسم آن را تصحیح می‌کنیم. حسابرسی اقتصادی چه مفهومی دارد؟ این روش نه فقط برای همبستگی‌های کارگری اختیاراتی را همراه دارد، بلکه مسئولیت‌هایی را نیز به‌همراه می‌آورد. وقتی بگوییم شما چنان خواهید زیست که کار خواهید کرد، این بدان مفهوم است که ما مسئولیت آینده انسانها را به‌خود آنان سپرده‌ایم. در یک همبستگی کارگری به‌همان نسبت میل برای اختیار تصمیم‌گیری درباره مؤسسات وابسته و فراگرد کار تشدید می‌شود، که درآمد و زندگانی وابستگان به‌همبستگی کارگری به‌حاصل کار آنان بستگی یابد. در اینجا هم دو جنبه از یک فراگرد را خواهیم داشت. به‌سخن دیگر: محاسبه هزینه‌های اقتصادی با مدیریت مستقل و استقلال همبستگی کارگری شدیداً وابسته است. ارتباط دو جانبه رهبری یک تنه اقتصادی و شرکت همبستگی کارگری در انجام وظایف در یک مؤسسه تولیدی را نیز از نو بررسی

کردیم. این مسئله روز است. پیشرفتی وجود نخواهد داشت، اگر ما با مکانیسمی متناسب کارگران را در رهبری اقتصادی شرکت ندهیم - (در سطح گروه‌های کار، کارگاهها، کارخانه‌ها و مؤسسات). از این گذشته یک همبستگی کارگری بایستی از این حق برخوردار باشد، که مدیر خود را انتخاب کند. سپس چنین مدیری از این حق برخوردار خواهد شد، که به نام همبستگی، که به نیروی خواست خود به صورت یک واحد همبسته شده است، وظیفه خود را به عنوان رهبر یک تنه اقتصادی انجام دهد.

انتخاب مدیران اقتصادی به طور مستقیم انجام می‌شود که عملاً دموکراسی است. این روش نخست موجب هراس بعضی از اشخاص شد. آنان ادعا کردند که زیاد پیش رفته‌ایم، و پایان نامیمونی خواهد یافت. اما آنان که چنین قضاوت می‌کنند، نکته مهمی را فراموش کرده‌اند، که درک سالم انسانی همواره سلطه خود را حفظ می‌کند. مسلم اینجا یا آنجا علائق گروهها و یاری‌رسانی‌ها به یکدیگر احساس خواهد شد. لکن در اساس هرکسی مایل است که در گروه کار خود، در کارگاه خود، در مؤسسه خود، در سوخوز خود، در کلخوز خود مدیرانی قابل اعتماد، هوشیار و برخوردار از کیفیت مدیریت داشته باشد که بهبود تولید و در نتیجه بهبود سطح زندگانی او را نوید دهد. ملت ما این را درک خواهد کرد. نیازی به رئیسی ضعیف ندارد. کسانی را می‌خواهد که با استعداد و فهمیم باشند، اما فقط خواستهایی را که عملی باشد عنوان کنند.

ملت از مدیران مؤسسات، کارگاهها و گروههای کار انتظار برداشتی تغییر یافته دارد. انسانها پیش کسوتی اخلاقی را خواهانند، بخصوص

از آن کس که رئیس است. منباب مثال: آنجا که مدیری خوب کار می‌کند موفقیت‌ها حاصل می‌شوند. چنین مدیری نگران زیردستانش می‌باشد. با هریک از آنان گفتگو می‌کند. نیازی به فریاد کشیدن نخواهد داشت، فقط دستور می‌دهد. در ظاهر تفاوتی با دیگران ندارد، اما همه چیز را می‌بیند و می‌تواند همه چیز را توضیح دهد. عیناً در زمان حال بسیار اهمیت دارد که بتوان وضع را توضیح دهیم. انسانها اگر درک کنند، که چرا پاره‌ای از خواسته‌هایشان به طور کامل و فوری نمی‌تواند عملی گردد، می‌فهمند که بایست شکیباً بمانند.

بنابراین ما عامل انسانی را با تشدید روند دموکراسی، کار ایده‌ئولوژی بهتر و جوی سالم و اخلاقی تقویت خواهیم کرد. هنوز کسان بسیاری نشانه‌های حساسیت زمان را کاملاً درک نکرده‌اند، خود را کنار می‌کشند یا وضع موجود را نمی‌پسندند، ما نیاز به تلاش بیشتر داریم تا برآنان فایق آییم.

تفکر منطبق با الگو را که بسیار گسترده است، نمی‌توان با یک ضربه از میان برداشت. همچنین عاداتی را که سالهاست ریشه دوانیده‌اند، نمی‌توان با دستورالعمل از میان برداشت، هر قدر هم چنین دستورالعمل‌هایی موجب هراس انسانها گردد. متأسفانه هنوز کاملاً توفیق نیافته‌ایم تا در برخورد با انسانها طرز رفتار کهنه شده را کنار بگذاریم، طرز رفتاری که از ولع ما برای درگیری‌های ایده‌ئولوژی و پرگویی و گنده‌گویی ناشی شده است. در این مورد مبارزه‌ای خسته کننده و شدیدی را درپیش خواهیم داشت. مبارزه با مقام پرستی، چشم و هم‌چشمی، شعارهای تجریدی و مبارزه‌ای علیه خودنمایی‌های نخوت‌انگیز. تحت هیچ شرطی نبایست اجازه دهیم که تصویری

اشتباه، درباره رفاه ملتمان در جهان شایع شود. نبایست فرصت دهیم که بوروکراسی و ضابطه‌گرایی ابتکارات حیات بخش ملت را خفه کنند.

در گفتگویم با مردم کوچه و بازار، یا در محله‌های کار مدام می‌شنوم «اینجا همه کس طرفدار پراسترویکا است» از صمیمیت و رک‌گویی در بیان این مطلب اطمینان دارم، لکن در تمامی موارد پاسخ می‌دهم، که اینک بیش از هرچیز بستگی بدان خواهد داشت، که درباره پراسترویکا کمتر حرف بزنیم و بیشتر کاری انجام دهیم. نیاز به نظم بیشتر، تبعیت بیشتر خواهیم داشت. بایستی به ندای وجدانمان گوش دهیم. بسیار خوب است که انسانها این را درک می‌کنند. و بهتر از آن این است که با قلبشان و با درکشان آن را پذیرا گردند. این امری بسیار مهم است. سیاستی داریم، دولتی داریم که برای اجرای این سیاست مبارزه می‌کند، و انسانهایی که از این دولت حمایت می‌کنند. این امری است از همه مهمتر. در همه امور دیگر موفق خواهیم شد. تهاجم برای دگرگونی پیشرفت را موجب خواهد شد و ثمره به‌بار خواهد آورد. بیش از همه در گفتگوهای شخصی‌ام با ملت شوروی این مطالب توجه‌ام را به خود معطوف داشت، که تا چه حد عمیقاً مردم مفهوم سیاسی و اخلاقی پراسترویکا را درک کرده‌اند.

حفاظت از حقوق –

پدیده صرف‌نظر نکردنی سوسیالیسم

حفاظت از حقوق برای ما یکی از مسائل بنیادی است، و به تفصیل و کاملاً اساسی در این زمینه بررسی کرده‌ایم. بدون حفاظت

از حقوق نمی‌توان دموکراسی داشت. همچنین نمی‌توان دموکراسی را پایدار نگاه داشت و بدون سلطهٔ قانون، چون قوانین برای آن است که جامعه را از سوء استفاده از قدرت محافظت کند، و حقوق و آزادیهای اتباع را، همبستگی‌های کارگری را و تشکیلات آنان را تضمین کند.

بدین علت در برخورد با این مسئله نظری روشن بیان داشته‌ایم. از تجربهٔ خودمان آگاهیم، که چه روی خواهد داد، اگر از این اصل انحرافی حاصل شود.

در همان آغاز دوران سلطهٔ حکومت شوروی، لنین و حزب برای برقرار داشتن و تثبیت حقوق اهمیتی فراوان قائل شدند. این امری طبیعی بود، چون واقعیت‌های سیاسی در آن جامعه نوحاسته انتخاب دیگری را اجازه نمی‌داد: می‌بایست آن سیستم حکومتی جدید را تثبیت کنیم. مالکیت زدایی از وسائل تولید، ملی کردن زمین، کنترل تولید را به کارکنان سپردن و علائق کارگران و دهقانان را در مقابله با ضد انقلابیون حفاظت کردن، تمامی این امور بایستی نظم یابد و قانوناً تحکیم شود، جز آن فراگرد انقلاب به هرج و مرج می‌انجامید، و غیرممکن می‌شد که دست آورده‌ایمان را تثبیت کنیم، سیستم شورایی عادی و فعالی را پایدار سازیم و زندگانی عمومی را با اصولی نو پایه‌ریزی کنیم.

این اهداف با خواسته‌های دولت شوروی تناسب داشتند. از همان آغاز قانون را در زمرهٔ اصول پایه‌ای اعلام داشتند، اصولی که زندگانی را در شوروی راهنما باشد، و میلیون‌ها کارکن را برای سازندگی در کشور جذب کند، و به آنان بیاموزد - آنچه‌ان که لنین در آن زمان بیان

داشت - ، که «برای حقوق خود مبارزه کنند.» این نظر در نخستین قانون اساسی اتحاد شوروی سال ۱۹۱۸ و در بیانیه‌ای «در باره رعایت شدید قوانین» که از طرف کنگره همگانی شوراهای روسیه و متعاقب آن از تصویب گذشت، منظور شده است.

پس از جنگ داخلی کار قانون گذاری تشدید شد. هدف این بود که تغییرات اجتماعی را با تصویب قوانین تحکیم کنند. این قوانین فعالیت نهادهایی را که بر رعایت قوانین نظارت داشتند و حقوق را مشخص می ساختند، به ابزاری مهم در بنای دولت مبدل ساختند و به تمامی نتایج اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سایر فعالیتها جنبه قانونی دادند. خواسته لنین، که فقط یک قانون برای سراسر کشور باید معتبر باشد و نبایست «یک ذره هم از قانون تخطی شود»، با دقت رعایت شود.

با وجود این در این ارتباط بایست درباره زمانی سخن بگوییم، که آن را دوران فرهنگ شخصیت ستایی می نامیم. این دوران بر قوانین ما، بر حقیقت آن و بخصوص بر رعایت آن تأثیر برجای گذارد. تشدید تمرکز گرایي اداره امور با برقراری ممنوعات و به کار گرفتن تعداد زیادی مقررات اداری و محدودیتها نقش قانون را تضعیف کردند. سپس زمانی فرا رسید که این اقدامات به سلطه خودکامه و بی قانونی عمومی انجامید، که هیچ یک با اصول سوسیالیسم و مقرر شده در قانون اساسی ۱۹۳۶ وجه اشتراکی نداشت. استالین و یاران نزدیک او مسئول اند که کشور با چنین روشی اداره می شد. هرکوشی برای آنکه این اوضاع بی قانونی را با الزامات سیاسی، تنشهای بین المللی و یا تشدید مبارزات طبقاتی مورد ادعا، برحق جلوه دهند، کاری است

اشتباه. تجاوز به قانون نتایجی فاجعه‌انگیز به بار آورد که ما هنوز هم نمی‌توانیم فراموش کنیم، یا ببخشاییم. بیستمین اجلاسیه حزبی به حق با شدت کامل به بررسی حساب این دوران پرداخت.

رسیدگی به عملکرد آن دوران در بیستمین اجلاسیه حزبی بر قانون‌گذاری تأثیر برجای گذارد. اصول دموکراسی برای زیستی مجدد احیاء شدند، قانون و نظم باز مستقر شد و قوانین مدون شدند. در سرتاسر کشور درباره طرح‌های قانونی و مسائل مهم دیگر بحث در گرفت. در بیست و پنج سال گذشته میلیون‌ها انسان در بحث درباره سبب طرح قانونی مهم شرکت جستند. نظر خود را درباره طرحها بیان داشتند و پیشنهادهایی برای اصلاح یا الحاق ارائه دادند.

لکن در دوران سکون نیز بار دیگر تضعیف نهادهای حافظ حقوق ادامه یافت. بار دیگر تصمیمات خودسرانه و عدم رعایت قانون، حتی از طرف مسئولین عالی مقام عملی شد. دادگاهها، دادستانی‌ها و دیگر نهادهایی که بایست ناظر بر نظام عمومی باشند و با سوء استفاده از مقام اداری مبارزه کنند، اغلب قربانی اوضاع شدند، خود نیز گرفتار وابستگی‌ها می‌بودند و از پایبندی به اصول در مقابله با متجاوزین از قانون منحرف شدند. موارد فساد در نهادهای حافظ قانون افزایش یافت.

با آغاز پراسترویکا تصمیم گرفتیم، که تظاهرات بازمانده از گذشته را از بین ببریم، و تکامل دموکراسی را از نوبرانگیزانیم. الزام دگرگونیهای گسترده را در زمینه قانون‌گذاری، و همچنین به کمال رسانیدن اتکاء بر قوانین سوسیالیستی را درک کردیم. این از این جهت ضروری‌تر می‌نمود، که در مکانیسم رهبری اقتصادی و تکامل

اجتماعی تغییراتی ژرف عملی شده بود. این وضعی تفکیک‌ناپذیر از روند دموکراسی در تمامی بخشهای جامعه ما می‌باشد. اقداماتی که در زمینه قانونگذاری و تعیین حقوق انجام داده‌ایم، فراگرد دگرگونی را تسهیل خواهند کرد. این اقدامات با رفورم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مرتبط‌اند و خواستهای کارکنان را و نتایج نظرپرسی‌ها را مد نظر دارند.

پراسترویکا درجه‌ای بالاتر از سازماندهی اجتماعی و نظم آگاهانه اتباع جامعه را لازم می‌سازد. مایلم این نکته را چنین بیان کنم: هر قدر دگرگونی عمیقتر باشد، همان قدر بایست اصول سوسیالیسم جدیدتر و قاطعانه‌تر به کار گرفته شوند و ضوابط جامعه سوسیالیستی، که در قانون اساسی و در قوانین مشخص شده است، رعایت گردند.

پراسترویکا از عمل قانون‌گذاری انتظاری در سطحی بالاتر دارد. قانون بایست علائق اجتماع را قویاً حفاظت کند، و آنچه را موجب لطمه وارد آوردن به علائق ملی می‌شود، ممنوع سازد. این اصولی است که همگان آن را پذیرفته‌اند. اما حتی در این چارچوب محدود شده نیز قانون بایست فرصت ابتکار را برای شهروندان، همبستگی‌های کارگری و تشکیلات کارگری باقی گذارد. فعالیتها و ابتکارها در چارچوب قوانین بایست ترغیب و حمایت شوند. بسیار تلاش کرده‌ایم، که تمامی اختیارات مؤسسه را در صدور دستور خدمت فهرست کنیم. و در واقع در سکوت پذیرفته شده بود که هر فعالیتی خارج از این دستورالعمل باید غیرمجاز تلقی گردد. در این بین تجربه نشان داد، که نیازی به ضابطه‌پردازی قانونی برای تمامی گونه‌گونی تظاهرات زندگانی اجتماعی نخواهیم داشت، بلکه

به ناظری برآورد کننده و تأکید مداوم حمایت از کارگران، کارکنان و هنر نوع ابتکار شهروندان نیاز خواهیم داشت. بنابراین دقیقاً به این اصل پایبند می‌مانیم: همه کار مجاز است، مگر آنکه قانون آن را منع کرده باشد.

یک سلسله مقررات قانونی در جریان پراسترویکا از تصویب گذشته‌اند، از جمله قانون مؤسسات دولتی (اتحادیه‌ها) قانون تجدید سازمان روشهای تشکیلات مجموعه‌های کشت و صنعت (۳۵)، قانون رفورم آموزشی، قانون کسب خصوصی، قانون مبارزه با درآمدهای غیرقانونی، قانون مبارزه با الکلیسم و مصرف مواد مخدر. از آن گذشته قوانینی برای بهبود بهداری و حفاظت محیط زیست، حمایت از مادران و نوجوانان تصویب شده‌اند. توجه خاص به وظایفی مبذول می‌داریم، که تضمین‌های حقوق و آزادیهای اتباع شوروی را تحکیم کنند. مقرراتی ابلاغ شده از طرف ریاست صدر شوراهای اتحاد جماهیر شوروی، منکوب ساختن انتقادکنندگان را قانوناً مستحق مجازات دانسته و در مواردی که شهروندی رفتار مغایر با قانون سازمان یا کارکنان دولتی را تجاوز از حقوق مدنی بدانند، ادعای ضرر و زیان را ممکن ساخته و اجازه داده است که چنین شکایاتی به دادگاه ارائه شود. روش به بحث گذاردن مسائل مهم سیاسی در سراسر کشور نیز مستند به قانون شده است که صدر شوراها در ژوئن ۱۹۸۷ از تصویب گذراند.

در این مورد آگاهیم، که دگرگونی در ادامه جریانش برداشتن گامهای زیادی در زمینه قانون گذاری و نظام حقوقی را لازم خواهد ساخت. در برنامه کار ما تدوین جامع قوانین پیش‌بینی شده است. این

کار بایست برای وظیفه مهم زمان ما یعنی افزودن کارآمدی اقتصاد، پژوهش، سیاست اجتماعی پرتوان و بهره‌گیری کامل از توان تمامی نهادها در دموکراسی سوسیالیستی ما راه را هموار سازد. به‌سخنی دیگر، بایستی راه را برای خودگردانی توسط ملت باز کند.

در قوانین انتخابات نوآوری فراوانی عملی شده است. آزمایش در جریان انتخابات ژوئن ۱۹۸۷ ما را در موقعی قرار داد، که بادقت و با شناخت هدف در این امر تاحدی پیچیده پیش رویم. اینک کار آغاز شده است، کاری که مرتبط است با دگرگونی روش مدیریت در اقتصاد و تقویت نقش سازمانهای منطقه‌ای در اعمال قدرت دولت و اداره امور با در نظر داشتن این واقعیت، که حدود سی هزار معیار در اقتصاد ما معتبر و مؤثراند، کوهی از کار در برابر داریم. بسیاری از این معیارها را باید از اساس تغییر داد، در بسیاری از موارد می‌توان به‌سادگی آنها را کنار گذاشت. هزاران معیار پس از اعتبار قانونی یافتن قانون مؤسسات دولتی منسوخ خواهند شد.

پس از آخرین کنگره اتحادیه‌های کارگران و کومسومول (۳۶)، طرحهای قانونی در مورد کار سازمان یافته و جوانان پیشنهاد شد. طرحی برای قانون کار، طرحهای قانونی برای فعالیتهای تعاونیها، درباره گسترش اختیار تصمیم‌گیری اجلاسیه همبستگی‌های کارگران، درباره سطح حقوق بازنشستگی کارگران، کارکنان ادارات دولتی و دهقانان وابسته به تعاونیهای کشاورزی، و برای معیارهای مرتبط با کیفیت محصولات در دست تهیه است.

همچنین تغییر قانون جزا نیز نیاز به کار زیاد دارد. این قانون نیز بایست با وضع فعلی جامعه شوروی متناسب گردد. کامل کردن این

قسمت مهم کار در زمینه قانون گذاری و رفورم حقوقی در جریان تحولات عظیم دگرگونی و روند دموکراسی را موجب خواهد شد. بسیار مهم است که نقش دادگاهها را که به عنوان ارگانهای انتخاباتی در تماس نزدیک با ملت هستند، تقویت کنیم، و استقلال قضات را تضمین کنیم و در رویه‌های قضایی به این امر توجه داشته باشیم، که بی نظری در انتخاب بین چندین نامزد انتخاباتی تأمین گردد. بدین علت تصمیماتی که اخیراً اتخاذ شده‌اند این هدف را مد نظر دارند. بایست نظارت دادستانی را برای اطمینان از اجرای دقیق قوانین توسط شهروندان بهبود بخشید، عملکرد حکم‌های دولتی را در موارد حکمیت موارد اختلاف بخشهای اقتصادی گسترش دهد، سازمان قضایی را با نیازهای اقتصاد ملی متناسب سازد و تأمین قضائی عموم را تقویت کند.

بدین ترتیب روشن می‌شود، که مقدار قابل ملاحظه‌ای کار در انتظار ماست، اگر بخواهیم اصول بنیادی سوسیالیسم را قانوناً تحکیم کنیم. حقوق و قانون فقط تظاهرات جنبی تشدید دموکراسی ما و تسریع پیشرفت سوسیالیسم نیست، بلکه ابزاری است برای دگرگونی و تضمینی است قابل اعتماد که این دگرگونی را نمی‌توان به حال اول بازگرداند.

پراسترویکا و شوراها

اکنون که پراسترویکا در جریان است و دموکراسی گسترش می‌یابد، این مسئله، که چگونه باید نقش رهبری سیاسی حزب را با نقش ارگانهای دولت، اتحادیه‌های کارگری و سایر تشکیلات عمومی

مرتبط ساخت، بعدی تازه یافته است.

برای مثال شوراها را مورد توجه قرار دهیم. پراسترویکا ما را ناچار می‌سازد که در این مورد درکی روشن داشته باشیم، که شوراها در جریان رفورم جاری چه نقشی باید برعهده گیرند. هیچ روند دموکراسی در جامعه ممکن نخواهد شد مگر آنکه شوراها در این فراگرد مداخله کنند و اساسنامه و فعالیت خود را موضوع تغییرات دموکراسی بدانند.

شوراها در روسیه پدیده‌ای بی‌نظیر در تاریخ سیاست جهانی هستند. شوراها از شرکت خلاقه کارکنان در سیاست منتج شده‌اند. در غرب اندک افرادی اطلاع دارند، که نظریه اصلی مرتبط با شوراها، که سپس نخستین گامها در راه عملی ساختن آن برداشته شد، مربوط به زمان قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ است - یعنی مربوط به سال ۱۹۰۵ است. در پیامد انقلاب فوریه ۱۹۱۷، که رژیم تزاری را سرنگون ساخت، شوراها به عنوان نهادهای قدرت در سرتاسر روسیه تشکیل شدند، لکن اقتدارشان محدود بود، چون با دولت موقت (۳۷) همزیستی داشتند. پیامد منطقی این بود که آنها عملاً مبدل به پایه‌هایی سیاسی برای جمهوری جدید شدند، که در اکتبر ۱۹۱۷ ایجاد شد. از آن پس کشور ما شوروی نامیده شد.

اگر شوراها وجود نمی‌داشتند، در جنگ داخلی پیروز نمی‌شدیم. اگر شوراها وجود نمی‌داشتند، نمی‌توانستیم چنین کشور عظیمی را، میلیونها انسان را، و بویژه کارگران و دهقانان را متحد و یک پارچه سازیم. اگر شوراها وجود نمی‌داشتند از اجرای سیاست اقتصادی جدید (۳۸) هیچ چیز عاید نمی‌شد. شوراها که آنها را توده‌ها ایجاد

کردند، قدرشان ناشی از این بود که مبدل به بلندگوی کارکنان شدند و علائق آنان را حفاظت کردند. دلیل اصلی و راز گسترش سریع و بنابر بداهه آنها در سراسر کشور این واقعیت بود، که تصمیم می گرفتند و مستقل آنرا اجرا می کردند، و برابر دید عموم و زیر نظارت تمامی کسانی که به آنان مربوط می شد این کار را انجام می دادند. این روشی بود بی بدیل و مؤثر که دموکراسی مستقیم را با دموکراسی نمایندگان تلفیق می کرد.

لکن زمانی که روش رهبری اقتصادی، که کاملاً براساس دستور از بالا عمل می کرد، به کار گرفته شد، شوراها هم به نحوی عقب رانده شدند. بسیاری از مسائل بدون دخالت آنها حل شد و یا آنکه حل نشده باقی ماندند و به مشکل مبدل شدند. این اوضاع برحیثیت شوراها لطمه زد. از همان زمان تکامل دموکراسی سوسیالیستی دچار رخوت شد. نخستین نشانه‌ها نمایان گشت، که اصول انقلاب سوسیالیستی - که قدرت نه فقط باید به خاطر کارکنان وجود داشته باشد، بلکه باید وسیله آنان به کار گرفته شود - به نحوی شدید خدشه دار شد.

باید اذعان کنیم، که در چنین شرایطی بسیاری از مدیران مؤسسات دیگر خواسته‌های برحق و پیشنهادهای شوراها را مورد توجه قرار ندادند. چنین می نمود که همه کس می پذیرد - و هیچ کس هم رسماً مخالف آن را عنوان نکرد - که شوراها در محدوده سلطه اقتدار خود در مسائل مرتبط با تکامل، مسئول اند و بایستی به نیازهای روزمره ملت بذل توجه کنند. اما امکانات حقیقی شوراها، در مقام مقایسه با امکانات سازمانهای اقتصادی، این فرصت را ایجاد

نمی‌کرد، که شوراها بتوانند وظایف خود را عملی سازند. مدیران و رؤسای مؤسسات، بخصوص در مؤسسات بزرگ نمی‌توانستند به خود اجازه دهند که خواسته‌های مصرانه و برحق شوراها را نادیده انگارند، خواه مربوط به بنای ساختمانهای مسکونی می‌بود، یا مربوط به گسترش شبکه حمل و نقل عمومی و یا فقط مربوط به تسهیلات بیشتر از هر نوع که باشد.

نمی‌توان به سادگی اظهار داشت که کارکنان و سازمانهای حزبی علاقه خود را به شوراها از دست داده بودند. کوششهایی به عمل آمد تا اوضاع را بهتر کنند و روش معمول را تغییر دهند. اما این کوششها، کمتر به علل عینی و بیشتر به علل ذهنی بسیار ضعیف بودند. در پانزده سال گذشته چهارده بیانیه به منظور بهبود کارکرد شوراها از تصویب گذشت. هر قدر هم این بیانیه‌ها خوب بوده باشند در این زمینه هیچ پیشرفتی عیان نشد، چون محیط اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژی محاط بر مکانیسم ترمزکننده ایفاء نقشی پرتوانتر از طرف شوراها را مانع می‌بود، چون در اصول تقویت شوراها شامل دموکراسی گسترده‌تر و فضای بازتر می‌شد.

اکنون به وضوح درک می‌کنیم که تبلیغ روش رهبری اقتصادی، که بردستور و نظارت متکی است، به آنجا انجامید که ما از امکانات شوراها، برای رفاه ملت، بسیار کم سود ببریم، در مقابل دولت سالاری در بسیاری از بخشها سلطه یافت. در از بین رفتن نفوذ شوراها بر عملکرد و فعالیت قوه اجرائیه و سازمانهای اداری، ارگانهای حزبی جایگزین شدند.

«جانشینی» شوراها وسیله ارگانهای حزبی تأثیری قوی برکار

سیاسی حزب برجا گذارد. به همان اندازه، که مسئولین حزبی بیشتر با امور اقتصادی و رهبری اقتصاد درگیر می شدند، افراد بیشتری از بین متخصصان مستعد بسیج می شدند که اغلب نه در مسائل مدیریت آموزش دیده بودند و نه تجربه ای داشتند. خلاصه آنکه، شن در چرخ دنده های ماشین دموکراسی، که موجودیت آن را ما مدیون انقلاب سوسیالیستی بودیم، پاشیده شده بود.

بدین دلیل در یورش فعلی دگرگونی وظیفه ای عظیم در برابر خواهیم داشت. بایستی نقش شوراها را به عنوان نهادی مقتدر، و به عنوان پایه ای برای دموکراسی سوسیالیستی بازسازی کنیم. مترصدیم، که حیثیت و اقتدار شوراها را به طور کامل تجدید کنیم، بدین ترتیب که مقدمات لازم را فراهم آوریم تا شوراها در شرایط پراسترویکا بتوانند صحیح، سازنده و مؤثر کار کنند.

جلسه کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۸۷ از کمیته های حزبی خواست، که دقیقاً این روش را رعایت کنند، نفوذ شوراها را افزایش دهند و خود در امور موضوع اختیارات آنها دخالت نکنند. همچنین دارای اهمیت است، که رؤساء و اعضاء شوراها تمامی نیروی خود را به کار برند، کاهلی و این عادت را کنار بگذارند که همواره راهی را که به آنان نشان داده می شود دنبال کنند، و در انتظار فرمان از بالا بمانند. قوانین اخیر درباره نقش شوراها در دوران دگرگونی، شوراها و نهادهای اجرائی آنها را به رفتاری دموکراتیک تشجیع می کند. نقطه ثقل فعالیت آنها بایست تماس نزدیک با ملت باشد. چون تصمیمات اخیر به شوراها این امکان را می دهند، که کارشان را چنان انجام دهند، که مبدل به ارگان راستین اقتدار ملت گردند. اینک با اختیاراتی گسترده تجهیز

شده‌اند، که برایشان ممکن می‌سازد، فعالیت تمامی مؤسسات و سازمانها را در حیطة سلطه خود همگون کنند، و برآن نظارت داشته باشند.

لکن این نخستین گامها در راه تجدید ویژگی انقلابی دموکراسی شوراهاست. در کنفرانس اتحاد حزبی (۳۹) که در پیش است، قرار است تصمیماتی بررسی و تصویب شود، که برای بهبود روش انتخابات و کار شوراها در تمامی سطوح مؤثر خواهد بود. لوایحی در دست تهیه است. هنوز زود است که درباره آن قضاوت کنیم، اما هدفها واضح‌اند: این تصمیمات بایست دموکراسی شورایی را تشدید کنند.

نقش جدید اتحادیه‌های کارگری

آنچه را کشور ما در این لحظات متعهد می‌شود و مشکلاتی که با آنها درگیر است، تجدید ارزیابی نقش اتحادیه‌های کارگری را در کشور لازم می‌سازد.

لازم است که تأکید شود، اتحادیه‌های کارگری ما قدرتی عظیم هستند. بدون تأیید مرکز اتحاد حزبی اتحادیه‌های کارگری (۴۰) هیچ قانون کاری قابل طرح نیست. در تمامی مسائل قانون کار، اجرا و حفاظت از موازین حقوقی آن و ارتباط آن با کارکنان، اتحادیه‌های کارگری کلام آخر را خواهند گفت. اگر مدیر مؤسسه کارگری را بدون موافقت اتحادیه اخراج کند، دادگاه چنین اقدامی را بدون نیاز به بررسی مقدماتی، خودبخود باطل اعلام می‌دارد، چون نظر اتحادیه مورد توجه قرار نگرفته است. صدر شوراها هیچ برنامه توسعه

اقتصادی را، خواه یک ساله یا پنج ساله باشد، بدون موافقت قبلی اتحادیه طرح نخواهد کرد. در تدوین برنامه‌ها نیز اتحادیه‌ها در تمامی سطوح شرکت دارند.

تأمین اجتماعی نیز در محدودهٔ اختیارات اتحادیه‌ها قرار دارد، همچنین ادارهٔ مراکز توان بخشی و آسایشگاه‌ها، جهانگردی، آموزش و ورزش و تأسیسات گذران ساعتهای فراغت و استراحت برای کودکان. بدین ترتیب اتحادیه‌ها قدرتی مهم را در دست دارند. لکن متأسفانه در سالهای اخیر از فعالیتشان کاسته شده است. در پاره‌ای از موارد حقوق خود را به‌سادگی به مقامات بالای اقتصاد واگذار کرده‌اند. در موارد دیگر پاره‌ای از حقوق خود را به‌طور مؤثر به کار نگرفته‌اند.

پس از آنکه دگرگونی را آغاز کردیم، بازشناختیم که کار اتحادیهٔ کارگری را نمی‌توان رضایت بخش تلقی کرد. در جریان مسافرتم به ایالت کوبان به رهبران اتحادیه‌ها ایراد گرفتم، که بیش از حد برابر مدیران مؤسسه‌ها کوتاه آمده‌اند و گاه نیز حتی به صدای نی لبلکشان رقصیده‌اند. از آنان پرسیدم، آیا وقتش فرا نرسیده که رفتاری اساسی را پیش گیرند و به یاری کارکنان برخیزند؟

نقش جدید اتحادیه‌های کارگران در شرایط پراسترویکا در خط نخست، لازم است این باشد که تصمیمات اقتصادی را بیشتر با توجه به جنبه اجتماعی آن مورد توجه قرار دهند و به سلطه تکنوکرات‌ها، که در سالهای اخیر در سازمانهای اقتصادی بسیار گسترش یافته است، پایان دهند. این بدان مفهوم است که اتحادیه‌ها در بررسی قسمتهایی که در برنامه‌های اقتصادی به امور اجتماعی مربوط می‌شود، بایست

فعالیت بیشتری داشته باشند و پیشنهادهای متقابلی ارائه دهند و در صورت مقتضی از آن جانبداری کنند.

کمیته‌های اتحادیه‌ها بایست دندان نشان دهند، نه آنکه برای رهبری اقتصادی شریکی قابل نادیده انگاشتن به حساب آیند. شرایط نامطلوب کار در پاره‌ای از مؤسسات، تأمین بهداشتی ناکافی، رخت‌کنی‌های غیرمطلوب - ظاهراً سازمانهای اتحادیه‌های کارگران به همه اینها خو گرفته‌اند. لکن اتحادیه‌های کارگران شوروی از این حق برخوردارند، که رعایت قراردادهای کار را از طرف مدیران اقتصادی نظارت، و در این زمینه از مدیران اقتصادی انتقاد کنند و حتی می‌توانند بخواهند که رئیسی، که به علائق برحق کارکنان بی‌توجه می‌ماند، از مقام خود برکنار شود.

اشتباه است که بپذیریم، کارکنان در یک جامعه سوسیالیستی نیازی به حامی ندارند. بلکه در واقع بایست از حمایت بیشتری برخوردار گردند، چون سوسیالیسم سیستمی است در خدمت کارکنان. مسئولیت عظیم اتحادیه‌ها نیز از همین جا ناشی می‌شود. تمامی جامعه شوروی با شور فراوان علاقمند است، که اتحادیه‌های کارگران در کار خود پویایی نمایان سازد.

جوانان و پراسترویکا

جوانان شوروی سهمی عظیم در کوشش‌های دگرگونی جامعه دارند. جوانترین نسل است که در جامعه از نوشکل یافته، زندگانی و کار خواهد کرد. به همین علت سازمان‌های کار، تحصیل، فراغت جوانان از اولویت برخوردارند. جوانان در جستجوی مکان خود در

جهان هستند. این دورانی سخت در زندگانی انسان است. این مرحله‌ای از تکامل است که در آن محیط خانواده، استعداد شغلی و همچنین دیدگاه‌های سیاسی و شهروندی شکل می‌گیرند. جوان به فردی برخوردار از تمامی حقوق تبدیل می‌شود. بدین علل بایستی به جوانان و به کومسومول (سازمان جوانان ک پ د س یو) بسیار توجه گردد.

چنین ترتیب داده‌ایم که هیچ موضوع مرتبط با جوانان، بی آنکه نظرات کومسومول در نظر گرفته شود، بررسی نشود. لکن این ترتیب بدان معنی نیست، که ما در تمامی موارد برابر کومسومول عقب می‌نشینیم. ابداً چنین نیست. بایستی ادراک مسئولیت را شدیداً تقویت کنیم. هیچ چیز تأثیری این چنین بر تکامل نسل جوان و توانایی‌های آن ندارد، که به آنان این فرصت داده شود که حال و آینده کشورشان را در دست خود احساس کنند، به آنان اعتماد شود و در فراگردهای سیاسی و اقتصادی واقعی شرکت داده شوند. نتایج مطلوبی به بار نخواهد آورد، اگر فقط دست روی شانه جوانان بزنند، و از بالا به پایین با آنان گفتگو کنند یا از آنان تمجید شود. کومسومول و جوانان از این امکان برخوردارند، که نشان دهند واقعاً چه ارزشی دارند. جوانان بایستی از آقا بالاسری‌های خرده‌گیرانه و نظارت مداوم رها شوند، می‌خواهیم با این رفتار به آنان بیاموزیم، که آنان را مسئول شناخته‌ایم و وظایفی جدی برایشان در نظر گرفته‌ایم.

در جلسه کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۸۷ به رهبران حزب توصیه شد، که به کار و همچنین به نیروی ایده‌نولوژی و اخلاقی جوانان بیشتر توجه کنند. لحنی آموزگارانه و رفتاری قیم‌مآبانه در برخورد با جوانان

تحمل ناپذیر خواهد بود. هرعلتی هم که داشته باشد - ضعف اعتماد به پختگی و به تلاش و به کردار جوانان، غلو در احتیاط یا خواست تسهیل بار سنگین زندگی برای فرزندان - ما نمی‌توانیم با چنین برخوردی با جوانان موافق باشیم. در زندگی و کار جوانان دو امر مهم وجود دارد: نخست برگستره دموکراسی و استقلال مسلط گردند و نیروی جوانی خود را در پیشبرد روند دموکراسی در تمامی سطوح به کار گیرند، و از نظر اجتماعی خود را متعهد سازند. تسریع فراگردی که به هر حال هیچ پیشرفتی بدون آن امکان نخواهد داشت، هر جوانی باید احساس کند، که همه آنچه در کشور در جریان است، به او نیز مربوط می‌شود. دوم آنکه نسل جوان بایست آمادگی یابد که در تکامل عمقی و نوسازی اقتصادمان، بویژه در کاربرد کامپیوتر و به کارگیری تکنولوژی پیشرفته دخالت کند. از جوانانمان بازسازی معنوی و غنی سازی جامعه‌مان را انتظار داریم.

جوانان با مسائل اجتماعی سختی درگیر خواهند بود. بسیاری از مسئولین، وقتی قرار بر این است که از کمک آنان برخوردار گردند، مثلاً در کارگاههای ساختمانی، به آنان می‌اندیشند، اما فوراً آنان را فراموش می‌کنند وقتی باید درباره مسائل اجتماعی اندیشید، چنین نمی‌توان رفتار کرد. از نظریه تصویب قانونی برای جوانان پشتیبانی می‌کنیم، مشروط بر آنکه مسائل کلی که مرتبط با اتباع شوروی است در آن تکرار نشود، بلکه به مسائل خالص، به حقوق و وظایف جوانان توجه داشته باشد. چنین قانونی بایست با همکاری کومسومول و سازمانهای دولتی، اتحادیه‌های کارگری و سایر سازمانهای مربوط تهیه شود، و برای همه آنچه به کار، تحصیل، زندگانی روزمره و تفریح

جوانان مربوط می‌شود مفهومی منجز بدهد. چنین قانونی بایست برای وزارتخانه‌ها و دوایر دولتی مسئولیت بیشتری برای حل مسائل مرتبط با جوانان در نظر بگیرد.

کنگره کومسومول که در ۱۹۸۷ تشکیل شد (۴۱)، در سرتاسر کشور بازتابی گسترده داشت. این کنگره نشان داد، که اعضاء کومسومول از مسئولیت خود برابر کشورمان و برابر انسانها آگاهند و ولع دارند، تا در بازسازی نقشی فعال برعهده گیرند. من از روحیه مدعی کنفرانس خوشم آمد. باور دارم، هرگز تا بدین حد آرزو نکرده بودم در بحثی شرکت جویم، که آرزوی شرکت در بحثهای این کنگره را داشتم. برخوردی زنده بین شرکت کنندگانی دوست داشتنی، که یک دیگر را برمی‌انگیختند، وجود داشت.

دلیل کافی دارم که بپذیرم، جوانان ما تغییرات انقلابی را که در کشورمان آغاز شده است، کاملاً و مجموعاً استقبال می‌کنند و آمادگی دارند، که آن را با نیروی جوانی خود و از خودگذشتگی پرشور خود پیش برانند.

زنها و خانواده

کشور ما امروز این وظیفه را برعهده دارد، که زنان را بیشتر در رهبری اقتصادی، در تکامل فرهنگی و در امور مناطق به همکاری دعوت کند. برای این منظور همه جا در کشور اتحادیه‌های زنان تشکیل شده است.

در جلسه کمیته مرکزی در ژانویه این موضوع هم مورد بحث قرار گرفت، که پستهای بیشتری در ادارات به زنان واگذار شود، با آنکه در

حال حاضر نیز میلیونها زن در امور بهداشت و بهداری در تعلیم و تربیت، در فرهنگ و پژوهش علمی به کار مشغول اند. بسیاری از زنان نیز در صنایع سبک، در بازرگانی و خدمات کار می کنند.

حد پیشرفت در رهایی زنان اغلب به عنوان معیاری برای قضاوت درباره استاندارد سیاسی اجتماعی یک جامعه به کار برده می شود. دولت شوروی پرتوان و سازش ناپذیر به تبعیض مرد و زن که برای کشور تزاری رفتاری بارز می بود، پایان داد. زنان با تضمین قانونی از موقعی منطبق با موقع مردان برخوردار شدند. ما از آنچه دولت شوروی به زنان داده است برخوردار می باشیم: حق مساوی در کار با مردان، مزد مساوی برای کار برابر و تأمین اجتماعی. زنان از امکان آموزش برخوردار شدند، توانستند مدارج ترقی را طی کنند و در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی شرکت جویند. بدون یاری زنان و از خودگذشتگی آنان در کار نمی توانستیم جامعه جدید خود را بسازیم و یا جنگ علیه فاشیسم را پیروزمندانه به پایان رسانیم.

لکن در سالهای سخت و قهرمانانه تاریخمان غفلت کردیم، که حقوق ویژه و نیازهای ویژه زنان را، که با نقش آنان به عنوان مادر و کدبانو و فعالیت پرورش دهنده اجتناب ناپذیر آنان مربوط است، به حد کافی مورد توجه قرار دهیم. امروز زن در پژوهشهای علمی خود را متعهد می سازد، در کارگاههای ساختمانی کار می کند، در صنایع و بخشهای خدماتی به فعالیتی خلاقه اشتغال دارد، و بنابراین فرصت کافی برایش باقی نمی ماند که در خانه به وظایف روزانه خود - خانه داری، پرورش کودکان و خلق محیط خانوادگی برسد. این را درک کرده ایم که بسیاری از مسائل ما - در کردار بسیاری از کودکان و

نوجوانان، در اخلاق، در فرهنگ و تولید - تا حدی از سست شدن همبستگی خانوادگی و غفلت در توجه به مسئولیت‌های فامیلی ناشی شده است. این تناقض ثمره خواسته جدی و از نظر سیاسی برحق ما، برای تساوی زن و مرد در تمامی بخشهای زندگانی است. با پراسترویکا برای رفع این اشتباه نیز کارهایی را شروع کرده‌ایم. بدین دلیل اینک در مطبوعات، در سازمانهای عمومی، در محل کار و در خانه بحثی پرشور را در این باره دنبال می‌کنیم، چه باید کرد که برای زنان این امکان را به وجود آورد، تا به وظایف زنانه خودشان باز روی آورند.

مسئله دیگر کار زنان در شغل‌های مشقت‌بار است، که ممکن است به سلامتی آنان لطمه زند. این وضعی است که از زمان جنگ باقی مانده است، در جنگی که ما بسیاری از مردانمان را از دست دادیم و در تمامی بخشهای تولید با کمبود حاد نیروی کار مواجه شدیم. اکنون شروع کرده‌ایم که این مسئله را جدی مورد توجه قرار دهیم.

یکی از وظایف بسیار فوری اجتماعی - در عین حال یکی از وظایف اصلی در یورش برای ریشه‌کنی الکلیسم، بهبود رفاه خانواده‌ها و گسترش نقش خانواده‌ها در اجتماع است. انتظار داریم که اتحادیه‌های زنان فعال شوند و ابتکار عمل را به دست گیرند. آنان می‌توانند با کار خود که تحرکی یافته است، نتایج فراوانی حاصل کنند، چون هیچ سازمان دیگری اینچنین با مسائل خصوصی و خاص زنان مرتبط نیست.

گسترش روند دموکراسی جامعه، که هسته مرکزی ضمانتهای پراسترویکا می‌باشد، امکان‌پذیر نخواهد بود، مگر آنکه در نقش زنان

بهبودی حاصل گردد، مگر آنکه زنان فعال شوند و خود را متعهد اجرای برنامه‌های رفورم سازند. اطمینان دارم که برنقش زن در جامعه ما مدام افزوده خواهد شد.

اتحاد ملیتهای سوسیالیستی

ساختاری بی‌بدیل

ما در کشوری با ملیتهای متعدد زندگی می‌کنیم. این بیشتر یک عامل تقویت کننده تا یک عامل تضعیف کننده یا تجزیه کننده است. روسیه تزاری را زندان ملیتها می‌نامیدند. انقلاب و سوسیالیسم به سرکوبی ملیتها، به عدم تساوی حقوق ملیتها پایان دادند، و پیشرفت اقتصادی، معنوی و فرهنگی تمامی ملیتها و خلقها را تضمین کردند. خلقهای واپس مانده در گذشته، امروز از صنایعی پیشرفته و ساختار اجتماعی مدرن برخوردارند. به‌استاندارد فرهنگ مدرن رسیده‌اند، گرچه پاره‌ای از آنها در گذشته حتی الفبا نداشتند. هرانسانی که گرفتار پیش داوری نباشد باید این واقعیت را بپذیرد، که حزب ماکاری عظیم را انجام داده است، و وضع این خلقها را دگرگون ساخته است. ثمره این کوشش این بود که جامعه شوروی و ساکنان جهان را غنی‌تر ساخت.

تمامی خلقها و ملیتها که در کشور ما زندگی می‌کنند، در شکل دادن و به‌تکامل رسانیدن میهن ما سهم خود را ادا کرده‌اند. همراه باهم از آزادی آن، از استقلال آن و از دست آوردهای انقلابی آن در مقابله با دشمنان مهاجم دفاع کرده‌اند. اگر مسئله ملیتها بنیادی حل نشده بود، جماهیر شوروی از توان اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و

دفاعی که امروز از آن برخوردار است، برخوردار نمی‌بود. اگر جمهوری‌ها پیوستگی واحدی نمی‌داشتند، که براساس برادری و تعاون، احترام متقابل و یاری‌رسانی به یکدیگر اتکاء داشته باشد، دولت ما به حیات خود ادامه نمی‌داد.

این بدان مفهوم نیست، که فراگرد ملی فارغ از مشکل به‌انجام رسیده است. تضادها برای هر تکاملی نشانه‌ای بارز است، و در این مورد هم وجود دارند. متأسفانه ما همواره توفیق‌های مهم و قابل ملاحظه خود را در حل مسائل ملیت‌ها به‌تماشا گذاشته‌ایم و با کلماتی دهان‌پرکن ستوده‌ایم. در حالی که در اینجا هم ما با واقعیت‌ها و با تمامی پیچیدگی‌ها و مشکل‌ها سروکار داریم.

دیالکتیک چنین است: اگر استاندارد تعلیم و تربیت و استاندارد فرهنگ همراه با نوسازی اقتصاد رشد یابد، به‌تشکیل قشر روشنفکران در یک ملت می‌انجامد، به‌اتکای به‌خود و علاقمندی طبیعی یک ملت به‌ریشه‌های تاریخی خود منجر می‌شود. چنین وضعی عالی است. این هدف انقلابی ملیت‌های مختلفی بود، که انقلاب ما را تهیه می‌دیدند و آماده می‌شدند تا بر ویرانه‌های کشور تزاری جامعه‌ای نو برپا دارند. ممکن است که در جریان این فراگرد پیش بیاید که گروهی مشخص از مردم به‌گرایش ملی‌گرایی توجه کنند. از چنین گرایشی دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه ملی‌گرایی، رقابت ملیت‌ها و نخوت نشأت می‌گیرد.

لکن موضوع به‌همین جا پایان نمی‌یابد. مهم‌تر، تغییراتی هستند که در یک جامعه روی می‌دهند، در جامعه‌ای که نسل‌ها جایگزین یکدیگر می‌شوند و هر نسلی باید بیاموزد که در کشوری متشکل از

ملیتهای مختلف باید زندگانی کند. این کاری همیشه سهل نیست. سوسیالیسم که برای هرملتی این امکان را فراهم آورده، تا بالهایش را باز کند، تمامی شرایط مقدماتی برای حل مشکلات ملی براساس برابری و همکاری را عرضه می‌دارد. مهم است تا بنا بر محتوای اصول سوسیالیستی عمل کنیم و بدان بیندیشیم، که نسل جدید اغلب حتی نمی‌داند، چگونه ملت‌هایشان به این سطح متعالی رسیده‌اند. هیچ کس به آنان نگفته است، که «بین الملل» برای رفاه آنان از چند سال قبل - چه‌ها کرده است.

در زمینه درگیری‌های ملی، که از آن حتی پیشرفته‌ترین کشورهای جهان نیز مصون نمانده‌اند، اتحاد جماهیر شوروی، واقعاً نمونه‌ای بی‌نظیر در تاریخ بشر است. این ثمره سیاست ملیت‌هایی است که لنین طراح آن بود. لکن در آغاز تاچه حد مشکل بود، نخستین گامها در راه بنای یک دولت متشکل از ملیتها به نحو باور نکردنی مشقت‌بار بود. ملیت روس در مسئله ملیتها نقشی بارز برعهده داشت. بسیاری از ملیت‌ها در شرایط سیاست ملیت‌های لنینیستی در مدتی بسیار کوتاه از نوعی رستاخیز و روشنگری برخوردار شدند. اگر کسی در برخورد با آن ملی‌گرایی نخوت‌انگیز عکس‌العمل نشان دهد، در خود فرورود و بکوشد ارزشهای متصور خود را به عنوان ارزشهای مطلق بنمایاند، در این صورت رفتارش خلاف انصاف است و نمی‌توان آن را پذیرفت. این همواره بحثی است با فوریت زیاد و پرشور در اجتماع شوروی. فرهنگ هرملتی گنجینه‌ای است که نباید از دست داد. لکن علاقه سالم به همه آنچه ارزشمند است، در تملک هر فرهنگ ملی است، نبایست به این کوشش بینجامد که از فراگرد عینی تأثیرگذاری

متقابل و نزدیکی به یکدیگر روگردان شویم.

این هم خطرناک است، اگر کردار نمایندگان یکی از خلقها برابر خلقی دیگر بیانگر بی‌اعتنایی باشد. سالها در شمال قفقاز زیسته‌ام، منطقه‌ای که در آنجا تعداد زیادی از ملیت‌ها با هم زندگی می‌کنند. نه فقط در هر شهر، در هر شهرک و یا در هر دهکده کوهستانی انسانهایی وابسته به ملیت‌هایی متفاوت باهم زندگانی می‌کنند، بلکه در سرتاسر ایالت وضع همین است. در تاریخ قفقاز شمالی تعداد زیادی مراحل تاریک وجود دارد، اما در سالهای حکومت شوروی وضع از بنیان دگرگون شده است. نمی‌خواهم گرایشی به کمال مطلوب بنمایانم، اما روابط بین ملیت‌هایی که در این ایالت چند ملیتی زندگانی می‌کنند، با کرداری احترام‌آمیز در همکاری، نزدیکی به هم و وابستگی به هم انگ خورده است. از تجربه خودم آگاهم که ساکنان کوهستانها در برخورد با رفتار دوستانه حساسترند، اما در عین حال در برخورد با نخوت عکس‌العمل نشان می‌دهند. به یاد می‌آورم که در ایالت خودمختار کاراچای - چرکس - قسمتی از منطقه ستاوروپل - کاراچای‌ها، و قرقیزها، روس‌ها، آباسینزها، نگوئایرها، اوست‌ها، یونانی‌ها و وابستگان به ملیتهای دیگر در کمال صفا باهم می‌زیستند، چون تساوی حقوق و برخورد بی‌پروا با تمامی مسائل اساسی زندگانی‌شان معمول بود. هر زمان که از این اصول تخطی شود، بایست بهایی گزاف پرداخت. در این ایالت کوچک خودمختار فرهنگ تمامی ملیتها حفظ می‌شود و تکامل می‌یابد. سنتهایشان محفوظ است، و ادبیاتشان به زبان مادریشان منتشر می‌شود. این کارها موجب جداافتادگی نمی‌شود، بلکه موجب نزدیکتر شدن به هم

می‌گردد. کافی نخواهد بود که برابری ملیت‌ها را وعظ کنیم. لازم است که تضمین کنیم، تا تمامی گروه‌های وابسته به ملیت‌های مختلف، روش زندگانی متناسب با فرهنگ خود را بتوانند محفوظ دارند.

مایلم بار دیگر تأکید کنم، که رویدادهای منفی در این بخش حساس روابط انسانی به خودی خود بروز نمی‌کند، بلکه ناشی از بوروکراسی و بی‌اعتنایی به حقوق برحق انسانهاست. گاه بحث‌هایی داغ دربارهٔ زبانهای ملیت‌ها در کشورمان آغاز می‌شود. در این باره باید چه گفت؟ حتی کوچکترین گروه خلقی را نمی‌توان از این حق محروم داشت که زبان مادری خودش را جاودان سازد. به هر حال همین تعداد فراوان زبانها، روشهایی در لباس پوشیدن، مناسک و سنتها گونه‌گونی فرهنگی انسانها را موجب می‌شود. این ثروت ملی همگی ماست. مگر می‌شود به سادگی آن را ندیده انگاشت؟ می‌توان اجازه داد که کم‌ارزیابی شود؟

لکن در عین حال در کشور چندین ملیتی مان نخواهیم توانست بدون وسیله‌ای برای ارتباط همگان سر کنیم. زبان روسی به نحوی طبیعی این مهم را برعهده گرفته است. همه کس نیاز به این زبان دارد، و تاریخ به ما نموده است که برای رسیدن به زبانی مشترک، همیشه زبان ملیت بزرگتر مبنا خواهد بود. گرچه وابستگان به گروههای ملی متعددی در ایالات متحده آمریکا گرد آمدند، اما زبان مشترک آنان انگلیسی شد. این امر کاملاً عیان، انتخابی طبیعی می‌بود. می‌توان متصور ساخت که چه روی می‌داد، اگر وابستگان به هر یک از ملیت‌ها، که به ایالات متحده مهاجرت کردند، فقط زبان مادری خودشان را

حرف می زدند و از آموزش زبان انگلیسی سر باز می زدند! همین امر در کشور ما هم صادق است، که ملیت روس در سرتاسر تاریخ خودش دلیل کافی ارائه داده است، که از توانی عظیم در بین الملل گرایشی و رفتار محترمانه و نیتی نیک در برخورد با تمامی ملیتهای دیگر برخوردار است. تجربه نشان داده است که باید دو زبان را آموخت (صرفنظر از یک زبان خارجی) - زبان مادری و زبان روسی - تا بتوان با دیگران به تفاهم رسید.

هرکوششی برای تحریک احساسات براساس اختلاف قومیت، می تواند جستجو برای یافتن راه حلی معقول را مشکل سازد. ما نه از این و نه از مسائل دیگری که ممکن است ظاهر گردند، نخواهیم گریخت. در حیطه فراگرد دموکراسی با این مشکل هم برخورد خواهیم داشت و پیوستگی بین المللی خود را تحکیم خواهیم کرد. لنین به ما آموخته است که موضوع ملیت ها را با احتیاط کامل و رویه ای خاص مورد بررسی قرار دهیم. در این زمینه نمی تواند و نباید نمونه ای مدام یکسان وجود داشته باشد. یک نکته واضح است: اگر علائق پایه ای ملتها به هم نزدیک گردند و اگر اصل برابری اساس روابط بین ملتها را تشکیل دهد - و عیناً همین در جامعه شوروی مورد عمل است - در این صورت می توان تمامی مسائلی که ظاهر می شوند و تمامی سوء تفاهم ها را، حتی در بدترین وضع رفع کرد. مسلم است که کسانی در غرب هستند، و حتی در شرق، که دوستی و پیوستگی خلقها را در اتحاد شوروی با رغبت نابود شده می خواهند. لکن این مسئله ای است متفاوت، در اینجا قوانین شوروی حفاظت را برعهده دارند، و دست آوردهای لنینیستی را حفظ خواهند کرد.

از این نقطه آغاز پیش خواهیم رفت و به اصولمان پایبند خواهیم ماند. احساس ملی‌گرایی انسانها باید محترم بماند و نمی‌بایست نادیده انگاشته شود. لکن از آن‌علیه یک دیگر استفاده کردن در حکم غیرمسئول رفتار کردن در مسائل سیاسی است، اگر حتی جنایت تلقی نشود. این سنت حزب ماست که با هرگونه تظاهر کوتاه نظرانه ملی‌گرایی و میهن پرستی متعصبانه با تنگ نظری، صهیونیسم و ضد یهودیت، به هر شکل که متظاهر گردد، مبارزه کنیم. به این سنت همچنان پایبند خواهیم ماند. تمامی تجربه‌هایمان نشان می‌دهد که رفتار ملی‌گرایی را با گرایش بین‌المللی قاطعانه و با تربیت بین‌المللی می‌توان به مقابله رفت.

وقتی در سفرهایم به جمهوری‌ها و مناطق محل سکناي ملیت‌ها می‌رفتم و با انسان‌ها برخورد می‌کردم همواره در می‌یافتم، که ارزش این را می‌شناسند و از آن برخوردار می‌بالند، که ملت آنان در فامیل بزرگ بین‌المللی عضو است و آنان جزو تفکیک‌ناپذیر یک ابرقدرت‌اند، که در پیشبرد بشریت چنین نقشی پراهمیت برعهده داشته است. وطن پرستی یک تبعه شوروی این چنین است. ما همچنان وحدت و برادری خلقهای آزاد در کشوری آزاد را تقویت خواهیم کرد.

حیثیت و اعتماد

پراسترویکا به تمامی اجتماع سرایت کرده است. فراگرد پراسترویکا با حل مسائل و توفیق بر مشکلات جریان می‌یابد. حزب محرک نظرات تازه‌ای است، آنها را عرضه می‌دارد، به‌عنوان سازمان دهنده و قدرت اداره‌کننده با آنها درگیر می‌شود و، می‌خواهم بگویم،

پراسترویکا را به خاطر تقویت سوسیالیسم و به خاطر علائق کارکنان تضمین می‌کند. بدین ترتیب حزب مسئولیتی واقعاً تاریخی برعهده گرفته است. لنین در سال ۱۹۱۷ توضیح داد: «ما انقلابی را آغاز کرده‌ایم و بایست این راه را تا به آخر طی کنیم.» همین توضیح در مورد پراسترویکا نیز معتبر است. حزب این راه را تا به آخر طی خواهد کرد. حیثیت حزب و اعتماد به آن افزوده شده است. گرچه هنوز در مرحله انتقال از یک وضع به وضع دیگری هستیم، ارگانهای حزبی می‌کوشند تا از وظایف سازمانهای اقتصادی و اداری خود را رها سازند. این امری سهل نیست، چون برای همگان این رویه کم‌تحرک آشنا است - کمی فشار از طرف حزب و برنامه اجرا می‌شود! لکن حزب هدفی دیگر را مد نظر دارد. اینک مهم این است، که فراگردها را تحلیل کنیم، نکات حساس در تکامل را که با مقاومت مواجه خواهد شد، بیابیم، اصلاحاتی استراتژی و تاکتیکی ارائه دهیم، سیاست را به کمال برسانیم و روشها و اشکالی برای عملی ساختن آن بیابیم، کارمندانی را برگزینیم و به کارگماریم که هم از نظر ایده‌ئولوژی و هم از نظر سازمان دهی بتوانند پراسترویکا را در تمام موارد به حساب آورند. فقط حزب می‌تواند کلیه این کارها را انجام دهد.

رهبری اقتصادی و مسائل مرتبط با اقتصاد به دولت و سازمانهای دیگر مربوط می‌شود، که مسئول این امورند، این برداشت بنابر بداهه مورد توجه قرار نگرفته است، از تجربه تکامل یافته است. حزب باید کار خودش را انجام دهد و همه سازمانهای دیگر هم کار خودشان را. چون اگر چنین نباشد، رهبری حزبی و همچنین فعالیت ایده‌ئولوژی و آموزش نو بسیج شده‌ها به نحو مطلوب انجام نخواهد شد.

جامعه ما از نظر تاریخی چنین تکامل یافته که همه آنچه در حزب عمل می شود، در زندگی روزمره کشورمان نیز مورد قبول قرار می گیرد. در کشور ما مخالف رسمی وجود ندارد. بدین ترتیب (ک پ د س یو) به عنوان حزب حاکم مسئولیتی بزرگتر دارد. بدین علت تکامل مداوم دموکراسی درون حزبی را، تقویت اصول رهبری گروهی را و بازتر شدن فضای کار را در حزب، فوری ترین وظایف خود می شناسیم. کمیته مرکزی خواستار است که افراد در مناصب مسئول، قانع، منزه و بی ریا باشند و هیچ نوع مجیزخوانی و کوچک ابدالی را تحمل نکنند. در حزب نباید کسی وجود داشته باشد، که خود را از هر انتقادی مبرا بشناسد، یا کسی، که مجاز به انتقاد نباشد.

آگاه بودیم، که برای دگرگونی بایست با تغییر روش تفکرمان و کنشمان، سازمانمان، سبک و روش کارمان را آغاز کنیم، و آن هم از بالاترین اشخاص در بالاترین مناصب.

با تصمیمی قاطع راهی را برگزیده ایم، که هدف آن این است که شخصیت هایی را حمایت کنیم که صاحب نظرند، تفکری روشن و تحرکی پویا دارند، قادرند وضع را با نگرشی انتقادی برآورد کنند، از ضابطه گرایی و پایبندی به معتقدات پرهیز می کنند، برای مسائل راه حل های ابداعی می یابند، انسان هایی که می توانند و می خواهند و می دانند چگونه شجاعانه پیش روند، و چگونه موفقیت را به دست آورند. پراسترویکا برای چنین انسان هایی فضای وسیعی برای فعالیت خلاقه شان آماده ساخته است.

طبیعتاً هیچ نیازی به تغییر تمامی پستها نیست. و چنین کاری در واقع ممکن هم نمی بود. اما طبیعی است که تغییرات پرسنلی

وجود خواهد داشت، خواه در مناصب عالی و خواه در پستهای متوسط و یا در بعضی از مؤسسات. به نیروی تازه نیاز داریم. در واقع تمامی این کارها انجام شده است. از این گذشته فراگردی طبیعی نیز وجود دارد که منظور می‌شود: بسیاری از اشخاص هم اکنون به هدف مورد نظر در کارشان رسیده‌اند. بعضی آن‌ها را ندارند که اینک مسئولیتی تازه برعهده بگیرند. اینها قابل فهم است، و هیچ دلیلی وجود ندارد، که وضع را مهیج جلوه‌گر سازیم.

هرزمانی خواسته‌های خاص خودش را دارد، خواستاران پیشرفت خودش را و روش خاص خودش را برای برخورد با مسائل، آن‌ها کسانی که از این توان برخوردارند که خود را متحول سازند، و در امور سیاسی، سازمان دهی و ایده‌تولوزی راه نو را دنبال کنند، موفق خواهند شد و کارکنان و سازمانهای حزبی نیز از آنان حمایت خواهند کرد. اکثریت نیروهای ما این آمادگی را دارند، گرچه به انحاء متفاوت، بعضی خواسته‌های تازه زمان را زودتر می‌پذیرند، بعضی دیگر بایست دوبار درباره آن فکر کنند. در اصول از این برداشت آغاز می‌کنیم که اکثریت این توان را دارد که مسائل پراسترویکا را حل کند. به هر حال نمی‌توانیم با وضعی بسازیم که همه امور براساس روشهای از قبل معمول شده انجام شود، بدون آنکه در انجام امور تسریع گردد، یعنی بی آنکه کارها با سرعتی بیشتر به انجام رسد.

پراسترویکا خواهان صلاحیت و حداکثر حرفه‌ای بودن است. بدون برخوردار بودن از آموزشی مدرن و چند جانبه، بدون آگاهی گسترده در زمینه‌های تولید، علوم و تکنولوژی، تشکیلات، کار و آفرینش محرکه برای کار، علم الاجتماع و علم روانشناسی ممکن

نخواهد بود. به سخن کوتاه: بایستی تا آنجا که امکان پذیر باشد به توان روشنفکری متکی گردیم و کارآمدی خلاقه آن را افزایش دهیم.

مایلم بار دیگر برفعالیت حزب در زمینه تئوری تأکید کنم. در این زمینه هم کار عظیمی انجام می شود. اما در این جا هم خواست ما دموکراسی بیشتر است، و فرصت نخواهیم داد، که یک فرد یا گروهی از افراد از موقع انحصاری برخوردار گردند. کمیته مرکزی (ک پ د س یو) تمامی نیروهای خلاقه را در حزب و در اجتماع فرا می خواند تا همگی در این کار شرکت جویند. اگر بگذاریم که همه از مرکز برخیزد، و یا آنچه به مراتب بدتر است، بگذاریم که یک فرد یا گروهی از افراد تصمیم گیرنده باشند، در اینصورت بیم آن می رود که گرفتار تفکری بی تحرک گردیم. چنین حالی ضربه ای سخت بر برنامه پراسترویکا و تکامل جامعه خواهد بود. تاریخ (ک پ د س یو) از این نظر تعدادی تجربه های سوگ برانگیز و تلخ را شامل می شود. نبایست نقش علم الاجتماع و نیروهای خلاقه حزب را بدان محدود ساخت، که تصمیمات و یا سخنرانی های صاحب مقامهای بزرگ را تفسیر کنند. ما عملکردی جداگانه برگزیده ایم بنابر اصول و سنت لنین عمل خواهیم کرد.

۴- غرب و پراسترویکا

همواره علاقمند بوده ایم دریابیم، که نسبت به پراسترویکا در خارج از کشور و بخصوص در غرب چگونه قضاوت می شود. و این تنها به خاطر کنجکاوی نیست، بلکه به عنوان سیاستمدار به این کار موظف هستیم. شاهدیم که فراگرد دگرگونی با علاقمندی در حال

تشدید برخوردار کرده است، نه فقط به این علت که جالب توجه است یا به خاطر اینکه مرتبط با تقدیر ملتی بزرگ است بلکه به خاطر آنکه دگرگونی در کشور ما به حق به عنوان رویدادی با پیامدی بین‌المللی مهم تلقی می‌شود. یکی از روزنامه‌های اروپای غربی می‌نویسد: «آنچه در شوروی روی می‌دهد به تمامی جهان مربوط می‌شود.»

مایلم نخست این نکته را مورد توجه قرار دهم، که علاقه جدی اکثریتی عظیم از انسانها در سرتاسر جهان نسبت به پراسترویکا از خوشبینی و این آرزوی صمیمانه نشأت می‌گیرد، که دگرگونی آغاز شده در اتحاد شوروی با موفقیت به پایان رسد. دنیا از پراسترویکای ما انتظاری فراوان دارد، امیدوار است که تأثیر آن بر تکامل جهان و روابط بین‌الملل در مجموع مثبت باشد.

مقامات رسمی و اغلب وسائل ارتباط جمعی غرب نخست اعتماد کمی نسبت به رفرمهایی که از آوریل ۱۹۸۵ به بعد اعلام شده‌اند، نمایان ساختند. تفسیرهای نیشدار بیشتر بود: شنیده شد که تیم عوض شده است، و تیم تازه می‌خواهد هرچه زودتر ممکن گردد برنامه‌های تازه و طرح‌های تازه به افکار عمومی ارائه دهد. روس‌ها ملتی هیجان زده‌اند و عادت کرده‌اند، که صاحبان قدرت جدید گناه نابسامانیهای موجود را برگردن سلف خود بیندازند، در حالی که همه چیز به حال گذشته باقی می‌ماند. با گذشت زمان، بار دیگر انتقادات فروکش خواهد کرد و برنامه‌ها به فراموشی سپرده خواهد شد.

لکن این قضاوت نمی‌توانست مدتی طولانی پایدار بماند. امروز کاملاً عیان شده است که دگرگونی یک واقعیت تاریخی است و مدام بر نیروی آن افزوده می‌شود. پس از جلسه کمیته مرکزی (ک پ د س

یو) در ژانویه ۱۹۸۷ دیگر هیچ کس نمی توانست این واقعیت را انکار کند که کشور ما، دورانی از رفورمی شجاعانه و بسیار گسترده را می گذراند.

لحن تازه انتقادهای در تفسیرهای مرتبط با جلسه کمیته مرکزی در ژوئن ۱۹۸۷ واضحتر شد. آنگاه اذعان می شد که گستره و حجم رفورمهای اعلام شده در رهبری اقتصادی، از پیش بینی های اغلب شوروی شناسان پیش افتاده است. توانستیم ناظر باشیم که در غرب، عده زیادی چنین بحث آزاد و فراگیر و چنین اقدامات سازنده همه گیری را انتظار نمی داشتند. اصطلاح «نیمه راه» که خصوصیت فعالیت های ما را حتی تا ژوئن با آن مشخص می ساختند، اینک که درباره تصمیمات جلسه کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در ژوئن گزارش می شد، دیگر به کار برده نشد. اینک ما به مراتب از «دایره گچی» برتر رفته بودیم، دایره گچی ای که غرب با آن امکانات و خواسته های ما را مشخص ساخته بود. اما قبل از این جلسه هنوز هم در موارد متعدد به گوشه و کنایه گفته می شد که «طرح های رفورم گورباچف» از شور افتاده است.

اکنون از «انقلاب دوم» از فراگرد دگرگونی ای بازنگرداندنی و «جهشی به پیش» براساس رفورمهای تازه در مسائل اقتصادی و حقوقی سخن در میان است. در غرب، اینک اهمیت جلسه ژوئن را برای فراگرد دگرگونی، بهتر ارزیابی می کنند. در پیامد آن این الزام اهمیت بیشتر یافته است که نسبت به این دگرگونی اظهار نظر شود. از ما به خاطر سرعت دگرگونی انتقاد می شود. برای «چپها» بیش از حد کندیم. و برای «راستها» جهش هایمان بیش از حد بزرگ است. اما

ظاهراً همه در این نکته عقیده مشترک دارند که رهبری شوروی واقعاً خواستار اجرای رفورم است.

ناظران غربی می خواهند بدانند که دگرگونی در شوروی، اگر دنبال شود، برای جهان چه پیامدهایی خواهد داشت. می خواهند بدانند که برای غرب کدام یک بهتر است: توفیق یا عدم توفیق پراسترویکا.

برای این پرسشها ظاهراً یک سلسله پاسخ وجود دارد بسیاری از متخصصین صلاحیتدار اذعان دارند، که تکامل اجتماعی و اقتصادی در جامعه شوروی را می توان تسریع کرد و توفیق کوششهای فعلی در زمینه دگرگونی تأثیری مثبت در سطح بین‌المللی خواهد داشت. برحق اینان استدلال می کنند، که اجتماع ملل از رشد رفاه ملتهای شوروی و پیشبرد دموکراسی فقط سود خواهد برد. گستره و حجم تصمیمات اجتماعی و اقتصادی جماهیر شوروی اسناد و قراینی برای تضمین سیاست خارجی صلحجویانه محسوب می شوند. بنابراین پیام به رهبران قدرتهای غربی چنین خواهد بود: از پراسترویکا در هراس نباشید، آن را موضوعی برای جنگ روانی تلقی نکنید، بلکه به یاری مکانیسم روابط اقتصادی و تبادل فرهنگی و انسانی آن را مشوق باشید، ابتکار شوروی را برای کاهش تسلیحات و برای بهبود اوضاع بین‌المللی جدی بدانید و درصدد برآید این مسائل را با توافق حل کنید.

بی آنکه به جزئیات اظهارنظرها و پیش بینی ها توجه گردد، که ممکن است مورد اختلاف باشد، در مجموعه ما موضع گیری غرب را واقع گرایانه می دانیم و جهت گیری بیشتر سازنده آن را خوش آمد می گوئیم. این جهت گیری در کوششهایی که برای بهبود روابط

بین‌المللی به عمل می‌آید نقطه تفاهم است، و بازتاب افکار عمومی به‌شمار می‌رود.

سیاستمدارانی هستند که سعه صدر دارند: درک می‌کنند که غرب، اگر از نشان دادن واکنش مثبت به پیام مثبت مسکو غافل بماند و خود را از برداشتهای غلط درباره اتحاد شوروی و تخیلات خود آفریده رها نسازد، اشتباهی با ابعاد تاریخی خواهد کرد.

در وسایل ارتباط جمعی و مباحث سیاسی غرب برای نظرگاه دیگری هم تبلیغ می‌شود. هنوز هم کوشش می‌شود، که اهداف سیاست ما را خدشه دار سازند. مرتبط با پویایی سیاست داخلی و خارجی ما پیش‌گویی‌هایی مایوس بیان می‌کردند و اشباح وحشت‌برانگیز بردیوارها می‌نمایاندند. در این کردار بار دیگر مشخص می‌شود، تا چه حد افکار دوران جنگ سرد عمیق ریشه دوانیده و مصرانه پایدار مانده است و به تفکر ضد شوروی پاره‌ای از گروه‌ها شکل می‌بخشد. اگر فقط طرح مسائل جنبه دانش پژوهی می‌داشت، یا انجام وظیفه سازمانهای تبلیغاتی می‌بود، به‌سادگی نادیده انگاشته می‌شد. تجربه در نهایت معلوم خواهد ساخت که حقیقت کجاست. اما می‌خواهند انسانها را با این ادعا هراس زده کنند، که پراسترویکا ممکن است عاملی برای رشد اقتصادی و تقویت نیروی نظامی شوروی گردد و بدین سان «خطر اتحاد شوروی» افزایش یابد. بنابراین در روابط با اتحاد شوروی بایست عدم توفیق احتمالی پراسترویکا را مبنا قرار داد، و هدف عمومی بایست ممانعت از عملی شدن دگرگونی باشد، که چنین رفتاری منطبق خواهد بود با اصول پذیرفته شده از طرف مخالفین متعصب اتحاد شوروی: «وضع

اتحاد جماهیر شوروی هرچه بدتر، همان قدر وضع غرب بهتر!» گروه‌های راست گرای تندرو حتی کوشش هم نمی‌کنند، که اکراه خود را نسبت به پراسترویکا پنهان سازند چون پراسترویکا به اثبات رسانیده که نظریهٔ این گروه‌ها، مبنی بر اینکه سوسیالیسم چیزی ندارد که به «جهان آزاد» عرضه کند، غلط است. به نظر این گروه‌ها کنار نهادن اعتقادات مستهلک شدهٔ دوران سکون در جامعهٔ شوروی یک فاجعه ایده‌ثولوژی محسوب می‌شود. آنان بایست تمامی دکترین ضد شوروی و خط مشی ناشی از آن را بازاندیشند. افسانه «خطر اتحاد شوروی» چون حباب هوا از بین خواهد رفت، افسانه‌ای که به ظاهر از اینجا سرچشمه گرفته، که اتحاد شوروی ناتوانی خود را برای درگیر شدن با مشکلاتش با توسعه‌طلبی جبران می‌کند.

حتی این کوشش به عمل آمده است که فضای باز و روند دموکراسی را خدشه‌دار سازند. از جمله اخباری خلاف، از منابع اتحاد جماهیر شوروی منتشر ساختند که در آنها منابع خبری را در شوروی گزارش کردند. لکن بزودی برملاء شد که هرگز چنان مطالبی در شوروی منتشر نشده بود. می‌خواهند ما را با این روشها تحریک کنند، تا برافکار عمومی لجام زنیم، و از روند دموکراسی چشم‌پوشیم، و می‌خواهند بین ما و وسائل ارتباط جمعی ناآرامی به وجود آورند. هدفشان این است که فراگردهایی را که جزئی از پراسترویکا است مخدوش سازند، اما پراسترویکا بدون فضای باز و روند دموکراسی تفکرناپذیر است.

کوشیده‌اند تا بین شهروندان ما تخم تردید نسبت به راستین بودن پراسترویکا بیفشانند، و کوشیده‌اند شهروندان ما را بامشکلاتی که

انتظار بروز آنها می‌روند دچار حجب سازند و یا امیدهایی واهی در آنان بیدار کنند. امید دارند که ملت ما را نسبت به رهبران کشور بدبین کنند، رهبری را به‌سستیز با دیگران وادارند و حزب و اجتماع را گرفتار نفاق سازند.

بخصوص در ایالات متحده بعضی از سیاستمداران و وسائل ارتباط جمعی کوشیده‌اند، تا پراسترویکا را ناشی از فشار غرب بنمایانند و کوششی «لیبرالیستی» بشناسانند. طبیعتاً به‌سادگی نمی‌توان با مبلغین غربی، که برپره‌های مفاهیم دموکراسی چنین خوب بازی می‌کنند، درافتاد. اما مازمانی به‌خصوصیت دموکراسی جوامع غربی اعتقاد خواهیم یافت، که کارگران و کارکنان در غرب، صاحبان کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی و رؤسای بانکها را خودشان انتخاب کنند و زمانی که وسایل ارتباط جمعی شرکت‌های سهامی، بانکها و مدیران آنها را زیر آتش رگبار انتقاد بگیرند، و درباره فرارگردهایی که در واقع در غرب در جریان است به‌بحث پردازند، نه آنکه فقط مدام بی‌نتیجه با سیاستمداران درگیر مشاجره باشند.

بعضی از منتقدین تظاهرات جنبی مشقت باری را در اجرای پراسترویکا اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. آنان تورم، بیکاری و تشدید تجزیه اجتماع را پیش‌گویی می‌کنند، یعنی آنچه را غرب از آن «غنی» است. یا ادعا می‌کنند که کمیته مرکزی مخالفانی قدرتمند در حزب و بین مسئولین اقتصاد دارد. یا ادعا می‌کنند، که ارتش ما این دگرگونی را پذیرانمی‌شود، و یا آنکه (ک‌گ‌ب) (۴۲) هنوز کلام آخر را بیان نکرده است. برای آنکه به هدفشان برسند آماده‌اند که از هر وسیله‌ای یاری گیرند. متأسفانه باید اطلاعاتی در اختیار مخالفانمان بگذارم که موجب

تضعیف روحیه آنان خواهد شد: اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی در حال حاضر بیش از هر زمان دیگر توافق دارند، و هیچ چیز وجود ندارد که این وحدت را متزلزل سازد، هم در ارتش و هم در کمیته امنیت دولت (ک گ ب) و سایر دوایر دولت حزب از اقتدار کامل برخوردار است و از نظر سیاسی صاحب رأی پراهمیت است. کوشش برای اجرای پراسترویکا موقع حزب را تثبیت کرده است و به وظایف اخلاقی و سیاسی آن در اجتماع بعدی تازه بخشیده است. برای رعایت انصاف مایلم اضافه کنم، که ناظرین صاحب صلاحیت غربی خصوصیت سوسیالیستی دگرگونی ما را و هدف آن را در تحکیم سوسیالیسم کاملاً درست تشخیص داده‌اند. اما آن کسانی که افکار عمومی غرب را از پراسترویکا می‌هراسانند، در واقع خود از توفیق آن در هراسند، گرچه فقط از این بابت باشد که دیگر نمی‌توان سخن از شبیح «خطر شوروی» گفت و به این علت که دیگر بر تصویر واقعی کشور ما نمی‌توان با «تصویر خصم» مسخ شده و زشت پرده افکند و رقابت تسلیحاتی بی‌معنی را با شعارهای عوام فریبانه و به‌منظور سودبری ادامه داد.

چگونه امکان دارد، آنگاه که برنامه‌های تکامل ما موفق باشد، به‌ملت این دروغ را قبولانند، که سوسیالیسم یک سیستم قابل دوام نیست که بتواند به‌اتباع جامعه‌اش لباس و غذا برساند؟ این تصور که کشور ما «قلمروی بدیها» است، انقلاب اکتبر یک اشتباه تاریخ بوده است و دوران پس از انقلاب را «حرکت پر خم تاریخ» بخوانند، قابلیت باوری را از دست می‌دهد. در حقیقت پراسترویکا مطلوب بعضی‌ها نیست. امروز بی‌محابا کوشش می‌شود که رفورمهای جاری

در اتحاد جماهیر شوروی را انکار کنند و به کثافت بکشند - این مطلبی است که مجله آلمان غربی «اشترن» می نویسد - و چنین ادعا می شود، که موضوع فقط تثبیت موقع سیستم کمونیستی است و کرملین فقط یک هدف را می شناسد - سیستم خود را کارآمدتر سازد. «بله، به خاطر خدا، اگر مبارزه با فساد و رهبری بد اقتصادی سیستم کمونیسم را تثبیت می کند، بنابراین منطق دموکراسی بهترین فضای رشد برای مارکسیسم - لنینیسم خواهد بود!» مایلیم که بر این جملات نقل قول شده چند جمله ای اضافه کنم. اگر سوسیالیسم واقعاً با دموکراسی و کارآمدی اقتصادی نمی تواند سازش کند، آن گونه که مخالفین مدعی هستند، پس اینان هیچ دلیلی ندارند که نگران آینده خود و سودهای خود باشند.

وقتی ما از خودمان انتقاد می کنیم، و چنان که هیچ کس در غرب، شرق یا هرکجای دیگر از ما انتقاد نکرده است، این کار را فقط بدین علت می توانیم انجام دهیم، که قوی هستیم و از آینده هراسی نداریم. برابر تمامی انتقادهای پایدار خواهیم ماند، ملت و حزب پایدار خواهند ماند. اما اگر رفورم ما نتایج مورد انتظارمان را به بار آورد، در این صورت منتقدین سوسیالیسم نیز ناچار به قبول «پراسترویکا» در رفتار خود خواهند شد.

دشمنانمان را دچار ندانم کاری ساخته ایم، چون خودمان اشتباهاتمان را از آنان بهتر می شناسیم و با صمیمیت و قاطعیت بیشتر درباره آن حرف می زنیم. بنابراین مردم در غرب، کم کم از این کار دست برمی دارند که هریاوه ای را باور کنند، که برایشان درباره اتحاد شوروی گفته می شود. همه اینها مناسب برای تقویت اعتماد

به سیاست در کشورهای غربی نخواهد بود.

در مباحثاتم با آمریکایی‌ها و سایر مردم از کشورهای غربی هر بار بی‌پرده سؤال کردم، که آیا می‌خواهند برای اتحاد شوروی این امکان را فراهم سازند، که با کاستن از هزینه‌های تسلیحاتی منابع بیشتری را در اقتصاد و تکامل اجتماعی به کارگیرند. یا آنکه غرب کاملاً برخلاف اتحاد جماهیر شوروی با تسریع رقابت تسلیحاتی می‌خواهد بیش از شکیبایی مان تحمیل کند، تا در انجام وظیفه عظیمی که برعهده گرفته‌ایم ناموفق بمانیم، و آیا می‌خواهد رهبری شوروی را ناچار سازد، مدام بیشتر منابع خود را برای امر بی‌بازده تسلیحات مصرف کند؟ آیا در نهایت فقط موضوع این نیست، که مجبورمان سازند، تا اتحاد جماهیر شوروی فقط حواسش را متمرکز امور داخلی خود کند، تا غرب بر مابقی جهان سلطه خود را پایدار سازد؟

لیکن این مسئله وجه دیگری هم دارد. آن کسانی که امید دارند، بر شوروی بیش از بردباریش تحمیل کنند، از رفاه اقتصاد خودشان بیش از حد دچار غرور شده‌اند. توفیری ندارد که آمریکا چقدر ثروتمند است، آنان نیز نمی‌توانند همچنان سالانه سیصد و سی میلیارد دلار برای تسلیحات هزینه کنند. افزایش هزینه‌های تسلیحاتی کسری بودجه را افزایش می‌دهد. در حال حاضر ایالات متحده آمریکا دوسوم مبلغی را که برای تسلیحات خرج می‌کند، قرض می‌گیرد. بدهکاری ایالات متحده در سطح دولت فدرال در همان سطحی است که بدهکاریهای پنتاگون، و این بدهی است که نسلهای متعددی از آمریکایی‌ها باید پرداخت کنند. زمانی این رشته گسسته خواهد شد. اما، این امری است که فقط به مردم آمریکا مربوط

می شود.

گاه چنین برداشتی دارم که سیاستمداران آمریکایی، وقتی سیستم کاپیتالیستی و دموکراسی خودشان را می ستایند، در هر دو مورد چندان هم مطمئن نیستند و از رقابت با اتحاد جماهیر شوروی در شرایط صلح هراس دارند. این امر آنان را برآن می دارد که ماشین جنگی را فعال نگاه دارند و تنش را داغ کنند. احتمالاً بعضی از ناظران پس از مطالعه این سطور خواهند نوشت، گورباچف فقط از دموکراسی غرب آگاهی ناکافی دارد. اما متأسفانه من هم این و هم آن را می شناسم، و به هر حال به حد کافی می شناسم تا محکم به دموکراسی سوسیالیستی و به انسان دوستی سوسیالیستی اعتماد کنم.

برای مسائلی که جدی بحث می کنیم، راه حل خواهیم یافت، و به اهدافی، که برای خود تعیین کرده ایم خواهیم رسید. در این موارد بایست مشرب ملت ما را هم مورد توجه قرار داد. آنگاه که احساس تعهد و میهن پرستی این ملت بیدار شود، دیگر از هیچ تلاشی برای دست یابی به هدفهایش فروگذار نمی کند. اتحاد جماهیر شوروی سرزمینی است عظیم، غنی از ذخایر معدنی و کارگران ماهر و با منبعی پراهمیت از دانسته ها. تقریباً تمامی کارکنان، دوران تحصیلات دبیرستانی را گذرانده اند. بنابراین، ما را اینقدر عجولانه به «زیاله دانی تاریخ» نریزید، ملت شوروی به چنین تصویری فقط می تواند بخندد. در گفتگویم با گروهی از اعضای مجلس نمایندگان در آوریل گذشته گفتم، اجرای برنامه های ما و نوسازیها، نه برای ملت آمریکا و نه برای هیچ کشور دیگری تهدیدی سیاسی یا اقتصادی نخواهد بود. همین

حرف را هم در کرملین برابر شرکت کنندگان گردهمایی «جهانی بدون تسلیحات هسته‌ای، برای بقاء بشریت» تکرار کردم. خواست ما این است که درک شویم، و امیدواریم که جوامع ملل بپذیرند، نیازی نیست که کسی بازنده باشد و تمام جهانیان از تلاش ما برای بهسازی کشورمان سود خواهند برد.

اتحاد جماهیر شوروی و پراسترویکا نبایست برای هیچ کس تهدیدی به‌شمار آید، جز آنکه امکان دارد نمونه قابل تقلیدی گردد - اگر کسی از به‌سامان بودن این نمونه معتقد شود. و با وجود این مدام از نو ما را متهم می‌کنند، که خواستار آنیم که تمامی جهان را به کمونیسم کشانیم. این یاوه چه مفهومی دارد! این اتهام را مورد توجه قرار نمی‌دادم، اگر از جانب کسانی عنوان می‌شد، که به‌خاطر گذرانشان می‌نویسند و هیچ شرمی را هم نمی‌شناسند. اما تا به امروز هم می‌توان این ادعای نامرغ را برابر عموم از دهان به‌ظاهر دولتمردان مسئول شنید. واقعاً خلاف انتظارم روی داد، وقتی دو سال پس از پراسترویکا سیاستمدارانی نیز در این باره سخن گفتند، که همیشه برایشان ارزش قائل بوده‌ام. کوشیدم کشف کنم، چرا. دکترین ترومن، آیزنهاور و ریگان را می‌شناسیم. اما هنوز هیچ کس از ما نشنیده است که از «برقراری سلطه کمونیسم» سخن گفته باشیم. لنین گفت، که ما، دولت سوسیالیستی، تکامل جهان را بیشتر با کارآمدی اقتصادیمان تحت تأثیر قرار خواهیم داد.

توفیق پراسترویکا نشان خواهد داد که سوسیالیسم نه فقط قادر به انجام وظیفه تاریخی خود می‌باشد، تا برقله پیشرفت علمی - فنی بنشیند، بلکه سوسیالیسم با روشهای دموکراسی به‌حداکثر تأثیر

اجتماعی و اخلاقی به سود ملت خواهد رسید. یاری رسانان اصلی، تلاش، تیزذهنی، تخصص، استعداد، وجدان و درک مسئولیت ملت‌های شوروی برابر ملت‌های دیگر است.

توفیق پراسترویکا به کشورهای در حال توسعه یاری خواهد رساند، تا راهی برای اجرای نوسازی اقتصادی و اجتماعی خود بیابند، بی آنکه لازم باشد به استعمار نو امتیازی دهند و یا گرفتار چنگال‌های کاپیتالیسم شوند.

توفیق پراسترویکا آخرین استدلال در ستیز تاریخی خواهد بود، که کدام سیستم علائق انسانها را بهتر تأمین می‌کند. رها از تظاهرات جنبی شرایط سخت گذشته، تصویر اتحاد جماهیر شوروی جذابیتی تازه خواهد یافت، و اتحاد جماهیر شوروی به نحوی زنده مزایای محتوای سوسیالیسم را متجسم خواهد ساخت. کمال مطلوب سوسیالیسم تازه تر و قویتر از آن بیرون خواهد آمد.

مکرر توانسته‌ام مشخص سازم، که طرف‌های گفتگویم در غرب خوب درک می‌کنند. یک سیاستمدار غربی، که اصلاً کمونیست نیست، به من گفت: «اگر آنچه را مصمم به اجرای آن هستید اجرا کنید، پیامدهایی بس عظیم و واقعاً فراگیر خواهد داشت.»

برای خواننده خارجی احتمالاً سهل نخواهد بود، که مشکلات ما را درک کند. این امری است طبیعی. هرملتی و هرکشوری عادات زندگی خاص خودش را قوانین خودش را، آمال خودش را، مزایا و کمال مطلوب خودش را، دارد. این گونه‌گونی حیرت‌انگیز است، نبایستی خفه شود، بایست تکامل یابد. من به سهم خود از این کوشش بعضی از سیاستمداران دلزده شده‌ام که می‌خواهند به دیگران

بیاموزند، چگونه بایست زندگی کنند و چه سیاستی را باید پیش گیرند. آنان گرفتار این باور خودپسندانه‌اند، که روش زندگانی و سیاست کشورشان نمونه‌ای است پیشرو برای آزادی، دموکراسی، کارآمدی اقتصادی و استاندارد تأمین اجتماعی. به نظر من به مراتب دموکراسی تر می‌بود که درک می‌کردند، احتمالاً ملت‌های دیگر چشم انداز را آنچنان نمی‌بینند. در دنیای پیچیده و سردرگم ما غیرممکن است که همه چیز را با معیاری واحد بسنجیم. کوشش برای آنکه دیکتاتوری نظامی پایدار گردد و فشار اخلاقی، سیاسی و اقتصادی وارد آید، امروزه دیگر طرفداری ندارد. چنین رژیم‌هایی بی‌نهایت خطرناک‌اند، افکار عمومی جهان را گمراه می‌سازند و پیشرفت در راه صلح و همزیستی را مانع می‌شوند.

درک درست پراسترویکا، در عین حال درک درست سیاست خارجی شوروی است. در حقیقت اهداف پراسترویکا با علائق ما برای صلحی جهان فراگیر و امنیت بین‌المللی منطبق است. اگر غرب را بدان دعوت می‌کنیم، که کار ما را مسئول، صمیمانه و بی‌طرفانه بررسی کند، فقط علائق خودمان را مد نظر نداریم. ناتوانی، یا عدم آمادگی غرب برای درک پراسترویکا، یا منجر به بدفهمی درباره خواسته‌های ما در صحنه جهانی می‌شود، یا نمایانگر کوشش دیگری است برای آنکه سوء ظن را در روابط بین کشورها و ملت‌ها حفظ کنند و عمیق‌تر سازند.

ارتباط ذاتی بین سیاست داخلی و خارجی یک کشور در لحظات مهم بسیار تنگ و در عمل از اهمیت فراوان برخوردار است. تغییر جهت حرکت در سیاست داخلی اجتناب‌ناپذیر تغییر کردار در

برخورد بامسائل بین‌المللی را پیامد دارد. بدین علت اکنون، در شرایط پراسترویکا، وحدت فعالیت‌مان در خانه و در صحنه بین‌الملل بیش از گذشته عیان و قابل لمس است. برداشت جدید سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی، خط مشی آن و به پیامد آن اقدامی عملی در کاربرد بلاواسطه فلسفه، برنامه و عمل کرد دگرگونی است. فراگرد پراسترویکا در اتحاد جماهیر شوروی برای همکاری بین‌المللی امکانات تازه‌ای ایجاد می‌کند. ناظرین بی‌طرف می‌گویند که رشد سهم شوروی در بازرگانی بین‌المللی موجب تحرک بیشتر روابط خارجی اقتصادی و علمی - فنی خواهد شد، از جمله روابطی که سازمانهای بین‌المللی عامل اجرای آن می‌باشند.

خطاب به همگان، بی‌پرده اظهار می‌داریم: ما نیازمند صلحی مداوم هستیم، تا بتوانیم هم خود را مصروف اجتماعان سازیم و وظایفمان را برای بهبود کیفیت زندگی ملت‌های شوروی به‌انجام رسانیم. طرح‌های ما بلند مدت‌اند و جنبه اساسی دارند. بدین علت همه، از جمله طرف‌هایمان و رقیب‌هایمان در غرب، بایست درک کنند، که سیاست بین‌المللی ما هدفش آن است که دنیایی بدون تسلیحات هسته‌ای و رها از زورگویی ایجاد کند، و در روابط بین‌دولت‌داری متمدنانه را معمول سازد. این سیاست و اصولی که برپایه آن استوار شده است در عین حال بنیادی و در عین حال اعتماد برانگیز است.

قسمت دوم

تفکر تازه و دنیا

فصل سوم

دنیای امروز را چگونه می‌بینیم
ما کجا قرار گرفته‌ایم

پراسترویکا را در اوضاع تنش در حال تزايد بین‌المللی آغاز کردیم. سیاست تنش زدایی سالهای دههٔ هفتاد متوقف شده بود. فریادهای ما برای صلح نزد سلطه‌گرایان گوش شنوایی نمی‌یافت. سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی دچار خلاء شده بود. چرخ دوار تسلیحات همچنان در گردش است. تهدید بروز جنگ مدام افزوده می‌شود.

آنکس که به جستجوی راهی برای تغییر جهتی مطلوب می‌بود، خود را برابر این سؤالات می‌یافت: چه دلیلی در پس این رویدادها وجود دارد؟ دنیا در تکامل خود به کدام نقطه مهم رسیده است؟ برای یافتن پاسخی به این پرسشها، می‌بایست نگاهی هوشیارانه و واقع‌بینانه به چشم انداز جهان بیفکنیم و خود را از اعتیاد به روش اندیشیدن به قدرت رها سازیم. یا آنچنان که ما اصطلاحاً در روسیه می‌گوییم، بایست همه چیز را «باچشمانی نو» بنگریم.

دنیایی که در آن زندگانی می‌کنیم، این دنیای نسل فعلی بشریت چه منظری دارد؟ دنیای امروز پیچیده است، گونه‌گون است، پویاست، با گرایشهای در ستیز با یک دیگر آکنده است و پر است از نقیض‌های تند. دنیای تغییرات بنیادی اجتماعی است، که نشانه بارز آن انقلاب همه جا گسترده علمی - فنی است، تشدید بسیاری از مشکلات - مشکلات اقتصادی، محیط زیست، ذخایر طبیعی و نظایر آن - و تغییرات بنیادی در اطلاعات و ارتباطهاست. دنیایی است که در آن امکاناتی بی‌بدیل برای تکامل و پیشرفت را در کنار فقر، واپس ماندگی و گرایشهای قرون وسطی عرضه می‌دارد. دنیایی است با «میدانهای تنش» عظیم. چندین سال قبل ساده‌تر بود. تعداد معینی از قدرتها وجود داشتند، که علائق خود را مشخص ساخته بودند و برای رسیدن به توازن علائق بین خود کوشا بودند. اگر این کوشش موفق نمی‌بود با یکدیگر جنگ می‌کردند. روابط بین‌المللی براساس توازن علائق این قدرتها استوار شده بود. اینجا منطقه نفوذ یکی بود، آنجا منطقه نفوذ دیگری و جای دیگر منطقه نفوذ سوم. حال بنگریم که در دوران چهل ساله بعد از جنگ تا به امروز این وضع چه تغییری کرده است.

در تصویر سیاسی جهان ما، گروه گسترده دول سوسیالیستی نمایانند، دولی که در دوران نسبتاً کوتاه تاریخشان در راه پیشرفت و تکامل راهی طولانی را طی کرده‌اند، همچنین کشورهای کاپیتالیستی پیشرفته با علائق ویژه خود بر منطقه عظیمی مسلط‌اند، سرانجام تعداد زیاد کشورهای جهان سوم، که اغلب در دهه‌های سی و چهل قرن جاری تشکیل شده‌اند، و به‌عنوان کشورهای آسیایی، آفریقایی و

آمریکای لاتین به استقلال رسیده‌اند.

قابل درک است، که هرکشوری و هرگروهی از کشورها علائق خاص دارد. از نظرگاه منطق ابتدایی می‌بایست تمامی این علائق در سیاست جهانی اثر شایسته برجا گذارد. واقعیت چنین می‌نماید. بارها برای طرف گفتگوییم از کشورهای کاپیتالیستی گفته‌ام: بگذارید تا واقعیتها را در بررسی‌های خود مورد توجه قرار دهیم - یک دنیای کاپیتالیسم و یک دنیای سوسیالیسم وجود دارد، و علاوه بر آنها دنیای عظیم کشورهای در حال توسعه. دنیای اخیر موطن ابرمیلیونها انسان است. هرکشوری مشکلاتی دارد. اما کشورهای در حال توسعه صدها بار بیشتر از سایر کشورها مشکل دارند، و بایست به آن بیندیشیم. کشورهای در حال توسعه نیز علائق ملی خودشان را دارند. دهه‌های متوالی مستعمره بوده‌اند، و با سخت‌کوشی در راه استقلال خود جنگیده‌اند. اینک، که به استقلال رسیده‌اند، می‌خواهند زندگی مردمشان را بهبود بخشند، ذخایرشان را بنا بر تشخیص خودشان مورد استفاده قرار دهند و اقتصاد و فرهنگی مستقل را پایدار سازند.

آیا اصلاً امیدی می‌تواند وجود داشته باشد که به روابط عادی و منصفانه بین‌المللی دست یابیم، وقتی این روابط منحصرأ از علائق مثلاً اتحاد جماهیر شوروی یا ایالات متحده آمریکا، بریتانیای کبیر یا ژاپن تبعیت می‌کند؟ نه! مانیازمند توازن علائق هستیم. چنین توازنی در حال حاضر وجود ندارد. چون امروز ثروتمندان مدام ثروتمندتر می‌شوند و فقیران مدام فقیرتر. در جهان سوم تکاملی در جریان است، که می‌تواند تمامی سیستم روابط بین‌الملل را متزلزل سازد. هیچ کس نمی‌تواند با دنیای سوسیالیست، دنیای کشورهای در

حال توسعه و دنیای کاپیتالیستی پیشرفته قطع رابطه کند. گرچه این عقیده وجود دارد که سوسیالیسم فقط رویدادی تأسف برانگیز و گذران در تاریخ است که مدتهاست باید به زیاله دان ریخته شود. پس از آن دنیای سوم حرف شنو خواهد شد، همه چیز به حال سابق باز خواهد گشت، و بار دیگر رفاه به خرج دیگران امکان پذیر خواهد شد. لکن فرار به گذشته‌ها پاسخی به مبارزطلبی آینده نیست، بلکه رسوایی و ماجراجویی ناشی از ترس و بی‌اعتنایی است.

مانه فقط واقعیت دنیای رنگارنگ، چندین بعدی و نورا شناخته‌ایم، مانه فقط گونه‌گونگی علائق کشورها را تشخیص داده‌ایم، بلکه مسئله اصلی - گرایش در حال رشد برای وابستگی متغیر دولتهای اجتماع ملل - را عیان دیده‌ایم. این دیالکتیک تکامل زمان حال است. جهان - متناقض، آکنده از تفاوت‌های اجتماعی و اقتصادی، با وجود این پیوسته به یکدیگر و در مقیاسی بالا یک پارچه - از مشکلاتی بزرگ شکل می‌یابد و در راه خود کورمال از جنگل تضادهای در حال ستیز می‌گذرد.

واقعیت دیگر زمان ما، که آن هم با وضوح کامل دیده می‌شود بارز شدن و تشدید آن چیزی است که اصطلاحاً وظایف و مسائل جهان فراگیر خوانده شده‌اند، و درعین حال برای تقدیر تمدن اهمیت فراوانی یافته‌اند. منظورم حفاظت از طبیعت است، وضع نگران‌کننده محیط زیستمان است، هوا و دریا و منابع سنتی سیاره ما که آن سان که معلوم شده است پایان پذیرند. منظورم بیماریهای قدیمی و بیماریهای جدید هراس برانگیز است و نگرانی دسته‌جمعی ما برای بشریت: چگونه خواهیم توانست گرسنگی و فقر را در قسمتهای

وسیع از جهان پایان بخشیم؟ منظورم کوششهای معقول و مشترک برای کشف امکانات در فضا و دریا و به کارگیری دانشی که از آن حاصل می شود در راه رفاه بشریت است.

می توانم درباره کاری، که ما در کشورمان در سطح جهانی انجام می دهیم تا به حل این مشکلات کمک کنیم، فراوان سخن بگویم. وجهی چند از موضوع را وقتی درباره پراسترویکا سخن می گفتم، مورد توجه قرار دادم. آنچه در توان ما باشد انجام خواهیم داد.

لکن اتحاد جماهیر شوروی به تنهایی نمی تواند مسائل را حل کند. شرم نمی کنیم، که این گفته را تکرار کنیم و خواستار همکاری بین المللی گردیم. با آگاهی کامل از مسئولیتمان و بدون هرگونه ملاحظه از «حیثیت» می گوئیم، که همگی ما در جهان امروز مدام به یکدیگر بیشتر وابسته می شویم و نیازمان به یکدیگر دایم در حال تزايد است. اینکه چنین واقعیتی در دنیای ما وجود دارد و ما از آن آگاهیم، اینکه دنیای ما امروز در مجموع تقدیری واحد دارد، اینکه مادر یک سیاره زندگانی می کنیم، منابع آن را مورد استفاده قرار می دهیم و در ضمن استفاده درمی یابیم که پایان پذیرند، اینکه بایست صرفه جو باشیم و طبیعت و محیط زیست را حفاظت کنیم، برای همگی ما واقعتهایی معتبرند. لزوم استقرار نظم مؤثر و منصفانه بین المللی و مکانیسمی، که استفاده عقلایی ثروتهای طبیعی سیاره مان را توسط همه ابناء بشر به عنوان مالک ممکن سازد، مدام فوریت بیشتری می یابد.

در این امر است که بروابستگی پراهمیت خود، به تفکیک ناپذیری کل جهان و فوریت الزام متحد ساختن تمامی نیروهای بشر برای

هدف بقاء و آسایش امروز و فردا و آیندهٔ ابناء بشر، آگاه می‌شویم. با وجه دیگری از واقعیت امروز نیز بایست آگاهانه برخورد کنیم. با آغاز دوران هسته‌ای و استفادهٔ نظامی از انرژی هسته‌ای، بشر حیات جاودانش را از دست داده است. در گذشته‌ها جنگ بود، جنگ‌هایی وحشت‌انگیز، که میلیون‌ها و ابرمیلیون‌ها انسان قربانی می‌گرفتند، شهرها و دهکده‌ها را به‌ویرانه و خاکستر مبدل می‌ساختند و تمامی ملیت یا فرهنگی را نابود می‌کردند. اما ادامهٔ بقاء بشریت به‌وضوح مورد تهدید قرار نمی‌گرفت. ولی اگر امروز جنگی هسته‌ای آغاز شود، حیات را تماماً در سطح کرهٔ خاک معدوم خواهد کرد.

حتی آنچه در واقعیت غیرممکن است، یعنی نابود کردن بشریت در چندین بار، اینک از نظر فنی امکان‌پذیر شده است. زرادخانه‌های هسته‌ای موجود چنان عظیم‌اند، که برای هر انسان ساکن در زمین آن مقدار نیروی منفجره وجود دارد که بتواند سطح وسیعی را آلوده سازد. امروز یک زیردریایی عظیم استراتژی چنان توان نابودی را همراه خود دارد، که چندین برابر نیروی نابودی به‌کار برده شده در جنگ دوم جهانی است. و از این نوع زیردریایی‌ها چندین دوجین در جهان وجود دارد!

رقابت تسلیحاتی نیز همچون جنگ هسته‌ای پیروز نمی‌شناسد. ادامهٔ چنین رقابتی در کرهٔ زمین و گسترش آن تا فضا فقط تل‌انبار شدن و به‌حد کمال رسانیدن تسلیحات هسته‌ای را تسریع خواهد کرد، در حالی که هم اکنون نیز با سرعتی سرسام‌آور پیش می‌رود. ممکن است کار به‌آنجا کشد که دیگر اوضاع جهان بستگی به‌کردار سیاستمداران نداشته باشد، بلکه اسیر اتفاقا گردد. همه ما ملزم

به این آموزش می‌باشیم، که چگونه می‌توان در صلح زیست. بایست روش تفکر دیگری را بپذیریم، چون شرایطی که محیط برزندگانی امروز ماست، کاملاً از شرایطی که در سی یا چهل سال گذشته وجود داشت، متفاوت‌اند.

زمانش فرا رسیده، که از این کار دست برداریم، که سیاست خارجی را حامل سیاست قدرت تلقی کنیم. اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا در وضعی نیستند تا خواسته‌های خود را به دیگری به زود بقبولانند. گرچه این امکان وجود دارد که دیگری را زیر فشار بگذارند، به زانو درآورند، براو زخم زنند و مقاومتش را بشکنند، اما فقط برای مدتی محدود. سیاستی که به چشم اندازی بلند مدت، به زمانی گسترده بیندیشد نمی‌تواند دیگری را مقهور سازد. بنابراین تنها شق دیگری وجود دارد - روابط طرفها با حقوق متساوی. این را همه ما باید دریابیم. همراه با تسلیحات هسته‌ای که شرح داده شد، بوم‌شناسی، انقلاب علمی - فنی و همچنین نوآوریها در زمینه اطلاعات و ارتباطات ما را مکلف می‌سازد که رفتاری محترمانه نسبت به هم نیز واقف شویم. نظر ما این است که برای همه امور راه حلی وجود دارد، اما برای رسیدن به آن همه باید بار دیگر درباره نقش خود در جهان بیندیشیم و رفتاری مسئولانه پیش گیریم.

تفکر سیاسی جدید

در دو سال و نیمی که از آوریل ۱۹۸۵ می‌گذرد، به هدفهایمان برای شناخت وضع جهان و آگاهی برتغییر مطلوب جهت، فاصله‌ای را پیموده‌ایم و کمی نزدیکتر شده‌ایم. درباره گامهای عملی نیز خواهیم

نوشت، که در راه بهبود بنیادی جو بین‌الملل برداشته‌ایم. اما نخست درباره لب مطلب.

پس از آنکه در بیست و هفتمین اجلاس حزبی برداشتمان را از جهانی پر از تضاد، از وابستگی متقابل متمایز شده و در اصول یک پارچه روشن ساختیم، براین اساس کوشیدیم تا سیاست خارجی مان را استوار کنیم. گرچه ما در آینده نیز، تا آنجا که به سیستم سوسیالیستی ما، به نظرات ما در زمینه‌های ایدئولوژی و مذهبی، و در زمینه سطح زندگی مان مربوط شود، از دیگران متفاوت خواهیم ماند، این گونه تفاوتها مطمئناً همچنان باقی خواهد ماند. اما آیا به این علل می‌بایست باهم دوئل کنیم؟ درست‌تر نمی‌بود که درباره آنچه ما را جدا می‌سازد بزرگ منشی نشان دهیم، به خاطر علائق بشریت در مجموع و به خاطر زندگی در کره زمین؟ انتخابمان را ما کرده‌ایم و با بیان تعهدآور و اعمال آگاهانه خط سیاسی تازه‌ای رامسلم ساخته‌ایم. انسانها از تنشها و درگیریها به ستوه آمده‌اند. مایلند به جستجو پردازند و دنیایی ایمن و قابل اعتماد بیابند، دنیایی که در آن هرکس بتواند فلسفه‌اش را، عقاید سیاسی و ایده‌ئولوژی‌اش را و روش زندگی‌اش را حفظ کند. با چشمانی باز ناظر تکامل فعلی هستیم. مشاهده می‌کنیم، که تمامی یک‌سو نگرها پابرجایند و نظرات کهنه شده ریشه‌های عمیق دوانیده‌اند. براین زمین، نظامی‌گری و سیاست قدرت جاه‌طلبانه، نشو می‌کنند. کشورهای دیگر را به عنوان هدفی برای فعالیت‌های سیاسی و غیرسیاسی خود می‌شناسند، حق تصمیم‌گیری مستقل و سیاست خارجی غیر وابسته را از آنان سلب می‌کنند.

نمی‌خواهیم برای حل مسائل مختلف منطقه‌ای روشهایی فوق بنیانی پیشنهاد کنیم، گرچه در پاره‌ای از موارد چنین روشهایی نیز لازم می‌شود. می‌خواهیم با مسائل بین‌المللی چنان برخورد کنیم، که به علت درگیری شدت نیابند. گرچه ویژگی فعلی روابط بین غرب و کشورهای در حال توسعه را تأیید نمی‌کنیم، اما برای گسستن آن فشار وارد نمی‌آوریم. بیشتر به این باور گرایش داریم که این روابط باید تغییر شکل دهند، باید آن را از استعمار نورهانید، استعماری که از استعمار کهنه فقط به خاطر زیرکانه بودن مکانیسم استثمار متفاوت است. شرایطی لازم است، که براساس آن کشورهای در حال توسعه مسلط بر ذخایر طبیعی و انسانی خود شوند و آنها را به سود خود و نه به سود کشوری دیگر به کار گیرند.

عادی کردن روابط بین‌المللی در زمینه‌های اقتصادی، ارتباطات و بوم‌شناسی بایستی ویژگی بین‌المللی گسترده‌ای یابد. اما چنان می‌نماید، که انگار غرب مایل است همه چیز را در خانواده نگاه دارد، یعنی در محدوده پنج یا هفت کشور مهم غربی. احتمالاً توضیح و کوششهای غرب برای بی‌حیثیت کردن سازمان ملل نیز همین است. ادعا می‌کنند، سازمان ملل اهمیت خود را از دست می‌دهد و در آستانه از هم پاشیدگی است. چنین مطلبی را امروز می‌گویند، در دنیایی با این همه علائق مختلف تعداد زیادی از کشورها، که در آن یافتن توازن علائق فوریت‌ترین و مهمترین وظیفه است. در این شرایط سازمان ملل با تجربیاتش در همپایگی و در همکاری بین‌المللی نقشی مهمتر از همیشه برعهده دارد.

صحیح است، که کوششهای سازمان ملل همواره موفق نبوده

است. اما به نظر من این سازمانی است که مناسبترین محیط را برای جستجوی توازن علائق، که برای تثبیت وضع جهان بسیار مهم است، در اختیار می‌گذارد.

خوب می‌دانم که همه اینها یک شبه تغییر نمی‌کند، می‌دانم، که غرب و ما در وضعی جدی به انحاء متفاوت عمل خواهیم کرد. ولی همان‌طور که قبلاً گفتم، ملتها امروز چون گروهی کوه‌نورد می‌مانند، که با طناب صعود به یک دیگر متصل شده‌اند. یا همه باهم تا قله صعود خواهند کرد، یا باهم به قعر سقوط می‌کنند. برای آنکه از فاجعه جلوگیری کنیم، بایست سیاستمداران بلندپایه خود را والاتر از علائق تنگ‌نظرانه بدانند و وضع حساس امروز را درک کنند. بدین علت لازم است، وضع موجود را بار دیگر ارزیابی و یکایک عوامل آن را شناسایی کنیم. امروز دیگر امکان ندارد که سیاستی را بنا بر پیش‌فروض سال ۱۹۴۷، دکترین ترومن و سخنرانی چرچیل در فولتن، استوار سازیم. لازم است، به روشی تازه فکر کنیم و رفتار کنیم و آنچه مشکلتر می‌نماید، تاریخ در انتظار نمی‌ماند، ملتها نبایستی وقتشان را هدر دهند. فردا ممکن است بسیار دیر باشد، و شاید پس فردایی اصلاً وجود نداشته باشد.

اصل بنیادی در ترتیب جدید سیاسی بسیار ساده است: جنگ هسته‌ای نمی‌تواند وسیله‌ای باشد، که با آن بتوان به اهداف سیاسی، اقتصادی، و ایدئولوژی رسید. این نتیجه‌گیری واقعاً انقلابی است، چون بدان مفهوم است که تصور معمول از جنگ و صلح را مردود می‌سازد. کاربرد سیاسی جنگ است، که همواره به عنوان توجیه، به عنوان توضیحی «عقلایی» برای جنگ عنوان می‌شود. جنگ اتمی

بی معنی است، غیر عقلایی است. در یک درگیری هسته‌ای جهان فراگیر، نه پیروز و نه شکست خورده‌ای وجود خواهد داشت. پیامد اجتناب‌ناپذیر آن نیستی تمدن خواهد بود. بیشتر نوعی خودکشی است، و نه جنگ به مفهوم معمول کلمه.

اما تکنولوژی نظامی در این اثنا تا بدانجا تکامل یافته است، که امروز حتی یک جنگ غیر هسته‌ای نیز یا یک جنگ هسته‌ای تا آنجا که به نیروی تخریب‌کننده مربوط می‌شود، قابل قیاس است. بنابراین صحیح است که در طبقه بندی جنگ‌های هسته‌ای، «گونه» برخورد مسلحانه بین ابرقدرتها را هم در زمره جنگ هسته‌ای منظور کنیم.

در نتیجه این تکامل وضعی کاملاً جدید ایجاد شده است. در طول قرون، آری، حتی در طول هزاره‌ها نوعی خاص از تفکر و رفتار شکل گرفته است، که مرتبط با کاربرد قدرت در سیاست است. این گونه تفکر و رفتار ظاهراً ریشه‌های محکم دارد و تزلزل‌پذیر نیست. اما امروز دیگر نمی‌توان صحت آن را معقول دانست. رای کلازویتس، حاکی از اینکه جنگ ادامه سیاست با وسائل دیگر است، در زمان خود جنبه کلاسیک می‌داشت، امروز به نحوی ناامیدانه کهنه شده است و صرفاً به درد کتابخانه‌ها می‌خورد. برای نخستین بار در تاریخ استدلالها در سیاست بین‌المللی عموماً انسانی، اخلاقی و معنوی هستند و همچنین روند بشردوستانه روابط بین دول از شروط حیاتی محسوب می‌شود.

به علت غیرممکن شدن راه حل نظامی - منظور هسته‌ای است - در اختلافهای بین‌المللی دیالکتیک تازه‌ای از ارتباط قدرت و امنیت مورد توجه قرار گرفته است. امنیت را دیگر نمی‌توان با وسائل نظامی

تأمین کرد - نه با تسلیحات هسته‌ای و هراس آفرین و نه به وسیلهٔ به کمال رسانی «شمشیر» و «سپر». کوشش برای رسیدن به برتری نظامی، مطلقاً عملی لغو است. در حال حاضر چنین کوششی در فضا انجام می‌شود. اینکه باشگفتی تمام این اشتباه در ترتیب وقایع می‌تواند موقع خود را حفظ کند، ناشی از نقش بزرگ جلوه داده نظامی‌گری در سیاست است. از نقطه نظر امنیت رقابت تسلیحاتی مبدل به عملی لغو شده است، چون بنا بر نتیجه‌گیری منطقی به بی‌ثبات ساختن روابط بین‌المللی و در نهایت به درگیری هسته‌ای منجر خواهد شد. از آنجا که رقابت تسلیحاتی منابع را از طرحهای مهم دیگر می‌ریاید، در نتیجه امنیت کاهش می‌یابد و محدود می‌شود. چون رقابت تسلیحاتی خود بدین ترتیب به دشمن صلح تبدیل شده است. تنها راه رسیدن به امنیت تصمیمات سیاسی و کاهش تسلیحات است. امنیت واقعی و برای همه یکسان در دوران ما فقط با کاستن مداوم از سطح توازن استراتژی تضمین خواهد شد، توازن استراتژی که از آن تسلیحات هسته‌ای و سایر تسلیحات قادر به نابودی دسته‌جمعی کاملاً حذف شده باشند.

شاید بعضی از چنین وضعی وحشت داشته باشند. در این صورت با تمامی مجموعه صنایع نظامی چه باید کرد؟ چه بسا کسان که کار و نشان بدان بستگی دارد. این مشکل را برندهٔ جایزه نوبل و. لئونتیف در آخرین تألیف خود تحلیل کرده و به اثبات رسانده است که استدلالهایی که نظامی‌گری را از نقطهٔ دید اقتصادی توجیه می‌کنند، انسجام ندارد. بنابر نظر من: نخست آنکه هر محل کاری در مجموعه صنایع نظامی دو تا سه بار پرهزینه‌تر است از هر محل کاری در صنایع

غیرنظامی. می‌توان با هزینه آن سه محل کار ایجاد کرد. دوم آنکه امروز بخشهایی از اقتصاد نظامی با اقتصاد غیرنظامی گره خورده‌اند، و به صنایع غیرنظامی یاری می‌رسانند. نقطه آغاز همین جا باید باشد، یعنی سود بردن از این بخشها برای مصارف صلح‌جویانه. سوم آنکه اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا با همیاری می‌توانند طرح‌های بزرگی را تکمیل کنند، و در اجرای آنها منابع و دانش تجربی و توان روشنفکری خود را برسر هم گذارند، و در حدی بسیار گسترده مشکلات را در جهت رفاه بشریت حل کنند.

چشم‌انداز سیاسی تازه پذیرش اصلی دیگر رانیز لازم می‌سازد: امنیت تجزیه‌ناپذیر است. یا امنیتی یکسان برای همه وجود خواهد داشت یا اصلاً امنیتی وجود نخواهد داشت. یگانه پایه استوار برای امنیت، شناخت علائق تمامی ملیتها و کشورها و تساوی حقوق آنها در امور بین‌المللی است. امنیت هرملتی بایست با امنیت تمامی اعضای اجتماع ملل هم بسته باشد. مثلاً آیا علائق ایالات متحده ایجاب می‌کند تا بپذیرد، اتحاد جماهیر شوروی در وضعی قرار گرفته که ناچار است تحمل کند که از امنیتی کمتر از امنیت ایالات متحده برخوردار گردد؟ یا آنکه آیا ما از وضعی بالعکس امتیازی می‌داشتیم؟ می‌توانم با قاطعیت بگویم، که ما از این بابت خوشوقت نمی‌بودیم. مخالفان باید به شرکاء تبدیل شوند، شرکائی که همراه با هم راههایی را جستجو کنند که امنیت جهان گسترده را تضمین کند.

می‌توانیم هم اکنون نخستین نشانه‌های تفکر تازه را در بسیاری از کشورها و در قشرهای مختلف اجتماعات ببینیم. این امری است طبیعی، چون در این تفکر توافقیهای با مزایای متقابل و سازشهای

متکی برعلائق دوجانبه برخوردار از اولویت - جلوگیری از فاجعه
 اتمی - کامل می شوند. نتیجه گرفته می شود، که هیچ کس نبایست
 خواستار امنیت برای خودش به زیان دیگران باشد.

در عین حال نفوذ این چشم انداز تازه برویژگی دکترین نظامی بسیار
 عمیق است. بایست منحصرأ دکترین دفاعی مورد توجه باشد،
 نظرات تازه یا نسبتاً تازه همانند تقلیل تسلیحات تا حداقل معقول،
 دفاع غیرمتجاوز، حذف نابرابری و عدم تناسب بین رسته های مختط
 نظامی، تجزیه نیروهای تهاجمی هردو بلوک و از این قبیل، (۴۳)
 همگی منوط بدان خواهد بود.

امنیت جهانی دوران ما به شناخت حقوق هریک از ملتها، که راه
 تکامل اجتماعی خود را خودشان تعیین کنند، به صرف نظر کردن از
 دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر و احترام به کشورهای دیگر
 مرتبط با ارزیابی عینی و انتقادی از اجتماع خود بستگی خواهد
 داشت. یک جامعه ممکن است روش کاپیتالیسم یا سوسیالیسم را
 انتخاب کند. این حق متکی به استقلال آن جامعه است. ملتها
 نمی توانند و نباید زندگانی خود را بنابر نمونه ایالات متحده یا اتحاد
 جماهیر شوروی شکل دهند. بنابراین موقع سیاسی بایست از عدم
 مدارای ایده ثولوژی رها گردد.

اختلافهای ایده ثولوژی را نبایست در سطح روابط بین دول مطرح
 ساخت، و سیاست خارجی هم نبایست زیر سلطه آن قرار گیرد،
 ایده ثولوژی ها ممکن است مختلف باشند چون به جهان های مختلف
 مربوط می شوند، در حالی که علائق بقاء و بازدارنی از بروز جنگ
 مفهومی جهان فراگیر دارند و در بالاترین مرتبه قرار گرفته اند.

به همان اندازه که تبادل نظرها درباره تهدید هسته‌ای اهمیت دارد برای تفکر جدید سیاسی حل سایر مسائل غیرقابل چشم‌پوشی جهان فراگیر، از جمله مسائل مربوط به تکامل اقتصادی و بوم‌شناسی به‌عنوان شرطی برای تأمین صلحی مداوم و منصفانه، نیز از اهمیت برخوردار است. به‌روشی تازه فکر کردن بدین مفهوم است که رابطه‌ای مستقیم بین کاهش تسلیحات و تکامل را باور داشته باشیم. ما به‌جانبداری از بین‌المللی کردن کوششهایی برمی‌خیزیم، که کاهش تسلیحات را به‌عنوان عاملی برای تکامل می‌شناساند. در پیامی به کنفرانس بین‌المللی در این زمینه که در آخر اوت ۱۹۸۷ در نیویورک تشکیل شده بود، نوشتم: «بشریت برای اجرای اصل بنیادی / کاهش تسلیحات به‌نفع تکامل / می‌تواند و می‌بایست برپا خیزد تا برای این پیوستگی تفهیمی جهان گستر بیابد.»

قطعنامهٔ دهلی دربارهٔ جهانی رها از تسلیحات اتمی و اعمال زور، که از طرف نخست وزیر هند راجیوگانندی و من در نوامبر ۱۹۸۶ امضاء شده است، کلماتی را در بردارد، که باکمال میل در اینجا نقل می‌کنم: «در دوران هسته‌ای، بشریت باید روش تفکری تازه را کامل کند، برداشتی تازه از جهان، که تصمیمهای قابل اعتماد برای بقاء بشریت ارائه دهند. انسانها مایلند در دنیایی دیگر و منصفانه‌تر زندگی کنند. بشریت تقدیر بهتری را از گروگان ترور هسته‌ای بودن، سزاوار است. لازم است وضع موجود جهان تغییر یابد و دنیایی رها از تسلیحات هسته‌ای بنا شود، دنیایی فارغ از زورگویی و نفرت، ترس و سوءظن.»*

بایست جدی تلقی شود که نشانه‌هایی از روش تازه تفکر نمایان می‌شوند، انسانها می‌آموزند که درک کنند جهان بالای چه پرتگاهی قرار گرفته است. لکن این فراگردی بسیار پراهمیت است. سخت‌ترین قسمت آن، این است که اطمینان حاصل شود، این درک در کردار و تفکر سیاستمداران نیز تأثیر برجای گذاشته است. اما باور دارم کنش تازه سیاسی، راه خود را باز خواهد یافت، چون فرزند واقعیت‌های دوران ماست.

راه ما به سوی چشم‌اندازی نوین

ادعا نداریم، که باید دیگران را پند دهیم. از دیگران پندهایی تمام نشدنی شنیده‌ایم، و به این نتیجه رسیده‌ایم، که این اشتغالی بی‌فایده است. قبل از هرچیز، این زندگانی است که به انسان روش تفکری تازه را می‌آموزد. ما بدان آهسته آهسته رسیده‌ایم و تفکر تازه را پله پله بالا رفته‌ایم، و در این بالا رفتن نظرات از گذشته معمول درباره مسائل جنگ و صلح و ارتباط بین دو سیستم را از نو پژوهیدیم و درباره مسائل جهان گسترده باز اندیشیدیم.

راهی بس طولانی بود. سی سال پیش بیستمین اجلاسیه حزبی به این نتیجه رسید، که جنگ جهانی دیگری اجتناب‌ناپذیر نیست و می‌توان آن را مانع شد، و نه فقط می‌توان درگیری آتی را به تعویق انداخت و «فرجه صلح» را طولانی‌تر کرد، بلکه هر بحران بین‌المللی را نیز می‌توان با وسائل مسالمت‌آمیز از میان برداشت. حزب ما اعتقاد خود را درباره این امکان و این الزام، که تهدید جنگ را از بین باید برد و زندگانی بشر را از جنگ باید رهانید، اعلام داشت. اصل همزیستی

مسالمت آمیز با پذیرش تغییرات ناشی از جنگ دوم جهانی گسترده‌تر شد.

در سالهای تنش‌زدایی کوشیدیم این اساس را با محتوایی دقیق، برپایه گفتگویی بی‌پرده در سطح بین‌المللی و همپایگی بین‌المللی نیرو بخشیم. در این سالها یک سلسله قراردادهای مهم منعقد شدند، و با آنها دوران «پس از جنگ» در اروپا پایان یافت، و در روابط جماهیر شوروی - آمریکا بهبودی حاصل شد، که وضع را در سرتاسر جهان تحت تأثیر قرار داد.

در پشت سیاست تنش‌زدایی، در خط مقدم، این آگاهی قرار داشت که جنگ هسته‌ای فاتحی ندارد. از این واقعیت متأثر شده، پنج سال قبل به جهانیان اطلاع دادیم، که ما هرگز در کاربرد نیروی هسته‌ای مقدم نخواهیم شد. در جلسه کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در آوریل ۱۹۸۵ و در بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی (ک پ د س یو) به نقطه عطف تعقل دیگری رسیدیم. این نقطه عطف، برای آنکه دقیق گفته باشم، مربوط می‌شود به گرایش در جهت روش تفکر نوین و نظرهایی نو درباره ارتباط بین اصول طبقاتی و اصولی که تمامی بشریت در جهان نو در آن شریک‌اند. روش تفکر نوین نه امری گذران است و نه یک بازی فکری، بلکه ثمره تعمق درباره حقایق دنیای امروزی است و این تفاهم، که رفتار مسئول در سیاست منوط به استدلال علمی است و طرد پاره‌ای از بدیهیاتی که تاکنون تزلزل‌ناپذیر می‌نمودند. چشم‌اندازی از پیش داوری شده، تصمیمهای موضوعی برای اهدافی فرار و انحراف از تحلیل علمی ناب اوضاع، برایمان بسیار گران تمام خواهد شد.

می‌توان گفت، که ما کنش تازه را با مشقت فراوان ایجاد کرده‌ایم. لنین در این کار منبع الهام ما بوده است. اثری را برداشته مدام از نو آن را با «چشمائی نو» می‌خوانیم، و درباره توانائی لنین شگفت زده می‌شویم، که چگونه به ژرفای مسائل توجه دارد و پیوستگیهای پیچیده دیالکتیکی را در بنای جهان مشاهده می‌کند. به‌عنوان رهبر حزب پرولتاریا و شکل دهنده سیاست و تئوری آن وظیفه انقلابی دوردست حزب را تشخیص می‌داد و از این توان برخوردار بود که از چارچوبی، که هنوز پرولتاریا در آن گرفتار بود، فراتر رود. بیش از فقط یک بار درباره ارجح بودن علائق عمومی بشریت برعلائق طبقاتی سخن گفت. اینک ما تا بدان حد پیش رفته‌ایم، که قادر باشیم تمامی ژرفا و اهمیت این نظریه را درک کنیم. اینها زمین بالنده فلسفه ما در روابط بین‌المللی تفکر نوین است.

ممکن است ایراد گرفته شود، که فلاسفه و علمای الهی همواره با الگوی ارزشهای «جاودان» بشریت خود را مشغول داشته‌اند. صحیح است، ولی این مربوط به «تفکرهای مکتبیون» است، که محکوم بودند در رؤیاهای مدینه فاضله‌ای باقی بمانند. امروز، در پایان این قرن پرهیجان، بشریت باید الزام حیاتی و ارجحیت مطلق ارزشهای معتبر برای همگان را بشناسد.

از زمانهای بسیار دور علائق طبقاتی تکیه‌گاه سیاست خارجی و سیاست داخلی بوده‌اند. خودبخود قابل فهم است، که این علائق بنا بر معمول به‌عنوان علائق ملی، یا علائق یک دولت یا یک اتحادیه عنوان و خصوصیت واقعی آن با اشاره به «رفاه جهان» یا موضوعهای مذهبی پرده‌پوشی می‌شده‌اند. مارکسیست‌ها و بسیاری دیگر از

انسانهایی که معقول فکر می‌کنند اعتقاد دارند که در نهایت سیاست هر دولت و یا هراتحادیه‌ای از دولتها از علائق نیروهای اجتماعی سیاسی حاکم نشأت می‌گیرد. برخورد حاد این علائق در صحنه بین‌المللی در تاریخ مدام منجر به درگیری مسلحانه و جنگ شده است. بدین علت تاریخ سیاسی بشر در اساس تاریخ جنگها است. امروز این سنت مستقیم به ورطه هسته‌ای رهنمون است. ما - تمامی نوع بشر - همگی در یک قایق نشسته‌ایم، و یا می‌توانیم همه با هم پیش برانیم و یا همه باهم نابود شویم. بنابراین مذاکرات خلع سلاح یک بازی نیست، که در آن یکی از دو طرف بتواند برنده شود. همه باید ببرند، و یا آنکه همگی به طور اجتناب‌ناپذیر خواهند باخت.

ستون فقرات تفکر نوین شناخت اولویتهای ارزشهای انسانی است، یا دقیقتر بیان کنم، بقاء بشریت بطور کلی است.

ممکن است برای بعضی از اشخاص عجیب بنماید، که کمونیست‌ها بر علائق انسانی و ارزشها چنین تأکید می‌کنند. واقعاً هم محکوم دانستن تمامی پدیده‌های زندگانی اجتماعی بر اساس اصول طبقاتی الفباء مارکسیسم است. امروز هم این طرز رفتار در واقعیت یک جامعه طبقاتی، جامعه‌ای با علائق متضاد طبقاتی، کاملاً برحق است. همین موضوع درباره واقعیت زندگانی بین‌المللی، که آن هم با تضاد علائق انگ خورده است، صادق است. تا همین اواخر مبارزه طبقاتی نقطه اتکاء تکامل اجتماعی باقی مانده بود، و در کشورهای گرفتار جداافتادگی طبقات هنوز هم وضع چنین است. متناسب با آن - تا آنجا که به سؤال اصلی زندگی اجتماعی مربوط می‌شود - در فلسفه مارکسیسم که مبتنی بر طبقات است این نکته مسلط می‌بود.

نظرات بشردوستانه به عنوان تابع و نتیجه نهایی مبارزه طبقه کارگر تلقی می شدند - آخرین طبقه، که در همان حال که خود را رها می سازد، تمامی اجتماع را نیز از تضادهای طبقاتی می رهااند.

با در اختیار قرار گرفتن تسلیحات قادر به نابودی دسته جمعی، تسلیحاتی که تمامی جهان را می توانند تخریب کنند، اینک حد عینی درگیری طبقات در صحنه بین المللی متمایز شده است: تهدید نابودی جهان فراگیر. برای نخستین بار علاقه‌ای همگانی حقیقی و نه سودایی و عجیب ایجاد شده است - نجات بشریت از فاجعه.

با روحیه‌ای متأثر از این چشم انداز جدید برنامه (ک پ د س یو) که در بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی با پذیرش تغییرات، تجدید تدوین شد. بخصوص دیگر این را ممکن نمی دانستیم، که مفهوم همزیستی مسالمت آمیز دولتها با سیستمهای اجتماعی مختلف را به عنوان «شکل ویژه‌ای از مبارزه طبقاتی» همچنان حفظ کنیم.

این جمله‌ای پذیرفته شده و شایع بود، که علت جنگ جهانی تضاد بین دو سیستم اجتماعی بوده است. لکن قبل از ۱۹۱۷ فقط یک سیستم در جهان وجود داشت - کاپیتالیسم - و این سیستم نتوانست جنگ جهانی را بین کشورهای که همگی به یک سیستم وابسته بودند، مانع شود. از این گذشته جنگهای دیگری هم بروز کرد. برعکس در جریان جنگ دوم جهانی، کشورهای که نماینده سیستمهای مختلف بودند در ائتلافی علیه فاشیسم جنگیدند و عاقبت آن را خرد کردند. علاقه همساز همه ملتها و دولتها در مقابله با تهدید فاشیسم سنگین تر از اختلاف اجتماعی سیاسی آنها بود و بنیادی برای ائتلافی «برتر از سیستمها» شد. این بدان مفهوم است، که امروز هم در مقابله با

خطری شدیدتر دولتهایی با سیستم‌های اجتماعی مختلف به نام صلح می‌توانند با هم همکاری کنند و بایست چنین کنند.

برای به کمال رسانیدن فلسفه صلحمان، درباره وابستگی دو جانبه جنگ و انقلاب تجدید تفکر کرده‌ایم. در گذشته اغلب جنگ بدین منظور انجام می‌شد، که انقلابی را موجب گردد. ممکن است در این مورد به کمون پاریس توجه شود، بازتابی بود از پیامد جنگ آلمان - فرانسه، یا به انقلاب روسیه در ۱۹۰۵، که جنگ روسیه - ژاپن موجب آن شده بود. نخستین جنگ بین‌الملل واقعاً سبلی از انقلابها را برانگیخت، که اوج آن انقلاب اکتبر در کشور مابود. دومین جنگ جهانی امواج تازه‌ای از انقلابها را در اروپای شرقی و در آسیا باعث شد، همچنین انقلابهای پرتوانی که علیه استعمار به ثمر رسیدند.

همه اینها تأییدی است بر منطق مارکسیسم - لنینیسم مبنی بر اینکه، امپریالیسم خواه ناخواه به درگیری مسلحانه می‌انجامد، که امپریالیسم در گروهی از کشورها کاملاً طبیعی «توان بالقوه اعتراض» را، به عدم رضایت اجتماعی و موقع انقلابی مبدل می‌سازد. از این توجیه این پیشگویی برداشت می‌شود، که در کشور ما مدتهاست پذیرفته شده است: جنگ جهانی دیگری، که امپریالیسم آن را آغاز کند، به دگرگونی‌های اجتماعی تازه‌ای خواهد انجامید، که بر سیستم کاپیتالیستی ضربه نهایی را وارد خواهد آورد، و این به مفهوم صلح جهان فراگیر خواهد بود.

ولی آن گاه که تحول بنیادی روابط آشکار شد و تنها نتیجه جنگی هسته‌ای، ویرانی جهان فراگیر شناخته شد، از آن نتیجه گرفتیم، که ارتباط علت و دلیل بین جنگ و انقلاب دیگر صدق نمی‌کند. امید

به پیشرفت اجتماعی به امید ممانعت از بروز جنگی هسته‌ای بستگی یافت. در بیست و هفتمین اجلاس‌یه حزبی (ک پ د س یو) ما نیز دو موضوع جنگ و انقلاب را به وضوح از یکدیگر «تفکیک کردیم» و در تجدید تدوین برنامه حزب دو جمله زیر را حذف کردیم: «اگر متجاوزین امپریالیست به رغم آن جسارت و جنگ جهانی دیگری را آغاز کنند، در این صورت ملتها دیگر با سیستمی مدارا نخواهند کرد، که آنها را به جنگهایی چنین هراس‌انگیز می‌کشاند. ملتها امپریالیسم را جارو خواهند کرد و به گور خواهند سپرد.» این برداشت، که در تئوری بروز جنگ جهانی دیگری را می‌پذیرد، کنار گذاشته شد، چون با واقعیت عصر نیروی اتمی وفق نمی‌داد.

رقابت اقتصادی، سیاسی و ایده‌ئولوژی بین کشورهای کاپیتالیسم و سوسیالیسم اجتناب‌ناپذیر است. اما این رقابت را می‌توان و بایست در چارچوب رقابت مسالمت‌آمیز، که لزوماً به همکاری منجر خواهد شد، پذیرفت. این وظیفه تاریخ است تا درباره خدمات هر یک از سیستم‌ها قضاوت کند. تاریخ انتخاب خود را خواهد کرد. هرملتی هم باید خودش تصمیم بگیرد، که کدام سیستم و کدام ایده‌ئولوژی بهتر است. این مسابقه‌ای است که باید در شرایط رقابت مسالمت‌آمیز نتیجه آن معلوم گردد، هر سیستمی بایست توانایی خود را برای راضی ساختن نیازها و علائق انسان به اثبات رساند. دولتها و ملیتهای جهان بسیار متفاوت اند، و خوب است که چنین است. این محرکه‌ای برای رقابت است. آن کس که دیالکتیک یکتایی تضادها را درک کند، مفهوم همزیستی مسالمت‌آمیز را پذیرا می‌شود.

بدین ترتیب در طرحی خام مهمترین گامها در راهی که ما را

به فلسفه صلح، و به شناخت دیالکتیک تازه علائق همه بشریت و در عین حال علائق خاص طبقاتی و اصول عصر مدرن می‌رساند، توضیح داده شد.

آیا این بدان مفهوم است که ماتحلیل علل تهدید هسته‌ای و سایر مسائل جهان گسترده را از دیدگاه طبقاتی کنار گذاشته‌ایم؟ نه. اشتباه است، که به توانهایی که در صحنه بین‌المللی نقش پرداز طبقات نامتجانس هستند، بی‌توجه ماند، یا تأثیر تناقض طبقاتی را در امور بین‌المللی و کوشش برای حل سایر مسائل بشری نادیده انگاشت.

مشاهده می‌کنیم که در کشورهای کاپیتالیستی مهم موقع گروه‌های متهاجم و نظامی‌گرا در قشر حاکمه جامعه تا چه حد استوار است. تکیه گاه اصلی این گروه‌ها مجموعه‌های نظامی - صنعتی عظیمی است، که علائق آنها در طبیعت کاپیتالیسم ریشه دارد و به زیان مالیات پرداخت کنندگان سودهای هنگفت از تولید تسلیحات عایدشان می‌شود. برای آنکه به مردم بقبولانند، که پولشان بیهوده به مصرف نمی‌رسد، می‌بایست آنان را از وجود «دشمنی خارجی» مطمئن سازند، دشمنی که رفاه زیست آنان را ضایع می‌سازد و به طور کلی به «علائق ملی» آنان لطمه می‌زند. سیاست قدرت غیرمستول و بی‌توجه به اصول از این منبع سرچشمه می‌گیرد. اما چگونه این اعتماد کورکورانه به قدرت در عصر نیروی هسته‌ای امکان پذیر شده است، وقتی زرادخانه‌های تسلیحاتی اینچنین عظیم‌اند، که جزو کوچکی از آن به آسانی بشریت را می‌تواند نابود کند؟

عیناً کنش خواستاران «جنگ سرد» نامطلوب برای ما ناشی از همین است. این کنش در بستری از علائق قابل تشخیص صنایع

تسلیحات و نفوذ سیاسی ارتش، که حاضر نیست از موقع ممتاز خود چشم‌پوشی کند، و ماشین دولت سالاری که در خدمت نظامی‌گری است، نمو می‌کند. می‌توان پرسید، که پس چرا ما نیروهایمان و سیستم‌های تسلیحاتی مان را حفظ کرده‌ایم و نوسازی می‌کنیم. به این پرسش می‌توانم پاسخی دقیق بدهم. از زمان انقلاب اکتبر ما مدام با تهاجم بالقوه، تهدید شده‌ایم. خود را در موقع ما تصور کنید، تا بتوانید از این امر درکی داشته باشید: جنگ داخلی، که در آن نیروهای خارجی دخالت داشتند، دخالت از طرف چهارده کشور، محاصره اقتصادی و «کمر بند ایمنی» عدم شناسایی (ایالات متحده ۱۹۳۳ در این باره تصمیم گرفت)، تحریکات مسلحانه در شرق و در پایان جنگی مشقت بار و خونین علیه فاشیسم برخاسته در غرب. همچنین برنامه‌های حمله اتمی به اتحاد جماهیر شوروی توسط ارتش آمریکا و سازمان امنیت ملی که از یاد نمی‌توانیم ببریم. از این گذشته می‌پرسیم، چرا غرب نخست یک اتحادیه نظامی، (ناتو) را تشکیل داد و همواره آغازکننده سیستم‌های تسلیحاتی جدید بوده است. یا چرا مسئولان اداره امور ایالات متحده فعلی با متوقف ساختن آزمایش‌های اتمی موافق نیستند، و چرا مردم آمریکا را وادار می‌سازند مبالغه‌معتابه‌ی برای برنامه «جنگ ستارگان» پردازند؟ اینها سؤالی بی‌فایده‌ای نیستند. آیا می‌توان تمامی این واقعیتها را به عنوان کوششی مسالمت‌آمیز طبقه‌بندی کرد؟ تکرار می‌کنم: خود را در وضع ما قرار دهید، و در نظر متصور سازید، که در این صورت واکنش شما چه می‌بود.

به‌رغم تمامی اینها ما صمیمانه برای خلع سلاح آمادگی داریم،

لکن بربنیادی منصفانه و امنیت دوجانبه، برای همکاری در گستره‌ای پهناور. با درسی تلخ از گذشته نخواهیم توانست یک جانبه گامهای بزرگی به پیش برداریم، چون نگرانیم، که چنین کاری وکلای مدافع «علائق ملی جهان فراگیر» را اغوا کند. بنابر عقیده ما این مهم است که مکانیسم بقاء بشریت را به کار اندازیم و توان صلح، عقل و آمال نیک را در انسانها تقویت کنیم.

«دست مسکو»

قطعاً هیچ نقل قولی از یک رئیس دولت اتحاد جماهیر شوروی در غرب آنچنان تکرار نشده است، که فریاد خشمگین نیکیتا خروشچف: «شما را به گور خواهیم سپرد!» برای خوانندگان خارجی باید در این مورد توضیح داده شود، که در اواخر دهه بیست و اوایل دهه سی بین متخصصین کشاورزی و دانشمندان بحثی صمیمانه در جریان بود، که با تمسخری تلخ درباره آن گفته می‌شود، موضوع بحث این است که «چه کسی چه کسی را به گور خواهد سپرد» فریاد خروشچف، از این بحث اتخاذ شده بود و انتخابی بود بسیار بدشگون، اما بایست آن را مرتبط با تمامی سخنرانی خروشچف مورد توجه قرار داد. نبایستی این گفته را به مفهوم کلمه درک کرد. خروشچف در سخنرانی خود رقابت دو سیستم را شرح می‌داد، می‌خواست نشان دهد، که سوسیالیسم در مقام مقایسه با کاپیتالیسم ترسی به خود راه نمی‌دهد و آینده از آن سوسیالیسم خواهد بود. خروشچف مردی احساساتی بود، و برایش گران تمام شده بود که کوششهایش و پیشنهادهای منجزش برای بهبود اوضاع جهان با

دیواری از عدم تفاهم و مقاومت برخوردار کرده بود. بگذارید برایتان از تجربه خودم سخن بگویم، برای مذاکره با غرب درباره کاهش تسلیحات، نیاز به شکیبایی بسیاری است، چون مدام علائق اقتصادی دخالت داده می‌شوند. و باید اضافه شود: اگر ما در اتحاد جماهیر شوروی بنابر پاره‌ای از گفتارهای سیاستمداران کشورها، سیاست کشور مربوط را مورد قضاوت قرار می‌دادیم، مدتها بود که وقتش فرا رسیده بود که تیر را خالی کنیم. اما چنین وضعی پیش نخواهد آمد. بنابراین مردم در غرب باید از این کار خودداری کنند، که کلماتی را که مردی بیان داشته، که دیگر در زمره زندگان نیست، دستاویز سازند، و نباید این کلمات را برای بیان موضع ما مورد استفاده قرار دهند.

آنچه مربوط به کتاب - جمله‌های قصار لنین - مرموز کاخ سفید می‌شود، که در غرب هرزمان که درباره «دکترین» لنین درباره استقرار جهان گسترده کمونیسم و درباره برنامه‌هایش برای سلطه بر تمامی اروپا سخن گفته می‌شود، مستند بدان است، باید بگویم که چنین دکترینی نه توسط مارکس، لنین و یا هیچ یک از رهبران شوروی مورد توجه قرار نگرفته است. این به اصطلاح «نقل قولها» که گاه توسط سخنرانان بلند پایه به کار برده می‌شود، حاصل تقلیب یا در بهترین وضع ناآگاهی است.

درباره «دست مسکو» مایلم یادآور شوم: در توافق با تئوری مارکسیسم، آینده تعلق به جامعه‌ای خواهد داشت، که در آن استثمار انسان وسیله انسان و هیچ نوع فشار بر قومها یا نژادها وجود نداشته باشد. آینده به جامعه‌ای تعلق خواهد داشت، که اصول عدل اجتماعی، آزادی و تکامل همساز فرد بر آن حاکم باشد. اما هرملتی

این حق را دارد که تصمیم بگیرد، که آیا این اصول برای جامعه‌اش خوب است و آیا بادگرگونی روش زندگانی‌اش می‌خواهد آنها را مورد استفاده قرار دهد. و اگر بخواهد، باز هم باید چنین ملتی خود تصمیم بگیرد، که با چه سرعتی و به چه صورتی این کار باید عملی شود.

«پرولتاریای پیروز نمی‌تواند کمال مطلوب خود را از یک زندگانی توأم با خوشبختی به ملتی دیگر تحمیل کند، بی آنکه به پیروزی خودش لطمه وارد آورد.» این بیان مارکس به روشنی رفتار ما را در برخورد با هرگونه «صادرات انقلاب» مشخص می‌سازد بنابر گفته لنین، «زمانی خواهد رسید، که میلیونها انسان درک کنند، که دیگر نمی‌توانند به شکل سابق زندگی کنند.» انقلابها «در فراگرد تکامل تاریخی پخته می‌شوند و، زمانی که آمیزش خاص از شرایط داخلی و خارجی ایجاد گردد، عملی می‌شوند.» هرگونه کوششی برای بارز ساختن انقلاب «بنابرفرمان» یا مشخص ساختن زمانی خاص برای آن، بنابر قول لنین «شارلاتانی» است. تئوری، که ما آن را سوسیالیسم علمی می‌نامیم، بیانگر آن است که جوامع بشر در سیر تکامل خود مراحل مشخصی را می‌گذرانند. نخست، جامعه ابتدایی بود. سپس جامعه برده‌داری و پس از آن فئودالیسم. فئودالیسم جایش را به کاپیتالیسم داد، و در قرن بیستم جامعه سوسیالیستی زائیده شد. ما معتقدیم، که این روندی طبیعی در صعود از نردبان تاریخ است.

این فرگشتی اجتناب‌ناپذیر در جهان است. ممکن است غرب فکر کند، که کاپیتالیسم بالاترین دست آورد تمدن است. این گونه فکر کردن امتیازی است. اما ما عقیده‌ای دیگر داریم. تاریخ باید تصمیم بگیرد که حق با کیست.

انقلاب و جنبش برای رهایی در سرزمین ملی نشو می‌کنند. زمانی که فقر، و فشار بر توده‌ها تحمل‌ناپذیر گردند، زمانی که حیثیت ملی لطمه می‌خورد و زمانی که ملت از این حق محروم می‌ماند که تقدیرش را خودش تعیین کند، نمایان می‌شوند. زمانی که توده‌ها به مبارزه برخیزند، بدان مفهوم است، که حقوق بنیادی آنان پایمال شده است. تحریک توسط انسانی دیگر و یا «دست مسکو» در این امر دخالتی ندارد. این اسطوره، به یک کلام فقط ترفندی ناشی از خبیث نیت است.

تأثیر بین‌المللی تفکر نوین

چنین عقیده‌ای نداریم که تفکر نوین برای همیشه اعتبار خواهد داشت. عقیده نداریم که به عقل تا آخرین جزء آن دست یافته‌ایم، و دیگران یا باید آن را بپذیرند و یا آن را رد کنند، و رد کردن در نظر ما به مفهوم موضعی منحرف خواهد بود. وضع چنین نیست. برای خود ما هم تفکر نوین یک فراگرد است، که در جریان آن همچنان خواهیم آموخت و تجربه‌های تازه کسب خواهیم کرد. لنین گفت، که حتی هفتاد نفر همچون مارکس قادر نمی‌بودند مجموعه فراگردهای اقتصاد جهانی را در تمامی وجوه ارتباطهای به هم پیوسته آن تحلیل کنند. و از آن زمان پیچیدگی جهان به مراتب افزایش یافته است. تکامل روش تفکر نوین گفتگو را نه تنها با کسانی که نظری موافق دارند، ناگزیر نمی‌کند، بلکه با آنان نیز که متفاوت فکر می‌کنند و پایبند فلسفه و سیستم سیاسی هستند که با سیستم سیاسی و فلسفه ما تفاوت دارد، لازم می‌سازد.

چون این افراد نیز تجسمی از تجربیات تاریخی، فرهنگ و سنن ملت‌هایشان می‌باشند، آنان نیز جزوی از تکامل جهان‌اند و این حق را دارند که عقیده‌ای خاص خود و نقشی فعال در سیاست جهان داشته باشند. اعتقاد دارم که سیاستمداران امروز باید شناختی از توان روشنفکری کشورهای دیگر و ملت‌های دیگر داشته باشند، چون جز در این صورت به کوفت‌فکری و میهن‌پرستی تنگ نظرانه، و حتی بدتر از آن، منتهی خواهد شد.

بدین علت از گفتگوی گسترده، از مقایسه نظرات، از تبادل عقاید و بحث‌جانب‌داری می‌کنیم. اینها فکر را برمی‌انگیزند و مانع می‌گردند که انسان در تفکر بار دیگر به روش عادت شده سابق واپس رود. ولی مهم آن است که کمک کنند تا بتوان روش تفکر نوین را بین‌المللی ساخت. گفتگوی بین مردمان «دنیا‌های متفاوت» بین مردمانی با نگرشی مختلف از زندگانی و عقاید ناهمگون، دارای اهمیتی زیاد است.

انسانهایی که آنان را نگرانی مشترک درباره آینده به هم پیوند می‌دهد، به علت جدل و اختلاف نظرهای باحدت بیان شده، از این کار و انمی‌مانند، که نقاط تماس را بیابند و در مسائل اصلی به وحدت نظر برسند. از این راه به تمامی جهانیان نمونه‌هایی شایسته ارائه خواهد شد.

بویژه واضح می‌توان در اجلاس دانشمندان، نویسندگان و فرهنگ‌سازان شاهد این حالت بود. بیان بی‌پرده و متکی به اقتدار برای چنین جلساتی بارز است که شرکت‌کنندگان در آن نسبت به آینده جهان و تقدیر و امکانات تکامل بشر، همچنان برای تقویت اخلاقی و همدردی با کسانی که هنوز هم در شرایط زیستی ناشایست برای

انسان می‌زیند، نگرانند. چنین چیزی در دورانی که مغز برای بازگشایی رموز درونی طبیعت و زندگانی، به کار گرفته شده و به مفهوم دقیق جریان تاریخ را تعیین می‌کنند، بسیار حائز اهمیت است. بنابراین معتقدم، که گفتگوی بی‌قید و پرشور سیاستمداران، دانشمندان و فرهنگ سازان برای دوران ما الزامی است.*

ملاقاتم را با فرستادگان کنفرانس برندگان جایزه نوبل در دسامبر ۱۹۸۵ - جورج والدن (ایالات متحده)، تئوکنین برگ، و سوزان گابریل (هلند)، آلوتیز آنگلندر (اطریش) و الکساندر پروچورف (اتحاد جماهیر شوروی) - خوب به یاد دارم. در این ملاقات در ضمن آناتولی الکساندرف، و یوگنی ولیچوف، از اعضای آکادمی نیز حضور داشتند. کمی قبل از سفر من به ژنو و نخستین ملاقاتم با رئیس جمهور ریگان با آنان بحث کردم. دانشمندان پیامی را از طرف شرکت کنندگان در کنفرانس خود به من تسلیم کردند، و بحثی بسیار جدی درباره پیامدهای احتمالی کاربرد تسلیحات هسته‌ای، اهمیت منع آزمایشهای اتمی و خطر استفاده نظامی از فضا را دنبال کردیم. در این مورد نظری یکسان داشتیم، که کوشش برای رسیدن به امنیت با کاهش تسلیحات با کوشش برای تضمین شرایط بقاء کافی برای انسان بایست تلفیق شود. به یاد می‌آورم که برندگان جایزه نوبل اظهار داشتند، که امروز برای قابل اعتماد ساختن صلح به جسارتی بیشتر نیاز است تا برای تهیه مقدمات جنگ، این مذاکره، حمایت اخلاقی لازم را برای کرداری که در ملاقات با رئیس جمهور ایالات متحده

می خواستیم پیش گیریم، به ما داد.

مثالی دیگر: در اجتماع بین‌المللی مسکو «برای جهانی بدون تسلیحات هسته‌ای، برای بقاء بشریت» در فوریه ۱۹۸۷ - اجلاسی که از لحاظ تعداد و شخصیت‌های علمی شرکت کننده از تمامی اجتماعات نظیر برتر بود - این امکان را یافتیم که با روحیه، تفکر و نظرات روشنفکران برجسته جهانی آشنا شوم. بحثی که در آن شرکت داشتم شدیداً مرا تحت تأثیر قرار داد. درباره نتایج این کنفرانس با همکارانم در دفتر سیاسی گفتگو کردم، و تصمیم گرفتیم، سازش تازه و مهمی را پیشنهاد کنیم: پاکت مذاکرات ریک جاویک را باز و مشکل راکتهای میان برد، در اروپا را از سایر مسائل تفکیک کنیم.

و باز هم یک مثال: اتحاد جماهیر شوروی مکرر معوق گذاردن یک‌جانبه آزمایشهای اتمی خود را تمدید کرد. باید در اینباره بگویم، که این کار حاصل بررسی دقیق پیامهای روشنفکران مختلف از کشورهای دیگر برای رهبری شوروی بوده است. نگرانی‌های آنان را و استدلال‌هایشان را جدی تلقی کردیم، چون پذیرفتیم که سیاستی مسئول، عقاید کسانی رانیز باید مورد توجه قرار دهد، که می‌توان آنان را جزو اصلی عقاید عمومی نامید. باور دارم که سیاستی که نگران آینده بشر نباشد - و چنین نگرانی بایست نشانه بارز هر روشنفکر واقعی به‌شمار رود - غیراخلاقی است و شایسته احترام نیست.

تأثیری ژرف از نظر چشم‌انداز تازه‌ای از آینده اجتماع (ایسیک - کول) برجا گذارد، این اجلاس بنا بر دعوت نویسنده شوروی چنگیز اتماتف از شخصیت‌های شهیر فرهنگی جهان تشکیل شده بود. با آنان ملاقات کردم. موضوع اصلی بحث ما انسان‌گرایی و سیاست و

همچنین وجوه اخلاقی و روشنفکرانه سیاست در عصر نیروی هسته‌ای بود. در این ملاقات‌گفتم، که ملتها از وقایع سوگ برانگیز گذشته آموخته‌اند، زمانی فرا رسید که تمامی نیروی خود را به کار گرفتند و معنویت و فرهنگ خود را برابر دید قرار دادند، برنیاز و فلاکت، برمشکلات و از دست‌داده‌ها وقوف یافتند، و بار دیگر برپا ایستادند و تکامل خود را به‌پیش راندند، هرکدام بنا بر راهی که خود انتخاب کرده بودند. اگر نتوانیم تهدید هسته‌ای را مهار کنیم که برموطن همگانی ما سایه افکنده است، چه خواهد شد؟ هراس دارم، که دیگر این توان را نخواهیم یافت که چنین اشتباهی را جبران کنیم. این وظیفه پراهمیت ماست. بدین علت بایست توان روشنفکری و اخلاقی فرهنگ جهانی در خدمت سیاست قرار گیرد.

اتحادیه بین‌المللی «پزشکان برای جلوگیری از جنگ اتمی» در فاصله زمانی کوتاهی تأثیری عظیم بر عقاید افکار عمومی جهان برجا گذاشته است. این اتحادیه توسط پرفسور برنارد لون آمریکایی و آکادمیسین یوگنی چاسف روس تشکیل شده است. ده هزار پزشک از آمریکا، اروپا، آسیا، آفریقا و استرالیا بدان پیوسته‌اند. پرفسور لون را من از پیش می‌شناختم، ولی این بار، پس از کنفرانس مسکو، با تمامی رهبران جنبش ملاقات کردم. نمی‌توان آنچه را این اشخاص می‌گویند، نشنیده انگاست. آنچه آنان انجام می‌دهند، شایان احترام زیاد است. چون گفته‌ها و کرده‌های آنان مبتنی بردانشی استوار و خواستی پرشور برای حفظ بشریت در مقابله با خطری تهدیدکننده است.

در نور استدلال‌های آنان و داده‌های کاملاً علمی که بدانها اتکاء شده است، چنین می‌نماید که دیگر فرصتی برای سیاست بازی

دلخوش کن باقی نمانده است. و هیچ سیاستمداری، که رفتاری جدی داشته باشد، نمی تواند نتیجه گیریهای آنان را نادیده گیرد و یا توجهی به نظراتشان نکند، نظراتی که می خواهند به یاری آن باورهای افکار عمومی را یک گام پیش آورند.

آنچه به رهبری شوروی مربوط می شود، باید بگویم، که مترصدیم از عقاید (و انتقادات) تمامی ملیتهای مختلف جهان امروز آگاه گردیم. در تماس با آنها امکانات روش تجدید تفکر را و واقعیت سیاستمان را می آزماییم. اگر در این آزمون دریابیم که نظرات شبیه اند و گاه حتی منطبق اند بر ایمان دلیل اثبات شده ای است تا در همان جهتی به راهمان ادامه دهیم که گروهی از افراد صمیمی بشر نیز پیش گرفته اند.

برای من به عنوان یک کمونیست امری است طبیعی که تماسی مداوم با نمایندگان جنبشهای کمونیستی در خارج کشور داشته باشم. ولی در سالهای اخیر این تماسها به نحوی بارز تغییر یافته است. ما از دیپلماسی احزاب دور می شویم، کاری که در اغلب موارد به پیرایش حقیقت می انجامید، و بدتر آنکه جز افسانه های ازوپ مطلبی را شایع نمی کرد.

بی توجه به آنچه دشمنان کمونیسم فکر می کنند، کمونیسم در علائق و آزادی انسان ریشه دارد، هدفش آن است که از حقوق مسلم انسان و از عدالت دفاع کند. کمونیسم از توان عظیمی از نظراتی انسانگرا برخوردار است. بدین علت جهان بینی همگن ما، نظرات ما، ارزیابی ما، تعمق ما و انتقاد از یکدیگر خیرخواهانه ما، که با دوستانمان در معنویت مبادله می کنیم، برایمان غیرقابل چشم

پوشیدن است. اینها ما را یاری می‌دهند، تا روش تفکر نوین را به تکامل رسانیم و تجربه غنی بین‌المللی را، که علائق و احساس قشرهای کارکن ملت را باز می‌تابانند، در سیاست عملی به کار گیریم. در عمقی شدن تماسهای بین‌المللی بین دانشمندان، فرهنگ سازان و روشنفکران به‌طور کلی، و بین ابتکارهای هرگروه کوششی را می‌یابیم، که بهترین نیروهای ملی و ملت را تا سطح این برجستگان ارتقاء دهد و به آنان یاری رساند، که جهان حال را درک کنند و درباره آینده جهان تصویری داشته باشند، تا بدین سان آخرین فاجعه را مانع گردند.

بحث فقط درباره کاهش تسلیحات و نظامی زدایی معنویات یک فرد یا یک جامعه نیست، بلکه درباره آنگونه مسائلی نیز هست که اهمیتی معتبر برای تمامی بشریت دارد، چون خطرهای بوم‌شناسی، آینده ذخایر انرژی، خدمات پزشکی، تعلیم و تربیت، تغذیه، رشد جمعیت، سیاست تبادل اطلاعات تهاجمی و فرهنگ سازان و شخصیت‌های برجسته در زندگانی همگانی بسیاری از نقاط تماس و بسیاری موردهای مفید دیگر را بیابیم.

می‌خواهم گفته باشم، که برای سیاستمداران و نمایندگان دانش و فرهنگ گفتگو و تبادل وظیفه‌ای اجتناب‌ناپذیر شده است - در اساس بایست این روش عمل در شرایط موجود به صورت هدفی طبیعی و مسلم، پذیرفتنی درآید.

این اواخر با یکی از بهترین نویسندگان آمریکای لاتین گفتگو کردم. با گابریل گارسیا مارکز رومی واقعاً بزرگ، گستره تفکرش جهان فراگیر است. فقط کافی است که یکی از کتابهایش را بخوانیم تا این را

دریابیم. این نکته مفهوم شد، که در گفتگویمان، هم درباره دگرگونی اتحاد جماهیر شوروی در سطح جهانی و هم درباره مسائل اجتماعی دوران ما می توان سخن گفت. چون تمامی جهان بایست با تغییرات کیفی و تکاملی پیشرفته دگرگون شود. عقیده چنین مردی، وزن زیادی دارد. درست بدین دلیل که افکار، نگرانیها و احساس میلیونها انسان را باز می تاباند - سفیدها، سیاهها، و زردها را، تمامی خلقهای جهان را - تا بدین حد تأثیرگذار است. این بدان مفهوم است، کاری را که ما در کشورمان آغاز کرده ایم، در راه رفاه خلقهای دیگر نیز می توان مورد استفاده قرار داد.

از نفوذ مستقیم تعداد زیادی از جنبشهای عمومی با خصوصیتهای مختلف - جنبشهای سندیکایی، جنبشهای زنان، جوانان، مخالفین جنگ و طرفداران محیط زیست - در سیاست بین المللی استقبال می کنیم. نفوذ آنها در سالهای اخیر به شدت افزایش یافته است. با خواسته های رهبری شده خود و باشناخت مسئولیت خود، این جنبشها در حیطه سلطه ای پیش می روند، که تاکنون منحصرأ قلمروی دیپلماسی می بود.

درست و بجاست که انسانها اطلاعات درباره نظرات سیاستمداران و درباره روند رویدادها در مراکز حساس بین المللی را از دست اول دریافت دارند. با نمایندگان اتحادیه جهانی سندیکاها ملاقات کردم. این مرکز عظیم سندیکایی است که پشت سر آن صدها میلیون کارکن از تعداد زیادی از کشورهای جهان ایستاده اند. هیئت نمایندگی، سند حاوی پیام یازدهمین کنگره اتحادیه جهانی سندیکاها رابه عنوان رئیس جمهور ایالات متحده و من، تسلیم

داشت. به عقیده من اهمیت این سند در این بود، که نخست خواست طبقه کارگر را بیان می داشت، که این خواست نیز به نوبه خود بازتابی بود از علائق گروهی از جهانیان برای زیستن در صلحی قابل اعتماد. این سند، و گفتگوی بی پرده‌ای که با رهبران اتحادیه‌های کارگری داشتم مرا متقاعد ساخت، که مأموریت تاریخی طبقه کارگر - بر مبنای علائق خاص همین طبقه - برای سخن گفتن به خاطر علائق بشریت در زمینه تکامل اجتماعی، همچنان زنده مانده است، حتی امروز در شرایطی، که چنین بنیادی از شرایط زمانی که برای نخستین بار طبقه کارگر برای عملی ساختن این مأموریت برپا خاست، تغییر یافته است. کنگره جهانی زنان در ژوئیه سال ۱۹۸۷ در مسکو نیز مرا شدیداً تحت تأثیر قرار داد. از من تقاضا شد که در آنجا سخن گویم. اجلاسی از نمایندگان تشکیل شده بود - زنانی از ۱۵۰ کشور. برداشت من: وقتی سخنرانی نمایندگان را شنیدم و خودم نیز با آنان گفتگو کردم، تعهدی چشمگیر نسبت به رویدادهای جهان بود. زنان، که رسالت طبیعی آنان این است که نژاد بشر را حفظ کنند و ادامه آن را ممکن سازند، به تعداد زیاد از خود گذشته و طرفداران بی پروای نظرهای صلح طلبانه‌اند. از این کنگره بسیار آموختم، چه از راه برداشتهای خودم و چه به علت تأثیر سیاسی آن.

روزانه دوجین‌ها نامه، پیام و تلگراف از سراسر جهان دریافت می‌کنم - از سیاستمداران و دولتمردان، از شهرداران، اعضاء پارلمانها، بازرگانان و بیش از همه از انسانهای معمولی، از زوجها، خانواده‌ها و بچه‌ها. بدان پیام همبستگی‌ها هم اضافه می‌شود. پاره‌ای از آنها احساس برانگیزند، محتوی ابیات، اشعار کامل، نقاشی،

هدیه‌های کوچک دست ساز، دیپلم مدارس، انجمنها و گروههای دیگر و حتی محتوی دعا هستند. و در پس تمامی این احساسهای انسانی و نگرانی از آینده‌ای مسالمت‌آمیز و امید به اینکه بشر سرنوشتی بهتر از آن داشته باشد که زیر تهدید مداوم کشتار همگانی هسته‌ای به ادامه زیست ناچار باشد. بی توجه به آنکه تا چه حد مشغولم، می‌کوشم تا به این نامه‌ها در حد امکان پاسخ گویم. مهمترین برداشتم، که از پیامها و خواسته‌ها استنباط می‌شود، اعتماد به اتحاد جماهیر شوروی و سیاست فعلی مان است. چنین اعتمادی را چون گنجینه‌ای حفاظت خواهیم کرد، و آنچه در توانمان باشد انجام خواهیم داد تا آن را با عملکردمان چه در کشور خودمان و چه در امور بین‌المللی برحق سازیم.

تماس با انسانهایی از سرتاسر جهان این اعتقاد مرا تقویت می‌کند، که چشم انداز آتی تمدن ناامید کننده نیست، چون بهترین جانها و صمیمانه‌ترین انسانها درباره زمان حال و آینده اندیشمند و آماده‌اند تا استعدادهای خود را، دانش خود، اهداف و انرژی هیجانی خود را برای حفظ این جهان و بنای دنیایی بهتر و باانصاف‌تر مصرف کنند.

بنابراین اگر ما سیاستمان را برروش تفکری نوین متکی می‌سازیم، با این کار مترصد نیستیم که خود را با نظریه‌ای محدود سازیم که بدان عادت کرده‌ایم، و یا به بیان سیاسی که برایمان ویژگی تشخیص دارد محدود بمانیم. هیچ در نظر نداریم که همه کس را به مارکسیسم هادی باشیم. تفکر نوین سیاسی می‌تواند و بایست تجربیات تمامی خلقهای جهان را مد نظر قرار دهد و با غنی سازی متقابل، تلفیق فرهنگ و سنتهای مختلف را تضمین کند.

طرفداری از سیاست خارجی صمیمانه و باز

رهبری شوروی کوشاست، در مسائل سیاست خارجی راهی نو طی کند. در این رابطه نخست باید سخن از مذاکره به میان آورم. بدون مذاکره به زحمت باورپذیر است، که بتوان به تفاهم متقابل رسید. زمانی که ما اصل روش نوین تفکر را پذیرا شدیم، مذاکره را ابزاری اساسی دانستیم که باید آن را در سیاست بین‌المللی در عمل به کار برد. از این گذشته به یاری مذاکرات، واقع‌گرا بودن نظراتمان را، ابتکاراتمان و رفتار بین‌المللی مان را می‌آزماییم. و با رضای خاطر مشخص می‌سازیم که این کلمه، گرچه برخلاف پراسترویکا ریشه روسی ندارد*، در واژگان دیپلماسی سالهای اخیر ریشه‌ای تا ژرفنا دوانیده است. و مذاکرات سیاسی امروز در روابط بین‌المللی نقشی بسیار مهم برعهده دارد.

در دو سال و نیمی که از خدمتم به عنوان دبیرکل می‌گذرد حدود ۱۵۰ بار با سران کشورها، و رؤسای دولتها، با رؤسای پارلمان‌ها و رؤسای احزاب - از جمله احزاب کمونیست، سوسیال دموکرات، آزادیخواه و محافظه‌کار - و در سطوح مختلف با سیاستمداران و دولتمردان از اروپا، از هر دو قاره آمریکا، از آسیا و آفریقا ملاقات داشته‌ام و گفتگو کرده‌ام. برای بسیاری از همکارانم در رهبری اتحاد جماهیر شوروی نیز این رفتاری عادی شده است. برای ما این مکتبی یاری رساننده است. باور دارم که اینچنین مذاکراتی برای اغلب طرفهای مذاکره نیز مفید است. کمک می‌کند، تا برای دنیای امروز

*. مؤلف در این مورد از لغت Dialog با ریشه لاتین استفاده کرده است.

روابط بین‌المللی تمدنها را که از اهمیت فراوان برخوردار است شکل دهیم و تقویت کنیم.

از این گذشته مایلیم که به مفهوم حقیقی و نخستین کلماتی که در ارتباطهای بین‌المللی به کار می‌بریم، بازگردیم. وقتی توضیح می‌دهیم، که خود را متعهد سیاستی صمیمانه و باز کرده‌ایم، منظورمان این است که راست‌گویی، آداب دانی و شرافت را نیز مد نظر داریم و در کردارمان به این اصول پایبند می‌مانیم. این اصول، اصولی نو نیستند - ما آنها را از لنین به ارث برده‌ایم. آنچه تازگی دارد این است که می‌کوشیم آنها را از دوگانگی‌های معمول در دنیای امروز رها سازیم. همچنین این نیز تازگی دارد، که اوضاع فعلی رعایت این اصول را برای همگان الزامی ساخته است.

همه آن عدم انطباق‌ها بین آنچه به طرفهای خارجی مان در پشت درهای بسته می‌گفتیم، و آنچه برای عموم توضیح می‌دادیم را از بین برده‌ایم. باید اذعان کنم که از طرفداران دیپلماسی پیچیده حرکت‌های شطرنجی نیستم، روشی که حتی فرصت نمی‌دهد که درک کنیم طرفمان در جریان یک ملاقات یا در مبادله پیامها می‌خواسته است چه بگوید. من طرفدار سیاستی کارآمد، واقعی و باز هستم. نبایست سیاستی دوچهره‌ای وجود داشته باشد، چون قابلیت اعتماد در سیاست یکی از شرایط غیرقابل چشم‌پوشی مقدماتی برای ثبات بین‌المللی است. در امور بین‌المللی نیاز بیشتر به نور و بازتر بودن فضا، و نیاز کمتر به مانورهای تاکتیکی و لفاظی خواهیم داشت. هیچ کس دیگر نمی‌تواند دیگری را با این کارها تحمیق کند. این را مدام از نو برابر طرفهای مذاکره‌ام از غرب تکرار کرده‌ام. انتظارها از یک رهبر

امروزی ارزیابی درست واقعیتها است با ادراکی روشن و شناخت مسئولیتی متزاید. به سخن دیگر: نیاز به سیاستی داریم که بتوان آن را جدی تلقی کرد، و نه یک نمایش سیاسی.

باور دارم، که روش جدید در روابط بین‌المللی لازم می‌سازد که چهارچوب عملکرد آن بسیار برتر از محدودهٔ آمد و شدهای دیپلماسی به مفهوم محدود آن گسترش یابد. در کنار دولت در حدی وسیع، پارلمان نیز در تماسهای بین‌المللی فعال می‌شود. این تکاملی ترغیب‌کننده است، که گرایش برای تقویت دموکراسی در روابط بین‌المللی است. رخنهٔ افکار عمومی و تشکیلات عمومی بین‌المللی و ملی در سطحی گسترده در این قلمرو نشانه‌ای است از دوران ما. دیپلماسی باز و برابر دید عموم، این روش که با خلقها مستقیم سخن گوئیم، به وسیله‌ای عادی در تماسهای بین دول تبدیل خواهد شد. کاربرد دیپلماسی باز یک ترفند نیست. ما متکی به این آگاهی هستیم، که هزینه‌های رقابت تسلیحاتی، صرفنظر از پیامد احتمالی آن به صورت یک درگیری بین‌المللی، برخلقها تحمیل می‌شود. ما می‌خواهیم موضع اتحاد جماهیر شوروی را از برابر چشمان خلقها بگذرانیم.

در اینجا باید دربارهٔ مسئلهٔ حاد و حساس رابطهٔ بین سیاست و تبلیغات سخن گوئیم. به عنوان پاسخی به ابتکارات سیاست خارجی، ما اغلب می‌شنویم: «این تبلیغات است!» بایست شناخته شود که پیشنهادهای سیاست خارجی در عصر ارتباطات گروهی و علاقه گروهی به مسائل بین‌المللی همواره با تبلیغات همراه است. می‌بایست «جلب توجه کنند». رؤسای دولت آمریکا مدتهاست که

قبل از اعلام رسمی هر اقدام بین‌المللی که درباره آن تصمیم گرفته شده است، برایش تبلیغ می‌کنند و آن را به عنوان «مهم» «تاریخی» «پراهمیت» و نظایر آن معرفی می‌کنند. ولی آنچه اهمیت فراوان دارد فقط خصوصیت واقعی و منظور از پیشنهاد است: اینکه آیا منظور از ارائه آن این است که واقعاً بدان جامع عمل بپوشانند، آیا واقع‌گراست، آیا علائق همه طرفها منظور شده است و یا فقط پیشنهاد شده است، تا موجب جنجال گردد. می‌توانم با شناخت کامل مسئولیت بگویم که تمامی ابتکارات ما جدی هستند، و برای آنکه از لنین نقل قول کرده باشم، آنها «خروش در عمل» و نه «خروش در تبلیغات» هستند.

در اینجا می‌توانم با وجدانی آسوده، آنچه را در اوت ۱۹۸۵ برابر مجله تایمز گفته‌ام، تکرار کنم: اگر آمریکایی‌ها در رفتار و کردار ما جز تبلیغات هیچ نمی‌بینند، چرا بنابر اصل «آن‌چنان که تو نسبت به من، من نسبت به تو» به ما پاسخ نمی‌دهند؟ ما آزمایش‌های اتمی را متوقف ساختیم. چرا آمریکایی‌ها هم به عنوان عمل متقابل همین کار را نکردند تا با یک ضربه «تبلیغاتی» پاسخ دهند و مثلاً تکامل یکی از راکت‌های استراتژی خود را متوقف سازند؟ و ما هم با همین روش «تبلیغاتی» پاسخ می‌دادیم، و بر همین منوال. می‌توان این را از خود پرسید، که چه کسی در چنین روش رقابت «تبلیغاتی» بازنده می‌بود؟ دو سال و نیم مدتی چندان طولانی نیست. اما بنابر تمامی نشانه‌ها در این فاصله زمانی، که درباره‌اش سخن می‌گوییم، وقایع مهمی روی داده است. مهمترین آنها کدام است؟ بعضی خواهند گفت، که تفکر نوین سیاسی است که هنوز هم باید با مشکلات بستیزد، تا در دنیای سیاست مکان خود را تثبیت کند. این درست است. دیگران خواهند

گفت، که بی تحرکی روش تفکر سابق است که هنوز هم قویتر از گرایش تازه است. این هم درست است. با وجود این مهمتر از همه، یعنی وظیفهٔ مشکلتر از همه این بود که برای نوسازی روابط بین‌المللی بنیادی مستقر ساختیم. و باور داریم که تغییر مطلوب جهان را در پیش داریم. باور داریم که این تغییر هم اکنون جریان یافته است.

فصل چهارم

دگرگونی در اتحاد جماهیر شوروی و دنیای سوسیالیست

اساس اصول بین‌المللی ما این است که تصمیمات مهم و حائز اهمیت را در کشورمان اتخاذ کنیم و سپس با دقت، بسنجیم، این تصمیمات چه مفهومی می‌تواند برای سوسیالیسم بطور کلی داشته باشد. به خودی خود مفهوم است، که هیچ کشور سوسیالیستی نخواهد توانست تکامل خود را، جز با تفاهم و بهم پیوستگی متکی بر سودرسانی متقابل و یاری‌رسانی کشورهای برادر به یکدیگر، موفق و با آهنگی شایسته دنبال کند.

درباره سوسیالیسم واقعی

زمانی که راه پراسترویکا را در پیش گرفتیم، بر این برداشت اتکاء داشتیم، که دگرگونی عملی است و در آینده نیز همراه با موفقیت خواهد بود. خواسته تمامی خلقهای شوروی در این دگرگونی تقویت

سوسیالیسم در مجموع است که جامعه ما را بر سطحی از نظر کیفیت برتر ارتقاء خواهد داد. این نخستین وجه است.

وجه دیگر این است که خط مشی انتخابی ما و الزام تسریع سرعت تکاملمان، ما را به این تعمق واداشته است که چگونه همکاری با سایر کشورهای سوسیالیستی استوار بر پایه وسیع تاریخی را می توان به تکامل رسانید. به این نتیجه رسیده ایم - و همه احزاب هم مسلک ما نیز به همین نتیجه رسیده اند - که همکاری ما نیاز به پویایی بیشتر خواهد داشت، و در این بخش نیز نوعی دگرگونی موقع اش فرا رسیده است، تعمق ما در این زمینه و سپس ابتکارات ما از همین جا آغاز می شدند:

پس از گذشت چندین دهه از زمان جنگ، سوسیالیسم مبدل به آرایشی نیرومند در صحنه جهان و عاملی مهم در سیاست جهانی شده است. در تعداد زیادی از کشورها اقتصاد سوسیالیستی وجود دارد. پایه های تقسیم کار بین المللی سوسیالیستی بنا شده اند. تشکیلات چند ملیتی کشورهای سوسیالیستی در عمل از تجربه هایی برخوردار شده اند. تبادل دانش و فرهنگ، بعدی بزرگ یافته است. طبیعتاً اینها بدان مفهوم نیست، که تکامل سوسیالیسم بین المللی همواره موفق بوده است.

موقع اقتصادی کشورها در آغاز و راهی که تکامل سوسیالیسم طی کرده بود، تفاوت های زیادی را مشهود می ساخت. حتی امروز هم در این زمینه به هیچ وجه همسانی وجود ندارد و این یکی از مشکلاتی است که در راه واقعیت بخشیدن به توان سوسیالیسم در مجموع و به کمال رسانیدن مکانیسم یکپارچه سازی وجود دارد. سوسیالیسم

مراحل تکاملی پیچیده‌ای را باید طی کند. در نخستین دهه پس از جنگ، شوروی تجربه‌هایی در بنای جامعه‌ای نو کسب کرد. مسئولیت همه آنچه روی می‌داد، از خوب و بد، برعهده اتحاد جماهیر شوروی بود. در مورد روابط اقتصادی با سایر کشورهای سوسیالیستی نیز وضع اینچنین بود، برای تکامل این روابط مواد خام اتحاد جماهیر شوروی و منابع انرژی این کشور و یاری شوروی‌ها برای بنیاد نهادن صنایع پایه‌ای نقش مهمی برعهده داشتند، همچنین در زمینه سازمان دهی دولت، دولت‌های سوسیالیستی برادر بیشتر به‌نمونه شوروی متکی شدند. این اقدام تا حدودی اجتناب‌ناپذیر می‌بود. مدعیانی که سخن از تحمیل «الگوی شوروی» به میان می‌آورند آگاهی از الزام‌های عینی آن زمان ندارند. تجربه‌ها و یاری‌های نخستین کشور سوسیالیستی در مجموع کوشش‌های کشورهای دیگر را برای بنای جامعه‌ای نو یاری کرد.

در این جریان در ضمن انحراف‌هایی نیز بروز کرد، حتی انحراف‌هایی جدی. برخی از کشورها که منحصراً تجربه‌های اتحاد جماهیر شوروی را راهنمای خود قرار داده بودند، غفلت کردند که ویژگی‌های کشور خود را به حساب آورند. بدتر آنکه، روش‌هایی که خصوصیت فورمولی یافته بودند توسط پاره‌ای از نظریه پردازان ما و بخصوص توسط رهبران سیاسی کشور، که خود را یگانه حافظ حقیقت قلمداد می‌کردند، مبدل به‌ایده‌تولوژی یک سویه شدند. بی آنکه به‌تازگی مسائل و خصوصیت ویژه کشورهای سوسیالیستی مختلف توجهی شود، با کاربرد هرگونه روش مستقلى در این کشورها با سوءظن برخورد می‌شد.

با این همه در گروهی از کشورهای سوسیالیست کار به دخالت نیز کشید، و به پیامد آن اعمال و ارزیابیها موضوعی شد، بویژه که ملت‌های سوسیالیست از همان آغاز تشکیل دایم زیر فشار امپریالیسم بوده‌اند - فشارهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و ایده‌ئولوژی.

در پاره‌ای از موارد این همه منجر به فراگردهایی خاص و بروز مشکلات شد، که توسط حزب حاکم و هیئت حاکمه به موقع شناسایی نشده بودند. آنچه به دوستان ما در کشورهای سوسیالیستی مربوط می‌شود، اغلب آرام باقی ماندند، حتی وقتی حالتی را درک می‌کردند که موجب نگرانی می‌بود. سخن گفتن بی‌پرده به درهم کشیدن چین‌های پیشانی می‌انجامید و ممکن بود «سوء تفاهم» را موجب شود. پاره‌ای از کشورهای سوسیالیستی در جریان تکامل خود با بحرانهای جدی درگیر شدند. چنین بود مورد مجارستان در ۱۹۵۶، و مورد چکسلواکی در ۱۹۶۸ و مورد لهستان در ۱۹۵۶ و بار دیگر در اوایل دهه هشتاد. هریک از این بحرانها ویژگیهای خاص خودش را داشت. رفع هر بحرانی به روشی متفاوت عملی شد. واقعیت این است که واپس رفتن به نظام گذشته در هیچ یک از این کشورهای سوسیالیستی عملی نشد. مایلم در این باره تذکر دهم، که سوسیالیسم علت مشکلات و پیچیدگی‌ها در تکامل کشورهای سوسیالیستی نمی‌بوده، بلکه در خط اول ارزیابی خلاف واقع احزاب حاکم علت بوده است. و طبیعتاً غرب هم در تشدید بحرانها با کوششی مصرانه برای منسوخ ساختن سوسیالیسم و ساقط کردن دولت‌های سوسیالیستی، سهم خود را ادا کرده است.

در آزمونهای سخت و گاه بسیار تلخ، کشورهای سوسیالیستی در

جریان دگرگونی سوسیالیستی، تجربه فراوان اندوخته‌اند فعالیت عملی و تئوری احزاب حاکم کمونیستی گام بگام به‌تصوری جامع و فراگیر از روشها، وسایل و راههایی انجامیده که به‌دگرگونی سوسیالیستی جامعه ره می‌نمایند. مارکس، انگلس و لینن، که اصول تئوری را تدوین کردند، که برداشت سوسیالیسم بدانها اتکاء دارد، کوشش به‌عمل نیاوردند که تصویری با جزئیات مشخص شده از جامعه آینده ترسیم کنند. چنین کاری امکان هم نداشت. این تصویر خطوط مشخص کننده حدودش را ابتدا با کار خلاقه تمامی جوامع سوسیالیستی دریافت خواهد داشت، و تا به امروز هنوز هم در مرحله خلق شدن است.

همچنین در ارتباط بین کشورهای سوسیالیستی با یکدیگر توفقهایی جدی پدیدار شد. بخصوص گسسته شدن روابط دوستانه اتحاد جماهیر شوروی با یوگسلاوی، با جمهوری توده‌ای چین و با آلبانی بسیار ناخوش آیند بود. درسهای تلخ بسیار فراوان بودند. اما کمونیست‌ها آمادگی آموختن را دارند. امروز هم همچنان در حال آموختن هستیم.

آمادگی برای آموزش بطور کلی یک امتیاز سوسیالیسم است. برای آموختن اینکه چگونه می‌توان مسائلی را حل کرد که زندگانی برابر ما قرار می‌دهد. برای آموختن اینکه چگونه می‌توان از بحران‌هایی گذشت، که دشمنانمان خلق می‌کنند و علیه ما به کار می‌گیرند. برای آموختن اینکه چگونه می‌توان برابر کوششهایی مقاوم ماند، که مترصد تفرقه افکنی در دنیای سوسیالیستی است و یک کشور سوسیالیستی را علیه دیگری برمی‌انگیزانند. برای آموختن آنکه چگونه می‌توان از

درگیری علائق بین کشورهای سوسیالیستی جلوگیری کرد، و علائق را همساز ساخت و راه‌حلهایی مورد پذیرش متقابل برای مسائل مختلف یافت. سوسیالیسم تا اواسط دهه هشتاد در دنیا تا چه حد موفق بوده است؟ اکنون با اطمینان می‌توانیم بگوییم که سیستم سوسیالیستی در گروه بزرگی از کشورها محکم پایدار شده است، که توان اقتصادی کشورهای سوسیالیستی در حال افزایش است و ارزشهای فرهنگی و معنوی سوسیالیسم عمیقاً اخلاقی هستند و انسانها را متعالی می‌سازند. در اینجا ممکن است ایراد گرفته شود: اگر همه امور چنین خوب است، پس چرا، تا آنجا که به ارتباط کشورهای سوسیالیستی با یکدیگر مربوط می‌شود، پراسترویکا تا بدین حد مورد توجه قرار گرفته است؟ این سؤال است برحق.

جواب این سؤال بطور کلی، و به سادگی چنین است: مرحله نخست ایجاد و تکامل سوسیالیسم جهانی به پایان رسیده است، اما شکل‌های روابطی که در این دوران معمول شده است عملاً هیچ تغییری نکرده‌اند. نکات منفی در این روابط در حد مورد نیاز بی‌پرده تحلیل نشده‌اند، و این بدان مفهوم است، که همه آنچه تکامل این روابط را کند می‌سازد و مانع آن می‌شود تا به مرحله‌ای تازه و متناسب با زمان وارد شود، شناسایی نشده است. در این بین هر کشور سوسیالیستی و هر جامعه سوسیالیستی در تمامی بخش‌های زندگانی کارآمدی قابل ملاحظه‌ای را کسب کرده است. حیثیت و امکانات سوسیالیسم به‌طور مستقیم لطمه خواهد دید، اگر ما همچنان به اشکال قدیمی شده همکاری بچسبیم و یا آنکه خود را به آنها محدود سازیم.

از پایان دهه هفتاد تماسهای رهبران کشورهای متحد دایم بیشتر به تشریفات منحصر می شدند، به جای آنکه گفتگوهای سیاسی جدی انجام شوند. اعتماد در این گونه تماسها از بین رفت. امروز بسیاری از امور تغییر کرده است. در دو سال و نیم گذشته، اتحاد جماهیر شوروی همراه با دوستانش در اجتماع جوامع سوسیالیستی کارهای مهمی را به انجام رسانیده است. این راه را بایست ادامه دهیم و ادامه هم خواهیم داد. تمامی طیف سیاسی، اقتصادی و انسانی روابط کشورهای سوسیالیستی در حال حاضر نوسازی می شود. نحوه دگرگونی مستقیم توسط نیازهای عینی تکامل یک کشور و اوضاع بین الملل در مجموع مشخص می گردد، و از هیجانهای موضوعی تحت تأثیر قرار نمی گیرد.

در راه روابطی تازه

نقش اتحاد جماهیر شوروی بین اجتماع کشورهای سوسیالیستی حتی در شرایط پراسترویکا نیز به واسطه موضع مشخص کشور ما معلوم می باشد. اینکه آیا در کشورمان توفیق خواهیم یافت یا نه بناچار بر کشورهای دیگر نیز تأثیر برجا خواهد گذارد. اما ارنیه کاری دسته جمعی که اکنون در اختیارمان قرار می گیرد، تنها حاصل کار ما در خانه نیست. بیش از همه حاصل اقدام همگان و کوشش همگانی دول برادر سوسیالیستی است. تمامی وجوه همکاریمان را با دوستانمان و هم پیمانانمان دقیقاً بررسی کرده ایم.

همگی ما این برداشت را سرآغاز می شناسیم، که سوسیالیسم در مرحله ای مهم از تاریخ جهان تمامی پویایی سیاسی و اقتصادی خود

را از قید رها خواهد ساخت و راه رسیدن به شرایط زندگانی انسانی را خواهد نمایاند. آماده‌ایم که به خاطر آن، روابط بین کشورهای سوسیالیستی را با خواسته‌های زمان تطبیق دهیم و در انجام آن نیز از هرگونه خود رضامندی آزاد هستیم. کارها تازه کمی تحرک می‌یابد. اما، مهمترین اهداف مشخص شده‌اند.

این اهداف کدامند؟ مهمترین شرط مشخص کننده حدود روابط سیاسی بین دولتهای سوسیالیستی باید استقلال مطلق این دولتها شناخته شود. این نظریه را همه رهبران کشورهای متحد پذیرفته‌اند. استقلال هر یک از احزاب، حق ناشی از اقتدار عالی در تصمیم‌گیری درباره مسائل مرتبط با کشور، و مسئولیت برابر ملتی که نماینده آن به‌شمار می‌رود، اصولی هستند که فرصت هیچ بحثی درباره آنها وجود ندارد.

از این گذشته ما اعتقاد داریم، اجتماع سوسیالیستی فقط زمانی موفق خواهد بود، که هر حزب و دولت هم علائق کشور خودش را و هم علائق اجتماع کشورهای سوسیالیستی را مد نظر دارد، دوستان و متحدان را بدیده احترام بنگرد، علائق آنها را مورد توجه قرار دهد و بادقت تجربه‌های دیگران را پی‌گیرد. افزایش آگاهی از ارتباط بین مسائل سیاست داخلی و علائق جهان سوسیالیستی نشانه بارزی است برای کشورهای وابسته به اجتماع سوسیالیستی. ما به یک دیگر وابسته‌ایم، و قدرت مانیز ناشی از همین وابستگی است. از همین وابستگی بدین اعتماد می‌رسیم که مسائلی را که دوران ما برابری را قرار می‌دهد با موفقیت حل خواهیم کرد.

همکاری احزاب کمونیست حاکم، نقطه اتکاء همکاری کشورهای

سوسیالیستی است. در سالهای گذشته در بالاترین سطح رهبری با رهبران همگی کشورهای برادر سوسیالیستی برای مذاکراتی باز و روشن ملاقات کرده‌ایم. همچنین در حال حاضر در شکل این همکاری تجدیدنظر می‌کنیم. اقداماتی تازه و احتمالاً پراهمیت تشکیل گروه‌های کار چند ملیتی در سطح رهبری این کشورهاست. چنین کنفرانسهایی به ما فرصت می‌دهند تا در فضای همقطاری تمامی طیف مسائل تکامل سوسیالیستی را با توجه به وجوه سیاست داخلی و سیاست خارجی آن، بی‌درنگ درک کنیم.

تصمیم به اتفاق آراء تمدید قرارداد ورشو، با توجه به حساسیت وضع بین‌المللی نتیجه‌ای پراهمیت بود. اجلاسهای منظم کمیسیون مشاورین دول قرارداد ورشو، به شرکت کنندگان در این اجلاسها این امکان را می‌دهد تا نظرات و ابتکارات را یک جا مورد توجه قرار دهند و در عین حال به آنان فرصت می‌دهد تا «ساعت‌هایشان را باهم میزان کنند».

هدف ما این است که ابتکارات هریک از کشورهای سوسیالیستی متحد را با خط‌مشی گروهی، در مسائل بین‌المللی همگرا کنیم. تجربه نشان می‌دهد که تا چه حد هر دو جزء این فرمول از اهمیت برخوردارند. هیچ کشور سوسیالیستی - و در اینجا ما اتحاد جماهیر شوروی را کاملاً در زمره دیگران می‌شناسیم - نخواهد توانست وظایف خود را در صحنه بین‌المللی انجام دهد، اگر از جهت حرکت عمومی جدا افتد. برعکس سیاست خارجی همساز شده کشورهای ما فقط زمانی مؤثر خواهد بود که به تشریک مساعی هریک از کشورها به نحوی شایسته توجه شده باشد.

آنچه مربوط به روابط اقتصادی ما می‌شود، با رعایت کامل اصل فایده‌رسانی متقابل و یاری‌رسانی متقابل در تکامل آن اقدام کرده‌ایم. این شناخت را یافته‌ایم، که همگی ما نیازمند به‌کارگیری پیشرفتهای علمی - فنی در اقتصاد هستیم. بدین علت برنامه‌ای جامع برای استفاده از پیشرفتهای علمی - فنی آماده ساختیم و آن را از تصویب گذرانیدیم، این برنامه افزایش سریع تولیدات را در حد، دو یا حتی سه برابر تا سال ۲۰۰۰ پیش‌بینی می‌کند. آیا این مدینه فاضله است؟ نه. اجتماع کشورهای سوسیالیستی از شرایط مقدماتی برای رسیدن به این هدف برخوردار است. دارای ظرفیت‌های عظیم تولید است، طرح‌های متعدد پژوهشی - و مهندسی فنی در دست اجرا دارد و به حد کافی از ذخایر طبیعی و نیروی کار برخوردار است. اقتصاد برنامه‌ای ما به ما فرصت می‌دهد، تا ذخایر عوامل تولید را به مقادیر زیاد به جایی منتقل سازیم که نیاز بدانها بیشتر است.

رهبران کشورهای عضو شورای کمک‌های اقتصادی متقابل (آرجی و، کمکون) در مذاکراتشان به این نتیجه رسیدند، که کارآیی تمامی جزوهای متشکله سیستم سوسیالیستی بایست افزایش یابد. در این باره همه هم‌راییم. اما طبیعتاً این بدان مفهوم نیست، که راه رسیدن به این هدف در تمامی کشورهای سوسیالیستی همسان است. هرملتی سنتهای خودش را، ویژگی‌های خودش را و نهادهای سیاسی با ساختارهای متفاوت خودش را دارد. در اصول هر یک از کشورهای سوسیالیستی بر این یا آن رویه در بحبوحه فراگرد پژوهش برای نوپایی و دگرگونی ژرف هستند. ولی هرکشوری توسط رهبری و مردم خودش مستقلاً درباره میزان، گستره، رویه و همچنین درباره سرعت و

روش دگرگونی، تصمیم اتخاذ می‌کند در این مورد هیچ اختلاف نظری وجود ندارد، فقط ویژگیهای متمایز وجود دارد.

نخست وزیر فرانسه ژاک شیراک از من پرسید: «باور دارید که روح پراسترویکا بر تمامی کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی تأثیر برجا خواهد گذارد؟» در پاسخ به او گفتم، که این تأثیرگذاری متقابل است. ما از تجربیات دوستانمان می‌آموزیم، و آنها، آنچه را باور کنند صحیح است، از ما می‌گیرند. مختصر اینکه این جریان تبادلی است همراه غنی ساختن متقابل.

صمیمانه بگویم، باور دارم، که در پس این سؤال بیش از کنجکاوی صرف برای مطلع شدن از پیشرفت امور ما، پنهان بود. این سؤال تا حدودی همان هدف، شایعهٔ مربوط به «اختلاف نظر» بین بعضی از دوستان ما و رهبری اتحاد جماهیر شوروی در مورد جهت انتخابی برای دگرگونی، و رسیدن به پراسترویکا را دنبال می‌کرد. در این باره چه می‌توانم بگویم؟ اختلاف نظرهایی جدی با دوستانمان و متحدانمان نداریم. عادت کرده‌ایم، که باز و معقول درباره همه چیز گفتگو کنیم. بنابر عقیده من با بررسی انتقادی و جدی گامهایمان و ابتکاراتمان بیشتر عایدمان خواهد شد تا با دست زدن تشویق کننده برای هر آنچه انجام داده‌ایم. این نخستین نکته است. نکته دیگر که در این ارتباط مایلم تکرار کنم این است که مامدعی نیستیم که فقط ماییم که حقیقت را در تملک داریم. حقیقت را بایست در کوششی مشترک و با پشتکار جستجو کرد.

در اینجا مایلم در زمینه امور اقتصادی بار دیگر مطالبی بیان کنم. در ارتباط مستقیم بین مؤسسات و سازمانهای اقتصادی صنعتی و

تخصصی شدن آنها بهترین نقطه آغاز را برای بهبودی و یکپارچگی آنها می‌شناسیم. در انطباق کامل با این اصل، فعالیت اقتصادی خارجی خود را شکل می‌دهیم و موانع را از سر راه برمی‌داریم، موانعی که برای این سازمانها یافتن شرکائی متناسب در کشورهای سوسیالیستی متحد و تصمیم‌گیری مستقل، درباره نحوه این همکاری را غیرممکن می‌سازند. مترصدیم که مؤسسات سوسیالیستی مشترک تشکیل دهیم، از جمله انواعی که نیازهای کشورهایمان را به تکنولوژی بسیار پیشرفته بتوانند تأمین کنند. چنین مؤسساتی در حال حاضر در زمینه خدمات، ساختمان و حمل و نقل تشکیل شده‌اند. اتحاد جماهیر شوروی آمادگی دارد، به این مؤسسات سفارشهایی پرسود بدهد. همچنین آمادگی داریم، که امکان شرکت مؤسسات غربی را در چنین طرحهایی مورد توجه قرار دهیم.

امیدواریم، که فراگرد یکپارچگی در سالهای آتی تسریع شود. و برای آنکه به این هدف برسیم، می‌بایست (آرجی و) به دو مشکل مهم توجه بیشتر مبذول دارد.

(آرجی و) نخست اقدامات اقتصادی را همساز خواهد کرد، برنامه‌های بلند مدت برای همکاری در بخشهای مهم آماده خواهد ساخت و طرحهای حائز اهمیت در زمینه‌های پژوهشی و تکنیکی مهندسی را تشویق خواهد کرد. همکاری با کشورهای غیر سوسیالیستی، بخصوص با کشورهای عضو بازار مشترک احتمالاً در این مورد مفید خواهد بود.

(آرجی و) تکامل و همکاری را استاندارد خواهد کرد و معیارهایی برای مکانیسم یکپارچگی تدوین خواهد کرد، که پیوستگی اقتصادی

حقوقی را برای وابسته ساختن مستقیم، طبیعتاً از جمله در زمینه برآورد قیمت، گسترده‌تر سازد.

ضابطه‌گرایی اداری (آرجی و) بایست محدود شود، از تعداد کمیسیونها و کمیته‌ها کاسته شود، و (آرجی و) بایست محرکه اقتصادی عرضه کند، به ابتکارات، به روحیه کسب سوسیالیستی و دخالت دادن متقابل همبستگی‌های کارگری در این فراگرد بیشتر توجه کند. اعتقاد داریم که با دوستانمان باید (آرجی و) را از فزونی‌گیری کاغذبازی و سردرگمی بوروکراسی برهانیم.

(آرجی و) در هیچ حال استقلال کشورهای عضو را و حق متکی به اقتدار ملی آنها را برای تصمیم‌گیری درباره منابع و ظرفیتهای تولیدی خود و آنچه برای رفاه ملتشان انجام می‌دهند، خدشه دار نخواهد کرد. (آرجی و) یک سازمان فوق ملی نیست. در راه رسیدن به تصمیمات به اصل موافقت همه جانبه، و نه موافقت اکثریت تکیه خواهد داشت. مهمتر این است که نقصان تمایل یا علاقه یک کشور برای شرکت در طرحی، نبایست دیگران را از اجرای آن طرح بازدارد. هرکدام از کشورها که مایل به شرکت باشند، مورد استقبال قرار می‌گیرند، دیگران ممکن است تأمل کنند تا دریابند که دوستانشان چگونه عمل می‌کنند. هرکشوری در تصمیم خود آزاد است که به این گونه همکاری بپیوندد و تا چه حد در انجام آن شرکت کند. باور دارم که این تنها روش صحیح است.

همچنین در زمینه‌های روشنفکری برابرمان وظایفی فراوان قرار دارد، که عمل بدان نیاز به همکاری خواهد داشت. در این مورد هم تغییر لازم است. هر یک از کشورهای سوسیالیستی در اساس یک

لابراتوار اجتماعی است، که در آن روشها و اشکال متفاوت از کوشش برای بنیان گذاردن جامعه سوسیالیسم آزمایش می شوند. بدین علت به عقیده ما تبادل تجربه‌ها درباره بنیان جامعه سوسیالیسم و ارزیابی این تجربه‌ها از اهمیتی فزاینده برخوردار است.

کمونیسست‌های شوروی در تفکر درباره آینده سوسیالیسم از اصول مورد توجه لنین آغاز می‌کنند، بنابراین اصول، این آینده با ادامه کوششهای کشورهای مختلف آفریده خواهد شد. بنابراین معتقدیم، که جدی بودن کوششهای یک حزب را بهتر از همه براین اساس باید قضاوت کرد، که تجربه‌هایش برای خودش و برای دوستانش در سراسر جهان تا چه حد سودمند خواهد بود. برای آنکه ارزش این گونه تجربه‌ها را مشخص سازیم، معیاری در اختیارمان است: عملکرد اجتماعی و سیاسی - حاصل تکامل اجتماعی و رشد اقتصادی و تقویت عملی سوسیالیسم. دانشمندان ما، روزنامه نگاران ما و متخصصین تجربه‌های کشورهای سوسیالیستی را امروز در گستره‌ای پهناور بسیار ژرفتر تحلیل می‌کنند، تا حاصل این تجربه‌ها را به روش سازنده‌ای در شرایط اتحاد جماهیر شوروی نیز به کار گیرند. کشورهای سوسیالیستی دیگر نیز به نوبه خود فراوان به رویدادها در اتحاد جماهیر شوروی علاقه نشان می‌دهند. در جریان سفرهایم به خارج هنگامی که با رهبران کشورهای سوسیالیستی و با شهروندان این کشورها برخورد می‌کردم، توانستم شاهد این علاقه باشم.

در این مورد مثالی کوچک: در بازدیدم از چکسلواکی، فرصتی دست داد تا با مردم در خیابان و در کارخانه‌های پراگ گفتگو کنم. آنان به من گفتند: «آنچه شما، اینک انجام می‌دهید، صحیح است!» مرد

جوانی عقیده داشت: «بنابراین بدانجا می‌انجامد: / حقیقت را بگو، به حقیقت توجه داشته باش و برای دیگران نیز حقیقت را آرزو کن. / این سخت‌ترین علم است.» در ادامه صحبت‌مان گفتم: «زندگی، پرمشقت‌ترین مدارس ماست. همه چیز در دامانمان فرو نمی‌افتد. گاه بایست گامی به عقب بازگشت، تا بار دیگر پیش برویم. فراگردی ستوه آور است، که بیندیشیم، تحلیل کنیم و باز تحلیل کنیم، اما نبایست از آن هیچ هراسی داشته باشیم».

رهبری شوروی در مجموع به این نتیجه رسیده است، که ما در روابط بین کشورهای سوسیالیستی به سطحی تازه می‌توانیم برسیم، اگر با تبادل اطلاعات پیوستگی بین همبستگی‌های کارگری و افراد را در کشورهای مختلف تحکیم کنیم. ارتباط ما در حال حاضر در تمامی بخشها تقویت می‌شوند. آغازی خوب داشته‌ایم. شبکه قابل اعتماد تماسها در تمامی سطوح، حزب، دولت و افکار عمومی، در همکاری دولتهای برادر سوسیالیستی نقشی مهم، بله نقشی کارساز بازی می‌کند. انواع تماسها را ایجاد کرده‌ایم - بین مؤسسات، اتحادیه‌های کارگری، بین خانواده‌ها و سازمانهای جوانان و کودکان، بین دانشگاهها و مدارس، اتحادیه‌های هنرمندان، بین فرهنگ سازان و افراد و ارتباط مداوم شغلی بین مسئولین دواير، اعضای دولتها و دبیرهای کمیته‌های مرکزی.

چند کلمه‌ای هم درباره روابط ما با جمهوری خلق چین، که در حال حاضر در آنجا در جریان «چهارمین نوگرایی» تصویرهایی بسیار جالب و از بسیاری دیدگاهها، ثمربخش واقعیت می‌یابد. ما چین را به عنوان قدرت بزرگ سوسیالیستی می‌شناسیم و تا آنجا که ممکن

باشد مصممانه از تکامل روابط شوروی - چین در فضای خوب همسایگی و همکاری جانبداری خواهیم کرد. هم اکنون نشانه‌هایی روشن درباره بهبود این روابط مشهود شده‌اند. ما از رفقای چینی مان دعوت می‌کنیم، در کاری توأمان با ما روابطی خوب را بین کشورهایمان و ملت‌هایمان به کمال رسانند.

این مرحله از تکامل تاریخی، کشورهای سوسیالیستی را به انجام وظایفی مهم فرا می‌خواند. بایستی برآهنگ گام‌هایشان بیفزایند، در زمینه‌های اقتصاد، علمی - فنی خود را به پیش‌تازان برسانند و به نحوی قانع‌کننده امتیازهای زیستن در جامعه‌ای سوسیالیستی رانمایان سازند.

در ارزیابی مان از تکاملمان در گذشته بی‌پرده و منتقد از رفتار خود بوده‌ایم، و به سهم خود گناه نابسامانی‌ها را در اجتماع سوسیالیست‌ها پذیرفته‌ایم. دوستانمان در مواجهه با آن سریع از خود عکس‌العمل نشان دادند. بدین ترتیب راه برای دگرگونی روابط و برای بازبررسی آن، منطبق با زمان هموار شد.

همراه با هم در سال‌های اخیر در بخش‌های سیاست، اقتصاد و تبادل اطلاعات بسیار خوب پیش رفته‌ایم. اینکه هنوز هم در همه جا موفق هستیم، موجب آسایش خیالمان نمی‌شود. دایم روی روش‌های تازه و وسایل نو کار می‌کنیم. در این زمینه حائز اهمیت است که آگاهی، همکاری تا چه حد مهم، و ژرف کردن این همکاری تا چه حد لازم است. در مرحله فعلی تاریخ. که در واقع نقطه عطفی است، احزاب حاکم سوسیالیستی بر مسئولیت عظیم ملی و بین‌المللی خود واقف‌اند و مدام به راه‌های جدیدی می‌نگرند، تا تکامل اجتماعی را

تسریع کنند. بذل توجه به پیشرفت علمی - فنی، کوشش خلاقهٔ خلقها و تکامل دموکراسی تضمینی است، که سوسیالیسم در زمانهای آینده امکانات موجود در خود را کاملاً خلاف پیشگویی های مخالفانش، بطور کامل گسترده خواهد ساخت.

تغییرات انقلابی در کار آنند که جزو تفکیک ناپذیر دنیای سوسیالیستی شوند، تحرک اینچنین جریان می یابد. این امر در مورد کشورهای سوسیالیستی صادق است، و از آن گذشته تشریک مساعی برای پیشبرد تمدن در جهان نیز به شمار می آید.

فصل پنجم

جهان سوم در اجتماع بین‌المللی

برپاخیزی بیش از صد دولت آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین بر صحنه بین‌المللی، که همگی در راه رسیدن به استقلال خود موفق بوده‌اند، یکی از داده‌های بسیار مهم دنیای امروز است. این پدیده قرن بیستم را شادمانه استقبال می‌کنیم. جهان سوم دنیایی است خاص و گونه‌گون با علائق گسترده و مسائل مشکل خود. بایست بپذیریم که آینده تمدن به تکامل این جهان بستگی دارد.

لکن مسئولیت این تعداد زیاد کشورها با میلیونها جمعیت و همچنین مسئولیت سود بردن از ظرفیت عظیم آنها در راه رفاه و پیشرفت دنیا فقط بر عهده خود آنها نیست.

از سویی در جهان سوم مثالهایی را برای رشد سریع گرچه نه بهنجار اقتصادی می‌یابیم. بسیاری از ملتها به صورت کشورهای صنعتی مدرن تکامل یافته‌اند، و بعضی از آنها حتی به ابرقدرتها مبدل می‌شوند. سیاست غیروابسته بسیاری از کشورهای جهان سوم، که بر اطمینان به ملیت از نو کسب شده خود متکی است، برگستره مسائل

بین‌المللی تأثیر برجا گذارده است.

از سوی دیگر زندگانی روزمره دو ونیم میلیارد انسانی که در مستعمرات سابق و مناطقی که گذشته‌ای مستعمره‌گون می‌داشتند، زندگانی می‌کنند، همچنان مانند گذشته با فقر، شرایط زندگانی غیرانسانی، گرسنگی، بالا بودن هراس‌انگیز مرگ کودکان و مرگ از بیماری‌های واگیری مشخص شده است. این واقعیتی تلخ است. در آغاز دهه هشتاد درآمد سرانه ساکنان کشورهای جهان سوم یازده بار کمتر از درآمد سرانه در کشورهای صنعتی کاپیتالیستی غربی بود و این فاصله وسیعتر می‌شود و نه آنکه از آن کاسته شود.

با وجود این کشورهای غرب همچنان «باج» استعمارنورا به جیب می‌ریزند. در همین ده سال اخیر سودهایی که مؤسسات ایالات متحده از کشورهای در حال توسعه حاصل کرده‌اند، چهار بار بیش از مبلغ سرمایه‌گذاری آنها بوده است. ممکن است آمریکا این کار را کسبی سودده بشناسند. ما وضع را به نحوی دیگر مورد قضاوت قرار می‌دهیم. اما در این باره بعد سخن خواهم گفت.

کشورهای در حال توسعه متحمل بارسنگین قرضه خارجی معتناهی هستند. با افزوده شدن ربح به اصل قرضه، که همه ساله بر قوز کشورهای در حال توسعه بار می‌شود، نکته‌ای است روشن: دورنمای آینده تار است، سخت‌تر شدن مشکلاتی که اجتناب‌ناپذیر می‌نماید و هم‌اکنون نیز براققتصاد و اجتماع و جز آن فشار وارد می‌کند. گفتگویم را با رئیس جمهور میتران به یاد می‌آورم. موضوع گفتگو در اساس چنین بود: این امری است واضح که یک مؤسسه کاپیتالیست یا یک مؤسسه کاپیتالیسم مبتنی بر اصل حداکثر سودآوری فعال است.

یک کاپیتالیستی در عین حال اجباراً، و بیش از همه زیر فشار کارگران، خود را درگیر با این امر می‌یابد که بایست برای کارکنان خود درآمدی را تأمین کند تا مؤسسه‌اش همچنان فعال بماند. این درآمد هر قدر هم که نازل تعیین شود، باید در حدی باشد که به کارگران امکان حفظ نیروی کارشان و حفظ سلامتشان را بدهد، باید به آنان این امکان را بدهد که کیفیت کارشان را بهبود بخشند و فرزندانشان را بار آورند. انسان کاپیتالیست ناچار به این کار است، چون درک می‌کند، که با این کار سود فعلی و سود آتی‌اش تضمین خواهد شد. اما کاپیتالیسم در مجموع، آنچنان که توسط کشورهای غربی متظاهر می‌گردد، در ارتباط با کشورهای مستعمره سابق خود حتی این واقعیت ساده را درک نمی‌کند. کاپیتالیسم در ارتباط اقتصادی خود با آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تا بدانجا پیش رفته است که ملت‌هایی به رکود محکوم شده‌اند، ناتوان از اینکه نیازهای بنیادی خود را تأمین کنند، و به علت قرضه سنگین سر درگریبان کشیده‌اند.

در شرایط فعلی این کشورها در وضعی نیستند، که قروضشان را پردازند. اگر راه حلی عادلانه یافت نشود، هراتفاقی امکان خواهد داشت. قرضه تل انبار شده کشورهای در حال توسعه بمبی است ساعتی. اگر منفجر شود، می‌تواند پیامدهایی فاجعه‌انگیز داشته باشد. انفجاری اجتماعی با نیروی تخریبی بسیار زیاد در اینجا شکل می‌گیرد.

تل قرضه‌های کشورهای در حال توسعه که مدام بر حجم آن افزوده می‌شود یکی از جدی‌ترین مسائل جهان است. این مسئله مدتهاست که وجود دارد، اما تاکنون یا به کناری انداخته می‌شد، یا بدان توجهی

نمی‌شد و یا فقط در سطحی عمومی مورد بحث قرار می‌گرفت. رهبران غرب خطرا دست کم می‌گیرند. از شناخت دگرگونیهای اقتصادی ابا دارند. بدین علت اقداماتی نیمه‌کاره را پیشنهاد می‌کنند و می‌کوشند، وضع را با رویه‌های آرایشی نجات دهند. مقاومتشان برای پذیرفتن اقداماتی اساسی برای عادی ساختن همکاری اقتصادی با کشورهای در حال توسعه، برهمگان عیان است.

نیاز به کوششی جامع خواهد داشت، اگر تغییر واقعی اوضاع و نظم مجدد اقتصادی مورد توجه باشد. راه رسیدن به این اهداف طولانی و سخت است، و باید انتظار همه‌گونه خمهای غیرمنتظره را هم داشت. دگرگونی اوضاع بین‌المللی نیاز به متوازی سازی علائق دارد. اما بسیاری از کسان نمی‌خواهند از خود مایه بگذارند.

درگیریهای منطقه‌ای

موقع فاجعه‌انگیز کشورهای در حال توسعه علت واقعی بسیاری از درگیریها در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین است. با رئیس جمهور ریگان در ملاقات ژنو که گفتگو می‌کردم، به او گفتم، که بایست قبل از هرکار درک کرد. که درگیریهای منطقه‌ای از کجا ناشی شده‌اند.

درواقع این درگیریها، حتی با آنکه در اهداف و در انواع نیروهای در ستیز با یکدیگر تفاوت فراوان هم داشته باشند، و پیامدی از ستیزهای خاص یا منطقه به‌شمار روند - که به نوبه خود ثمره گذشته استعماری آنهاست - فراگرد اجتماعی تازه، به کارگیری سیاست چپاول‌گرانه یا هر سه پدیده همراه با هم است.

بحرانها و درگیریها مکان پرورش تروریسم بین‌المللی است. اتحاد

جماهیر شوروی بنابر اصول تروریسم را محکوم می‌داند و آماده است، برای از میان بردن این فساد تا حد توان با سایر کشورها همکاری کند. مفید خواهد بود، چنین همکاری در حوزه عمل سازمان ملل متمرکز گردد. سودمند است، تحت نظارت آن سازمان جلسه‌ای تشکیل شود که در آن تروریسم بین‌المللی مورد بررسی قرار گیرد. در مذاکراتی دوجانبه با کشورهای غربی (در سال گذشته، در این ارتباط تبادل نظر گسترده‌ای با ایالات متحده، بریتانیای کبیر، فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا، کانادا و سوئد انجام شد) طرفداری خودمان را برای گسترش و مؤثر ساختن روشهای مبارزه با تروریسم اطلاع دادیم. آماده‌ایم که در این مورد بخصوص قراردادهای دوجانبه منعقد کنیم. امیدوارم، جبهه متحد در جنگ با تروریسم بین‌المللی در سالهای آینده باز هم بیشتر گسترش یابد. یک نکته بدون تردید مسلم است: اگر قرار است تروریسم ریشه کن شود، دارای اهمیت فراوان است که علت‌های درگیرها و عمل ترور نیز از میان رود.

با بسیاری از رهبران غربی برخورد داشته‌ام، که وجود درگیریهای منطقه‌ای را ثمره «فعالیت‌های توطئه‌ای کرم‌لین» می‌شناسند. واقع امر چگونه است؟

در خاور نزدیک سالهاست که درگیری میان اسرائیل و همسایگانش ادامه دارد. گناه آن را برگردن مسکو می‌اندازند، چون موضعی تزلزل‌ناپذیر برابر توسعه‌طلبی اسرائیل پذیرفته است و از حقوق اقتدار ملی ملت‌های عرب و خلق فلسطینی عرب دفاع می‌کند. برای اتحاد جماهیر شوروی داشتن مزایایی را که وجود ندارد عنوان

می‌کنند، در حالی که کشور ما از نخستین کشورهای بود که از ایجاد کشور اسرائیل جانبداری کرد.

درباره مسائل مهم بایست جدی بحث کرد. خاورمیانه عقده‌ای است بسیار درهم پیچیده، که در آنجا علائق بسیاری از کشورها در یکدیگر گره خورده‌اند. وضع در آنجا همچنان خطرناک است. باور ما چنان است که هم برای شرق و هم برای غرب دارای اهمیت فراوان است، که این عقده باز شود، این امر بطور کلی برای تمام جهان دارای اهمیت است. اما کسانی هستند که نظرشان این است، که به هر حال رفع مشکل خاور نزدیک غیرممکن است. حتی درک چنین برداشتی هم مشکل است، و پذیرفتن چنین برداشتی از نظر سیاسی و اخلاقی محال است. تنها پیامد منطقی چنین گرایشی این واقعیت است، که وضع همچنان بدتر خواهد شد، که دشمنی‌ها از نو متظاهر خواهند شد و خلقهای این منطقه همچنان بیشتر زجر خواهند کشید. آیا نمی‌بایست کرداری فعال و طرفداری از کوششی را مرجح دانست، که در جستجوی راه حلی برای این مسائل پایدار شده در خاور نزدیک باشد؟

برای ما واضح است که سازش بین علائق طرفهای متخاصم خاور نزدیک در شرایط موجود بسیار مشکل است. به رغم آن حائز کمال اهمیت است، بکوشیم، تا برای علائق اعراب و اسرائیلی‌ها و همچنین همسایگانش و کشورهای دیگر به مخرجی یکسان برسیم. اگر ما چنین راه حلی را دنبال می‌کنیم، در این کوشش‌هایمان به هیچ وجه مترصد نیستیم که علائق ایالات متحده و یا غرب به نحوی خدشه‌دار گردد. خواستار آن نیستیم که ایالات متحده را از خاور

نزدیک بیرون رانیم - چنین خواستی غیرواقعی است. اما ایالات متحده هم نبایست برای خود اهدافی غیرواقعی در نظر گیرد.

در زمینه این مشکل، مهمترین نکته این است که علائق همگی طرفها مورد توجه قرار گیرد. و حتی این تفکر هم محدود است به پیشنهادهایی که مدتها قبل ارائه داده‌ایم و تشکیل کنفرانس خاور نزدیک را خواستار شده‌ایم. در این باره در گفتگویی با جیمی کارتر گفتم. به‌رغم تجربه‌های بدست آمده از زمان دولت‌های گذشته آمریکایی‌ها ده سال وقت لازم داشته‌اند، تا از تجربه خودشان این را بپذیرند، که مذاکرات جداگانه سودمند نخواهد بود. نخست اکنون، پس از «تجدید تفکر» چنان می‌نماید که ایالات متحده برای بحث این مشکل به گسترده‌ای بنیادی‌تر باز می‌گردد.

مهم این است، که مذاکرات به جریان افتد، بایست تماسهای موجود دوجانبه و چند جانبه را دخالت دهند و در جستجو برای راه حلی سیاسی و عادلانه مقدمات امر را آماده سازند. اگر کنفرانس مبدل به پوششی استتاری برای معاملات جداگانه و دست‌یابی به اهداف جداگانه نشود، اگر به حل واقعی بحران خاور نزدیک توجه داشته باشد و در این زمینه علائق کشورهای عربی از جمله فلسطینی‌ها را و همچنین علائق اسرائیل به نحوی شایسته به حساب آورده شود، در اینصورت ما هم آماده خواهیم بود، در حد توانمان کمک کنیم، و در تمامی مراحل کنفرانس برای توفیق آن مشارکتی سازنده داشته باشیم. مایلیم در این ارتباط تأکید کنم، ما هیچ دشمنی اصولی با اسرائیل نداریم. حق معتبر موجودیت آن را می‌شناسیم. لکن در اوضاع فعلی و با در نظر داشتن اقدامات اسرائیل نمی‌توانیم برقراری روابط

دیپلماسی را توصیه کنیم. مسلم هرگاه تغییری در اوضاع مشهود شود، زمانی که ما امکانات عادی شدن وضع و نظم یافتن ارتباطها را در خاور نزدیک مشاهده کنیم، در این باره تجدید تفکر خواهیم کرد. از این نظر هیچ شرطی را قائل نیستیم. آنچه مربوط به تماسهای بین کشورهایمان می شود، از آن صرفنظر نخواهیم کرد.

به منطقه ناآرام دیگری در جهان توجه کنیم - آمریکای مرکزی. چرا آنها گرفتار درگیری هستند؟ در نیکاراگوا رژیم منفور سوموزا سرنگون شده است، فاتح، انقلابی بود که ملت از آن پشتیبانی می کرد. در اینجا هم از همان آغاز ادعا شد که ساندینیست ها «ساخته مسکو و کوبا» هستند. این توجیه معمول ایده ثلوثی برای جنگی اعلام نشده علیه کشوری کوچک است، که تنها «گناه» آن این است که راه خودش را می خواهد دنبال کند، و بدون دخالت خارجی می خواهد این کار را بکند. آنچه در نیکاراگوا روی می دهد بیانگر وقایعی است که در کشورهای دیگر رویداد آن انتظار می رود. به نظر ما بیانی است بی محتوا، وقتی ادعا شود که نیکاراگوا امنیت ایالات متحده را «تهدید» می کند و در آنجا پایگاه های نظامی روسی مستقر می شوند - پایگاه هایی که ظاهراً آمریکایی ها از آن مطلع اند، اما، یا لاقلاً من درباره آن چیزی نشنیده ام.

مارگرت تاچر و من درباره این موضوع بحثی پر حرارت داشتیم. من گفتم، شرایط زندگانی تحمل ناپذیر، مردم را در نیکاراگوا ناچار ساخت که انقلاب را عملی سازند. این شرایط را آمریکایی های دوست بریتانیای کبیر موجب شده بودند، آمریکایی هایی که تمامی آمریکای مرکزی را حیاط پشت خانه خود تلقی، و بی رحمانه ذخایر

آن را چپاول می‌کنند و اینک از این بابت در شگفت‌اند، که ملت انقلاب کرده است. آنچه در نیکاراگوا روی می‌دهد، فقط مربوط است به ساندینیست‌ها و خلق نیکاراگوا. گفتگوهایمان بی‌پرده بود. از مارگرت تاچر پرسیدم: «شما ما را به همبستگی با نیکاراگوا متهم می‌کنید، به نظرتان شایسته است که از جداسازی نژادها و نژادپرستی حمایت شود؟ برایتان اهمیتی ندارد که برابر افکار عمومی جهان در چه وضعی قرار گیرید؟ ما از جنبشهای آزادیبخش جانبداری می‌کنیم، از خلقهایی که برای آزادی خود می‌جنگند، در حالی که شما تا جایی که من می‌بینم، این کار را نمی‌کنید. تفاوت ما در مشخص ساختن هدفها همین است.» اگر ایالات متحده نیکاراگوا را به حال خود می‌گذاشت، برای ایالات متحده بهتر می‌بود، برای آمریکای لاتین و برای بقیه جهان نیز بهتر می‌بود.

مسائل چنین حساسی را نمی‌توان به سادگی نادیده گرفت، این گونه مسائل به خودی خود ناپدید نمی‌شوند. وضع در آفریقای جنوبی مدتهاست که توفانی است. مردم آفریقای جنوبی علیه جداسازی نژادها و فشار غیراخلاقی رژیم در جنگ‌اند، رژیمی که به هر حال مدام بیشتر از نظر بین‌المللی منزوی می‌شود. و حتی در پس این درگیری نیز بسیاری از افراد در غرب توطئه‌ای کمونیستی را می‌بینند، گرچه در آفریقای جنوبی هیچ اثری از حضور شوروی وجود ندارد، نکته‌ای که درباره ایالات متحده و متحدانش نمی‌توان گفت.

عیناً همین امر در اوضاع منطقه خلیج [فارس] نیز صادق است. ارزیابی شوروی از موقع و عللی که موجب تشدید بحران شده است

برای همگان معلوم است و محتوای اظهارات رسمی بوده است. شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای را از تصویب گذراند، که در آن آتش بس موقت و متوقف ساختن کلیه عملیات نظامی و همچنین بازخواندن نیروهای ایران و عراق به پشت مرزهای شناخته بین‌المللی توصیه شده است. اتحاد جماهیر شوروی به این قطعنامه رأی مثبت داد. اما ایالات متحده می‌کوشد مغایر با روح قطعنامه شورای امنیت، بهانه‌ای بیابد و در درگیری ایران و عراق دخالت کند، و حضورش را در منطقه خلیج [فارس] تقویت کند. ادعا می‌کنند، که اتحاد جماهیر شوروی علائق غرب را به خطر انداخته است، علائقی که باید از آن حفاظت کرد، و از این گذشته قول می‌دهد که حتی پس از جنگ خلیج هم همچنان در خلیج [فارس] بماند.

ارزیابی کلیه درگیرهای منطقه‌ای از این قرار است. اگر آنها را از دیدگاه مقابله آمریکا - شوروی مورد توجه قرار دهیم. استنباط ما این است که ایالات متحده به درگیرهای منطقه‌ای نیازمند است، تا مدام از این امکان برخوردار بماند، که سطح مقابله را با دست کاری جابجا کند و سیاست اتکاء بر قدرت و تبلیغات ضد شوروی را دنبال کند. لکن شوروی به نوبه خود چنین باور دارد، که این درگیرها نبایست مورد استفاده قرار گیرند، تا مقابله دو سیستم را موجب گردند، بخصوص این کار نبایست در زمانی انجام شود، که اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا در درگیری نقشی دارند.

هنگامی که سخن درباره موضوع درگیرهای منطقه‌ای است، ممکن است خواننده سؤال کند، درباره افغانستان چه فکر می‌کنم. احتمالاً همگان آگاه نیستند که افغانستان نخستین کشوری بود، که

اتحاد جماهیر شوروی با آن روابط دیپلماسی برقرار کرد. با این کشور و سلطان آن و رؤسای قبایل آن همواره روابطی دوستانه داشته‌ایم. قطعاً افغانستان به علت واپس ماندگی بیش از حد خود، که بیشتر پیامد دوران سلطه بریتانیا می‌بود، مشکلات فراوانی داشت. بنابراین طبیعی بود، که بسیاری از افغان‌ها خواستار کمک به مردمشان بودند، تا خود را از نمونه بارز یک جامعه قرون وسطایی برهانند، دولت و نهادها رانوسازی کنند، و پیشرفت را سرعت بخشند. ولی تازه نخستین تغییرات پیشرفت نمایان شده بودند، که عوامل امپریالیستی از خارج فشار بر افغانستان وارد ساختند. بدین علت رهبران کشور، منطبق با قرارداد اتحاد جماهیر شوروی افغانستان تقاضای کمک از شوروی را کردند. یازده بار به ما مراجعه کردند، تا آنکه ما برای اعزام نیرو به تعدادی محدود آمادگی یافتیم.

می‌خواهیم که هرچه زودتر ممکن گردد سربازانمان را به خانه بازگردانیم. مسئله تاحد زیادی حل شده است. لکن با این الزام پیوسته است که بایست اوضاع را در دورادور افغانستان نیز روشن ساخت. ما از آشتی ملی حمایت می‌کنیم، رویه‌ای که رهبران فعلی کشور خواستار آن هستند. اتحاد جماهیر شوروی همانند گذشته خواهان افغانستانی مستقل، مسلط بر اقتدار ملی و غیر متعهد است. این حق سلطه بر اقتدار ملی ملت افغان است، تا تصمیم بگیرد چه راهی را می‌خواهد انتخاب کند، چگونه دولتی مایل است داشته باشد، و چه برنامه تکاملی را می‌خواهد اجرا کند. دخالت آمریکا فراخوانی نیروهای ما را به تعویق می‌اندازد و از عملی شدن سیاست آشتی ملی و در نتیجه از حل مسئله در مجموع مانع می‌شود. دادن

موشکهای استینگر به گروههای ضد انقلابی، که از آنها برای ساقط کردن هواپیماهای مسافری استفاده می‌کنند، به بیان ساده غیراخلاقی است و به هیچ دلیلی توجیه پذیر نیست.

ملتها از این حق برخوردارند،

که راه تکاملشان را خود انتخاب کنند.

هرملتی محق است که راه تکاملش را خودش انتخاب کند و درباره تقدیرش، قلمرویش و درباره ذخایر طبیعی و انسانی اش، خود تصمیم بگیرد. عادی سازی روابط بین‌المللی زمانی ممکن خواهد شد، که این حقوق را همه دولتها درک کنند. تفاوتهای ایده‌ثولوژی و اجتماعی همچنین تفاوتهای دیگر همانند سیستمهای سیاسی نتیجه تصمیمی است که ملت اتخاذ کرده است. تصمیمی ملی نمی‌بایست به نحوی در روابط بین‌المللی مورد استفاده قرار گیرد، که با پیامد آن گرایشها و رویدادهایی ظاهر شوند، که امکاناً موجب درگیری و مقابله نظامی گردند.

زمان آن فرارسیده، که رهبران غرب کنش و تفکر دوران استعماری را کنار بگذارند. زودتر یا دیرتر به این کار ناچار خواهند شد. تا زمانی که غرب جهان سوم را همچنان حوزه نفوذ خود بشناسد و یا در آنجا قدرت به کار برد، تنشها همچنان پایدار خواهد ماند، و با تشدید و مقاومت ضد امپریالیستی مراکز ناآرامی تازه‌ای نیز ایجاد خواهد شد. مخالفین ما در غرب خوش ندارند، وقتی ما اینچنین با آنان صحبت می‌کنیم. هرزمان که موضوعها آنچنان که هست توضیح داده می‌شوند، از جا در می‌روند و ناراحت می‌شوند. می‌پندارند که

به علت نظرگاههای ما ارتباط سنتی ایالات متحده با اروپای غربی از طرفی و با کشورهای در حال توسعه از طرف دیگر خدشه دار می شود. ادعا می کنند، که ما با میل مشاهده خواهیم کرد، اگر سطح زندگانی در کشورهای کاپیتالیستی نزول کند.

در بسیاری از موقعیتها که به دست آمده توضیح داده ام، که ما هیچ هدفی را در زمینه رسانیدن زیان به کشورهای غربی دنبال نمی کنیم. می دانیم، خاور نزدیک، آسیا، آمریکای لاتین، و سایر مناطق جهان سوم از جمله آفریقای جنوبی برای اقتصاد آمریکا و اروپا چه اهمیتی دارد، بویژه تا آنجا که به مواد خام مربوط می شود. دچار آشوب ساختن این ارتباط آخرین چیزی است که ما خواستار آن باشیم. چنین نظری نداریم، که علائق اقتصادی متقابلی را که طی تاریخ شکل یافته است دچار اخلال سازیم.

لکن وقتش رسیده است که درک شود، که ملتهای جهان سوم از این حق برخوردارند که آقای خودشان باشند. پس از سالها در جنگی سخت، استقلال سیاسی خود را یافته اند. اینک مایلند که از نظر اقتصادی نیز مستقل گردند. رهبران این کشورها، که بسیاری از آنان را شخصاً شناخته ام، از پشتیبانی ملتهایشان برخوردارند و مایلند برای ملتهایشان کاری انجام دهند، تا آنکه کشورهاشان واقعاً مستقل گردند و در وضعی قرار گیرند که با دیگران در یک سطح و به عنوان طرفهایی دارای حقوقی برابر همکاری کنند. خواسته این ملتها، مبنی بر اینکه ذخایر عظیم انسانی و طبیعی شان را برای پیشرفت ملی به کار گیرند، قابل درک است. مایل نیستند از خلق های ساکن در کشورهای پیشرفته بدتر زندگانی کنند. لکن اینک در کشورهاشان کمبود تغذیه و بیماری

مسلط است. ذخایرشان را کشورهای پیشرفته چپاول می‌کنند و از کانال تبادلی که متوازن نیست به سود درآمد ملی کشورهای پیشرفته ضبط می‌شود. با چنین وضعی کشورهای در حال توسعه دیگر سازش نخواهند کرد.

این از واقعیتهای دوران ماست که همه کس در غرب آماده مواجهه با آن نیست، حتی اگر هم آن را بسیار خوب بشناسند. اما بایست به مقابله با آن رفت، بخصوص که تعداد زیادی از کشورها در این مسئله دخالت دارند.

هرچه زودتر ساکنان تمامی قاره‌ها به وضوح دریابند، زودتر هم روابط بین‌المللی عادی خواهد شد. اوضاع جهان در مجموع بهبود خواهد یافت. این امر حائز اهمیت است. این مسئله‌ای اصلی است موقعش فرارسیده که این مشکل را در ارتباط با همه جهانیان بنگریم، برای حل آن براساس توازن علائق جستجو کنیم و سازمانهایی را برای حل آن در حیطه عمل اجتماع ملل بیابیم. سازمان ملل متحد بهترین صحنه برای بحث این مسئله است. در این زمینه ما در حال حاضر مشغول آماده ساختن پیشنهادهایی هستیم. موضوع را به دبیرکل سازمان ملل متحد، پرزدوکویار، در جریان ملاقاتمان، اطلاع داده‌ام. او موافقت داشت که موضوع در سازمان ملل متحد مطرح شود. اغلب کشورهای در حال توسعه از سیاست غیرتعهد پیروی می‌کنند. همین امر موجب تشکیل جنبش غیرمتعهدها شد، که نماینده بیش از صد کشور و بنابراین قسمت اعظم جمعیت جهان است. این جنبش به قدرتی پرتوان مبدل شده است و عامل مهمی در سیاست جهانی است. با تمامی ویژگیهایش و تمامی سایه روشن‌هایش در نوآوری در

روابط بین‌المللی نقش اساسی داشته است. جنبش کشورهای غیرمتعهد خواسته خلع‌هایی را، که آزادی خود را در همین سال‌های اخیر به دست آوردند، برای رسیدن به همکاری براساس حقوق برابر و منسوخ ساختن قدرت‌طلبی در روابط بین‌المللی، متجسم می‌سازد. اتحاد جماهیر شوروی برای اهداف این جنبش تفاهم دارد و پیوستگی خود را با این اهداف اعلام می‌دارد.

تا چندی قبل کشورهای غیرمتعهد براین باور بودند، که کاهش تسلیحات و نابود ساختن زرادخانه هسته‌ای از حقوق ممتازة ابرقدرتها، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی است، و به کشورهای در حال توسعه مربوط نمی‌شود. لکن جنبش در هشتمین کنفرانس سران کشور و رؤسای دولت کشورهای غیرمتعهد در هراره تفاهم اصولی خود را در مورد ارتباط درونی بین کاهش تسلیحات و تکامل ابزار داشت. دیدگاه جنبش در بیانیه رسمی خوب استدلال شده بود: اگر رقابت تسلیحاتی پایان پذیرد و کاهش تسلیحات عملی شود، منابع کافی در اختیار قرار خواهد گرفت، تا مسائل سخت جهان سوم با آن حل شود.

درباره ارتباط بین کاهش تسلیحات و تکامل با پرزدوکویار گفتگو کردم. در این باره هم عقیده بودیم، که شایسته است سازمان ملل متحد به این مسئله بذل توجهی شایان کند. اتحاد جماهیر شوروی به کنفرانس سازمان ملل درباره ارتباط بین کاهش تسلیحات و تکامل پیشنهادهایی منجز ارائه داد. جای تأسف است که ایالات متحده از شرکت در این کنفرانس خودداری کرد.

امروز نه فقط کشورهای سوسیالیستی، بلکه همچنین بسیاری از

کشورهای کاپیتالیستی جنبش کشورهای غیرمتعهد را عاملی مهم و مثبت در سیاست جهان می‌شناسند. اتحاد جماهیر شوروی از این واقعیت استقبال می‌کند و در شکل دادن به سیاست خارجی خود بدان توجه کامل دارد.

گره آسیایی - پاسیفیک

شرق و بخصوص آسیا و منطقه پاسیفیک امروز منطقه‌ای است که در آنجا تمدن گام‌هایش را تسریع می‌کند. اقتصاد ما مدام بیشتر در سبیره و خاور دور گسترش می‌یابد. بنابراین صمیمانه خواستار تقویت همکاری با کشورهای آسیا - پاسیفیک هستیم.

اتحاد جماهیر شوروی در عین حال یک کشور اروپایی و در عین حال یک کشور آسیایی است. کوشا خواهد ماند که این منطقه عظیم آسیایی - پاسیفیک، که به احتمال زیاد در قرن آینده نقطه تمرکز سیاست جهانی خواهد بود، از تمامی شرایط مقدماتی برای بهبود وضع خود برخوردار گردد و علائق تمامی کشورها و توازن این علائق به نحوی شایسته مورد توجه قرار گیرد. ما مخالف آن هستیم که این منطقه مبدل به منطقه نفوذ تنها یک قدرت گردد. خواهان تساوی واقعی، همکاری و امنیت برای همه هستیم.

مسئله صلح در آسیا کمتر از سایر مناطق جهان حاد و دردآور نیست، حتی در پاره‌ای از نقاط سخت‌تر است. مسلم است که اتحاد جماهیر شوروی، هندوستان و کشورهای دیگر منطقه به علت وجود همین نگرانی در سالهای اخیر ابتکاراتی را عرضه داشته‌اند. مشهورترین این ابتکارات پیشنهاد مربوط به تبدیل اقیانوس هند به یک

منطقه صلح است. این پیشنهاد توسط اجلاس عمومی سازمان ملل متحد و جنبش کشورهای غیرمتعهد حمایت شد.

کلیدی برای صلح در آسیا، منطقه پاسیفیک و سراسر جهان تعهدی است که جمهوری خلق چین و اتحاد جماهیر شوروی براساس آن پذیرفته‌اند هرگز نخست سلاح هسته‌ای به کار نبرند.

زمانی که در سمت دبیرکل کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در ماه مه ۱۹۸۵ با راجیوگاندی نخست وزیر هندوستان ملاقات کردم، در ادامه ابتکارات گذشته و تاحدی نیز تحت تأثیر تجربه‌هایمان در اروپا پیشنهاد دادم تا فراگیر و یک پارچه به‌مقابله با این مسائل رویم و امنیت آسیا و امکانات کوششهای هماهنگ کشورهای آسیایی را در این راه مد نظر قرار دهیم.

این نظریه وقتی با سیاستمداران برجسته اروپایی و دیگر دولتمردان ملاقات کردم، پخته‌تر شد. ناخواسته اوضاع آسیا را با اوضاع اروپا مقایسه کردم. به این نتیجه رسیدم، که در منطقه پاسیفیک نیز به علت نظامی شدن فزاینده منطقه، نیاز به یک سیستم «اطمینان» خواهد بود، همانند سیستمی که در هلسینکی برای اروپا ایجاد شد.

گزارش سیاسی کمیته مرکزی به بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی (ک پ د س یو) براهمیت فزاینده منطقه آسیایی - پاسیفیک در سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی تأکید دارد. برایم مسلم شده است، که بی‌تأمل باید راه‌حلهای محلی یافته شوند. از نقطه آغاز هماهنگی و اتحاد رویه در کوششها برای حل سیاسی مسائل حاد باید شروع کرد، و به موازات آن براین اتکاء داشت که از شدت درگیریهای نظامی در بسیاری از قسمتهای آسیا می‌توان کاست تا

اوضاع در آن مناطق تثبیت شود. پیشنهادهای لازم در این زمینه را در ژوئیه ۱۹۸۶ در ولادیوستوک ارائه دارم. (این پیشنهادها مرتبطانند با ایجاد موانعی برابر ساخت و توسعه تسلیحات هسته‌ای در آسیا و منطقه پاسیفیک، افزایش نیروهای مسلح و تسلیحات غیرهسته‌ای در آسیا، اقدامات اعتمادبرانگیز و منع کاربرد زور در منطقه).

در بازدیدم از این شهر چنین نمود که بسیار به موقع است، تا مسائل سیاست جهانی را از دیدگاه آسیایی - پاسیفیک روشن سازم. وضع در خاور دور بطور کلی، در آسیا و کشورهای ساحلی، که آنها را بسیار خوب می‌شناسیم و از زمانهای گذشته کشتی‌هایمان به آنجا سفر می‌کنند، برایمان اهمیتی ملی با اولویت دارند. اینجا در این منطقه وسیع که تقریباً نیمی از کره خاک را شامل می‌شود، بسیاری از کشورهای مهم قرار گرفته‌اند، از جمله اتحاد جماهیر شوروی ایالات متحده، هندوستان، چین، ژاپن، ویتنام، مکزیک و آندونزی. از این گذشته کشورهایی نیز وجود دارند که نیمه بزرگ‌اند، اما در مقایسه با کشورهای اروپایی باید آنها را بسیار بزرگ دانست - کانادا، فیلیپین، استرالیا، زلاندنو و همچنین یک دوجین کشورهای کوچک و بسیار کوچک.

در ضمن باید یادآور شد: چه جنجالی را سخنرانی من در ولادیوستوک موجب شد! چه کنایه‌هایی در این زمینه زدند که اتحاد شوروی تصمیم گرفته است پاسیفیک را «مورد تهاجم قرار دهد» و در آنجا استیلای شوروی را پایدار سازد و طبیعتاً بیش از همه به علائق ایالات متحده لطمه وارد آورد. اما با چنین واکنشهای «عهد حجری» در مواجهه با ابتکار اتمان‌آشناییم. کوشش ما برای آنکه با این یا آن

کشور در این منطقه روابط حسنه برقرار کنیم، یا فقط روابط دیپلماسی داشته باشیم، هر قدر هم که محتاط عمل کنیم، فوراً به عنوان مانوری ریاکارانه شناخته می شود.

اما واقعیتها کدام اند؟ یک سال پس از سفرم به خاور دور اتحاد جماهیر شوروی با روزنامه آندونزی مردکا مصاحبه ای انجام دادم. بی.ام.دیا، سردبیر این روزنامه، منظور مرا از آن سخنرانی به عنوان دعوتی از کشورهای منطقه شناخته بود، تا مسائلشان را گروهی حل کنند. لکن فراموش شده بود که ایالات متحده را نیز در فهرست کشورهای منطقه منظور دارد. در این زمینه به او گفتم، که ما به همکاری با آمریکا نیز امیدواریم. این تفکر سودایی که فعال شدن ما در منطقه تهدیدی برای علائق دولتی دیگر خواهد بود، بی معنی است. آنچه در ولادیوستوک گفته شده، بیانگر سیاستی تعمق شده است. با اجرای این سیاست نبایست برای هیچ کس مشکلی به بار آید. این را مسلم می دانیم که برای همکاری با ایالات متحده به همان ترتیب آمادگی داریم که برای همکاری با ژاپن، یا با هر یک از کشورهای (آسه آن) - اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا - هندوستان و سایر ملتها آمادگی داریم. از همگی دعوت می کنیم، همراه با هم برای صلح و رفاه در جهان کاری انجام دهند.

در پاسخ به سردبیر مردکا نظراتمان را در این منطقه با پیشنهادهایی تازه و منجز تأکید کردم. مهمترین آنها مربوط است به نابود ساختن تمامی موشکهای میان برد در منطقه آسیایی اتحاد جماهیر شوروی، طبیعتاً در چهارچوب «راه حل صفر - جهان فراگیر» با ایالات متحده آمریکا.

رویه‌ای که ما در این منطقه عظیم جهان پیش گرفته‌ایم، در منطقه‌ای که تعداد زیادی از ملت‌ها و خلق‌ها می‌زیند، متکی است بر آگاهی از واقعیت‌ها در آن منطقه. استنباط ما برای امنیت بین‌المللی قابل اعتماد و همکاری مسالمت‌آمیز در آسیا و اقیانوس آرام بر بنیادی واقع‌بینانه استوار شده است و از خواسته صمیمانه ما برای اینکه در این منطقه روابطی عادلانه و صمیمانه برقرار کنیم، نشأت گرفته است. یک سال بعد توانستیم یک سلسله گرایش‌های مثبت را شاهد باشیم - در این باره در مصاحبه‌ام با مردکا صحبت کردم. اما پیچیدگی‌ها و تضادها کاهش نیافته‌اند، و تمایل برای مقابله‌ها افزایش یافته‌اند. این امر ما را وادار ساخت، اقداماتی اضافی برای کاستن از تنش‌ها در آسیا و پاسیفیک پیشنهاد کنیم، اقداماتی که مکمل ابتکار ولادیوستوک به‌شمار می‌روند.

اظهارنظرها و ابتکارات دولت‌های این منطقه را بادقت تمام دنبال می‌کنیم. در این اواخر نظراتی سازنده و اصیل مشهود شده‌اند و در برخوردهای محلی رد و بدل می‌شوند. ویژگی‌های جهان بینی انسانهایی که در این منطقه می‌زیند، تجربه‌های تاریخی و سیاسی آنها و تشخیص فرهنگی آنها می‌توانند در حل مسائل منطقه کمکی باشند. بسیار خوب امکان دارد، که از آن نظراتی برانگیزند، که برای همگی درک‌پذیر و پذیرفتنی به‌شمار روند.

از سهم فزاینده (آسه آن) در بررسی امور بین‌المللی تحت تأثیر قرار گرفته‌ایم. آماده‌ایم، که روابطمان را با هریک از کشورهای عضو (آسه آن) و با (آسه آن) در کل گسترش دهیم، و این کار را با محترم شمردن اقدامات مستقلانه کشورهای عضو (آسه آن) به‌تنهایی و

یادسته جمعی در راه بهبود اوضاع بین‌المللی عملی خواهیم کرد. چرا مدام تکرار می‌کنم، که سیاست مستقل یک کشور و یا گروهی از کشورها تا بدین حد مهم است؟ نه بدین علت که ما با حمایت از چنین سیاستی خواهیم به گروه دیگری زیان برسانیم؛ بلکه روابط تازه در سطح بین‌المللی فقط بر پایه‌های استقلال ملل می‌توانند بنا شود تا به امروز روابط بین‌المللی به مقدار زیاد با اعمال کشورهای خاصی و گروه‌های خاصی از کشورها مشخص می‌شدند. بدین ترتیب وضع جهان بهبود نیافت. این درس گذشته را باید سیاستمدارانی بیاموزند که خواستار اقداماتی جدی هستند. روابط تازه در دنیای پیچیده ما و در مناطق پرمسئله چون منطقه آسیایی - پاسیفیک تنها از راه همکاری ممکن خواهد شد، همکاری که در آن علائق تمامی کشورها به حساب آمده باشد. آن نوع از روابط که اثری است از گذشته و کلان شهری را برابر تعداد زیادی مستعمره قرار می‌دهد، دورانش سپری گشته است. می‌بایست برابر نوعی تازه از روابط خود را کنار بکشد.

پیشنهاد دعوت از کنفرانس پاسیفیک با شرکت تمامی کشورهای کناره آن در آینده‌ای نزدیک جلب توجه بسیار کرده است. این پیشنهاد نخست نوعی مبنای بررسی، یا بهتر گفته شود، به عنوان ندا برای آغاز بحث مورد توجه می‌بود. شباهت چنین کنفرانسی با کنفرانس هلسینکی از این ناشی می‌شود، که اجتماع جهانیان فعلاً تجربه دیگری را نمی‌شناسد. البته این بدان مفهوم نیست، که به عنوان «الگوی» اروپایی آن را در آسیا و پاسیفیک تقلید کنیم. در زمان ماهرآزمایش بین‌المللی، در ضمن نشانه‌هایی جهان فراگیر و در مجموع مرتبط با بشریت نیز دارد.

در زمره سؤالهای روزنامه مردکا از من یکی هم این بود: «نقش اتحاد جماهیر شوروی را در تکامل همکاری اقتصادی منطقه‌ای چه می‌دانید؟» منطبق با برداشتمان از تسریع تکامل اقتصادی اجتماعی در کشور خودمان به مناطق ماوراء اورال بسیار توجه می‌کنیم، چون ظرفیت اقتصادی آنها چندین برابر ظرفیت اقتصادی قسمت اروپایی اتحاد جماهیر شوروی است. باور داریم، که در به کارگیری ثروت‌های این مناطق مؤسسات به هم پیوسته‌ای نیز می‌توانند شرکت کنند، که با همکاری گروه‌های بازرگانی دولتهای آسیایی - پاسیفیک تشکیل شده باشند.

درباره کاهش تسلیحات هسته‌ای در آسیا

در تحبیب کشورهای آسیایی و با توجه به نگرانیهای این کشورها، اتحاد جماهیر شوروی گامی مهم به جلو برداشت، و برای موشکهای میان برد و کوتاه برد یک «راه حل - صفر دوگانه» را پذیرفت. در عین حال بر این آمادگی تأکید گذاردیم که تعداد هواپیماهای را که تسلیحات هسته‌ای حمل می‌کنند، در قسمت آسیایی کشورمان نیزایم، اگر ایالات متحده هم در این منطقه وسایل رزمی هسته‌ای بیشتری که توان رسیدن به قلمروی شوروی را داشته باشد، مستقر نسازد. انتظار داریم، بدین وسیله به فراگرد خلع تسلیحات هسته‌ای در آسیا انگیزه‌ای داده باشیم.

به رغم پیچیدگی و گونه‌گونی، تصویری که منطقه آسیایی پاسیفیک می‌نمایاند، به رغم همه سایه روشن‌ها باز هم ترکیب ضد هسته‌ای در این تصویر برجسته است. هم اکنون نیز این امکان وجود دارد، که

نخستین گامها برای نابودی تسلیحات هسته‌ای برداشته شود. گامی مهم در این زمینه می‌تواند مثالی برای ایجاد منطقه‌های رها از تسلیحات هسته‌ای گردد. همه می‌دانند، که اتحاد جماهیر شوروی بیانیه نهایی پیمان روتونگارا امضاء کرده است، تا بتوان چنین منطقه‌ای را در جنوب پاسیفیک ایجاد کرد. از این گذشته ما پیشنهادی دیگر کشورها را برای ایجاد مناطق رها از تسلیحات اتمی در جنوب آسیا و کره نیز مورد حمایت قرار می‌دهیم. کنفرانسی بین‌المللی درباره اقیانوس هند می‌تواند هدف خلع سلاح اتمی را با توجه و تصمیم در این باره توصیه کند که آیا آن منطقه باید منطقه صلح شناخته شود یا نه.

روش برخورد با مسئله خلع سلاح هسته‌ای در آسیا همانند روشی است که در اروپا عمل شد. خلع سلاح بایستی تحت کنترل دقیق بین‌المللی عملی شود. از جمله بازرسی محلی. ما ایالات متحده را برای شروع مذاکرات درباره تسلیحات هسته‌ای در منطقه آسیایی پاسیفیک و برای حل مشکل براساس تفاهم متقابل و توجه کامل به علائق امنیتی همه طرفها، تحت فشار خواهیم گذارد.

در کلیات این برداشت ما از راه حل مسئله تسلیحات هسته‌ای در آسیاست. در بحث درباره این موضوع دولتهای منطقه می‌توانند راه ایجاد یک سیستم امنیتی برای منطقه را مورد توجه قرار دهند.

از روابط عادی و اوضاع متناسب در یک منطقه، که در آن دو میلیارد و نیم انسان زندگانی می‌کنند، چه مفهومی استنباط می‌شود؟ می‌توان آن را بابنای خانه‌ای مقایسه کرد. هریک از ما یک یا دو آجر روی دیوارها می‌گذارد تا گام بگام و با کوشش همگان بنای همکاری و

تفاهم ساخته شود. این هدفی بزرگ و مبارزه طلب است. اما ما می توانیم به آن برسیم.

کوششهای کشورهای هر دو قاره اروپا و آسیا در این جهت ممکن است متحد گردد، تا به فراگردی اروپایی - آسیایی مبدل شده و بتواند برای سیستم امنیتی بین المللی فراگیر انگیزه ای پرتوان باشد. رویدادهای اخیر همه ما را بیش از پیش معتقد می سازد، که صحیح و در زمانی مناسب بود، که ما مسئله منطقه آسیایی پاسیفیک را مطرح ساختیم. در این اواخر علاقه ای شدید برای یافتن راهی برای همکاری سازنده در سطح منطقه ای و در سطح قاره ای ظاهر شده است. همچنین روابط دوجانبه ما با بعضی از کشورهای منطقه آسیایی - پاسیفیک پویاتر شده است.

روابط جماهیر شوروی - هندوستان

هندوستان یکی از همسایگان ما در جنوب، با هشتصد میلیون نفر جمعیت، یک قدرت بزرگ است. این کشور در جنبش کشورهای غیرمتعهد و در تمامی جهان نفوذ زیادی دارد و نفوذش برای استقرار صلحی آسیایی و همچنین صلحی جهان فراگیر از اهمیت فراوانی برخوردار است.

روابط اتحاد جماهیر شوروی - هندوستان در طول سالها مداوم تکامل یافته است. با نخست وزیر هندوستان راجیوگاندی چندین بار در مسکو و دهلی ملاقات کرده ام. بازدیدم از هندوستان در سال ۱۹۸۶ تأثیری زایل نشدنی در من برجا گذاشته است. در جریان همین بازدید بود که بیانیه امروز شهرت یافته دهلی را امضاء کردیم.

علاقه جهان فراگیر نسبت به این سند قابل درک است. بیانیه دهلی بی نظیر است. مثال کاملاً تازه‌ای از برخورد فلسفی - سیاسی بامسائل مرتبط با روابط بین دولتهاست. شناخت اینکه ارزشهای انسانی عمومی در دوران پژوهشهای فضایی - و هسته‌ای از اولویت برخوردارند، در این بیانیه پایه فلسفی - اخلاقی آن است. گرچه بیانیه را فقط دو کشور تدوین کرده‌اند، اما اهمیت آن به مراتب از حدود روابط دوجانبه و منطقه‌ای فراتر می‌رود.

امضاء بیانیه دهلی بازتابی از ذات بی‌همتای روابط جماهیر شوروی - هندوستان است. ما سیستمهای اجتماعی مختلفی داریم، اما این امر مانع نمی‌شود که همکاری کنیم، از لحاظ معنوی متقابلاً یکدیگر را غنی سازیم و در مسائل اساسی زمانمان نظراتمان را به هم نزدیکتر کنیم. هر دو کشور در راه خودشان به دیدگاهی متحد رسیده‌اند و هریک دلایل خاصی در این زمینه دارند.

روابط اتحاد جماهیر شوروی - هندوستان از بسیاری نظرگاهها بی‌همتا است، چه از دیدگاه گونه‌گونگی محتوای سیاسی، اقتصادی، علمی - فنی و فرهنگی آن، و چه از نظر احترام ژرف متقابل و شفقت دو ملت نسبت به هم، و نحوه ارتباط که اعتماد متقابل و نیاز دوجانبه به دوستی را باز می‌تاباند.

چگونه ممکن است بین اتحاد جماهیر شوروی و هندوستان، دو کشور با سیستمهای مختلف اجتماعی و سیاسی، روابطی در چنین سطح بالایی وجود داشته باشد؟ چون هر دو طرف سیاست خود را نه در بیان، بلکه در عمل با اصول سلطه بر اقتدر ملی، یکسانی حقوق، عدم دخالت در امور داخلی دیگری و همکاری بنا کرده‌اند. هر دو حق

ملتها را، برای انتخاب سیستم سیاسی و شکل تکامل اجتماعی خود پذیرفته‌اند.

بنابراین دلیل کافی داریم، که با احساس غرور در این باره سخن بگوییم، که اتحاد جماهیر شوروی و هندوستان مثالی برای روابط اینچنین خوب بین دو کشور را خلق کرده‌اند، روابطی که می‌تواند برای دیگران نیز جذاب باشد. در روابطمان جوانه نظام جهانی را مشاهده می‌کنیم، که می‌تواند همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری متقابلاً سودمند براساس نیک خواهی متقابل معیارهایی معتبر برای همگان باشد.

آمریکای لاتین:

زمان به معنی تغییرات است

در روابط ما با آمریکای لاتین نیز، اصول عمومی نقطه آغاز است. در منطقه‌ای با سنت‌های خاص خود و ظرفیتی عظیم از امکانات، خلق‌های آمریکای لاتین خستگی‌ناپذیر برای آینده‌ای بهتر کوشا هستند. به‌رغم تمامی موانع، می‌خواهند به امیدهایشان جامه عمل بپوشانند. راه رسیدن به آزادی، هرگز سهل نبوده است، اما ما بر این اعتقادیم، که پویایی پیشرفته آمریکای لاتین تحرکی بیشتر نیز خواهد یافت.

نیروهای راست گرا و تبلیغات ایالات متحده در پس علاقه ما به آمریکای لاتین این خواسته را می‌یابند، که در آنجا یک گروه از کشورهای انقلابی سوسیالیستی را موجب گردیم. این بیانی بی معنی است. رفتار ما در دهه‌های اخیر ثابت می‌کند، که ما چنین هدفی را

دنبال نمی‌کنیم. چنین دسیسه‌هایی با تئوری ما، با اصول ما و خط سیاست خارجی ما مغایرت دارد.

به رئیس جمهور ریگان گفتم: «از ده‌ها سال قبل شما آمریکای لاتین را به عنوان کفش پاک کن خود تلقی کرده‌اید، و رفتارتان هم متناسب با همین تلقی است. خلقها به ستوه آمده‌اند. اینکه به اهدافشان با وسایل نظامی، یا وسایل مسالمت‌آمیز برسند امری است مربوط به خودشان. اما شما در آمریکای لاتین بمبی به شکل قرضه‌های عظیم خارجی کار گذارده‌اید در این باره بایست تعمق کنید.»

شاید فرمانروایان ایالات متحده مدتهاست که بر این امر واقف شده‌اند، اما مایل نیستند که بدان اذعان کنند، چون در این صورت ناچارند سیاستشان را تغییر دهند و همه کس خواهد فهمید، که افسانه «دست مسکو» چیزی جز یک دروغ نبوده است.

با کشورهای آمریکای لاتین در جهدشان برای تثبیت استقلال در کلیه زمینه‌ها و از خود دور ساختن تمامی قیدهای استعمار جدید، همدردی می‌کنیم، و هرگز هم این همدردیمان را پنهان نداشته‌ایم. برای سیاست خارجی پرتوان مکزیک و آرژانتین ارزش قائلیم، رفتار مسئول این کشورها در برخورد با کاهش تسلیحات و امنیت بین‌المللی، همچنین ابتکارشان در تشکیل گروه شش کشور قابل ستایش است. از کوششهای صلح جویانه گروه - کونتادورا، ابتکار رؤسای دولتهای آمریکای مرکزی و قرارداد گواتمالا سیتی جانبداری می‌کنیم. تغییرات دموکراسی در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین را استقبال می‌کنیم و ثبات فزاینده کشورهای قاره را، که براقتماد ملی خود حاکم شده‌اند و آن را تقویت می‌کنند، می‌ستاییم.

در عین حال مایلیم بار دیگر تأکید کنم، که ما هیچ امتیازی برای خودمان در آمریکای لاتین نمی‌جوییم. ما به مواد خام و به کارگران آن قاره چشم داشتی نداریم. نمی‌خواهیم روحیه ضد آمریکایی را مورد استفاده قرار دهیم، چه رسد به اینکه بخواهیم چنین روحیه‌ای را برانگیزیم، و در نظر نداریم، ارتباط سنتی بین آمریکای لاتین و ایالات متحده را بگسلیم. چنین کارهایی ماجراجویی است و نه سیاستی معقول، و ما واقع‌گراییم، و نه ماجراجویانی سبک عقل. اما شفقت ما نسبت به خلق‌هایی که برای آزادی و استقلال می‌جنگند همواره پایدار است. در این مورد نبایستی سوء تفاهمی وجود داشته باشد.

همکاری، نه مقابله

اطمینان دارم، بشریت به مرحله‌ای از تکامل رسیده است، که تکامل ما را به یک دیگر وابسته ساخته است. هیچ کشوری و هیچ خلقی را نمی‌بایست کاملاً مجزا از دیگران مورد توجه قرار داد و یا علیه دیگران به کار گرفت. در واژگان کمونیستی ما برای ادای این مطلب از لغت «بین‌الملل» استفاده، و با آن خواسته‌مان را برای ارزشهای بشری برخوردار از اعتبار عمومی بیان می‌کنیم.

قشرهای حاکم در غرب هم زمانی باید دربارهٔ حفاظت از علائق کشورهای جهان سوم حساب پس دهند. یک بار از گاری هارت پرسیدم: «آمریکا واقعاً می‌تواند در روابط خود با کشورهای در حال توسعه سیاست دیگری را برای بنیاد روابط بین دول پیش گیرد، بی‌آنکه از این کار زیان اقتصادی متحمل گردد. برعکس، آمریکا از چنین

کاری سود خواهد برد. چرا ایالات متحده این امکان را رد می‌کند، انگار نمی‌تواند ببیند که سودش در چیست؟»

در مجموع مسائل بسیاری به موضع ایالات متحده و غرب بستگی دارد. بخصوص بستگی به آنان خواهد داشت، که آیا ما قادر خواهیم بود، گره کور مسائل دنیای نو را باز کنیم و از این بن بست راهی به خارج بیابیم، بن بست‌ی که امکانات موجود تکامل در آن گیر افتاده است. اگر توفیق یابیم، روابطی تازه بنیان گذاریم، که به برابری و توجه شایسته به علائق همگان متکی باشد، دیگر چه نیازی به ماشینهای جنگی مان خواهیم داشت، که به عنوان وسیله‌ای برای سیاست خارجی توسعه طلب خلق شده‌اند؟

قابل درک است، این ماشین، که طی قرن‌ها ساخته شده است، چنین ساده و یک شبه نابود شدنی نخواهد بود. ولی ما به نقطه‌ای رسیده‌ایم که بایست آن را نابود کنیم، چون میلیاردها آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتینی می‌خواهند همچون انسان زندگی کنند. اطمینان دارم ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در زمینه یافتن راههای تازه برای روابط جهانیان کارهای فراوانی می‌توانند انجام دهند. از مسئولان ایالات متحده دعوت می‌کنیم، در راه یافتن حل مسائل جهان سوم به ما بپیوندند. به جز اجبار راه‌های دیگری هم وجود دارد. راهی را که ما پیشنهاد می‌کنیم، کاملاً واقع‌گرایانه است. ایالات متحده بایست راهی را بیابد، که قدرت و سرمایه خود را، همه آنچه اکنون برای اهداف نظامی خرج می‌کند، برای رفع نیازهایی دیگر به مصرف رساند، یعنی برای برطرف ساختن مشکلات اقتصادی و اجتماعی جهان نو. قاطعانه معتقدم، چنین کاری

امکان‌پذیر است. و بیش از این هم: ایالات متحده قادر است که کشورهای دیگر غربی را به همکاری ترغیب کند. و می‌خواهیم تکرار کنیم، در این کار فقط سود وجود دارد.

فصل ششم

اروپا در سیاست خارجی جماهیر شوروی

اجازه دهید تا تذکری خصوصی دهم. سفرهای خارجی ام به عنوان دبیرکل کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در اکتبر ۱۹۸۵ مرا به فرانسه رساند. حدود یک سال قبل از آن، در دسامبر ۱۹۸۴، به عنوان رئیس مأموریت از طرف صدر شوراهای اتحاد جماهیر شوروی از بریتانیای کبیر بازدید کرده بودم. این دوسفر برایم بهانه‌ای شد، تا درباره بسیاری از مطالب بیندیشم، بخصوص درباره نقش و موضع اروپا در جهان.

فرانسوا میتران آنچه را در آن زمان به عنوان یک نظریه برایم مهم می نمود، بیان داشت. او پرسید، «چرا ما نباید امکان نزدیکی گام به گام را در زمینه سیاست اروپایی جامع مورد توجه قراردهیم؟» یکسال بعد در مسکو توضیح داد: «لازم است که اروپا بار دیگر حامل عملکرد تاریخ خود گردد، و بدین ترتیب نقش خود را بطور کامل به عنوان عامل توازن - و تثبیت در امور بین‌المللی ایفاء کند.» تفکر من نیز جهتی همانند داشت. تماس مستقیم با رؤسای دو دولت مهم

اروپای غربی، با اعضای پارلمان و همچنین نمایندگان از بین سیاستمداران و مسئولین اقتصاد به من کمک کرد، تا وضع اروپا را بهتر و دقیقتر ارزیابی کنم.

در بیست و هفتمین اجلاس حزبی (ک پ د س یو) در بررسی سیاست خارجی مان، موضوع اروپا نکته‌ای بسیار حائز اهمیت بود. خواستمان آن بود که هرکس کردار اتحاد جماهیر شوروی را مرتبط با اروپای غربی به وضوح درک کند. هم قبل و هم بعد از این اجلاس حزبی با بسیاری از شخصیت‌های مشهور اروپای غربی، که به جناح‌های مختلفی وابسته بودند، ملاقات کردم و با آنان به گفتگو نشستیم. این تماسها برایم ثابت کردند، که دولت‌های اروپای غربی نیز علاقمند گسترش روابط خود با اتحاد جماهیر شوروی می‌باشند. کشور ما در سیاست خارجی آنها مکان مهمی را به خود اختصاص داده است.

چرا چنین علاقه زیادی نسبت به اروپا؟

ارثیه تاریخ

گروهی از افراد در غرب مترصدند تا اتحاد جماهیر شوروی را از غرب «کنار بگذارند». گه‌گاه آنان اشتباهاً «اروپا» را با «اروپای غربی» یکی می‌نمایانند.

لکن چنین ترفندهایی نمی‌توانند داده‌های جغرافیایی و تاریخی را تغییر دهند. بازرگانی روسیه، ساختار فرهنگی آن و ارتباط‌های سیاسی‌اش با سایر ملت‌های اروپایی ریشه عمیق، در تاریخ اروپا دارد. ما اروپایی هستیم. روسیه قدیم به واسطه مذهبش با اروپا پیوستگی داشت، و جشن‌های هزاره شیوع این مذهب در سرزمین اجداد مادر

سال آینده نشاگر این واقعیت است. تاریخ روسیه جزوی اساسی از تاریخ اروپای بزرگ است. روس‌ها، اوکرائنی‌ها، روس‌های سفید، مدلداوی‌ها، لیتانی‌ها، لتوانی‌ها، استن‌ها، کارلی‌ها و دیگر اقوام کشور ما به نحوی بارز در تکامل فرهنگی اروپا دخالت داشته‌اند. بدین علت برحق، خود را از وراث قانونی این ارثیه می‌دانند.

تاریخ مشترک اروپایی ما پیچیده و آموزنده، شکوهمند و در عین حال سوگ برانگیز است. ارزش آن را دارد که آن را بررسی کنیم و از آن بیاموزیم.

مدهاست که جنگها در تاریخ اروپا نشانه گذاریهای اصلی تاریخ به شمار رفته‌اند. در قرن بیستم، این قاره صحنه دو جنگ جهانی بود - جنگهایی ویرانگرتر و خونین‌تر از آنچه بشر به یاد می‌داشت. ملت ما بر محراب جنگ‌رهای بخش‌علیه فاشیسم هیتلری بیش از همه قربانی داد. بیش از بیست میلیون شهروند اتحاد جماهیر شوروی در این جنگ هراس‌انگیز جان باختند.

در اینجا این را بدان دلیل از خاطر فراموش نمی‌خوانیم تا نقش سایر ملتها را در جنگ علیه فاشیسم کم‌جلوه‌گر سازیم. ملت شوروی خدمات همه را در ائتلافی که علیه هیتلر برای مقاومت و ساقط ساختن حیوان‌مذی فاشیسم تشکیل شده بود، ارجمند می‌شناسد، اما نمی‌توانیم با این نظریه موافقت داشته باشیم، که اتحاد جماهیر شوروی «ابتدا» در ۱۹۴۱ در جنگ علیه آلمان نازی شرکت کرد، در حالی که قبل از آن دیگران «کاملاً» تنها با هیتلر در ستیز بودند.

وقتی خانم تاچر چنین مطالبی را برابر من بیان داشت، اعتراض کردم و یادآور شدم، که اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۳۳ با فاشیسم

در سطح سیاسی به ستیز برخاست و از ۱۹۳۶ با نیروی مسلح به مقابله آن رفت، و از دولت جمهوری اسپانیا حمایت کرد. آنچه مربوط به قرارداد عدم تهاجم با آلمان می شود (و اهمیت آن را مدام مخالفانمان تحریف می کنند)، امری بود که امکان داشت، همانند بسیاری از امور دیگر از انجام آن خودداری گردد، اگر همان زمان مسئولین دولت بریتانیای کبیر و فرانسه از خود آمادگی نشان داده بودند که مشترکاً علیه مهاجم اقدام شود.

چه کسی چکسلواکی را به دامان نازی ها انداخت؟ چمبرلن در بازگشت از مونیخ توضیح داد، که برای مردم بریتانیا صلح را همراه آورده است، ولی در واقع همه چیز جز آن بود: برای این ملت جنگ را همراه آورده بود. و قبل از همه چیز بدین علت، که قدرت سالاران بریتانیایی فقط توجهشان به یک نکته معطوف بود: چگونه می توان هیتلر را علیه شرق، علیه اتحاد جماهیر شوروی به میدان فرستاد، و چگونه می توان کمونیسم را از بین برد.

مایل نیستم این موضوعها را ساده بنمایانم، چون کشورهای اروپای شرقی نیز ارثیه ای پر مشقت را می بایست متحمل گردند. مثلاً روابط بین روسیه و لهستان را در نظر بگیریم. قرنهای این روابط به علت جنگهای فرمانروایان سخت تر شده بود. بنابر فرمان سلطان تزار، لهستانی ها علیه روس ها و روس ها علیه لهستانی ها می جنگیدند. تمامی این جنگها، کاربردن قدرت و یورشها، روح این دو ملت را مسموم کرده، و خصومت متقابل را موجب شده بود.

سوسیالیسم در تاریخ قرون این قسمت از جهان، نقطه عطفی را نشانه گذاری کرد. شکست فاشیسم و پیروزی انقلاب سوسیالیستی

در کشورهای اروپای شرقی، در قاره، وضع تازه را خلق کرد. نیرویی عظیم ایجاد شد که درصدد برآمد زنجیر تسلسل بی پایان درگیریهای مسلحانه را بگسلد. و اکنون ملتهای اروپا به پنجمین دهه فارغ از جنگ گام می‌گذارند.

در عین حال اروپا صحنه مقابله ایدئولوژی، سیاسی و نظامی باقی مانده است. گروهی از این عقیده جانبداری می‌کنند، که تقسیم اروپا، پیامد کنفرانس‌های یالتا و پوتسدام است، و قراردادهای تاریخی را که در آنجا امضاء شدند مردود می‌دانند. اما این بدان مفهوم است که حقایق را واژگون بنماییم. در یالتا و پوتسدام سنگ بنای تقسیم اروپا کار گذاشته شد. این قراردادها از این نظر بنیادی هستند، که حاوی توافقی اساساً ضد فاشیستی و دموکراسی‌اند. این قراردادها ترتیبی دادند، تا «نظام جدید» هیتلر معدوم شود، نظامی که از ملتها و دولتها بسیار استقلالشان را، و حتی امیدشان را به آزادی و بازیافتن سلطه اقتدار ملی شان ربوده بود. منطق تفکر سیاسی به تقسیم اروپا به دو بلوک نظامی مخالف با یکدیگر منجر شد. در غرب، این مطلب شایع است که اروپا را کمونیست‌ها تقسیم کرده‌اند. پس سخنرانی چرچیل در فولتن چه می‌شود؟ یا دکترین ترومن؟ تقسیم سیاسی اروپا توسط کسانی عملی شده است که خواهان گسستن ائتلاف ضد هیتلری بودند، که بلوک (ناتو) را، به عنوان وسیله‌ای برای مقابله سیاسی نظامی در اروپا تشکیل دادند. باید بار دیگر تکرار شود، قرارداد ورشو، پس از تشکیل (ناتو) منعقد شده است. به پیامد اتحاد (ناتو) اروپا را بار دیگر به ارباب جنگ بستند، ارباب‌های که این بار تسلیحات اتمی حمل می‌کرد. و امروز باید گناه اصلی تقسیم مداوم اروپا را

متوجه کسانی دانست، که آن را به‌صحنهٔ مقابلهٔ هسته‌ای مبدل ساختند و تجدید نظر در سرحدات اروپایی را بدون توجه به داده‌های قلمروی سیاسی خواستار بودند.

ما بارها پیشنهاد کرده‌ایم، نخست بلوک‌های نظامی را، یا لااقل بالهای نظامی دو اتحادیه را از میان ببریم. اما از آنجا که پیشنهاد ما پذیرفته نشد، بایستی این واقعیت را در بررسی‌های خود مد نظر داریم. با وجود این، این را باور داریم - بی‌توجه به بلوک‌ها - باید برای دنیایی بهتر و روابط بین‌المللی بهتر، راه را هموار سازیم، تا موجب گردد تمامی وابستگی‌های نظامی از بین بروند.

در تاریخ بعد از جنگ اروپا بسیار موقع‌های هیجانی و رویدادهای حساس مشهود شد، لکن کشورهای اروپایی متناسب با شرایط مسلم و امکانات موجود انتخابی واضح داشتند: گروهی گرایش کاپیتالیستی خود را حفظ کردند، در حالی که گروهی دیگر به سوسیالیسم متمایل شدند. سیاست اروپایی صمیمانه و فراگردی حقیقتاً اروپایی را فقط براساس شناخت و پذیرش این واقعیت می‌توان پیش برد.

این بیان را نمی‌پذیریم، که اروپا محکوم است که صحنهٔ مقابله بلوک‌ها و تمهید مقدمات متقابل جنگ باشد، ابتکاری که در نهایت تمامی اروپا، ایالات متحده و کانادا را به هلسینکی کشانید، تأییدی است بر این که کشورهای سوسیالیستی این نظریه را نپذیرفته‌اند. بیانیهٔ مؤخره قرارداد هلسینکی راههای واقعی را برای دست‌یابی به اتحاد اروپا به روشی مسالمت‌آمیز و براساسی منصفانه پذیرفته است.

لکن آن انگیزه که در کنفرانس بسیار مشهور منعقد در پایتخت فنلاند شکل گرفت، باردیگر زیر فشار هراس از جنگ سردی جدید،

نزدیک بود محو شود. درباره علل آن چه بسا تحلیل شده است، اما این موضوع بحث ما نیست. در راه انتقاد از خود مایلیم پاره‌ای از دلایل را متذکر شوم: تضعیف وضع اقتصادی در جبهه کشورهای سوسیالیستی، که در پایان دهه هفتاد و آغاز دهه هشتاد می‌بایست آن را تحمل کنیم. در عین حال این موضوع، بار دیگر اثبات می‌کند که این وظیفه برعهده سوسیالیست‌هاست، که نقش حائز اهمیت را بازی کنند، هرگاه قرار باشد مخالفان تنش‌زدایی را به جای خود بنشانند و روابط بین تمامی کشورهای اروپایی را عادی سازند، تا بتوانند همسایه‌های خوبی برای یکدیگر باشند. همین که نفوذ سوسیالیست‌ها کاهش می‌یابد، برکوششهای نظامی گراها و طرفداران سیاست اعمال قدرت افزوده می‌شود.

امروزه اتحاد جماهیر شوروی و اجتماع کشورهای سوسیالیستی بار دیگر ابتکار را به دست گرفته‌اند. به موافقت‌های هلسینکی، اگر سوسیالیسم را تقویت کنیم، نیرویی تازه برای قابلیت اعتماد و ثبات خواهیم بخشید. وقت آن فرا رسیده است که همه کس این حقیقت ساده را درک کند، که موانع موجود را نمی‌توان بدین وسیله برطرف ساخت، که غرب خط خود را به شرق تحمیل کند، یا بالعکس. بایست باهم از سیاست مقابله و رقابت نظامی رو برگردانیم و به همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری سودمند، رو کنیم. فقط تحت چنین شروط مقدماتی قاره ما می‌تواند متحد گردد.

اروپاخانه مشترک ماست

این استعاره در جریان مذاکراتی از نظرم گذشت، و با آنکه ظاهراً

بدون توجهی خاص آن را بیان داشتم، اما مدتها می‌بود که چنین ترکیبی را جستجو می‌کردم. این استعاره ناگهان از خاطر من گذشته بود، بلکه حاصل اندیشه‌های طولانی و بیش از آن حاصل ملاقات‌هایم با بعضی از رؤسای دول اروپا بود. پس از آنکه برای خودم دورنمای سیاسی تازه‌ای را مشخص ساختم، دیگر نتوانستم نقشه سیاسی رنگارنگ اروپا را که به فرشی چهل تکه شبیه است، بنابر استنباط معمول، بپذیرم. این قاره بیش از حد لازم جنگیده و گریسته است. آنگاه که مناظر پی‌درپی این کشورهای سخت آزموده شده را از برابر چشم گذراندم و درباره ریشه مشترک فرهنگ به ظاهر گونه‌گون و در اساس مشترک اروپایی تعمق کردم، برایم به نحوی فزاینده ساختگی بودن و گذران بودن مقابله بلوک‌ها و تصور قدیمی شده درباره «پرده آهنین» روشن شد، احتمالاً در این ارتباط نظریه «خانه مشترک اروپایی» از ذهنم گذشت، و در لحظه‌ای مناسب بنا بر بداهه این استعاره را بیان کردم.

سپس این جمله ویژگی مسلم بودن یافت و در مطبوعات منتشر شد. اعتراض‌هایی نیز شنیده شد: ادعا شد که جمله انتزاعی است و هیچ مفهومی ندارد. بدین علت بود که تصمیم گرفتم تمامی اندیشه‌هایم را در این زمینه بیان کنم. در جریان مسافرت‌م به چکسلواکی این موقعیت به دست آمد، اینجا کشوری بود که درست در مرکز جغرافیایی اروپا قرار داشت. این نکته مرا برآن داشت، که سخنرانی عمومی‌ام را در پراگ به «موضوع اروپا» اختصاص دهم.

اروپا در واقع نیز خانه‌ای است مشترک، جایی که جغرافی و تاریخ داستان گروهی از کشورها و خلق‌ها را تنگ به یکدیگر پیوند داده‌اند.

طبیعتاً هرکشوری مسائل خاص خودش را دارد و مایل است که استقلالش را حفظ کند و سنتهایش را پی گیرد.

بنابراین، برای آنکه این استعاره را گسترش دهیم می توانیم بگوییم: خانه مشترک است، این درست است، اما هرکسی در این خانه منزلی دارد، و ورودیهای مختلفی هم وجود دارد. لکن اروپایی ها فقط همراه هم، مشترکاً، و اگر از ضوابط عقلایی همزیستی پیروی کنند خواهند توانست خانه شان را حفظ کنند، آن را نوسازی کنند و مطمئن تر سازند و در وضعی بی نقص نگه دارند.

گروهی از افراد ممکن است این برداشت را قصه زیبایی بدانند. ولی این قصه نیست، بلکه حاصل تحلیلی است دقیق درباره وضع قاره. اگر دنیا نیاز به الگوی تازه ای از روابط دارد، این نیاز بیش از همه در اروپا حس می شود. می توان گفت، که دولتهای اروپا چنین الگویی را با مشقت فراوان ایجاد کرده اند. تصویری از «یک خانه مشترک اروپایی» قبل از هرچیز تأکیدی است بر تمامیت، گرچه دولتها دارای سیستمهای اجتماعی مختلف هستند و به اتحادیه های نظامی علیه یک دیگر وابستگی دارند. این تصویری از وابستگی بین الزام و امکان است.

الزام:

ضرورت سیاست اروپایی جامع

می توان یک سلسله دلایل عقلایی شمرد، که لزوم سیاست جامع اروپایی را اثبات می کنند:

۱- اروپای پرسکته با شهرهای نزدیک به هم، آکنده است از

تسلیمات هسته‌ای و تسلیحات غیراتمی. اگر امروز آنجا را فقط «بشکه باروت» بنامیم بیانی است کمتر از واقع. در اینجا نیرومندترین گروه‌بندیهای نظامی برابر هم ایستاده‌اند، نیروهایی که با ابزارهای جنگی بسیار پیشرفته مسلح‌اند، که مرتب تا آخرین حد پیشرفت بهبود می‌یابند. هزاران کلاهک هسته‌ای در اینجا انبار شده، در حالی که فقط چند دوجین کافی است تا اروپا را به جهنمی مبدل سازند.

۲- حتی جنگی غیراتمی برای اروپا، پیامدی فاجعه‌انگیز خواهد داشت، چه برسد به جنگی اتمی. نه فقط بدین علت که تسلیحات غیراتمی امروز نیروی انفجاری به مراتب بیشتر از دوران جنگ بین‌الملل دوم دارند، بلکه به علت وجود نیروگاههای اتمی، که حدود ۲۰۰ رآکتور اتمی در آنها به کار مشغولند، و به علت وجود تعداد زیادی کارخانه‌های شیمیایی. تخریب این گونه تأسیسات در جریان جنگی غیراتمی قاره را غیرقابل زیست خواهد کرد.

۳- اروپا در زمره مناطقی است که از نظر صنایع در پیشرفته‌ترین سطح قرار دارند. صنایع و حمل و نقل به نقطه تکاملی رسیده‌اند، که خطرشان برای محیط زیست باید جدی تلقی شود. این مشکلی است که از سرحدات ملی تجاوز می‌کند و امروزه بر سراسر اروپا گسترده است.

۴- فراگرد یک‌پارچگی در هردو قسمت اروپا مدام بیشتر پیشرفت می‌کند. وقتش رسیده است که در این باره اندیشه شود، که گام بعدی چه خواهد بود، و آیا می‌توان در جهت مصلحت شرق و همچنین غرب، در جهت علائق اروپا و سایر نقاط جهان بنیادی مشترک یافت؟ خواسته‌های تکامل اقتصادی در هردو قسمت اروپا همچنین پیشرفتهای علمی و تکنولوژی لازم می‌سازند، تا

بدون تأمل برای همکاری شکلی را بیابیم، که برای هردو طرف سودمند باشد. منظورم نوعی «استبداد اروپایی» نیست، بلکه سود بردن بهتر از مجموع توان بالقوه اروپا برای رفاه انسانها و برای پیوستگی با سایر مناطق جهان است.

۵- هردو قسمت اروپا مقدار زیادی مسائل مربوط به خود دارند، که ناشی از درگیری شرق-غرب است، اما مشترکاً نیز علاقمندند، که بر مشکل حاد شمال-جنوب فایق آیند. طبیعتاً این بدان مفهوم نیست، که کشورهای اروپای شرقی خود را شریک مسئولیتهای دوران استعمار گذشته قدرتهای غربی سازند. لکن موضوع این نیست. اگر به تقدیر خلقهای ساکن در کشورهای در حال توسعه بی توجهی شود و درباره مشکل وجود شکاف بین کشورهای صنعتی-و کشورهای در حال توسعه فکری نشود، در این صورت ممکن است برای اروپا و سایر مناطق جهان پیامدهایی وحشت‌انگیز داشته باشد. (مرتبط با این ما با کرداری توأم بامعنویت و کوشا برای حصول هدف ذکر شده در گزارش کمیسیون- براند درباره مسئله شمال-جنوب، و مذکور در گزارش بین‌الملل سوسیالیست با عنوان «مبارزطلبی جهان فراگیر» که تحت رهبری ویلی برانت، و میشل مانلی تدوین شده است، هم‌صدا می‌شویم) کشورهای اروپای غربی، همچنین اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ارتباطهای گسترده‌ای با جهان سوم دارند و می‌توانند مشترکاً تکامل آنها را تحرک بخشند.

اینها در کلیات ضروریات سیاست اروپایی جامع است، ضروریاتی که از علائق و نیازهای اروپا به عنوان مجموعه‌ای یک پارچه ناشی می‌شوند.

امکانات اروپا

اکنون دربارهٔ امکانات اروپا و مقدمات لازم برای همزیستی در «خانه‌ای مشترک» سخن گوئیم:

۱- ملتهای اروپا در دو جنگ جهانی، تجربه‌های بسیار زجردهنده و تلخی کسب کردند. این آگاهی، که بروز جنگ دیگری را باید مانع شد، در ذهن آنان عمیقاً ضبط شده است. این اتفاقی نیست، که درست در اروپا قویترین و پراهمیت‌ترین جنبش ضد جنگ وجود دارد و همهٔ قشرهای جامعه را در برمی‌گیرد.

۲- درمورد فعال بودن در امور بین‌المللی و از لحاظ سنن سیاسی اروپا غنی‌ترین خطه در جهان است. دولتهای اروپایی برداشتی واقع‌گرایانه از یکدیگر دارند تا درهریک از مناطق دیگر جهان. «آشنایی» متقابل سیاسی بسیار وسیع است، این آشنایی دورانی طولانی را پشت سر دارد و بنابراین ژرفتر است.

۳- هیچ قارهٔ دیگری، در نگاهی کلی از چنین شبکهٔ ارتباطهای بازرگانی دوجانبه و چند جانبه، و از این همه کنفرانس، قرارداد، و تماس در تقریباً تمامی سطوح برخوردار نیست. این تحسینی برای اروپا محسوب می‌شود که در روابط بین دول به‌چنین دست‌آورد بی‌نظیری در تاریخ این گونه ارتباطها، یعنی توافقه‌های هلسینکی توفیق یافته است. در کنفرانس استکهلم نیز نتایجی بسیار نویددهنده حاصل شد. سپس مشعلها را وین در اختیار گرفت، و ما امید داریم که در آنجا، گامی تازه در راه تکامل توافقه‌های هلسینکی برداشته شود. بدین ترتیب طرحهای مورد نیاز برای ساختن خانه اروپایی مشترک تقریباً آماده شده‌اند.

۴- ظرفیت اقتصادی، علمی و فنی اروپا عظیم است. گرچه هدر رفته است و نیروی دفع بین شرق و غرب قویتر است از نیروی

جذب آن. با وجود این موقع فعلی از دید اقتصادی، هم در غرب و هم در شرق و همچنین انتظارهای واقع بینانه چنان‌اند که کاملاً ممکن می‌سازند، راهی برای پیوند دادن فراگردهای اقتصادی در هر دو قسمت اروپا به منظور رفاه همگان بیابیم.

تنها راه عقلایی ادامه تکامل مادی در اروپا چنین می‌نماید. «از آتلانتیک تا اورال» اروپا است، یک مجموع یکپارچه فرهنگی تاریخی، متحد شده به علت ارثیه واحد رنسانس و دوران روشنگری، همچنین مکاتب بزرگ فلسفی و اجتماعی قرن نوزدهم و قرن بیستم. اینها محیطهای مغناطیسی قوی هستند، که سیاستمداران در یافتن راههای تفاهم متقابل و همکاری در سطح بین دول یاری خواهند داد. در ارثیه فرهنگی اروپا، ظرفیتی عظیم برای سیاست مسالمت‌آمیز و روابط همسایگی خوب وجود دارد. در مجموع چشم‌انداز تازه و سلامت‌بخش است، اروپا سرزمینی است بارآورتر از هر منطقه‌ای دیگر، برای آنکه دو سیستم اجتماعی با یکدیگر ملاقات کنند.

آشکارا اذعان می‌کنم، از این بابت خوشوقتم، که نظریه «خانه اروپایی مشترک» نزد شخصیت‌های سرشناس سیاست و دولتمردان شرق، و همچنین غرب با تفاهم برخورد کرد. از جمله نزد کسانی که دیدگاه‌های سیاسی آنان از دیدگاه‌های سیاسی ما بسیار متفاوت است. مثلاً وزیر امور خارجه آلمان فدرال، گنشر آمادگی خود را اعلام داشت، که «ادراک خانه اروپایی مشترک را پذیرا شود و با اتحاد جماهیر شوروی همکاری کند تا واقعاً خانه‌ای مشترک را بنا کنند.» رئیس جمهور آلمان فدرال ریشارد فون وایتسکر، وزیر امور خارجه ایتالیا جیولیو آندرئوتی و سیاستمداران سرشناس دیگر برابر من

به همین ترتیب اظهار نظر کردند. این بدان معناست، که آگاه بر فرهنگ اروپایی مشترک، پیوستگی متقابل و وابستگی متقابل سرنوشت تمامی کشورهای قاره و همچنین نیاز به همکاری هنوز نابود نشده است.

لکن نظریه پردازان و سیاستمدارانی نیز هستند، که همچنان علیه اتحاد جماهیر شوروی تخم نفاق می کارند. اکثریت کشورهای اروپای غربی در جهت باد ایالات متحده بادبان می گشایند و مقدار زیادی مقالات هیستریک انتشار می دهند، اما مانند همیشه مطبوعات دست راستی فرانسه از همه پرشورتر است. این مطبوعات از تصور بهبود اوضاع در اروپا هراس زده اند. مثلاً به مجله هفتگی لکسپرس نظری بیفکنیم. در ۶ مارس ۱۹۸۷ ما را متهم ساخت که برای استیلا بر اروپا کوشا هستیم. مقاله ای با عنوان «گورباچف و اروپا» که شبیه به افسانه کلاه قرمزی و گرگ بدجنس نوشته شده بود، در این مجله انتشار یافت.

ناخواسته از خود می پرسیم، آیا خوانندگان اروپایی و ملت‌های اروپایی آن قدر ساده لوح اند، که چنین اراجیفی را بتوانند باور کنند؟ ما به عقل سالم مردم اروپا، اعتماد می کنیم، و برایمان روشن است که دیر یا زود حقیقت از دروغ متمایز خواهد شد. نتیجه منتشر شده مراجعه به افکار عمومی حاکی از این است که اکثریت ساکنان اروپای غربی، سیاست بازارپایی اتحاد جماهیر شوروی را، که هدف آن این است که درگیرهای مداوم این قاره را پایان بخشد، ظاهراً ارج می نهند.

دو دولت آلمان

آنگاه که ما درباره ادراک «خانه اروپایی مشترک» تفکر می‌کنیم، نمی‌توانیم از اظهار نظر درباره وضعی، که به پیامد جنگ دوم جهانی در قلب اروپا ایجاد شده، سر باززنیم، حال اینکه اکنون دو دولت آلمان - جمهوری دموکراتیک آلمان، و جمهوری فدرال آلمان وجود دارند.

با رئیس جمهور فدرال آلمان، ریشارد فون وایتسکر، به تفصیل در این باره گفتگو کردم. او توضیح داد، که مردم در آلمان غربی شعار «خانه اروپایی مشترک» را با دقت تمام گوش می‌دهند. از او پرسیدم «شما در آلمان در این باره چه فکر می‌کنید؟» بگذارید در اینجا مذاکرات کوتاه‌مان را نقل قول کنم:

ریشارد فون وایتسکر: «برایمان نقطه التفاتی است، که به ما یاری می‌دهد تا در تصورمان دریابیم که اوضاع در چنین خانه مشترکی چگونه باید نظم یابد. بویژه تا آنجا که به گستره این امکان مربوط می‌شود، که بنابر آن ورودی منزلها برای ملاقاتهای متقابل تا چه حد باز می‌مانند.»

میخائیل گورباچف: «کاملاً حق با شماست، اما احتمالاً هیچ کس میل ندارد که نیمه شب ملاقات کننده‌ای داشته باشد.»

ریشارد فون وایتسکر: «در این باره هم بسیار خوشبخت نیستیم که در اتاق نشیمن شکافی عمیق ایجاد شده است.»

رئیس جمهور آلمان فدرال با این بیان به این واقعیت نظر داشت، که جمهوری دموکراتیک آلمان و جمهوری فدرال آلمان با سرحدی بین‌المللی از یکدیگر جدا شده‌اند، سرحدی که از وسط برلین می‌گذرد. این مورد واقعی است که تاریخ آن را خلق کرده، و بنابر

توافقی‌های بعد از جنگ دوم جهانی ایجاد شده است. فقط می‌توانیم تصویری داشته باشیم که آلمان امروز چه وضعی می‌داشت اگر قرارداد پتسدام بطور کامل اجرا شده بود. برای رسیدن به توافق در پتسدام اساس دیگری وجود نداشت. اما نه فقط ایالات متحده، بریتانیای کبیر و فرانسه در آن زمان توافقی‌ها را برهم زدند، بلکه کسانی نیز که در آلمان غربی از سیاست قدرت حمایت می‌کردند، برابر توافقی‌های پتسدام مقاوم ماندند. برای آنان پتسدام یک کابوس بود. همه ما نتیجه‌اش را می‌شناسیم. طبیعتاً بنابر اجبار حساس می‌شویم وقتی اظهار می‌شود که «موضوع آلمان همچنان مطرح خواهد ماند» یا آنکه مرتبط با «مناطق شرق» هنوز همه چیز روشن نشده است، و یا اینکه توافقی‌های یالتا و پتسدام «غیر قانونی است». چنین اظهاراتی در جمهوری فدرال آلمان امری نادر نیستند. بگذارید بی‌پرده بگویم، که تمامی این توضیحات دربارهٔ احیاء «اتحاد آلمان» بسیار از به اصطلاح «سیاست واقع‌گرایانه»* دور است. این بیانات در چهل سال گذشته چیزی عاید جمهوری فدرال آلمان نکرده است. پندارهٔ بازگشت به «سرحدات ۱۹۳۷ آلمان» را تقویت کردن بدان مفهوم است که اعتماد به جمهوری آلمان فدرال را نزد ملتهای دیگر و همسایگانش تضعیف کنند.

بی‌توجه به آنچه رونالد ریگان و دیگر رؤسای دول غربی در این باره بگویند، جمهوری فدرال آلمان مرتبط با «مسئلهٔ آلمان» نمی‌تواند پیشنهادی واقع‌گرایانه عرضه دارد. آنچه در اینجا توسط

*. نویسنده از اصطلاح آلمانی Realpolitik استفاده کرده است.

تاریخ شکل یافته است، بهتر است که همچنان به تاریخ واگذار گردد. این اصل دربارهٔ ملیت آلمانی و یک پارچگی ملی نیز صادق است. آنچه اکنون دارای اهمیت است، وجه سیاسی آن است. دو دولت آلمان با سیستمهای متفاوت اجتماعی سیاسی وجود دارند. هریک ارزشهایی را پذیرفته است. هر دو از تاریخ آموخته‌اند، و هریک از آنها می‌تواند برای اروپا و جهان کاری انجام دهد: و آنچه در صد سال دیگر خواهد بود، آن را باید تاریخ تصمیم بگیرد. برای حال بایست واقعیت‌های موجود را نقطه آغاز دانست، نه آنکه خود را گرفتار تخیلات سودائی کرد.

به عنوان تصویر کوچکی از موضوع مایلم برخورداری را بیان کنم، که برای وایتسکر نیز شرح دادم. در ۱۹۷۵ در سی‌امین سالگرد پیروزی برناسیونال سوسیالیست‌ها در جمهوری فدرال آلمان بودم. در نزدیکی فرانکفورت با صاحب یک پمپ بنزین گفتگو می‌کردم. او به من گفت: «استالین توضیح داد: / هیتلر می‌آید و می‌رود، اما ملت آلمان باقی می‌ماند. /، اما سپس، در پایان جنگ، اتحاد جماهیر شوروی ملت آلمان را به دو نیم کرد.»

این توضیح بحثی را پیش آورد. به وایتسکر یادآور شدم، که طرح‌های مربوط به تقسیم آلمان در جریان جنگ توسط چرچیل و سیاستمداران آمریکایی بررسی شده بود. ما با این طرحها مخالفت کردیم و خواهان استقرار یک آلمان مسلط براقدار ملی و دموکرات بودیم. این واقعیت را نیز به یادش آوردم، که قدرتهای غربی تشکیل دولتی را در غرب آلمان مورد حمایت قرار دادند و دولت جمهوری دموکراتیک آلمان پس از آن تشکیل شد. حتی پس از کنفرانسهای یالتا

و پوتسدام ما از تشکیل دولت آلمان یک پارچه، مسلط بر اقتدار ملی و صلح جو بر اساس نازی زدایی، دموکراسی و غیرنظامی بودن جانبداری کردیم. اما در غرب نیروهایی در کار بودند که اوضاع فعلی را خلق کردند. بنابراین نمی توان گناه تقسیم آلمان را متوجه اتحاد جماهیر شوروی دانست، باید کسانی را که این گناه را مرتکب شده اند جای دیگری جستجو کرد. و امروز دو دولت آلمان وجود دارند. هر سیاستمدار واقع‌گرا فقط و منحصرأ می تواند بر این اساس مذاقه کند.

تا بدین جا گفتگوی ما.

حتی پس از آنکه اتحاد جماهیر شوروی این جنگ وحشت‌انگیز را به انجام رسانید، باز هم نظرگاهی اصولی را پذیرفت. احساسمان برای درک واقعیتها مارا رها نساخت. ملت آلمان را با نازیسم یکی ندانستیم. و گناه زجری که هیتلر با تهاجم خود بر ما تحمیل کرد برگردن ملت آلمان نینداختیم.

آنچه مربوط به روابط ما با جمهوری فدرال آلمان می شود، کارآمدی و امکانات این کشور را، موقعیتش را در اروپا و جهان و نقش سیاسی آن را مورد توجه قرار می دهیم. تاریخ از ما می خواهد، که نسبت به هم رفتاری جدی داشته باشیم. تکامل اروپا جز با همکاری فعال دو کشور امکان پذیر نخواهد بود. روابط تثبیت شده بین جمهوری فدرال آلمان و اتحاد جماهیر شوروی در واقع دارای اهمیت تاریخی است. حتی با آنکه دو دولت آلمان در محدوده سیستم‌های خود و وابستگی‌هایشان تشخص خود را حفظ می کنند، باز هم می توانند نقشی حائز اهمیت در تکامل اروپا و جهان بازی کنند. اتحاد

جماهير شوروی علاقمند به امنيت جمهوری فدرال آلمان است. اگر جمهوری فدرال آلمان از استحکام برخوردار نمی‌بود، ممکن نبود به ثبات اروپا، و بنابراین به ثبات جهان امید بست. برعکس ثبات روابط جمهوری فدرال آلمان و اتحاد جماهير شوروی وضع را در اروپا به نحو محسوس بهبود خواهد بخشید.

اروپا و کاهش تسليحات

همه آنچه در ریک جاویک بررسی شد، تأثیر مستقیم براروپا خواهد داشت. در تماسهایمان با ایالات متحده آمریکا هرگز علائق اروپا را از یاد نمی‌بریم.

پس از ریک جاویک، با رؤسای دولت بعضی از کشورهای اروپایی عضو (ناتو) ملاقات کردم، با پاول شلوتر از دانمارک، رودلف لوبرز از هلند، گرو هارلم برونتلاند از نروژ، اشتین گریمور هرمانسون از ایسلند، و نماینده دولت ایتالیا، آمیتوره فانفانی، و جیولیو آندرئوتی. درباره موضوع «اروپا و کاهش تسليحات» به تفصیل گفتگو کردیم.

از طرفهای مذاکره‌ام بسیار مطالب جالب شنیدم. پس از آن در اجتماع رهبران شوروی جدی درباره استدلالها و برداشتهایشان تفکر کردیم، و آنچه را صحیح تشخیص دادیم، در سیاستمان مورد توجه قرار دادیم. بیش از همه موضوع به موشکهای میان برد مستقر در اروپا مربوط می‌شود. اما بخصوص با مارگرت تاچر، و ژاک شیراک به خاطر ادراکشان و این نظر معمولاً در (ناتو) پذیرفته شده درباره «هراس انگیزی هسته‌ای» بحثی پرشور انجام شد. برابر آنان تعجبم را از جنجال که در بعضی از پایتخت‌های غربی مذاکرات ریک جاویک

موجب شده بود، اظهار کردم. هیچ دلیلی وجود نداشت که رویدادهای ریک جاویک را تهدیدی برای امنیت اروپای غربی تلقی کنیم. چنین نتیجه‌گیری‌هایی و چنین ارزیابی‌هایی ثمره تفکر قدیمی شده‌ی مربوط به دوران جنگ سرد است.

در گفتگو با رؤسای دولتهای خارجی گاه صریح می‌پرسم: «باور دارید که اتحاد جماهیر شوروی مترصد است، کشور شما و سراسر اروپا را مورد تهاجم قرار دهد؟» تقریباً همگی پاسخ می‌دهند: «نه، چنین چیزی را باور نداریم.» اما بعضی فوراً تردید خود را بیان می‌دارند و ادعا می‌کنند که وجود واقعیت قدرت عظیم نظامی اتحاد جماهیر شوروی به خودی خود توان تهدیدکننده‌ای را در بردارد.

چنین استدلالی را قطعاً می‌شود درک کرد. اما بسیار کمتر قابل درک است، وقتی حیثیت ملی و عظمت کشور با تملک تسلیحات اتمی مرتبط شناخته می‌شود، در اینجا روی سخنم قبل از همه با قدرتهای اتمی اروپا، بریتانیا و فرانسه است. اتحاد جماهیر شوروی در جریان مذاکرات کاهش تسلیحات جاری اعتماد خود را به اروپای غربی اثبات کرده است، و آمادگی خود را برای کنارگذاشتن توان هسته‌ای نشان داده است. عامل محرک اصلی، در برداشتن این گام این است که ما حتی به فکرمان هم نمی‌رسد، تا چه رسد به آنکه در طراحی استراتژی‌مان، جنگی با بریتانیا و فرانسه را ممکن دانیم، یا آنکه جنگ با کشورهای اروپایی را که فاقد تسلیحات اتمی هستند مورد توجه قرار دهیم.

مرتبط با پیشنهادمان وقتی به این تصور سودائی رسیدیم که آیا مسکو ترفندی به کار می‌برد تا (ناتو) را دچار تفرقه کند، هوشیاری

اروپای غربی را مختل سازد و سپس بر آن یورش برد، و وقتی که نظریه اروپایی فارغ از تسلیحات اتمی زیانبار و خطرناک خوانده شد، آنگاه در ملاء برابر تمامی این اشخاص اظهار داشتیم: «آقایان از چه می‌ترسید؟ مشکل است، فراگرد واقعی را، که در اتحاد جماهیر شوروی و سراسر جهان سوسیالیستی در جریان است، در سطح واقعیتها ارزیابی کنید؟ ارتباط منجز و ناگسستنی بین این فراگرد و تمایل راستین سیاست خارجی ما را درک نمی‌کنید؟»

وقتش رسیده است که به دروغ مربوط به تهاجم گرایبی اتحاد جماهیر شوروی پایان دهید. کشور ما هرگز، تحت هر شرطی هم که باشد، با قوای نظامی علیه اروپا اقدامی نخواهد کرد، مگر آنکه، ما و متحدانمان توسط (ناتو) مورد تهاجم قرار گیریم! تکرار می‌کنم: هرگز! در اروپا به سرعتی که امکان‌پذیر باشد باید خود را از ترس از اتحاد جماهیر شوروی، که به مردم تزریق شده است، رهانید. و بایست درباره این نظر تعمق کرد، که نابود کردن تسلیحات اتمی در اروپا نه فقط برای غرب، بلکه برای ما هم وضع جدیدی را موجب خواهد شد. نمی‌توانیم از یاد ببریم که غرب قبل از آغاز عصر اتم بیش از یک بار به کشور ما هجوم آورده است. و آیا این واقعیت نیست، که تمامی تمرینهای نظامی (ناتو) بدون تغییر طرحهای تهاجمی را شامل می‌شوند؟

برای ما این واقعیت که یونان، هلند، اسپانیا، ایتالیا، سوئد، فنلاند و بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی از حل مسئله موشکهای میان برد طرفداری کردند، از نظر سیاسی حائز اهمیت زیادی است. در غرب سخن از عدم توازن و نابرابری گفته می‌شود. صحیح

است، در بعضی از بخشهای تسلیحات و نیروهای نظامی در هر دو قسمت اروپا عدم توازن و نابرابری وجود دارد، که ناشی از شرایط تاریخی، جغرافیایی و سایر علل بوده است. ما موافقیم، که این نابرابریها را، که در بعضی از بخشها وجود دارد، برطرف کنیم، اما نه بدین ترتیب، که آن طرف که عقب مانده است، این عقب ماندگی را با تکمیل تسلیح، جبران کند، بلکه بدین ترتیب که آن طرف که برتر است، از ظرفیت تسلیحاتی خود بکاهد.

در این زمینه مقدار زیادی مشکلات ویژه وجود دارد، که در انتظار راه حل هستند: کاهش تسلیحات که در نهایت به امحاء تسلیحات اتمی تاکتیکی بینجامد، و همراه با کاهش گسترده نیروهای نظامی و تسلیحات غیراتمی و چشم‌پوشی از تسلیحات تهاجمی باشد، تا امکان تهاجمی غافلگیرکننده از بین رود، و تغییر ساختار کلی نیروهای نظامی با این هدف، که به آنان فقط خصوصیت دفاعی داده شود. در اجتماعی در پراگ بخصوص درباره این مسائل سخن گفتم. پیشنهادهای مربوط به آن نیز در برنامه بوداپست قرارداد ورشو، یک به یک در نظر گرفته شده‌اند.

در گردهمایی کمیسیون مشاوران سیاسی در ماه مه ۱۹۸۷ در برلین، دول عضو قرارداد ورشو، دکترین نظامی خود را اعلام داشتند، این دکترین در تمامی اجزایش منحصرأ دفاعی است، و از نظر تفکر نوین یک اقدام اعتمادبرانگیز است.

اقداماتی نظیر ایجاد مناطق فارغ از تسلیحات اتمی، و مناطقی که از تسلیحات شیمیایی فارغ باشند، کمکی خواهند بود تا امنیت اروپا را تقویت کنند. ما از پیشنهاد دولت جمهوری دموکراتیک آلمان، و

چکسلواکی که به جمهوری فدرال آلمان ارائه شده است، مبنی بر اینکه در اروپای مرکزی دالانی فارغ از تسلیحات اتمی ایجاد شود، جانبداری می‌کنیم. همه می‌دانند که حزب سوسیال دموکرات آلمان نیز در آماده سازی چنین ادراکی همکاری داشته است. آماده‌ایم، که اساس غیراتمی بودن چنین منطقه‌ای را تضمین و آن را رسماً بپذیریم. معتقدیم، که پیشنهاد سازگاران لهستان درباره کاهش تسلیحات و اقدامات اعتمادبرانگیز در اروپای مرکزی به موقع و بسیار نوید دهنده است.

باور داریم، که تسلیحات در حدی معقول، یعنی در حد مورد نیاز برای اهداف دفاعی بایست کاهش یابند. وقتش رسیده، که هر دو اتحادیه نظامی، ادراک نظامی استراتژی خود را تغییر دهند، و بیشتر با اهداف دفاعی منطبق سازند. هرمنزلی در «خانه اروپایی» این حق را دارد، که خود را از دستبرد شبروان حفاظت کند، ولی با این کار نمی‌بایست به تملک همسایه دستبردی زده شود.

همکاری اروپایی

بنای «خانه اروپایی» نیاز به پایه‌های واقعی خواهد داشت - همکاری سازنده در بخشهای مختلف. ما در اتحاد جماهیر شوروی خود را آماده ساخته‌ایم و این کار را هم لازم می‌دانیم، که در جستجوی اشکال تازه‌ای از همکاری باشیم، مثلاً طرح‌ریزی مؤسساتی مشترک که اجرای طرحهایی مشترک را در کشورهای سوم برعهده بگیرند و نظایر آن.

ما مسئله همکاری ژرفتر علمی و تکنولوژی را چون سائلی مطرح

نمی‌کنیم، که برای عرضه متقابل هیچ در اختیار ندارد. متأسفانه این بخشی است که بیشترین راه‌بندانها را در آن برپا داشته‌اند. ادعا می‌شود، که این «تکنولوژی حساس» اهمیت استراتژی دارد. ولی «تکنولوژی حساس» بیش از همه در صنایع الکترونیک به کار گرفته می‌شود. و امروزه الکترونیک عملاً در کلیه بخشهای صنعتی که نیازمند روشهای تولید پیشرفته‌اند، مصرف دارد.

اروپای غربی با اجرای طرح - جنگ - ستارگان در زمینه تکنولوژی پیش نخواهد رفت. و نظامی کردن فضا هم امکاناتی برای پیشرفت عیان نخواهد ساخت. اینها چیزی، جز عوام‌فریبی نیست، عوام‌فریبی تجهیز شده با امپریالیسم متکی به تکنولوژی. امکانات و بخشهای فراوانی برای همکاری مسالمت‌آمیز علمی و تکنولوژی وجود دارد. هم اکنون از تجربه‌ای در زمینه چنین همکاری با اجرای طرح مشترک بررسی ستاره دنباله‌دار هالی برخورداریم که با یاری جستن از سفینه سرنشین دار وگا، اجرا شد. براساس همین طرح مواد تازه‌ای یافت شد، و کشفیاتی در زمینه‌های رادیوتکنیک، سیستمهای کنترل، ریاضیات، و اپتیک عملی شد. نظریه جیولیو آندرئوتی درباره یک «لابراتوار فضایی» نیز بسیار نوید دهنده می‌نماید. این نظریه مبتنی است بر اجرای طرحی نو و بسیار گسترده در زمینه پژوهشهای بین‌المللی، که بنا بر تمامی اماره‌ها اجرا شدنی خواهد بود.

آنچه مربوط است به همکاری درباره استفاده انرژی حرارتی هسته‌ای، دانشمندان از کشورهای مختلف، پیشنهادهای همقطاران شوروی خود را مورد بررسی قرار داده‌اند، تا بنیادی علمی برای آن ایجاد کنند. دانشمندان آمریکا نیز می‌توانند در این طرح پژوهشی

شرکت جویند. امکانات دیگری هم وجود دارد، مثلاً پژوهش و استفاده مشترک از فضا و از سیاره‌های سیستم خورشیدی و همچنین در زمینه‌های فوق هادی‌ها، و تکنولوژی زیستی.

مسلم تمامی اینها وابستگی متقابل کشورهای اروپایی را تشدید خواهد کرد، اما این مزایایی برای همه خواهد داشت و موجب تقویت شناخت مسئولیت و سلطه بر خود خواهد شد.

در بخش عظیمی که آن را «مردمی» می‌خوانند، بسیار کارها می‌شود انجام داد، اگر با روح همکاری بدان توجه شود. یک نشانه‌گذاری حائز اهمیت در این راه می‌تواند کنفرانسی درباره همکاری در زمینه‌های مردمی باشد، که برای محل انعقاد آن شوروی، مسکو را پیشنهاد می‌کند. در چنین کنفرانسی احزاب می‌توانند تمامی وجوه مسئله را طرح کنند، وجوهی که برای غرب و همچنین برای شرق مهم‌اند، از جمله مسئله پیچیده حقوق بشر را. چنین کنفرانسی می‌تواند توافقاتی هلسینکی را انگیزه‌ای نو دهد.

لکن وقتی ما از کشورهای غربی خواستیم تا جدی و سازنده مشترکاً درباره حقوق بشر بحث کنیم و در فضایی برای هر دو طرف باز، مقایسه کنیم، که واقعاً انسانها چگونه در کشورهای ما و در کشورهای کاپیتالیستی می‌زیند، کشورهای غربی ناآرام از گوشه چشم نگریستند، و حال می‌کوشند تا بررسی را به موارد خاص محدود سازند، و از مذاکره درباره سایر موارد ابا دارند.

چه برابر عموم و چه در ملاقات‌هایم با سران دولتهای بیگانه و گروه‌های نمایندگی توضیح داده‌ام، که ما آماده‌ایم، با کرداری انسانی موارد خاص را مورد توجه قرار دهیم، اما در عین حال مصمم هستیم

که بی‌پرده و به تفصیل دربارهٔ تمامی محاط مسئله نیز بحث کنیم. می‌توان گفت، که همکاری مسالمت‌آمیز و رقابت مسالمت‌آمیز شرق و غرب برای هر دو طرف می‌تواند مفید باشد و واقعاً هم مفید خواهد بود. کشورهای کوچک و متوسط اروپا باید سهمی شایسته در این همکاری داشته باشند. در این باره با اشتین‌گریمور هرمانسون، نخست‌وزیر سابق ایسلند، با نخست‌وزیر هلند لوبرز، با نخست‌وزیر سوئد کارسون و سایر رؤسای دولتها مذاکره کرده‌ایم.

نخستین اماره‌های تفکر نوین در اروپا

باور دارم که اروپای غربی در این اواخر، بخصوص پس از ملاقات ریک جاویک، بیشتر به‌لزوم بهبود وضع در قاره پی برده است. و این واقعیت را ارج می‌نهیم، که اروپا اکنون بسیار فعال است تا جو سیاسی جهان را از آلودگی پاک کند.

اگر برایتان داستانی را بازگو کنم، باور ندارم که سری بزرگ را افشاء خواهم کرد: سیاستمدار شهیر ایتالیایی آمینتوره فانفانی برایم گفت که در گفتگویی با ادواردو فیلیپو، فیلم‌ساز بین‌المللی مشهور ایتالیایی درباره مشکلات وضع بین‌المللی، از وی می‌پرسد: «پس ما باید چه کنیم؟» فانفانی پاسخ می‌دهد: «باید به‌خدا پناه ببریم.» و فیلیپو جواب می‌دهد: «پس لازم است که ما انسانها برای خدا موانعی را ایجاد نکنیم.»

این آگاهی که ما همه برای آیندهٔ جهان مسئولیم، بیش از همه چیز امروزه لازم و ارزنده است. و بایست بعضی از سیاستمداران اروپایی را بدین خاطر ارج نهاد که این نیاز را برای تمامی اروپا شناخته‌اند، تا

گرد آیند و آنچه را در ریک جاویک بنیان آن نهاده شده است حفاظت کنند.

می توانیم نخستین اماره‌ها را دریابیم، که در اروپا چشم‌انداز تازه‌ای مرتبط با وضع بین‌المللی، کامل می‌شود. حتی در سطح هیئت‌های دولت پاره‌ای تغییرات مشهود است. احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی مترصدند تا دیدگاه‌های تازه‌ای در زمینه سیاست دفاعی و امنیت آماده سازند. این احزاب را سیاستمدارانی پرتجربه اداره می‌کنند که از وسعت دیدی متناسب برخوردارند.

کمی قبل از بازدیدم از فرانسه در ۱۹۸۵ روزنامه نگاران فرانسوی از من خواهش کردند، درباره روابطمان با دولت‌های سوسیال دموکرات اروپا اظهار نظر کنم. توضیح دادم، که ما در چند سال اخیر، تا آنجا که مربوط به مسائل صلح و جنگ بوده است، فعال با سوسیال دموکرات‌ها همکاری داشته‌ایم. ملاقات با نمایندگان احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات بخش بزرگی از ملاقات‌های مرا با سیاستمداران خارجی به خود اختصاص داده‌اند.

شورای بین‌الملل سوسیالیست به رهبری کالوی سورزا را به حضور پذیرفتم و با ویلی برانت، اگون بار، فیلیپه گونزالس و سوسیال دموکرات‌های برجسته دیگر ملاقات کرده‌ام، و هر بار توجه می‌کردیم، که نظراتمان درباره مسائل حساس کاهش تسلیحات، شبیه و حتی یکی بودند. موجب تأسف من است، که اولاف پالمه را، که فوت سوگ آور او ضربه‌ای برای ما بود هرگز نشناختم. نظریه «امنیت برای همگان» که او کامل، و کمیسیون بین‌المللی پالمه آن را پی‌گیری کرد، با برداشت ما از امنیت جامع بسیار نزدیک است.

مذاکرات آغاز شده بین کمونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها به هیچ وجه اختلافات ایده‌تولوژی موجود بین آن دو را از بین نمی‌برد. در عین حال می‌توانیم بگوییم، که هیچ یک از شرکت‌کنندگان در این مذاکرات از خود سلب حیثیت نکرده است و یا زیر فرمان دیگری قرار نگرفته است. تجربه نشان داده است، که برای بروز چنین حالتی هیچ خطری وجود ندارد.

با سوسیال دموکرات‌های جمهوری فدرال آلمان، فنلاند، سوئد و دانمارک، با حزب کارگر بریتانیا، با حزب سوسیالیست اسپانیا و سایرین روابطی خوب و مفید داریم. برای این تماسها ارج فراوان قائلیم. بطور کلی برای همکاری با تمامی نیروها آماده‌ایم، اگر علاقمند باشند که گرایشهای خطرناک در تکامل وضع جهان را برطرف سازند.

با وجود این نظرم این است، که سهم اروپا در کوشش برای صلح و امنیت بسیار بیش از این می‌توانست باشد. بسیاری از رؤسای دول اروپا از تمایل سیاسی و شاید از امکان برای چنین کوششی برخوردار نیستند. لکن پیشرفت امور همه کس را ناچار خواهد ساخت، که به ارزیابی واقع‌گرایانه آنچه در جهان روی می‌دهد برسد.

درباره اروپا و سازمان ملل متحد

جای تأسف است که دولتهای عضو (ناتو)، از جمله دولتهایی که بطور مشخص خود را از سیاست خطرآفرین تندروی آمریکا کنار کشیده‌اند، در نهایت به فشار وارده تن در دادند و مسئولیتی را در زمینه گسترش رقابت تسلیحاتی و تنش بین‌المللی پذیرفتند.

مثالی در این باره: در آوریل ۱۹۸۶ هواپیماهای جنگی آمریکایی، بنغازی و تأسیسات دیگری را در قلمروی لیبی بمباران کردند. این تهاجم مستقیم با ضوابط جاری جوامع متمدن تطبیق ناپذیر است. هواپیماهای جنگی آمریکا از پایگاههای بریتانیا پرواز کردند و از قلمروی هوایی کشورهای اروپای غربی گذشتند. و اروپای غربی چه کرد؟ دولتهای کشورهای عضو (ناتو) در سکوت کامل بعدی وضع را انتظار کشیدند و جرئت نکردند، علیه این رفتار ایالات متحده آمریکا اعتراض کنند. برابر نخست وزیر سوئد، که با او چند ساعتی پس از اطلاع از این حمله هوایی گفتگو می‌کردم، توضیح دادم، چنین رفتاری سیاست ناآرام سازی اوضاع توسط مهاجم دوران قبل از جنگ جهانی دوم را به یاد می‌آورد. چه روی خواهد داد اگر آمریکایی‌ها به این فکر بیفتند که یکی از کشورهای عضو قرارداد ورشو را مجازات، و آن را بمباران کنند؟ آنگاه چه؟ چنان نمودند که انگار واقعه‌ای روی نداده است؟ اما این جنگ است! در عصر اتم مسئولیت تمامی ما افزایش یافته است.

اسطوره قدیمی یونانی دربارهٔ ربودن اروپا وجود دارد. موضوع آن اسطوره، امروزه ناگهان بسیار باب روز شده است. مسلم است که اروپا به عنوان یک مفهوم جغرافیایی مکانش محفوظ خواهد ماند. اما گاه چنین استنباطی وجود دارد، که سیاست مستقل کشورهای اروپای غربی ربوده و از تالاب بزرگ گذرانده شده است، به بهانه آنکه از امنیت و حفاظت برخوردار گردند، علائق ملی را به گرو داده‌اند. بربالای فرهنگ اروپا نیز خطری جدی معلق مانده است. این خطر ناشی از «فرهنگی گروهی» است، که از آن سوی آتلانتیک فرامی‌رسد.

نگرانی روشنفکران غربی را درک می‌کنیم. فقط می‌توان شگفت زده ماند، که فرهنگ اروپایی منسجم، عمیقاً روشنفکرانه و بنابر طبیعتش «انسانی»، برابر جنجالی ابتدایی زور و پورنوگرافی و سیلی از احساسهای بی‌ارزش و افکاری پست واپس می‌نشیند.

وقتی ما به اهمیت رفتار مستقل اروپا اشاره می‌کنیم، اغلب به ما اعتراض می‌شود، که می‌خواهیم اروپای غربی را و ایالات متحده را از هم جدا سازیم. هرگز چنین نظری نداشته‌ایم و اکنون هم نداریم. از این پندار به دوریم، که پیوستگی تاریخی بین اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا را نادیده انگاریم و یا بی‌ارزش سازیم. کاری است خلاف عقل که خط اروپایی سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی را بیانگر «گرایش ضد آمریکایی» بدانند. چنین نظری نداریم که در تردستی‌های سیاسی شرکت جوییم، و نیازی هم به چنین کاری نداریم، که در روابط بین‌المللی هرج و مرجی را ایجاد کنیم. چنین کاری با اهداف پیش‌گفته سیاست خارجی ما منطبق نیست جانبداری از صلحی مداوم و تثبیت شده، که براعتماد متقابل و همکاری خلقها اتکاء داشته باشد. نظریه ما درباره «خانه اروپایی مشترک» قطعاً هدفش این نیست، که کسی را از ورود به آن مانع گردیم. طبیعی است که خوش نخواهیم داشت، اگر کسی به خانه اروپایی وارد شود و در یکی از منزلها در بالای میز بنشیند. لکن این امری است که به صاحب منزل مربوط می‌شود. در گذشته‌ها کشورهای سوسیالیستی برای شرکت ایالات متحده و کانادا در مذاکرات هلسینکی عکس‌العمل مثبت نمایان ساختند.

مسئولیت اروپا

درباره نقش بی‌بدیل اروپا سخن گفتیم، بی‌آنکه بخواهیم نقش دیگر قاره‌ها و دیگر خلقها را کم ارج نهم. توفیق در فراگرد اروپا می‌تواند بدین کار آید، که به این قاره امکان دهد تا در پیشرفت سایر نقاط جهان سهم بیشتری داشته باشد. اروپا نبایست از این کار بازماند، که در حل مشکلات گرسنگی، قروض دولتی و عقب ماندگی، همکاری کند و درگیریهای مسلحانه را مانع گردد.

بدون تردید همه اروپاییها بدون استثناء خواستار جوی شایسته برای همسایگی و اعتماد، همزیستی و همکاری در قاره هستند. رسیدن به این هدف، به مفهوم واقعی کلمه، پیروزی تفکر نوین سیاسی به شمار خواهد رفت. در حال حاضر جهان برسر دوراهی قرارداد، و اینکه کدام راه را برگزیند، بیش از همه بستگی خواهد داشت به تصمیم سیاسی اروپا.

هیچ کس نمی‌تواند جایگزین اروپا، با امکانات عظیمش و تجربیات فراوانش شود، نه در سیاست جهانی و نه در تکامل جهان. اروپا می‌تواند و می‌بایست نقشی سازنده، مبتکرانه و مثبت برعهده گیرد.

فصل هفتم

مسائل کاهش تسلیحات و روابط شوروی - آمریکا

هنوز دانشجوی دانشگاه مسکو بودم که به تاریخ ایالات متحده علاقمندی نشان دادم. تعداد زیادی کتاب از مؤلفین آمریکایی خواندم و بدین ترتیب توانستم تاریخ روابطمان را دنبال کنم. در این روابط پستی و بلندیهای تندی وجود داشته است: از اتحاد در جریان جنگ تا جنگ سرد دهه چهل و پنجاه، از سیاست تنش زدایی دهه هفتاد تا بد شدن شدید شرایط روابط در آغاز دهه هشتاد.

در فاصله بین جلسه کمیته مرکزی در آوریل ۱۹۸۵، که برای ما به معنی تغییر جهتی می بود، و انتشار این کتاب وقایع بسیاری روی داده است، که پاره ای از آنها مستقیم مرتبط با تکامل روابط اتحاد جماهیر شوروی - آمریکا است.

اکنون گفتگوی با ایالات متحده آمریکا را دنبال می کنیم. رئیس جمهور آمریکا و من مرتب تماس مکاتبه ای داریم و مذاکره کنندگان ما واقعاً درباره مسائل جدی گفتگو می کنند.

در دو سال گذشته در زمینه همکاری علمی و فرهنگی گامی به هم

نزدیکتر شده‌ایم. در حال حاضر اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده در سطوحی مختلف موضوع‌هایی را بررسی می‌کنند، که در گذشته همواره بهانه‌ای برای گناهکار قلمداد کردن یک دیگر می‌بود. حتی در زمینه اخبار رسانی، و تبلیغات، که لازم است از قدرت جویی و حالت خصمانه و دخالت در امور داخلی یکدیگر رهایی یابد، کم‌کم نشانه‌هایی از خطوط مشخص نوعی ارتباط مشهود می‌شود.

آیا یخ شکسته است و روابط متقابل ما اینک به مرحله‌ای آرام و سازنده وارد می‌شود؟ موجب خوشحالی می‌شد اگر این فراگرد را در چنین جهتی ممکن می‌بود باور داشت، اما فقط اگر به حقیقت دل بسته نمایم، می‌توان گفت که فاصله زیادی طی شده است. اگر ما به بهبود واقعی روابط شوروی - آمریکا علاقمندیم، در این صورت بایست وضع را بدون آرایش بررسی کنیم. بهبودی اگر حاصل شده باشد، فقط در حد تغییر جهتی است مطلوب که بسیار آهسته عملی شده است. گه‌گاه باز همان روشهایی که مغایر نزدیکی تا بدین حد الزامی و فوری برای حیات بخشیدن به روابط شوروی - آمریکا است، به کار گرفته می‌شوند.

تکامل در زمینه تکنولوژی بسیار پیشرفته و اینفورماتیک (آگاهی پژوهی؟) انسانها را به یکدیگر نزدیکتر کرده است. این فراگرد می‌تواند برای تفاهمی متقابل بسیار مؤثر افتد. اما می‌توان از آن نیز برای جداساختن انسانها از یکدیگر استفاده کرد. به همین علت تاکنون زبانهای عظیمی به بار آمده است. لکن اینک جهان به نقطه‌ای رسیده است، که ما - منظورم از ما هم ایالات متحده آمریکا و هم اتحاد جماهیر شوروی است - باید در این باره تعمق کنیم، که مایلیم چگونه

به زندگانی مان ادامه دهیم. اگر تغییر ندهیم، مشکل است پیش بینی کرد، که ده سال دیگر، پانزده سال دیگر یا بیست سال دیگر کجا خواهیم بود. به نظر می‌رسد، که نگرانی ما نسبت به کشورهایمان، نسبت به آینده تمدن بشریت در مجموع افزایش خواهد یافت. این نگرانی هم در اتحاد جماهیر شوروی و هم در آمریکا رشد خواهد یافت.

این ادعا را - هرچه برایم داستان‌سرایي هم بکنند - که ملت آمریکا علیه اتحاد جماهیر شوروی تمایل تهاجمی دارد، هرگز نخواهم پذیرفت. نمی‌توانم آن را باور کنم. ممکن است چند نفری باشند، که برایشان تنش، مقابله و چشم و هم‌چشمی بین کشورهای ما مطلوب باشد. احتمال دارد که حتی کسانی از چنین اوضاعی سود ببرند. اما چنین اوضاعی با علائق بسیار گسترده ملت‌های ما سازگار نیست.

در این باره فکر می‌کنیم، که چه کاری بایست انجام شود، تا عاقبت روابط ما بهبود یابد. چون بی‌تردید بایست بهبود یابد. از اواسط دهه هفتاد توفیق نیافته‌ایم، در این زمینه گامی به پیش برداریم، بلکه بسیاری از آنچه تا آن زمان بدان دست یافته بودیم و انجام شده بود، نیز منسوخ شد. ما پیش نرفته‌ایم، بلکه برعکس. ما ادعا می‌کنیم، که آمریکایی‌ها گناهکارند. و آمریکایی‌ها ادعا می‌کنند که شوروی‌ها گناهکارند. شاید می‌بایست دلایل عمیقتری برای همه آنچه تاکنون روی داده است جستجو کنیم، چون لازم است از گذشته بیاموزیم و پیش تاریخ روابطمان را بررسی کنیم. این به نوبه خود دانشی است، دانشی جدی و همراه با مسئولیت، طبیعتاً اگر در پژوهش‌ها حقیقت را

مد نظر داشته باشیم. لکن آنچه امروز ما بیش از همه باید درباره آن بیندیشیم این است که آیا می‌خواهیم در این جهان با هم زندگی کنیم و باهم کار کنیم؟

با بسیاری از سیاستمداران و دولتمردان آمریکایی ملاقات کرده‌ام. گاه برنامه‌ای بیش از حد فشرده داشته‌ام، اما در تمامی مواقع کوشیده‌ام برای چنین ملاقات‌هایی فرصتی را تعیین کنم. بنا بر نظر من این نه فقط از وظایف ماست، که سیاستمداران را و برداشته‌ایمان را برای جهانیان روشن سازیم، بلکه از وظایف ماست که احساس و احوال آمریکایی‌ها را نیز درک و متناسب با آن رفتار کنیم و همچنین درباره مسائل آمریکا و بخصوص درباره گذشته سیاسی خاص ایالات متحده آمریکا کسب اطلاع کنیم. جز این ممکن نخواهد بود. سیاستی دقیق بایستی بر اساس قضاوت منجز واقعیت‌ها بنا شود. غیرممکن است، که بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی روابطی همساز ایجاد گردد، اگر هادی، پیش‌داوری‌های ایده‌ئولوژی باشد.

تبادل اطلاع بین ما کافی نیست، ما یکدیگر را خوب درک نمی‌کنیم، و به حد کافی احترام متقابل را رعایت نمی‌کنیم. نیروهایی هستند، که در این زمینه فعال بوده‌اند، تا وضع را بدینجا بکشانند. برداشت غلط که معمول شده است، تصورهایی که همکاری را مشکل می‌سازند و در راه تکامل آن مانع به‌شمار می‌روند.

تاریخ روابط شوروی - آمریکا موضوع این کتاب نیست. لکن اگر فقط رویدادهای گذشته بسیار نزدیک را متبادر به ذهن سازیم، می‌توانیم دریابیم، که تا چه حد پیش‌داوری‌ها و اباکردن از قبول نظرات جدید تأثیر زیانبار داشته است. در اوایل تابستان ۱۹۸۷ که با رئیس

جمهور سابق ایالات متحده، جیمی کارتر، ملاقات کردم، به او بی پرده گفتم که ما به هیچ وجه آنچه در دوران ریاست جمهوری وی روی داده است، منفی نمی‌شناسیم. پاره‌ای از رویدادها مثبت بوده‌اند. در این زمینه به خصوص به قرارداد (سالت - ۲) توجه داریم، که با آنکه هرگز تصویب نشد، و به‌رغم خط سیاسی فعلی دولت سالاران ایالات متحده نقشی مفید ایفاء کرده است. روح این قرارداد همچنان زنده است. اما در عین حال نمیتوان حاشا کرد، که بسیاری از موقعیت‌ها هدر رفتند. ما بر این اعتقاد بودیم، و هنوز هم هستیم، که آن زمان که دهه هشتاد نزدیکتر می‌شد، انعقاد قرارداد ضد تسلیحات اقماری، قرارداد مربوط به بازرگانی اسلحه، کاهش فعالیت‌های نظامی در اقیانوس هند و برطرف کردن بحران خاور نزدیک دیگر چندان دور نمی‌نمودند. ده سال قبل! چه مقدار زمان و چه مقدار از منابع برای رقابت تسلیحاتی، در این فاصله زمانی بیهوده به‌مصرف رسیده‌اند، و چه تعداد جان انسان فدا شده است!

از ایالات متحده چه انتظاری داریم؟

آخر اوت ۱۹۸۵ در مصاحبه با مجله تایم اظهار داشتم، «کشورهای ما به‌سادگی نمی‌توانند اجازه و فرصت دهند کار به‌مقابله بکشند. در همین امر علائق واقعی مردم شوروی و مردم آمریکا متبلور است. و این مطلبی است که باید در بیان سیاست عملی نیز متظاهر گردد. لازم است، رقابت تسلیحاتی متوقف شود، با مسائل کاهش تسلیحات درگیر شویم و روابط شوروی - آمریکا را عادی سازیم. واقعاً وقتش رسیده است، که روابط بین دو ملت بزرگ متناسب

بانقش تاریخی آنها گردد. چون سرنوشت جهان، سرنوشت ساکنان جهان، در واقع بستگی به روابط ما خواهد داشت. ما آماده‌ایم در این جهت عمل کنیم.»

باید بیاموزیم، در دنیایی واقعی زندگی کنیم، در دنیایی که در آن علائق اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا، بریتانیای کبیر و فرانسه و همچنین جمهوری فدرال آلمان مورد توجه قرار داشته باشد. از این گذشته علائق چین و هندوستان، استرالیا و پاکستان، تانزانیا و آنگولا، آرژانتین و سایر کشورهای جهان: علائق لهستان، ویتنام، کوبا و دیگر کشورهای سوسیالیستی نیز برجای خود باقی است. مورد توجه قرار دادن این علائق بدان معنی نیست، که این انسانها را از آزادی انتخاب و حق برخوردار بودن از نظام اجتماعی که برایشان متناسب باشد، محروم سازیم. حتی اگر در انتخاب دچار اشتباه شده باشند، بایستی خودشان راه گریز را بیابند. این حق مسلم آنان است.

با بسیاری از آمریکایی‌ها در این باره گفتگو کرده‌ام، از جمله با جورج شولتس، که فصل بهار در مسکو بود. درباره مسائل فراوانی گفتگو کردیم، اما من گفتگو را مدام به موضوع مورد نظر باز می‌گرداندم: باید بکوشیم دنیا را آنچنان ببینیم، که هست، و علائق هر دو ملت را مورد توجه قرار دهیم. و چنین کاری غیرممکن است، اگر علائق سایر اعضای اجتماع ملل را نادیده انگاریم. هیچ روابط معقول بین‌المللی وجود نخواهد داشت، اگر ما فقط علائق اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده را همواره نقطه آغاز بشماریم. بایستی توازنی برقرار شود.

این مسئله در هربره‌های از تاریخ وجهی تازه نمایان می‌سازد. علائق تغییر می‌کنند، و همراه با تغییر آنها نوع توازن هم تغییر می‌کند. اشکال تازه‌ای از نزدیکی متقابل را همراه می‌آورند. تکرار می‌کنم، خطرناک و زیانبار خواهد بود که سیاست در پایان قرن بیستم بر بنیان سخنرانی چرچیل در فولتن و دکترین ترومن بنا شود. کوششهای جدی مدتهاست که وقتش رسیده است. یک نکته مسلم است: باید از فرمان دادن ترک عادت کرد. نه اتحاد جماهیر شوروی و نه ایالات متحده آمریکا و نه هیچ کشور دیگر را نمی‌توان در جهان و یا قسمتی از جهان موضوع چپاول تلقی کرد، حتی در زیر پوشش «علائق ملی» نیز نمی‌توان چنین برداشتی داشت.

کوششهای متکی بر خودکامگی، زور و سلطه‌گرایی، موفقیتی را نوید نمی‌دهند. و به‌زودی دیگر هیچ توفیقی نخواهند داشت. کار سهلی نیست که داده‌های تازه را پذیرا شویم. برای همگان زمان و جهد، لازم خواهد بود. لکن زمانی که این فراگرد جریان یافت، پیشتر هم خواهد رفت. باید بیاموزیم، که به یکدیگر گوش دهیم، و حرف یکدیگر را بفهمیم. موافق آنیم، که با ایالات متحده آمریکا همکاری کنیم، و بدین ترتیب - برای جورج شولتس توضیح دادم - همکاری سازنده‌ای را عملی سازیم، چون هیچ کس دیگر این مسئولیت را نخواهد پذیرفت، مسئولیتی که اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا برعهده دارند.

گفتگویم را با ریچارد نیکسون رئیس جمهور پیشین ایالات متحده به یاد می‌آورم. او پیشگویی وینستون چرچیل را، که امید دارم هرگز واقع نشود، نقل قول می‌کرد، پیشگویی مبنی بر این بود که پرواز

شکوهمند دانش می‌تواند زمین را به دوران عصر حجر بازگرداند. نیکسون در ادامه گفتگو تأکید کرد که من به‌عنوان دبیرکل، همچنین رئیس جمهور ریگان و جانشین او باید انتخابی تاریخی به نفع آینده‌ای توأم با صلح را انجام دهیم.

برای ریچارد نیکسون داستان فیلمی را گفتم که تازگی دیده بودم که از سفر چند توریست آمریکایی روی ولگا حکایت داشت. در این فیلم شهروندان شوروی و شهروندان آمریکا نشان داده شده بودند و کار سهلی نبود که یک آمریکایی را از یک روس متمایز ساخت. آنان با هم گپ می‌زدند، و آدم احساس می‌کرد همچون دوستان باهم در گفتگو هستند و خوب همدیگر را درک می‌کنند. عیناً این آن چیزی است که سیاستمداران از عهده آن بخوبی برنمی‌آیند.

بسیار خوب است، که فقط سیاستمداران نیستند که باهم گفتگو می‌کنند، بلکه این کار را مردمی ساده از بین ملتها نیز انجام می‌دهند. خیلی مهم است. از این استقبال خواهم کرد، شهروندان شوروی و شهروندان ایالات متحده بایست باهم ملاقات کنند، تا بتوانند تصویری از یکدیگر داشته باشند. ارتباطها، گفتگوی مستقیم انسان با انسان، کاری شکوهمند است. بدون آن، بدون ارتباط و تفاهم متقابل انسانها بین خودشان، سیاست چندان کاری از پیش نخواهد برد.

ریچارد نیکسون را براین واقعیت آگاه ساختم، که دو کشور ما از زرادخانه‌ای فوق‌عظیم - از جمله تسلیحات هسته‌ای - برخوردارند، در دنیای امروز عاملی است که باید از هر عامل دیگر جدی‌تر تلقی شود. برایش توضیح دادم، ممکن است به‌مقابله‌ای بسیار جدی بینجامد، اگر سیاست ما - چه تا آنجا که به خود ما مربوط می‌شود و

چه تا آنجا که به سایر نقاط جهان - از نقطه آغازینی غلط شروع شود، و برای اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا و تمامی جهان پیامدهایی غم‌انگیز همراه داشته باشد.

امروز آمادگی دارم، آنچه را در همان گفتگو گفتم، بار دیگر تکرار کنم: جامعه اتحاد جماهیر شوروی - نه فقط رهبران آن - جداً مصمم است تا راههایی را بیابد که روابط شوروی و آمریکا را عادی سازند، و اشتراک مساعی دو کشور را موجب گردند و تقویت کنند، تا در بلند مدت به روابط متقابل دوستانه برسند. ممکن است در زمان حال چنین امیدی کمی بیش از واقع بنماید، اما اعتقاد داریم، این انتخابی است که بایست عملی سازیم، چون در عین حال غیرممکن است تصور کنیم، جز آن چه برسرمان خواهد آمد.

چنین یا چنان، در سیاست حدس و گمان وجود ندارد. تاریخ آزمونها را نمی‌شناسد. نمی‌توان آن را تکرار کرد. همین عاملی است که لازم می‌سازد، تا جهت آن را بشناسیم و از آن بیاموزیم.

ایالات متحده

«شهری درخشان بر قله»

ما پیش از آن با نظرات واژگون شده درباره کشورمان و همچنین با تصویری ضد شوروی برخورد داشته‌ایم - بنابراین خوب می‌دانیم که بیانی دانسته یا ندانسته نادرست چه زیانهایی می‌تواند به بار آورد، تا چه رسد به آنکه در صدد برآیم ایالات متحده را سیاه و سفید بنگریم. می‌دانم، که تبلیغات آمریکایی - بله، تبلیغات - آمریکا رابه صورت شهری درخشان بر قله می‌نمایانند.

آمریکا تاریخی بزرگ دارد. چه کسی اهمیت انقلاب آمریکا را برای پیشرفت اجتماعی بشر یا خلاقیت آمریکا را در بخش علمی فنی، در زمینه ادبیات، معماری و هنر مورد سؤال قرار می‌دهد؟ آمریکا واقعاً همه اینها را دارد. اما آمریکا امروز مشکلات اجتماعی حادی نیز دارد. و برای این مشکلات جامعه آمریکا نه آنکه تاکنون راه حلی نیافته است، بلکه آنچه بدتر است این است که به‌روشن و ترتیبی در جستجوی راه حل است که ممکن است کار را به‌جایی بکشاند که به‌پرداخت تاوان دیگری هم ناچار گردد.

ایالات متحده آمریکا از ظرفیت تولیدی عظیم برخوردار است و ثروت مادی بسیار زیادی در اختیار دارد، اما در عین حال در آنجا، میلیون‌ها انسان بدبخت نیز زندگی می‌کنند. در این‌باره لازم است مذاقه شود. از طرفی آمریکایی‌ها شوقی میسیونرگونه برای وعظ حقوق بشر و آزادی بروز می‌دهند و از طرف دیگر در خانه خود به این حقوق اساسی بی‌توجه می‌مانند. این هم لازم می‌سازد که درباره‌اش مذاقه شود. درباره آزادی بشر سخنرانی‌های بی‌پایان ایراد می‌شود و در عین حال کوششهایی به‌عمل می‌آید تا به‌دیگران روش زندگانی خود را تحمیل کنند، و برای قدرت و زور، تبلیغاتی بسیار گسترده انجام می‌شود. چگونه امکان دارد، ما همه اینها را درک کنیم؟ خودنمایی متکی به قدرت، بخصوص قدرت نظامی، رشد صعودی و مداوم هزینه‌های تسلیحاتی و کسری بودجه، قروض داخلی و همچنین قروض خارجی. برای چه؟ چیست که ایالات متحده را بدین کار و می‌دارد؟ ما همه این سؤالها و سؤالهای فراوان دیگری را برای خود طرح می‌کنیم و می‌کوشیم تا واقعیت آمریکا را دریابیم و عامل

محرکه‌ای را، که پشت سیاست آمریکا قرار گرفته است، بشناسیم. بی‌پرده اذعان می‌کنم، آنچه را که می‌دانیم تصور ما را از ایالات متحده به عنوان «شهری درخشان برقله» تقویت نمی‌کند. با همین اطمینان هم می‌گوییم، ایالات متحده آمریکا را «قلمروی بدیها» تلقی نمی‌کنم. همچون در تمامی کشورهای دیگر در آمریکا نیز سایه و روشن وجود دارد. ما ایالات متحده آمریکا را، آنچنان که واقعاً هست، می‌نگریم. با تمامی نظرات گونه‌گونی که هم در اجتماع و هم بین حکمفرمایان بر اجتماع وجود دارد.

رهبری شوروی تنها یک بعد ایالات متحده را مورد توجه قرار نمی‌دهد، بلکه با وضوح، تمامی چهره‌های اجتماع آمریکا را می‌نگرد: میلیونها کارکن، که از پی کار روزانه خود می‌روند و در مجموع بسیار مسالمت‌جو هستند، سیاستمدارانی که تفکری واقع‌گرا دارند، محافظه‌کارانی پرنفوذ و درست‌کنار آنان، گروه‌های مرتجع که با مجموعه‌های نظامی - صنعتی در ارتباط‌اند و از تولید اسلحه سود می‌برند. می‌دانیم، در ایالات متحده علاقه‌ای سالم و عادی نسبت به ما وجود دارد، ولی در کنار آن نیز کردار نسبتاً گسترده ضد شوروی و ضد کمونیستی دیده می‌شود.

باور داریم، سیستم سیاسی و نظام اجتماعی در ایالات متحده آمریکا مربوط به خود آمریکایی‌هاست. آنان باید تصمیم بگیرند، که کشورشان چگونه اداره شود و چگونه رهبران سیاسی و دولتشان را می‌خواهند انتخاب کنند. این حق سلطه بر اقتدار ملی را محترم می‌شناسیم. چه ثمره‌ای به بار می‌آید، اگر ما شروع می‌کردیم تصمیم آزادانه ملت آمریکا را مورد تردید قرار دهیم؟ سیاست می‌بایست

براساس واقعیت‌ها مبتکی بماند، براساس درک این حقیقت که هرملتی این حق را دارد، که مستقلاً روش زندگانی و سیستم حکومتی خود را انتخاب کند.

ایالات متحده قدرتی بزرگ است، قدرتی بزرگ که با آن بایست همزیستی کنیم و روابطمان را شکل دهیم. این واقعیت است. به‌رغم تضاد ویژگیهای روابطمان این امری روشن است، که در حصول تضمین صلح هیچ کاری بدون ایالات متحده نمی‌توانیم انجام دهیم، و بدون ما هم ایالات متحده به‌هیچ کاری موفق نخواهد شد. ما از یکدیگر منفک نخواهیم شد. تماس‌ها و گفتگوها لازم‌اند، بایست در جستجوی راههایی باشیم که در بهبود تفاهم ما مؤثر باشند.

بسیار خوب می‌دانیم، آمریکا یک حکومت - کاخ سفید - و یک کنگره دارد، و این را هم درک می‌کنیم و می‌خواهیم هم با حکومت آن و هم با کنگره آن همکاری داشته باشیم. در حال حاضر مترصدیم، تا تصورمان را درباره‌ی فراگرد سیاسی در آمریکا گسترش دهیم. بخصوص تفاوت بین نظرات وزیر دفاع، مردی غیرنظامی، و نظامیان ایالات متحده را می‌شناسیم. برای وزیر دفاع معاملات و سفارشات تسلیحاتی از اهمیت فراوان برخوردار است، در حالی که نظامیان حرفه‌ای واقع‌گرا کاملاً براین امر آگاهند، که آنچه را در اختیار دارند چیست و مفهوم آن برای جهان چه خواهد بود. چنین تفاهمی شاهی است براینکه نظامیان ادراک خود را از واقعیت و مسئولیت آشکار می‌سازند. بسیار اهمیت خواهد داشت که نظامیان اوضاع فعلی را صحیح ارزشیابی کنند.

بگذارید اضافه کنم، ما چنین نظری نداریم، که روابطمان را با موقع

سیاسی در ایالات متحده وفق دهیم. امروز جمهوری خواهان حاکم بر قدرتند، و فردا بار دیگر دموکراتها حکومت خواهند کرد یا همچنان جمهوری خواهان به حکومت ادامه خواهند داد. ما روابطمان را با حکومتی دنبال خواهیم کرد، که حاکم بر قدرت است. امور آمریکایی بایستی در دست آمریکایی‌ها باقی بماند و امور شوروی در دست شوروی‌ها. این دیدگاه ماست.

«تصویر دشمن»

از آمریکا نیازی به «تصویر دشمن» به علت علائق سیاست داخلی و یا به علت علائق سیاست خارجی، نخواهیم داشت.

زمانی نیاز به دشمنی تخیلی یا واقعی وجود دارد، که لازم باشد تنش را حفظ کنند و مقابله‌ای گسترده - می‌خواهم بگویم - با پیامدهای غیرقابل پیش شناخت را، خواهان باشند. لکن ما جهتی دیگر را دنبال می‌کنیم.

در اتحاد جماهیر شوروی تبلیغاتی وجود ندارد، که نفرت نسبت به آمریکا را برانگیزاند و یا بی حرمتی به آمریکا را رایج سازد. چنین چیزی را در کشور ما نه در سیاست و نه در دروس مدارس نخواهید یافت. فقط از سیاستی انتقاد می‌کنیم که با آن موافقت نداریم. این بدان معنی نیست، که ما برابر ملت آمریکا رفتاری بدون رعایت احترام پیش گیریم.

در تابستان ۱۹۸۷ با گروهی از معلمان زبان روسی ایالات متحده ملاقات کردم که در یک برنامه آموزشی دوماهه در لنین‌گراد شرکت جسته بودند. گفتگویمان بی‌پرده و صمیمانه بود. مایلیم خلاصه‌ای از

این گفتگو را نقل قول کنم:

میخائیل گورباچف: «آیا در مدت اقامتتان حتی یک بار با رفتاری بدون رعایت احترام نسبت به آمریکایی‌ها برخورد کرده‌اید؟»
دی. پادولا: «نه. لکن یکبار مردی از من در خیابان سؤال کرد که سرانجام، صلح کی فرا می‌رسد. به او گفتم، امیدوارم که به زودی صلح داشته باشیم.»

میخائیل گورباچف: «این اطلاعی بسیار جالب است. اطمینان دارم، دوستان من، که شما به هرکجا هم در اتحاد جماهیر شوروی بروید، برخوردی نخواهید داشت، که حاکی از عدم رعایت احترام نسبت به آمریکایی‌ها باشد. هیچ کجا می‌توانید روزنامه‌های ما را هم بخوانید. در آنها انتقادهایی، تحلیلهایی، قضاوتهایی و ارزیابی‌هایی از سیاست دولت، دربارهٔ بیانیه‌ها و اقدامات پاره‌ای از گروه‌بندیها خواهید یافت، اما هرگز آمریکا و یا آمریکایی‌ها بدون رعایت احترام عنوان نمی‌شوند. بنابراین وقتی / سرخ‌ها بیایند /، می‌آیند تا همراه با شمادر خیابان بشریت قدم بزنند.»

لکن بعضی اشخاص در ایالات متحده به شوروی‌ها به عنوان تصویر دشمن «نیازمند»ند. جز در این صورت مشکل می‌نمود که بعضی از فیلمها، برنامهٔ رادیویی تحریک‌کنندهٔ آمریکایی‌ها از مونیخ، سیلی از مقالات و برنامه‌ها را، که آکنده‌اند از توهین به ملت شوروی، درک کرد. تمامی اینها مربوط می‌شود به سالهای دههٔ چهل، اگر حتی مربوط به قبل از آن زمان نباشند.

تمایلی ندارم که هرگامی را که سیاست خارجی در دهه‌های گذشته برداشته است کمال مطلوب بنمایانم. اشتباه‌هایی هم انجام

گرفته است. لکن این اشتباه‌ها در اغلب موارد عکس‌العملی ساده‌لوحانه نسبت به رفتار آمریکایی‌ها و نسبت به سیاستی بوده که خالقان آن، هدفشان «به‌تنگنا انداختن کمونیست‌ها» می‌بوده است. ما حساسیم و بی‌پرده بگوییم، با ملاحظه فراوان در برخورد با کوشش‌هایی که مترصدند برای اتحاد جماهیر شوروی پنداره‌ای از دشمن بسازند، عکس‌العمل نشان می‌دهیم. بخصوص در برخورد با کسانی که این کار را بنابر اصول معمول در داستانهای تخیلی درباره «تهدید نظامی اتحاد جماهیر شوروی» یا «دست مسکو» یا «نقشه‌های کرملین» انجام می‌دهند. صرف‌نظر از بی‌معنی بودن چنین ادعاهایی، به‌هیچ وجه نمی‌توانیم این واقعیت را نادیده انگاریم. بنابراین روشن است که در سیاست، همه امور با مقصودی خاص انجام می‌شود و این عملکردهای سیاسی منظورها و نقشه‌هایی را پنهان می‌سازند. بایستی خود را از هرگونه میهن پرستی کوتاه‌نظرانه برهانیم بخصوص به‌علت قدرت بزرگی که در اختیار هردو کشور است. میهن پرستی کوتاه‌نظرانه می‌تواند در سیاست عوامل عدم ثبات فراوانی را همراه آورد.

این واقعیتی سوگ‌برانگیز و در عین حال غمناک است، که روابط شوروی - آمریکا مدت‌ها روندی نزولی داشته است. دوره‌های کوتاه بهبود روابط با دورانهای طویل تنش و رفتاری خصمانه نسبت به یکدیگر جایگزین شده‌اند. اطمینان دارم، ما امکانهای فراوانی داریم تا وضع را بهتر کنیم، و چنین می‌نماید که انگار حرکت در این جهت آغاز شده است. آماده‌ایم، هرکار لازم گردد انجام دهیم، تا تغییری در جهت مطلوب را موجب شویم.

چه کسی نیازمند رقابت تسلیحاتی است و چرا؟

وقتی درباره این سؤال تفکر کنیم، که بر سر راه روابط خوب اتحاد جماهیر شوروی - آمریکا چه مانعی وجود دارد، به این نتیجه می‌رسیم که این امر بیشتر ناشی از رقابت تسلیحاتی است. مایل نیستم در اینجا درباره تاریخ این رقابت سخن گویم. فقط بگذارید بار دیگر تذکر دهم، که تقریباً در تمامی مراحل رقابت تسلیحاتی اتحاد جماهیر شوروی طرفی بوده است که می‌بایست عقب افتادگی خود را جبران کند. در آغاز دهه هفتاد تقریباً به توازن استراتژی نایل شده بودیم، که البته در سطحی هراس‌برانگیز قرار داشت. هم اتحاد جماهیر شوروی و هم ایالات متحده در آن سطح توازن از ظرفیتهایی برخوردار بودند که می‌توانستند یکدیگر را چندین بار نابود سازند. با توجه به یک «حالت پات» استراتژیک منطقی می‌بود که رقابت تسلیحاتی را متوقف سازیم و توجه‌مان را به کاهش تسلیحات معطوف داریم. لکن واقعیت جز این است. زرادخانه‌های تسلیحاتی که لبریزند، مدام با اسلحه جدید بسیار پیشرفته پر می‌شوند، و مدام بخشهای تازه‌ای در تکنیک دفاعی تکامل می‌یابند. ایالات متحده در این از پی هم دویدن‌های خطرناک، اگر نخواهیم بگوییم زشت، پیشتاز است.

مطمئناً سری را افشاء نخواهم کرد، اگر برایتان بگویم، اتحاد جماهیر شوروی هرچه بتواند و لازم بداند انجام می‌دهد، تا وسایل دفاعی مدرن و قابل اطمینان در اختیار داشته باشد. این وظیفه ما برابر ملتمان، و متحدینمان است. در عین حال مایلم با قاطعیت کامل تأکید کنم، که این روش را ما انتخاب نکرده‌ایم. ما را به این کار ناچار

ساخته‌اند.

آمریکایی‌ها نسبت به مقاصد اتحاد جماهیر شوروی در زمینه کاهش تسلیحات هرتردید ممکن را مورد توجه قرار دادند، لکن تاریخ نشان داده است، ما به قولمان وفاداریم و مسئولیتهایی را که برعهده می‌گیریم رعایت می‌کنیم. متأسفانه این را نمی‌توان در مورد ایالات متحده گفت. دولت افکار عمومی را با افسانه‌ی مربوط به تهدید شوروی تحت تأثیر قرار می‌دهد و مرعوب می‌سازد، وقتی بودجه نظامی تازه‌ای را کنگره باید از تصویب بگذراند، این کار را با اصرار بسیار زیاد انجام می‌دهد. باید از خودمان سؤال کنیم، چرا این کارها را می‌کنند و چه هدفی را ایالات متحده با این کارش دنبال می‌کند.

همچون آفتاب روشن است، در دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، دنیای سلاح‌های اتمی، هرکوششی برای کاربرد این سلاح‌ها به منظور حل مشکلات اتحاد جماهیر شوروی - آمریکا، خودکشی مسلم خواهد بود. این واقعیت است. نمی‌توانم تصور کنم که سیاستمداران ایالات متحده آن را نمی‌دانند.

از این گذشته اینک حالتی نقیض ایجاد شده است. حتی اگر کشوری همچنان به تسلیح ادامه دهد، در حالی که دیگری چنین نکند، آن طرفی که تجدید تسلیح را دنبال می‌کند، از این کار سودی نخواهد برد. طرف ضعیفتر می‌تواند اگر چنین لازم شود حتی تمامی موجودی سلاح اتمی خود را در قلمروی خودش در زمین و هوا منفجر سازد، چنین اقدامی به منزله خودکشی برای خودش و مرگی آرام آرام برای دشمنش خواهد بود. بنابراین هرگونه کوششی برای رسیدن به برتری نظامی پیامد دیگری نخواهد داشت، جز آنکه با آن

به خودمان زیان برسانیم. این وسیله سیاسی سودمندی نیست. لکن ایالات متحده عجله‌ای ندارد تا خود را از تخیل دیگری هم خلاص کند. سخن من درباره منظور غیراخلاقی به ناپودی کشانیدن اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی است. برای آنکه اجرای طرحهای نوسازی ما را متوقف سازند، مدام ما را بیشتر به ورطه رقابت تسلیحاتی سوق می‌دهند.

می‌خواهم از خوانندگان خواهش کنم، نگاهی به تجربه‌های دهه بعد از جنگ بیندازند. اتحاد جماهیر شوروی پس از جنگ دوم جهانی در وضعی بسیار بد سر می‌کرد. مسلم، ما در جنگ علیه فاشیسم همراه با ایالات متحده و دیگر اعضای ائتلاف - ضد هیتلری پیروز شده بودیم. اما در حالی که برخاک آمریکا حتی یک بمب خصم هم فرو نیفتاده بود و حتی صدای شلیک یک تیر دشمن هم شنیده نشده بود، قسمت بزرگی از قلمروی ما صحنه سخت‌ترین قتالها می‌بود. زیانهای ما - خواه انسانی و یا مادی - بسیار عظیم بود. با وجود این توانستیم، هرآنچه را ویران شده بود بازسازیم، توان اقتصادیمان را احیاء کنیم و وظایف دفاعی مان را شجاعانه برعهده گیریم. آیا این درسی برای آینده نیست؟

درست نیست که دولتها سیاست خود را برتصوراتی غلط متکی سازند. ما می‌دانیم، در حال حاضر در ایالات متحده آمریکا، و در غرب بطور کلی این نظریه پذیرفته شده است که تهدید اتحاد جماهیر شوروی از این بابت نیست که یک قدرت اتمی است. همان گونه که در ارتباطی دیگر نیز یادآور شدم، به ترتیب زیر استدلال می‌شود: شوروی‌ها خوب می‌دانند، اگر به آمریکا حمله کنند از ضربه تلافی

نخواهند رهید. ایالات متحده نیز به نوبه خود بر همین امر واقف است، که در پاسخ حمله‌ای به اتحاد جماهیر شوروی اقدامات تلافی انجام خواهد شد. بدین علل فقط یک دیوانه ممکن است به این فکر افتد، که جنگی اتمی را آغاز کند. کسانی که چنین استدلال می‌کنند، معتقدند، تهدید واقعی از این ناشی می‌شود، که اتحاد جماهیر شوروی برنامه‌هایش را در زمینه تسریع تکامل اقتصادی اجتماعی واقعیت بخشد و توان تازه اقتصادی و سیاسی خود را به اثبات رساند. کوشش برای تحت فشار گذاردن اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی از این استدلال ناشی می‌شود.

به آمریکایی‌ها مصرانه توصیه می‌کنیم، بکوشند تا این رفتار را در برخورد با کشور ما کنار بگذارند. این امید، که با برخورداری از مزایایی در بخش تکنولوژی یا وسایل جنگی مدرن به برتری دست یابید، بی‌نتیجه است. اشتباه محض است که با قبول این برداشت، که اتحاد جماهیر شوروی در «وضع ناامید کننده‌ای گرفتار است» و فقط بایست برفشار افزود تا هرچه دارد بیرون دهد، ایالات متحده در صدد اجرای چنین برنامه‌ای برآید، این برنامه‌ها راهی به مقصود نخواهند برد. در سیاست واقعی، اندیشه آرزومندانه جایی ندارد. اتحاد شوروی آن زمان که بسیار ضعیفتر هم بود، در وضعی بود تا با تمامی این مبارزه طلبیها روبرو شود، و آدم باید کور باشد، اگر نتواند درک کند، که اینک توانش برای قدرت دفاعی نیرومند و در عین حال عمل کردن به وظایف اجتماعی و وظایف دیگر بسیار افزایش یافته است.

مایلم تکرار کنم، که سیاست خارجی ایالات متحده لااقل بردو اشتباه متکی است. نخست اینکه پذیرفته است، سیستم اقتصادی

اتحاد جماهیر شوروی در آستانه متلاشی شدن است و اتحاد جماهیر شوروی توفیق نخواهد یافت آن را نوسازی کند. دوم اینکه غرب در زمینه تکمیل تسلیحات و تکنولوژی، که فقط منحصر به بخش نظامی نیست، از برتری برخوردار است. این تخیلات، سیاستی را تقویت می‌کنند که منظور آن این است که سوسیالیسم را به یاری رقابت تسلیحاتی تضعیف کند، تا بعدها بتوان بر آن استیلا یافت. این طرحی بس ساده لوحانه است.

سیاست غرب در حال حاضر مسئولیت خود را درست مد نظر ندارد، و از تفکر جدید غافل مانده است. در این باره هیچ حجبی را در بیان مراعات نمی‌کنم. اگر اینک کار را به اتمام نرسانیم و جدی کاهش تسلیحات را آغاز نکنیم، در آینده نزدیک همگی برب پرتگاه قرار خواهیم گرفت.

بیش از هر موقع دیگر اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امروز نیاز به سیاستی مسئول دارند. هر دو کشور مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاصه خود را دارند: گستره‌ای عظیم برای فعالیت. اما به جای آن در کمیسیونهای متخصصین طرحهای استراتژیک آماده می‌سازند و تردست گونه جان میلیونها انسان را به بازی می‌گیرند. جمع‌بندی آنان در این برداشت به اوج می‌رسد: اتحاد جماهیر شوروی برای ایالات متحده و دنیا سهمناکترین خطر به شمار می‌رود. در اینجا بار دیگر تکرار می‌کنم، وقت آن رسیده است تا این کنش دوران حجری را کنار بگذارید. با آنکه آن همه سیاستمدار برجسته و دیپلماتهای سرشناس از دهه‌های گذشته به چنین سیاستی دلبسته ماندند، زمانش سپری شده است. عصر اتم خواهان دورنمایی

جز آن است. ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی به‌چنین دورنمایی بخصوص در زمینه روابط دوجانبه نیاز دارند.

ما واقع‌گراییم. بدین علت این واقعیت را مورد توجه قرار می‌دهیم، که در سیاست خارجی تمامی کشورها، حتی کشورهای بسیار کوچک، علائق خودشان را دنبال می‌کنند. وقتش رسیده است که قدرتهای بزرگ دریابند، جهان را دیگر بنابر برداشتهای خودشان نمی‌توانند تغییر دهند. آن زمان سپری شده است، یا لااقل در حال سپری شدن است، و به‌زودی به‌گذشته تعلق خواهد یافت.

بیشتر دربارهٔ واقعیت‌ها

چشم‌پوشی از تندروی ایده‌ثولوژی

در روابط بین دول

مدتها قبل می‌بایستی نظرگاهی معقول نسبت به جهان اطرافمان و گذشته‌مان اختیار کرده باشیم. می‌بایستی بدون ترس درک کرده باشیم، کجا ایستاده‌ایم. اگر کشوری، کشور دیگری را به‌عنوان تجسم بدیها و خودش را مجسم خوبیهای مطلق تلقی کند، ناچار روابط دوجانبه به‌بن بست منتهی خواهد شد. منظورم در اینجا یاوه سراییهای ضد کمونیستی نیست، گرچه آنها نیز زیانبارند، بلکه منظورم آن ناتوانی و عدم تمایل برای شناخت این حقایق است، که ما همگی وابسته به‌نژاد بشریم و همه تقدیری مشترک داریم و بایست بیاموزیم تا در سیاره‌مان همچون همسایگانی متمدن رفتار کنیم. نسل امروز مقابله شوروی - آمریکا را شاهد بوده است. لکن آیا محکومیم که این خصومت را ادامه دهیم؟ در مجموع ما زمانی بس طولانی در

صلح کنار هم زیسته‌ایم. ولی وضع بین‌المللی در حال حاضر را نمی‌توان رضایت‌بخش وصف کرد. رقابت تسلیحاتی، بخصوص در مورد سلاح‌های اتمی، همچنان ادامه دارد. بحرانه‌های منطقه‌ای خشم‌آفرین‌اند. خطر بروز جنگ متزاید است. تنها راه مفر این است که روابط بین‌المللی را انسانی‌تر سازیم - این کاری است بسیار سخت. مایلم آنچه برای انجام آن لازم است، برشمارم: حائز اهمیت است که تفاوت‌های ایده‌ئولوژی باقی بمانند. هرکس بایست خودش راهش را انتخاب کند، و ما همه بایست راه انتخابی او را محترم بشناسیم. بدین علت نوع تازه‌ای از تفکر سیاسی لازم شده است، تفکر سیاسی که برآگاهی از وابستگی‌های متقابل و این ادراک که تمدن باید حفظ گردد، اتکاء داشته باشد. اگر ما معیارهای چنین تفکر نوینی را درک کنیم، در این صورت به تصمیم‌های حائز اهمیت درباره‌ی مسائل جهان فراگیر، خواهیم رسید. اگر سیاستمداران برجسته این دیدگاه را ادراک کنند، و آن را عملاً به کارگیرند این برتری پیروزی عقل خواهد بود.

وقتی درباره‌ی بهبود وضع در سراسر جهان سخن می‌گوییم، می‌خواهیم دو معیار سیاست خارجی واقع‌گرا را بخصوص مورد توجه قرار دهیم: منظور داشتن علائق ملی خود، و شناخت علائق کشورهای دیگر. این نظرگاه استحکام دارد و معقول است، بایست آن را همچنان دنبال کرد. ما چنین فکر می‌کنیم، و متناسب با آن نیز رفتار خواهیم کرد.

فساد بیگانه‌گرایی

مدام می‌شنویم، که اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده می‌توانند به خوبی بدون یکدیگر هم سرکنند. برای آنکه حقیقت بیان شده باشد: من هم گاه همین رامی گویم. از دیدگاه اقتصادی، وقتی روابط اقتصادی کم اهمیت ما در حال حاضر مورد توجه قرار گیرد، این بیانی درست است. اما بدون توجه به این گونه تماسها، ما درسهایی را می‌آموزیم، که آمریکایی‌ها به ما می‌آموزند.

واردات غله خوراک دام ما موضوعی بسیار حساس شده بود. اما اکنون وضع خودمان را اطمینان بخش ساخته‌ایم، و با سایر کشورها قراردادهای وارداتی منعقد کرده‌ایم و به نحوی گسترده تکنولوژی پیشرفته را در بخش کشاورزی به کار گرفته‌ایم، تا تولید غله را در کشور خودمان افزایش دهیم. وظیفه ما این است که در آینده‌ای نزدیک صادرات غله را آغاز کنیم.

غرب کمیسیون بازرگانی شرق - غرب (سی او سی او ام) را تشکیل داد. ایالات متحده بادقت متوجه است تا مبادا تفضیقاتی را که برقرار کرده است، نادیده انگاشته شود و کوشاست تا فهرست کالاهایی که اتحاد جماهیر شوروی حق ندارد وارد کند مفصلتر شود. آمریکا ابایی ندارد تا در امور داخلی کشورهای دیگر که در برنامه ممنوعیتها شرکت کرده‌اند، مداخله کند.

اتحاد جماهیر شوروی در مقابل سریع عکس‌العمل نشان داد و برنامه‌ای متناسب آماده ساخت، که «برنامه صد» نامیده شد، چون دقیقاً یک صد ماده خام را شامل می‌شد. این برنامه را ما کمتر از سه سال اجرا کردیم. تقریباً نود درصد از مواد خامی، که مصرف می‌کنیم

محصول داخلی است. بنابراین می‌توانیم ادعا کنیم، این وظیفه را تا حد بسیار زیاد به‌انجام رسانیده‌ایم.

بی‌پروا می‌گوییم، وقتش رسیده است، که برعقده حقراتمان فائق آییم. کشور ما بزرگ است و از ذخایر طبیعی عظیم و توان بالقوه علمی برخوردار است. کشورهای کاپیتالیستی طرف ما، در همه موارد قابل اعتماد نیستند، و گاه بازرگانی را به‌عنوان وسیله‌ای برای فشار سیاسی به‌کار می‌گیرند. اقداماتی که ما انجام داده‌ایم، هم اکنون ثمر داده‌اند. در تکنولوژی کامپیوترها و فوق کامپیوترها، فوق هادی‌ها و در سایر بخشها به‌تکامل‌هایی بسیار مهم دست یافته‌ایم.

ایالات متحده هنوز هم امیدوار است تا برای همیشه، رهبری جهان را حفظ کند: آن‌گونه که بسیاری از دانشمندان آمریکایی دانسته‌اند، این امیدی است بیهوده.

دو کشور ما با گذشت سالها مدام بیشتر از یکدیگر بیگانه شده‌اند، و هم اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی و هم اقتصاد آمریکا در نتیجه آن بسیاری از امکانات درخشان اقتصادی را از دست داده‌اند. ما از انجام بسیاری از کارهای شایسته به‌یاری یکدیگر غافل مانده‌ایم، چون متقابلاً نسبت به هم شک داریم، زیرا در حال حاضر اعتمادی وجود ندارد.

بیگانه‌گرایی فاسد است. از این گذشته تماسهای اقتصادی بنیادی مادی را برای نزدیکی سیاسی به‌وجود می‌آورند. تماسهای اقتصادی علائق متقابل را ایجاد می‌کنند، علائقی که در سیاست می‌تواند فایده‌رسان باشند. اگر بازرگانی مان را و ارتباطهای اقتصادیمان را تقویت کنیم و فراگرد فرهنگی را به‌پیش برانیم، قادر خواهیم شد که

بین کشورهایمان اعتماد به هم را برانگیزیم، حتی اگر کندتر از آن پیش رود که برایمان مطلوب می باشد. اما ایالات متحده در روابط اقتصادی موانع فراوانی را ایجاد کرده است.

ما هنوز هم غله وارد می کنیم - گرچه بیشتر برای آنکه بازرگانی بین دو کشور را پایدار نگاه داریم. جز این امکان می داشت که بکلی متوقف گردد. اما همان گونه که گفتم، احتمالاً ما به زودی، دیگر اصلاً غله وارد نخواهیم کرد. و در مورد کالای دیگر، عملاً بازرگانی بین آمریکا و شوروی وجود ندارد. به محضی که کالای شوروی به بازارهای آمریکایی برسند، آمریکایی ها با نگرانی اقدام می کنند، تا از این کار جلوگیری شود، یا لاقلاً آن را محدود سازند. در آمریکا اقدامات قانونی فراوانی وجود دارد، تا از هرگونه گسترش بازرگانی با شوروی جلوگیری به عمل آید.

تا آنجا که به بازرگانی مربوط می شود، آمریکا می تواند بدون شوروی هم سرکند، و ما هم بدون آمریکا سر می کنیم. اما همین که در این باره فکر کنیم، تا چه حد کشورهایمان به تفاهم نیازمند و وابسته اند، آن زمان است که درک می کنیم، بایستی تفاهم متقابل تکامل یابد. و بدین علت بازرگانی بین دو کشور نیز باید گسترش یابد. این امری است عادی، و حتی هیجان برانگیز نیز خواهد بود.

گروه هایی در ایالات متحده هستند، که نه چندان سازگارند و نه چندان میلی به مبادلات بازرگانی بین دو کشور دارند. آنان از صراحت گویی محروم اند. اگر ایالات متحده از شوروی چیزی عایدش شود، فوراً آماده اند. اما هرگاه فایده رسانی دوجانبه مد نظر باشد، دیگر نمی شود رویشان حساب کرد.

پاره‌ای از مسائل نیز ناشی از رفتار اتحاد جماهیر شوروی است، اگر درست دقت کنیم مقدار زیادی از مسائل چنین است. شاید ما بازرگان بدی هستیم. یا به حد کافی تقلا نمی‌کنیم، چون به تنهایی هم می‌توانیم سرکنیم. هردو طرف، بایست کاری کنند که موانع از سر راه برداشته شود.

فقط بدین سان انگیزه‌ای برای اعتماد متقابل وجود خواهد داشت. در اینجا نسخه‌های جادویی فایده‌ای نخواهند رساند. اعتماد ثمره بازرگانی، عملی است که کوششهای هردو طرف، برای گسترش روابط بازرگانی و همچنین روابط اقتصادی، علمی، تکنولوژی، فرهنگی و جز آن نیز شامل آن می‌شود. هردو طرف باید در این راه کوشش کنند، تارقات تسلیحاتی از بین رود و کاهش تسلیحات مورد توجه قرار گیرد. اما برای برطرف ساختن بحرانهای منطقه‌ای با هم کار کنیم، اعتماد متقابل نیز بهتر خواهد شد.

وقتی می‌شنویم که نخست برای کسب اعتماد بکوشیم و مسائل اساسی را پس از آن حل کنیم، نمی‌توانم این گفته را درک کنم. بیشتر به طفره رفتن شبیه است. آیا اعتماد هدیه‌ای است از جانب خدا؟ یا اگر اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده مدام تکرار کنند که خواهان اعتماد متقابلند به خودی خود ایجاد می‌شود؟ چنین چیزی نیست. ایجاد اعتماد فراگردی است طولانی. درجه تکامل آن بستگی خواهد داشت به روابط عملی و همکاری در بسیاری از بخشها.

باید یکدیگر را بهتر بشناسیم، اگر مایلیم که از رویدادها ناخوشایند جلوگیری کنیم. باز هم تکرار می‌کنم، که فقط عوامل اقتصادی نیستند که ما را به همکاری ناچار می‌سازند. در این امر

هدفهای سیاسی مهمتر از هدفهای اقتصادی هستند. هرگز نمی‌بایست هدف اصلی مان را از یاد ببریم، یعنی بهبود بخشیدن به روابط شوروی و آمریکا. بایست بدان فکر کنیم، حتی اگر این هدف دوردست، و راه رسیدنمان بدان هم احتمالاً به‌علل ملی یا بین‌المللی تاریک باشد.

انسانهای واقع‌بین در آمریکا و در جاهای دیگر طرفدار همکاری هستند، و نه طرفدار مقابله. تماسهای اطلاعاتی و شخصی ثابت می‌کنند، که حقیقت چنین است. این انسانها از واقع‌گرایی در سیاست خارجی شوروی استقبال می‌کنند و بدان امید فراوان بسته‌اند. با بسیاری از بازرگانان ملاقات و درک کرده‌ام، که به مقوله‌های بزرگتری هم می‌اندیشند، حتی اگر هرگز در تفکر، کسب و کار خود را از یاد نبرند. دیدار با دکتر آرماند هامر، همواره لذت بخش است. او برای بهبود تفاهم و تماسهای دوستانه بین دو کشور بسیار می‌کوشد. اخیراً شنیدم که آقای برونفمن یکی از ثروتمندترین افراد آمریکا، به سلامتی گورباچف نوشیده است و به دوستانش گفته است: «من هرآنچه را زندگانی از نظر مادی عرضه می‌داشته است به دست آورده‌ام. اما حال سرنوشت بشر مورد توجه است. اگر اتحاد جماهیر شوروی تکاملش را ادامه دهد، خواهد توانست توازن قدرتها را حفظ کند، و در نتیجه بازار و صلح هر دو وجود خواهد داشت.»

بی‌تردید اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده دو کشور قدرتمند با علائقی بسیار گسترده‌اند. هر یک متحدان و دوستانی دارند. اولویتهایی در سیاست خارجی خود دارند، اما این لزوماً بدان معنی نبایست باشد، که بدین علل محکوم به مقابله بایکدیگرند.

نتیجه‌گیری دیگری منطقی‌تر خواهد بود - اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده از نظر آینده جهان مسئولیتی خاص دارند.

قسمت اعظم تسلیحات اتمی در اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده استقرار یافته است. در این بین ده یا حتی یک درصد توان بالقوه این تسلیحات کافی خواهد بود، تا به سیاره ما و به ساکنان آن لطمه‌ای جبران‌ناپذیر وارد آورد.

این واقعیت بخوبی روشن می‌سازد، ما و آمریکایی‌ها دو ملتی هستیم که در جهان بیشترین مسئولیت را برعهده داریم. کشورهای ما و خلق‌های ما و سیاستمداران ما برابر بشریت مسئولیتی بی‌بدیل و خاص برعهده دارند. ملت آمریکا آن قدر قوی بود که آمریکا را به آنچه هست مبدل سازد و شوروی نیز به حد کافی توانا بود، که کشوری قبلاً عقب افتاده را مبدل به یک ابرقدرت سازد، اتحاد جماهیر شوروی، به‌رغم همه آن زجرها که در دوران تاریخ پیچیده خود کشیده، امروز کشوری است قدرتمند، بسیار پیشرفته و ملتی است تعلیم دیده باتوان روشنفکری بسیار عظیم. بدین علت باور دارم، ما و آمریکا، با دست آوردهای تاریخی مان، زیرکی مان، توانایی مان، با شناخت مسئولیت و احترام متقابل، خواهیم توانست آنچه را واقع است در اختیار بگیریم و بروز فاجعه را باز داریم.

ما از انبوهی از مسائل، که بین دو کشور تل‌انبار شده‌اند، بخوبی آگاهیم. غیرممکن است، مسائلی را که سالها بر روی هم انباشته شده‌اند، فوری بررسی و حل کرد. این تصویری تخیلی خواهد بود، دیوانگی محض است که در این باره جز این اندیشید. و مهم‌تر از همه، در روابط شوروی - آمریکا این نیست که از دنبال اسطوره‌ها بدویم،

بلکه این است که امور را چنان که هستند بنگریم. ما جهان را، از جمله ایالات متحده را، از دیدگاه سیاسی واقع‌گرا می‌نگریم. و بر این واقعیت تکیه می‌کنیم، که نه خلق آمریکا و نه خلق شوروی، هیچ کدام خواهان نابود کردن خود نمی‌باشند. با این اعتقاد راهی را پیش گرفته‌ایم، که به بهبود روابط با ایالات متحده باید بینجامد، و مرتبط با آن از آمریکایی‌ها نیز انتظار همکاری را داریم.

در راه ژنو

در جریان «جمع بندی» امور داخلی خودمان و وضع بین‌المللی در کمیسیونهای جلسه کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در آوریل ۱۹۸۵ رهبری شوروی به این نتیجه رسید، که وضع جهان خطرناکتر از آن است که حتی بتوان از کمترین اقبال برای بهبود آن و برای رسیدن به صلحی پایدار غفلت کرد.

بدین علت تصمیم گرفتیم رفتاری نمونه نمایان سازیم و ادراک سالم انسانی را به نمایش گذاریم، تا گرایش خطرناک رویدادها را تغییر دهیم. جدی بودن اوضاع ما را معتقد ساخت که مذاکراتی مستقیم و رویارو با رئیس جمهور ایالات متحده، شدیداً لازم شده است، حتی اگر فقط تبادل نظری ژرف و درک بهتر نظرگاههای یکدیگر باشد.

چندین ماه قبل از این ملاقات در صدد برآمدیم راه را هموار کنیم. در نهایت جوی شایسته ایجاد شد. در تابستان ۱۹۸۵ اتحاد جماهیر شوروی استمهال یک طرفه تمامی انفجارهای اتمی را مورد توجه قرار داد و اعلام داشت، آماده است، که مذاکرات در زمینه منع آزمایشهای هسته‌ای فوراً از سر گرفته شود. بار دیگر استمهال یک

جانبه آزمایشهای سلاح‌های ضد قمرهای مصنوعی را تأکید و تقلیل سلاح‌های موجود در زرادخانه‌های اتمی را پیشنهاد کردیم. اعتقادمان را در این باره، که رقابت تسلیحاتی نبایست در فضا گسترده شود، با پیشنهاد همکاری بین‌المللی وسیع برای پژوهش مسالمت‌آمیز و استفاده از فضا تکمیل کردیم.

در آستانه ملاقات ژنو کشورهای عضو قرارداد ورشو در اجلاس کمیسیون مشاورین سیاسی خود در صوفیه اعلام داشتند، مصمم هستند، کوشش‌هایشان را برای صلح و تنش‌زدایی، علیه رقابت تسلیحاتی و مقابله، همچنین برای بهبود وضع بین‌المللی، به‌خاطر تمامی کشورهای جهان ادامه دهند.

ملاقات ژنو

بخوبی می‌توانم جزئیات ملاقاتمان را در ژنو به‌یاد آورم. طی دو روز مذاکراتمان چندین بار دویدو با رئیس جمهور ریگان گفتگو کردیم. جز آن چند دقیقه‌ای که برای گفتن خداحافظی همدیگر را دیدیم، پنج بار یکدیگر را ملاقات کردیم.

همان‌گونه که قبلاً یادآور شدم، گفتگویمان بدون پروا و باز بود (و حتی گاه بسیار تند). درک کردیم که برای کوششی همراه با هم، جهت بهبود روابط شوروی - آمریکا نوعی تخته پرش در اختیارمان است. این تخته پرش آگاهی براین واقعیت بود که جنگ اتمی هرگز نمی‌بایست انجام شود و در چنین جنگی فاتحی وجود نخواهد داشت.

این نظر هم از طرف شوروی‌ها و هم از طرف آمریکایی‌ها بارها

مورد تأیید قرار گرفت. اینک مسئله مرکزی در روابط ما حفظ امنیت شناخته می‌شد. برای رئیس‌جمهور توضیح دادم، که باید درباره این امکان تفکر کنیم که روابط دوجانبه را به خاطر علائق ملت شوروی و ملت آمریکا بهبود بخشیم، و سپس باید بکوشیم این روابط را دوستانه سازیم و در انجام این مقصود فقط نیندیشیم، که دو کشور باهم متفاوت اند، بلکه بدین بیندیشیم که بسیار سخت به هم وابسته‌اند. چون تنها شق دیگر نابودی سرتاسر جهان است.

براساس این نقطه آغاز درباره لزوم اقداماتی، که رقابت تسلیحاتی در فضا را مانع شوند و در زمین نیز متوقف سازند، همچنین درباره لزوم حفظ توازن استراتژی و کاهش سطح فعلی این توازن گفتگو کردیم. بر همین اساس وضع را در سایر نقاط جهان نیز بررسی کردیم، جهانی که اجتماعی از ملت‌های گونه‌گون را در برمی‌گیرد، ملت‌هایی که هر یک علائق خاص خود را دارند، هدفها و خط سیاسی مشخصی را دنبال می‌کنند، سنت‌هایی و رویاهایی نیز دارند. درباره خواست طبیعی هر ملت برای سلطه بر اقتدار ملی خود و اعمال آن در بخش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گفتگو کردیم. هر کشوری از این حق برخوردار است، تا راهی برای تکامل خود، سیستمی برای حکومت خود و دوستانی برای خود انتخاب کند. اگر این حق را به رسمیت نشناسیم هرگز قادر نخواهیم بود که روابط بین‌المللی عادی داشته باشیم.

لحظاتی بود که با رئیس‌جمهور توافق نظر داشتیم، اما در بسیاری از مسائل به هیچ توافقی دست نیافتیم. اختلاف‌های اساسی مرتبط با مسائل اصولی باقی ماندند. در ژنو توفیق نیافتیم راه حلی برای مشکل

بنیادی بیابیم، یعنی نتوانستیم راهی بیابیم که رقابت تسلیحاتی را از تحرک بازدارد و صلح را تقویت کند. با وجود این، در آن زمان در پائیز ۱۹۸۵ اعتقاد داشتم - هنوز هم معتقدم - که آن ملاقات لازم می‌بود و مفید. در مراحل سخت تاریخ لحظاتی هستند که حقیقت همان اندازه لازم می‌شود که هوا برای تنفس. رقابت تسلیحات، وضع بین‌المللی را بسیار نامطمئن ساخته، و مرتبط با آن فراوان یاوه بیان شده است. وقتش فرا رسیده، تا پرده را کنار بزنیم و بیان را با عمل جایگزین سازیم. هیچ چیز برای این مقصود مناسب‌تر از گفتگو نیست. و ملاقات سران نیز در خدمت چنین منظوری است. در طرح مستقیم مسائل نمی‌توان از حقیقت گریخت.

در ژنو با یکدیگر بهتر آشنا شدیم، تفاوت‌های نظراتمان را واضحتر شناختیم و مذاکرات را آغاز کردیم. توافقی را درباره تبادل فرهنگی امضاء کردیم، که هم‌اکنون به نفع هر دو طرف عملی شده است. این را دانستیم، که هنوز راهی طولانی در پیش داریم، اگر بخواهیم با تفاهم متقابل به وضعی مطلوب برای طرفین برسیم، واقعاً باید سخت کار کنیم، تا در روابط شوروی - آمریکا و بطور کلی در جهان تغییر جهت مطلوبی را موجب شویم.

بعد از ژنو

بعد از ژنو چه روی داد؟ همیشه می‌دانستیم که هیچ چیز خودبخود تغییر نخواهد کرد و ابتکارات زیادی لازم است تا آنچه را حاصل شده است به پیش رانیم. توافق‌های تعهدآوری در ژنو به امضاء رسید، که در آن هر دو طرف اطمینان می‌دهند، هرگز نمی‌بایست

جنگی اتمی بروز کند، هیچ کدام از دو طرف خواهان برتری نظامی نیستند، مذاکرات ژنو تسریع خواهد شد و بایستی به گامهایی عملی تبدیل شوند. چنین گامهایی را ما برداشته ایم.

استمهال

در اول ژانویه ۱۹۸۶ نخستین مهلت یک طرفه ما برای انفجارهای هسته‌ای به پایان رسید، لکن اتحاد جماهیر شوروی این مهلت را تمدید کرد. این تصمیمی بسیار جدی بود، برای ما مخاطره‌ای را نیز همراه داشت، چون در تکنیک سفرهای فضایی پیشرفتهایی حاصل شده بود و سلاح‌های هسته‌ای جدید، و لیزرهایی با نیروی اتمی تکامل یافته بودند. با این همه، از این جسارت برخوردار بودیم، که در خدمت صلح جهانی به این کار ادامه دهیم.

منع آزمایشهای اتمی سنگ محک به شمار می‌رود. اگر کسی جداً علاقمند باشد که تسلیحات اتمی را امحا کند، در اینصورت با منع آزمایشهای اتمی موافقت خواهد کرد، چون چنین منعی به‌تجدید زرادخانه موجود منجر می‌شود و نوسازی این زرادخانه را متوقف می‌سازد. اگر کسی مایل نباشد که چنین شود، هرکاری لازم باشد انجام خواهد داد تا اطمینان یابد، این آزمایشها ادامه می‌یابند.

منع آزمایشهای اتمی اقدامی است که بلافاصله، عامل تشجیع را در روابط شوروی - آمریکا و همچنین در روابط بین‌المللی دخالت خواهد داد. اساسی شایسته وجود داشت تا اقدام را عملی سازیم. اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده هر دو امضاء کنندگان قراردادی هستند که آزمایشهای اتمی را در سه منطقه منع می‌کند. ما

توافقی دربارهٔ تحدید آزمایشهای اتمی زیرزمینی آماده کرده‌ایم و از تجربه‌هایی نیز در زمینه منع کامل این آزمایشها برخورداریم. نخست مانع اصلی، مسئلهٔ بازرسی بود. برای آنکه این مسئله را از بین ببریم، آمادگی خود را اعلام داشتیم که بازرسی را به هر شکل خواهیم پذیرفت، و می‌پذیریم، برای این منظور از وسایل تکنیکی ملی یا بین‌المللی، از جمله از تأسیسات کشورهای ثالث، استفاده شود.

استمهال اتحاد جماهیر شوروی برای انفجارهای اتمی یک اقدام بود و نه یک پیشنهاد، و این اقدام تأییدی بود برجدی بودن برنامه کاهش تسلیحات اتمی ما، و پیام ما در زمینه سیاست نوین، سیاستی واقع‌گرا برای صلح و همکاری.

انسانهای نیک اندیش از تصمیم ما درمورد استمهال انفجارات اتمی استقبال کردند. از همه جا موافقین و طرفداران پیام فرستادند. سیاستمداران و نمایندگان پارلمان‌ها، دولتمردان و سازمانهای عمومی این اقدام را مثالی متناسب برای برخورد با مسائل امروزی و امیدی برای رهایی از هراس از بروز فاجعه‌ای اتمی شناختند. استمهال شوروی از طرف نمایندگان دول عضو در اجلاس عمومی سازمان ملل تأیید شد.

فیزیکدانها و پزشکان عالیقدر، که احتمالاً بهتر از هرکس دیگر با خطر جنگ اتمی آشنا هستند، نیز از ما حمایت کردند. استمهال شوروی اعضای بسیاری از اتحادیه‌های علمی را در بسیاری از کشورها برآن داشت تا با شور فراوان در این زمینه فعال شود. لکن پاسخ به تمامی ابتکارات، بانسانه‌هایی بنابر ظاهر مشوق،

گرایش نظامی‌گری و رفتاری سیاسی متناسب با آن بود، که این چنان خطرناک از تغییراتی که در سطح بین‌المللی روی داده، عقب مانده است. دولت ایالات متحده به نحو تردیدناپذیر در برخورد با استمهال شوروی عکس‌العمل نشان داد - یک سلسله آزمایش‌های اتمی جدید را انجام داد. سخنگوی آن دولت رسماً توضیح داد، این مربوط به مسکو است که آزمایش‌های اتمی را انجام دهد یا ندهد. تا آنجا که به ایالات متحده مربوط می‌شود، این آزمایش‌ها بدون وقفه ادامه خواهند یافت.

در میدان آزمایش‌های شوروی سکوت برقرار بود. طبیعتاً ما خطراتی را که این رفتار و اشننگتن به همراه داشت سنجیدیم و درک کردیم، دولت آمریکا به گونه‌ای نمایشی بی‌پروا خط خود را دنبال می‌کند و به پیام‌های مربوط به پایان بخشیدن به تمامی آزمایش‌های اتمی بی‌توجه می‌ماند. با وجود این دفتر سیاسی کمیته مرکزی (ک پ د س یو)، پس از آنکه مسئله را از جمیع جهات بررسی کرد، باز هم با ملاحظه مسئولیت خود برای تقدیر جهان در اوت ۱۹۸۶ استمهال یک طرفه خود را برای آزمایش‌های اتمی تا اول ژانویه ۱۹۸۷ تمدید کرد. اما ایالات متحده بار دیگر تصمیم گرفت که از الگوی شوروی پیروی نکند.

باور ندارم، این استمهال هیچ سودی به بار نیاورده است. افکار عمومی آموخت که می‌توان به آزمایش‌های اتمی پایان داد، و اطلاع یافت چه کسی با پایان دادن به آزمایش‌های اتمی مخالفت می‌کند. صحیح است که در آن زمان اقبالی تاریخی برای متوقف ساختن رقابت تسلیحاتی هدر رفت، اما آموزش سیاسی که از آن حاصل شد،

بی نتیجه نماند. حال توافق حاصل شده است که از اول دسامبر مذاکراتی گسترده و گام به گام درباره آزمایشهای اتمی آغاز گردد. بنابراین می توانیم به خودمان و به همه تبریک بگوییم، چون موفق شده ایم این نظریه را عملی سازیم.

برنامه کاهش تسلیحات هسته‌ای

در پانزدهم ژانویه ۱۹۸۶ برنامه‌ای پانزده ساله را ارائه دادیم، که امحاء گام بگام سلاح‌های اتمی را تا پایان قرن پیش‌بینی کرده است. این برنامه را با دقت تمام آماده کرده ایم، و در آماده کردن آن بخصوص توجه داشته ایم که توازن علائق به نحوی قابل قبول برای همه تضمین گردد، و هرگز امنیت هیچ یک از طرفها دچار مخاطره نشود. هر روش دیگری به سادگی غیرواقعی می‌بود. براساس این برنامه مذاکره کنندگانمان در ژنو پیشنهادهای سازشکارانه مهمی را ارائه دادند. موضوع پیشنهادها موشک‌های میان‌برد، سلاح‌های استراتژی تهاجمی، و جلوگیری از نظامی کردن فضا بود.

توضیحات پانزده ژانویه، ویژگی سیاسی داشت. مایل بودیم توجه را به تهدید تمدن توسط سلاح‌های اتمی و انفجار هسته‌ای جلب کنیم، بی آنکه موضوع منع تولید و امحاء سلاح‌های شیمیایی و همچنین کاهش قاطع تسلیحات غیرهسته‌ای را کم ارج نهمیم. اقداماتی را در کلیات پیشنهاد کردیم. بالاترین اصل در این برنامه این بود که در هر مرحله توجه کامل به حفظ توازن شود. در چنین برنامه‌ای بازیهای سیاسی و ترفندها، جایی نخواهند داشت. به شناخت مسئولیت سیاسی و تفاهم متقابل و روشن نیاز خواهد بود، چون وقتی موضوع

این چنین حساس است و به امنیت کشوری مربوط می شود. هیچ کس برابر دیگری نقش بازی نمی کند.

گامی که ما در پانزدهم ژانویه ۱۹۸۶ به پیش برداشتیم، نه فقط لازم می نماید تا برمسئولیت خود آگاه باشیم، بلکه قدرت تصمیم گیری سیاسی را نیز لازم می سازد. براین اتکاء کردیم، که امکانات تازه را باید آزمود، تا بتوان با مسائل عصر سلاح های اتمی برخوردی متناسب یافت. این خواست تمامی ملت ما هم بود. زمانی که با این گام پیش رفتیم، آنچه را بدان نمی اندیشیدیم، این بود که از طرف دیگر در رقابت تبلیغاتی پیشی گیریم. بیشتر این احساس مسئولیت برای بازداشتن از بروز جنگی اتمی بود، که ما را براین اقدام واداشت. رفتار ما در این زمینه با خواست افکار عمومی انطباق دارد. در زمره مسائل دیگر این پاسخی است به پیام گروه شش (هندوستان، آرژانتین، سوئد، یونان، مکزیک و تانزانیا).

با تفکر مربوط به جهانی فارغ از سلاح های اتمی، مثبت برخورد می کنیم. تحت تأثیر سنت سیاسی هندوستان، و نحوه خاص فلسفه و فرهنگ هند، این تفکر در بیانیه دهلی درباره اساسی برای ایجاد دنیایی فارغ از سلاح های اتمی و فارغ از زورگویی تکامل یافت. برای ما این یک شعار نیست، که آن را یافته باشیم تا تخیل را برانگیزانیم. امنیت، موضوعی سیاسی است، و نه موردی برای مقابله نظامی. اگر توفیق حاصل نشود، که این موضوع کاملاً درک گردد، تنها نتیجه آن فقط جنگ می تواند باشد، با تمامی پیامدهای فاجعه انگیز آن. اگرزادخانه های عظیم سلاح های اتمی، شیمیایی و سایر تسلیحات منفجر گردند، دیگر از جهان ما چیزی باقی نخواهد ماند. در اینجا

سخن ما درباره بقاء بشریت است. برایمان تفکر درباره جهانی فارغ از سلاح‌های اتمی به اعتقادی تبدیل شده است، اعتقادی که پس از زجری فراوان بدان رسیده‌ایم. امنیت را برداشتی فراگیر می‌شناسیم، که نه فقط وجه نظامی سیاسی را، بلکه وجوه اقتصادی، بوم‌شناسی و بشردوستی را نیز شامل می‌شود.

در بیست و هفتمین اجلاسیه حزبی (ک پ د س یو) به برداشت درباره ایجاد سیستمی فراگیر برای امنیت بین‌المللی با منظور داشتن تمامی دیدگاه‌ها شکل دادیم. آن را برابر تمامی جهان گذاردیم، برابر دولتها، احزاب، تشکیلات و جنبشهایی که جدی‌نگران صلح در جهان ما هستند (۴۴).

از هیچ یک از پیشنهادهایی که در برنامه حزمان ذکر شده است، صرف‌نظر نخواهیم کرد، و آماده‌ایم هرپیشنهادی را، که از همزیستی مسالمت‌آمیز به عنوان اصیل‌ترین و فراگیرترین اصل در روابط بین دول جانبداری کند، مورد مذاقه قرار دهیم.

در این اجلاسیه حزبی درباره روابط بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی نیز گفتگو کردیم. مایلم توضیح‌مان را درباره این موضوع به خاطره‌ها بازخوانم: «اتحاد جماهیر شوروی قاطعانه مصمم است، انتظار انسانهارا در دو کشور و در سراسر جهان، یعنی انتظار آنان را از اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا برای برداشتن گامهای مشخص، مذاکراتی عملی و توافقیهای جدی در زمینه توقف تسلیح، انتظاری برحق سازد.» بخش حائز اهمیت نظریه پذیرفته شده در اجلاسیه حزبی در مورد روابط اتحاد جماهیر شوروی - آمریکا را می‌توان در چند کلمه خلاصه کرد - ما در سیاره‌ای واحد زندگی

می‌کنیم، و در وضعی نیستیم، که صلح را بدون یاری ایالات متحده حفظ کنیم.

ایالات متحده بعد از ژنو

دولت ایالات متحده پس از مذاکرات ژنو چه رفتاری پیش گرفت؟ یک بار دیگر - معلوم نیست چندمین بار است - مبارزه‌ای پر جنجال را آغاز کرد، که منظور از آن این بود، که روحیه ضد شوروی را برانگیزاند. مدام از نو کوشش به عمل می‌آمد، تا شوروی را به عنوان نوعی شبح وحشت بنمایاند و هراس از آن را تشدید کند، تا بتواند بودجه نظامی دیگری را از کنگره بگذراند. کنیه «قلمروی بدیها» بار دیگر مورد استفاده قرار گرفت، و رئیس جمهور تأکید کرد، که آنرا همچنان مورد استفاده قرار خواهد داد.

می‌توان تمامی اینها را حرافی تلقی کرد، اما، همانگونه که قبلاً هم گفتم، شعارهای خصمانه ضایع‌کننده روابطاند. تأثیری بهمن‌گونه دارند. اینک این‌گونه مسائل جدی تلقی می‌شوند. مثلاً از اتحاد جماهیر شوروی نیز خواسته شده است، تا تعداد دیپلماتهایش در ایالات متحده را چهل درصد تقلیل دهد، کشتیهای جنگی آمریکایی در آبهای قلمروی شوروی در سواحل شبه جزیره کریمه حرکت کرده‌اند، علیه کشور مستقل لیبی ضربه‌ای نظامی وارد آمده است. این‌گونه اقدامات دولت آمریکا را پس از مذاکرات ژنو، مبارزه‌طلبی نه فقط برابر شوروی، بلکه برابر تمامی جهان، از جمله برابر ملت آمریکا تلقی می‌کنیم.

سپس ایالات متحده آمریکا توضیح می‌دهد که می‌خواهد از

قرارداد (سالت - ۲) کنار بکشد. این سند را «مرده» می‌شمرد. بجای آنکه کوششی شود، تا به توافقی درباره به پایان رسانیدن رقابت تسلیحاتی برسیم، دولت ایالات متحده مرجح می‌داند، توافق موجود را نیز کان لم یکن اعلام دارد. مبارزه‌ای آغاز شد تا مردم آمریکا و افکار عمومی شستشوی مغزی شوند تا بتوانند قرارداد غیرمحدود (ای بی ام) را بی اثر سازند.

آنچه را در گذشته فقط می‌توانستیم حدس بزنیم، زمان پس از مذاکرات ژنو اثبات کرد: امروزه حقایقی را در اختیار داریم که ثابت می‌کنند دولت ایالات متحده میل ندارد به توافقی‌های ژنو عمل کند. با این توافقی‌ها گرچه می‌خواهد افکار عمومی را «آرام سازد» اما همچنان خط گذشته خود را دنبال خواهد کرد. بار دیگر از خود پرسیدیم، که آیا واشنگتن جدی معتقد است با افرادی کم عقل سر و کار دارد، که همچنان رفتاری بازیگرانه را دنبال می‌کند، و پذیرفته است، اتحاد جماهیر شوروی با هر اطوار تازه نظامی وحشت زده خواهد شد.

در همان زمان قرار بود در تولیات سخنرانی کنم. قرار بود برای کارگران این شهر و برای تمامی مردم شوروی توضیح دهم، که پس از مذاکرات ژنو چه روی داده است.

ما کار زیادی انجام داده‌ایم، به وظایفمان برابر جهان عمل کرده‌ایم، و مرتبط با تعهدات ژنو در حدی بالا از خود شناخت مسئولیت نشان داده‌ایم.

و ایالات متحده آمریکا؟ حقایق را شرح دادم، و باز هم این سؤال متبادر به ذهن شد، که ایالات متحده واقعاً چه می‌خواهد، و آیا باید درباره آن کشور بنابر سیاست واقعی و یا براساس توضیحات رسمی

قضاوت کرد. دولت ایالات متحده نه فقط سیاست تنش‌زدایی را کنار گذاشته، بلکه ظاهراً از هر نشانه‌ی حاکی از ذوب شدن برفها نیز درهراس است.

می‌بایست به ملت شوروی صمیمانه بگویم، چنین سیاستی علائق چه کسانی را مد نظر دارد. مسلم این ملت آمریکا نمی‌بود که خواستار تهدید نظامی فزاینده باشد؟ باید درباره‌ی مجموعه‌های صنعتی - نظامی آمریکا سخن گفت، که همچون مولوک* نه فقط ذخایر آمریکایی‌ها و ملتهای دیگر را می‌بلعد، بلکه ثمره‌ی کوششهایی را هم که برای بازداشتن از بروز جنگ هسته‌ای انجام می‌شود، نیز می‌بلعد.

طبیعتاً ملت ما از لحاظ (اس دی آی - سیستم دفاع استراتژی، معروف به جنگ ستارگان) نگران است. این را ما بارها گفته‌ایم. ولی شاید باز درصددند که ما را مرعوب سازند؟ شاید بهتر است، ترس از (اس دی آی) را به کلی کنار بگذاریم؟

لکن بی‌اعتنایی قطعاً روشی صحیح نیست. شاهد بودیم که برنامه‌ی جنگ ستارگان در پاره‌ای از محافل ایالات متحده بازتابی گسترده داشت، گرچه میلیونها آمریکایی، از جمله سیاستمداران سرشناس و دولتمردان، مردم کوچک و خیابان، دانشمندان، رهبران مذهبی، دانشجویان و دانش‌آموزان علیه (اس دی آی) و آزمایشهای اتمی اظهار نظر کردند. این بویژه از این نظر خطرناک‌تر می‌نمود که به دنبال تأثیر شدید نظامی‌گری بر تفکر سیاسی عیان شد. و به همین علت لازم

* Moloch خدای قوم سامی که قربانی کردن انسان را خواهان بود.

می بود این تصور درباره خودمان را، که ما مسئول آن نمی بودیم، منتفی سازیم. چنین عقیده‌ای وجود دارد، که اتحاد جماهیر شوروی، اگر از (اس دی آی) به هراس افتد، می توان به یاری (اس دی آی) از نظر اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و نظامی به سازگاری وادارش ساخت. این امر توضیح می دهد که چرا برای (اس دی آی) تا بدین حد اهمیت قائل می شوند. هدفی که با آن دنبال می شود این است که مارا گرفتار گرسنگی سازند. بدین علت تصمیم گرفتیم توضیح دهیم. بله، ما مخالف (اس دی آی) هستیم، چون موافق با امحاء کامل سلاح‌های اتمی هستیم، و چون (اس دی آی) جهان را بیش از این ناامن خواهد ساخت. لکن برای ما بیشتر جنبه قبول مسئولیت دارد تا جنبه ترس، چون پیامد آن پیش‌بینی نشدنی است. (اس دی آی) به جای آنکه امنیت را تحکیم کند، باقی مانده آنچه را نیز، که ممکن می بود در خدمت امنیت به کار گرفته شود، از بین می برد.

تصمیم گرفتم در سخنرانی ام در تولیات بار دیگر تأکید کنم، که عکس‌العمل ما نسبت به (اس دی آی) بایستی مؤثر باشد. ایالات متحده امیدوار است، ما نیز سیستمی مشابه را تکمیل کنیم، و آنها در تمام مدت از نظر تکنولوژی برتر بمانند و بتوانند این برتری تکنولوژی را مورد استفاده قرار دهند. ولی ما، رهبری شوروی، می دانیم، چنین چیزی وجود ندارد که امریکایی‌ها بتوانند بدان دست یابند، و دانشمندان و مهندسين ما از دست یافتن به آن ناتوان بمانند. یک دهم سرمایه‌گذاری ایالات متحده کافی خواهد بود، برای آنکه ما هم سیستمی نظیر (اس دی آی) را بسازیم.

بدین علت مصمم هستیم، این ادعای عوام فریبانه را، که ما در

مقابل (اس دی آی) عقب خواهیم کشید، افشاء کنیم. با جمع‌بندی رویدادهای ماههای پس از ملاقات سران در ژنو خواستیم برای غرب، ایالات متحده و (ناتو) روشن سازیم، که ما سیاست صلح طلبانه‌مان را به هیچ وجه کنار نخواهیم گذارد، اما در عین حال سیاست غرب را نیز بادقت تمام زیرنظر خواهیم گرفت. ماصلاح را به‌التماس تقاضا نخواهیم کرد، بیش از یکبار به‌مقابله با مبارزطلبیها رفته‌ایم و باز هم خواهیم رفت.

به‌نظر می‌رسد، روشن باشد، که آمریکایی‌ها بر اثر ابتکارات ما و تحرکهای پس از ملاقات سران در ژنو می‌بایست عکس‌العملی نشان دهند، و تانیمه راه به‌سوی ما پیش آیند و آرزوی خلقها را مورد توجه قرار دهند. اما این چنین نبود. قشرحاکم علائق خودش را برعلائق بشریت و علائق ملت آمریکا مرجح دانست. چشمگیر بود، که بی‌پروا و با لحنی مبارزطلبانه این کار را می‌کرد و به‌افکار عمومی اعتنایی نداشت.

چنین رفتاری ثابت می‌کند، آگاهی از مسئولیت بار دیگر توسط استنباط‌های عادت شده عقب رانده شده است. این امید، که پس از ملاقات سران در ژنو درهمه جا، از جمله در اجتماع آمریکا بیدار شده بود، پس از آن بسیار زود به‌یأس مبدل شد، چون در سیاست ایالات متحده همه چیز به‌همان حال گذشته باقی ماند.

آموزش چرنوبیل

در آوریل ۱۹۸۶ لزوماً آگاه گشتیم، اگر اتم از کنترل انسان خارج شود، چه پیامدهایی خواهد داشت، حتی اگر اتمی باشد که در

مصرفی مسالمت‌آمیز به کار گرفته شده است. سخن دربارهٔ سانحهٔ سوگ برانگیز چرنوبیل می‌گویم. تمامی حقایق دربارهٔ چون و چرا و پیامدهای آن کشف شده است. آن کسان که در روز این فاجعه گناهکار بودند، به پیشگاه دادگاه فراخوانده شده‌اند. دنیا آگاه است که در کشورمان چگونه کوشش کردیم تا حدود این فاجعه را تا بدانجا که امکان‌پذیر می‌بود محدود سازیم.

در دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی مدام از نو دربارهٔ این رویداد گفتگو کردیم. کمی پس از آنکه نخستین گزارش را دریافت کردیم دانستیم که وضع جدی است و ما هم برای توضیح علت واقعه و هم برای نتیجه‌گیری صحیح مسئولیم. آنچه کرده‌ایم برای تمامی ملتمان و برای تمامی دنیا باز و آشکار است. این حدس، که ممکن است به‌نیمه حقایق رضا دهیم، و از سر راه مسئلهٔ اصلی دور شویم، نابخاست. اطلاعات دربارهٔ آنچه روی داده بود، می‌بایست کامل و بی‌قید و شرط باشد. نظرگاهی حاکی از ترس را پذیرفتن مغایر با سیاست ما می‌بود. هیچ علاقه‌ای وجود ندارد، تا ما را ناچار سازد، حقیقت را پنهان داریم.

رهبری شوروی مستقیم در کوششهایی شرکت داشت، که برای سلطه بر آثار سانحه صورت می‌گرفت. این را برابر انسانها تکلیف خود دانستیم و در عین حال وظیفهٔ خود را از نظر بین‌المللی نیز ایفاء کردیم. تواناترین دانشمندان، پزشکان و مردان فنی گرد آمدند، تا پیامدهای سانحه را رفع کنند - یاری دانشمندان، مؤسسات و پزشکان خارجی، از جمله آمریکایی را بسیار ارج می‌نهیم. از این واقعه در ضمن برای تکامل بعدی نیروگاههای هسته‌ای نیز

نتیجه گیری کردیم.

به یمن فعالیت از خودگذشته ده‌ها هزار انسان و یاری از سراسر جهان، از جمله کمکهای پولی، توانستیم پیامدهای سانحه را تحت کنترل درآوریم. اما لزومی نمی‌بینیم که درباره آن سکوت کنیم. تصمیمی نداریم که از اهمیت سانحه بکاهیم، نه در برابر خودمان و نه در برابر دیگران. کارها ادامه دارد. سالها طول خواهد کشید، گرچه، تکرار می‌کنم، وضع زیر کنترل است.

و این فقط یک رویداد بود، که در آن فقط یک رآکتور دچار سانحه شد. چرنوبیل به ما بی‌رحمانه یادآور شد، که همه ما چه برسرمان خواهد آمد، اگر توفان هسته‌ای برپا خیزد.

مایل نیستم تمامی آن دروغهایی را که درباره چرنوبیل شایع شد، تکرار کنم. فقط می‌خواهم بگویم، که تفاهم و همیاری همه کسانی را که در این بدبختی با ما همدردی کردند، ارج می‌نهم، اما این مثالی بارز بود که نمایان ساخت در این دنیا هنوز تا چه حد بدی و بدخواهی وجود دارد.

ریک جاویک

می‌دانیم که گروههای نظامی گرا در ایالات متحده آمریکا (منظورم نه حزب جمهورخواه است و نه حزب دموکرات، بلکه منظورم کسانی هستند که با معاملات اسلحه روابط بسیار نزدیک دارند) هرگاه کوچکترین نشانه‌ای مشهود شود، که حکایت از کاهش تنش در روابط بین دو کشور کند، هراسناک می‌شوند. این گروهها هراقدام ممکن و حتی غیرممکن را انجام دادند، تاآنچه را در ملاقات سران در ژنو

موافقت شده بود، به فراموشی سپارند، روح ژنو را خاموش کنند، تمامی موانع را در جای سابق بتار دیگر مستقر سازند و به رقابت تسلیحاتی بلامانع همچنان ادامه دهند، از جمله در وجه تازه آن در فضا.

اما این را هم می دانستیم، که این گروه‌های نظامی گرا به هیچ وجه تنها گروه نافذ در صحنه سیاسی ایالات متحده نیستند. سیاستمداران آمریکایی که دیدگاهی واقع‌گرایانه را دنبال می‌کنند و گرفتار هیچ پنداری درباره وضع جهان نیستند، از ادامه مذاکرات با اتحاد جماهیر شوروی جانبداری کردند، تا راهی نو برای عادی ساختن روابط اتحاد جماهیر شوروی - آمریکا پیدا شود، چون اینان می‌دانستند، رقابت تسلیحاتی برای ایالات متحده هم پیامدهایی منفی همراه خواهد داشت. اما علائق گروه‌های نظامی گرا بدین نحو یا بدان نحو برتری خود را حفظ می‌کرد، همان‌گونه که در گذشته نیز اغلب حفظ کرده بود.

اقبال نتیجه‌گیری ثمربخش از ملاقات سران شوروی - آمریکا سریع کاهش یافت. اقدامی بیهوده و خلاف عقل می‌بود که بار دیگر در ملاقات سران شرکت کنیم، تا فقط به یکدیگر دست دهیم و روابط دوستانه را به نمایش گذاریم. با وجود این نمی‌توانستیم، نه گفتن آمریکا را، به عنوان پاسخی به کوشش‌هایمان برای نزدیک کردن نظرگاهها و سازشی معقول، به سادگی بپذیریم. می‌دانستیم که بایستی سد را بشکنیم و زمان هم به نفع علائق بشر خواهد بود. سپس این فکر مورد توجه قرار گرفت که در ملاقات خوب آماده شده سران شوروی - آمریکا به کوششهای مرتبط با کاهش سلاح‌های هسته‌ای انگیزه‌ای

پرتوان داده شود، گرایش خطرناک موجود برطرف گردد، و امور به جهتی صحیح سوق داده شود. رئیس جمهور ایالات متحده ابتکار ما را پذیرفت، که به نوبه خود تشجیع کننده به نظر رسید. بدین ترتیب راه برای ملاقات سران در ریک جاویک در اکتبر ۱۹۸۶ هموار شد.

در جریان نخستین دور مذاکراتمان در ریک جاویک برای رئیس جمهور توضیح دادم، که به پیامد ملاقات ژنو توفیق یافتیم مکانیسم پیچیده و عظیم مذاکرات شوروی - آمریکا را به کار اندازیم. ولی این مکانیسم بیش از یک بار متوقف شده است: در مسائل مهمی. که به هر دو طرف مربوط است - چگونه باید تهدید هسته‌ای را تضعیف کرد، و از انگیزه ژنو سود برد، و قراردادهای ویژه را آماده ساخت - پیشرفتی حاصل نشده است. چنین وضعی موجب سرسام ما می شود. برای رئیس جمهور توضیح دادم، مذاکرات ژنو در بحثی بی پایان درباره مسائلی خفه می شود، که تمامی آنها به بن بست می رسند. حدود پنجاه تا صد شق مورد توجه قرار گرفته اند اما هیچ یک پیشرفتی را موجب نمی شوند.

برای ملاقات سران در ریک جاویک مقدمات لازم کاملاً آماده شده بود. خطی کاملاً روشن با حدود کاملاً مشخص را دنبال می کردیم، تا در بلند مدت به کاهش تسلیحات اتمی برسیم، و با توجه کامل به تضمین امنیتی یکسان برای ایالات متحده و برای اتحاد جماهیر شوروی، در هر یک از مراحل، به هدفهایمان نزدیکتر شویم. هراستنباط دیگری جسورانه، غیرواقعی و باورنکردنی می بود. براین مطلب اطمینان داشتیم، که ملاقات ریک جاویک راه را برای انعقاد قراردادی درباره مسائل اساسی کنترل تسلیحات در دیدار بعدیمان

هموار خواهد ساخت.

مجموعه‌ای حجیم حاوی اقدامات قاطع همراه برده بودیم، که اگر پذیرفته می‌شد عصری تازه را در تاریخ بشر موجب می‌شدیم، عصری فارغ از تسلیحات اتمی. دیگر فقط موضوع محدود ساختن سلاح‌های اتمی نمی‌بود، آن سان که در قراردادهای (سالت - ۱) و (سالت - ۲) پیش‌بینی شده است، بلکه موضوع امحاء سلاح‌های اتمی در طول زمانی نسبتاً کوتاه بود.

نخستین پیشنهاد به سلاح‌های استراتژی تهاجمی مربوط بود. آمادگی مان را اعلام داشتیم که اینگونه تسلیحات را در پنج سال نخست تا پنجاه درصد کاهش دهیم.

در پاسخ پیشنهادمان گفته‌های بسیاری دربارهٔ سطح محدودیت زیر - سطح محدودیت و همچنین محاسبه‌ای گیج‌کننده شنیدم، که درباره آن نمایندگانمان در مذاکرات ژنو، ماه‌ها بحث کردند و به مفهوم صحیح جویدند، تا عاقبت در بن‌بست گرفتار شدند. شروع به توضیح نظرگامم کردم، اما زود دانستم که این بحث به نتیجه‌ای نخواهد رسید. برای آنکه از بن‌بست نجات یابیم - بن‌بستی که در مذاکرات ژنو بنا بر اتفاق ایجاد نشده بود، بلکه با این منظور خلق شده بود، تا مذاکرات را بی‌ارج سازند و به عنوان جدلی بی‌معنی نمایان سازند - راه حلی ساده و روشن را پیشنهاد کردم. سه نوع اسلحهٔ استراتژیکی تهاجمی وجود دارد - راکت‌های زمین پایه، زیردریایی‌های حامل راکت و هواپیماهای جنگی. هم اتحاد جماهیر شوروی و هم ایالات متحده آمریکا چنین سلاح‌هایی را دارند، اگرچه در هر دو سیستم تسلیحاتی، بنا بر شرایط تاریخی تفاوت‌هایی وجود دارد. پیشنهاد کردم، که هر یک از

این سه نوع اسلحه را منصفانه به دو قسمت متساوی تقسیم کنیم. برای آنکه توافق را تسهیل کرده باشم، سازشی حائز اهمیت را نیز پذیرفتم و از خواسته قبلی مان مبنی بر اینکه در توازن استراتژیکی بایست آن موشکهای میان برد آمریکایی نیز منظور شوند که می توانند به قلمروی ما برسند، صرف نظر کردم. از این گذشته آمادگی داشتیم، نگرانی ایالات متحده آمریکا را دربارهٔ راکت‌های سنگینمان مورد توجه قرار دهیم.

رئیس جمهور با این پیشنهاد موافقت کرد. از این گذشته پیشنهاد برچیدن کامل سلاح‌های استراتژیک تهاجمی را ظرف پنج سال مطرح ساخت، که من قویاً از آن جانبداری کردم.

دومین پیشنهاد مربوط بود به موشکهای میان برد. به رئیس جمهور پیشنهاد دادم، کلیه موشکهای شوروی و همچنین موشکهای آمریکایی مشمول این طبقه بندی را در اروپا محو کنیم. در این مورد هم ما سازش مهمی را پذیرفتیم، یعنی اطلاع دادیم که خلاف موضع قبلی مان سلاح‌های اتمی بریتانیا و فرانسه را که علیه ما مستقر شده اند، کنار خواهیم گذارد. آمادگی خود را اعلام داشتیم که موشکهای با برد هزار کیلومتر را به انبار منتقل، و بدون وقفه مذاکراتی را دربارهٔ اینکه با آنها چه باید کرد، آغاز کنیم. طبیعتاً با این برداشت که اروپا بایستی در نهایت از اینگونه موشکها رها شود. در پایان پیشنهاد آمریکایی‌ها را مبنی بر اینکه از تعداد موشکهای میان بردی که در قسمت آسیایی اتحاد جماهیر شوروی مستقرند به نحوی قاطع بکاهیم و فقط یک صد کلاک اتمی سوار بر این گونه موشکها را که در شرق اروال مستقرند نگه داریم، و در مقابل پذیرفتیم که یک صد

کلاهیکی سوار بر موشکهای میان برد مستقر در خاک ایالات متحده نیز نگه داشته شوند. به عنوان نتیجه مذاکرات این امکان مشهود شد، که می توانیم وزراء امور خارجه مان را مأمور کنیم تا طرحی برای توافق درباره موشکهای میان برد آماده سازند.

مورد سوم، که در نخستین دور مذاکراتمان به اطلاع رئیس جمهور رسانیدم و جزء تفکیک ناپذیر پیشنهادهای ما بود، مربوط بود به تأیید قرارداد (ای بی ام) - قرارداد مربوط به منع آزمایش های اتمی.

کوشیدم رئیس جمهور را متقاعد سازم، که به رغم تمامی جهدمان برای کاستن سلاح های اتمی، لازم است به یکدیگر این اطمینان را بدهیم که هیچ کدام اقدامی نخواهیم کرد که موجب تزلزل امنیت طرف دیگر شود. بدین علت تأیید قرارداد (ای بی ام) تا بدین حد اهمیت یافته است. علاقه شدید رئیس جمهور را به برنامه (اس دی آی) نیز مورد توجه قرار دادیم. پیشنهاد کردیم، پذیرفته شود که تحقیقات آزمایشگاهی مرتبط با (اس دی آی) مجاز باشد، لکن، موضوع عدم استفاده از حق کناره گیری از قرارداد (ای بی ام) نیز برای ده سال مسجل گردد. برای ما چشم پوشی ده ساله از حق کناره گیری از قرارداد (ای بی ام) بسیار حائز اهمیت بود، تا بتوانیم مطمئن شویم، در مذاکراتمان در زمینه کنترل تسلیحات، امنیت متقابلمان تضمین شده خواهد بود. و از تمامی آزمایش هایی که به استقرار سیستم های تسلیحاتی فضا پایه و پایدار شدن مزایای یک جانبه بینجامد، جلوگیری خواهد شد.

از نظر سیاسی، در عمل و از نظر فنی این محدودیت ها هیچ گونه تهدیدی را سبب نمی شدند. بعد، بار دیگر در این باره سخن خواهم

گفت، اما فعلاً می‌خواهم به یاد آورم که ما، در ریک جاویک پیشنهادی به رئیس جمهور ارائه دادیم مبنی بر اینکه نمایندگان مذاکرات مربوط به منع آزمایش‌های اتمی را به محضی که ملاقات سران در پایتخت ایسلند به اتمام رسید، آغاز کنند. در این باره نیز رفتاری انعطاف‌پذیر نمودیم، و اظهار داشتیم که قرارداد مربوط به منع کامل و قطعی آزمایش‌های اتمی را فراگردی می‌شناسیم که گام به گام می‌تواند عملی شود. موضوع فوری در زمینه چنین طرحی می‌تواند «حد ظرفیت» آزمایش‌های اتمی، تعداد سالانه این گونه آزمایشها و آینده قراردادهای سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۶ باشد. بسیار نزدیک شده بودیم تا برای هریک از این موضوع‌ها فرمول مناسبی نیز بیابیم.

هنوز هم باورم این است که راه رسیدن به استمهال، به نحوی ناامید کننده مسدود نیست. این واقعیت، که ما ناچار بار دیگر آزمایش‌های اتمی را شروع کردیم، مطمئناً نشانه‌ای حاکی از این نیست که ایالات متحده درباره نحوه پیشرفت امور تنها تصمیم گیرنده است. بیانش مشکل است، که چه زمان عاقبت در وضعی خواهیم بود که درباره هم، قضاوتی درست داشته باشیم. لکن روزی به آن خواهیم رسید، شاید کاملاً غیرمنتظره، فقط بدین علت که زندگانی ما را عاقلتر خواهد ساخت. تاریخ‌های فراوانی ارائه می‌دهد، که چگونه سریع ممکن است وضع عوض شود.

بدین سان ملاقات سران در ریک جاویک پایان یافت و وزراء امور خارجه مأموریت یافتند، سه متن قرارداد را آماده سازند، تا در ملاقات بعدی سران ایالات متحده و شوروی به امضاء برسند. اما آن فرصت نادر و متناسب، برای پیش رفتن و رسیدن به سازشی تاریخی بین

اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا در نهایت «هدر رفت»، گرچه در حد قابل دسترس بدان نزدیک شده بودیم. رفتار آمریکایی‌ها در زمینه قرارداد (ای بی ام) سنگی پاگیر بر سر راه بود. بعد از یک جاویک، مدام از خود پرسیدم، چرا ایالات متحده دایم از رسیدن به توافقی که تأیید این قرارداد را نیز با مدت اعتباری نامحدود شامل شود، گریزان است. و هر بار به نتیجه‌ای یکسان می‌رسیم: ایالات متحده آمادگی ندارد تا خود را از این امید رها سازد، که عاقبت به برتری هسته‌ای دست خواهد یافت، این بار می‌خواهد از اتحاد جماهیر شوروی با پژوهش در زمینه (اس دی آی) پیشی گیرد.

در این ارتباط مایلم بار دیگر تکرار کنم: اگر ایالات متحده موفق گردد برنامه (اس دی آی) را به نتیجه رساند که ما بدان اطمینان نداریم، پاسخ شوروی را نیز در پی خواهد داشت. اگر ایالات متحده از برنامه (اس دی آی) دست بردارد، ما هم زندگانی را برای ایالات متحده سهلتر نخواهیم ساخت. پاسخ ما مؤثر و قانع کننده است و چندان پرهزینه هم نخواهد بود. من باب آزمایش طرحی را کامل ساخته‌ایم، که امکان نفوذ در (اس دی آی) را به ما می‌دهد، بی‌آنکه نیاز به هزینه کردن چنان مبالغ افسانه‌ای را داشته باشیم، مبالغی که ایالات متحده بدان نیازمند است. آمریکایی‌ها باید بار دیگر فکر کنند، آیا این برنامه چنین ارزشی را دارد، که به خاطر (اس دی آی) تا لب پرتگاه ویرانی اقتصادی پیش روند. در هر صورت چنین برنامه‌ای حفاظتی قابل اطمینان را تضمین نخواهد کرد.

لکن به هر حال (اس دی آی) مفهومی است که سلاح‌ها،

بعدی تازه می‌یابند، امری که وضع استراتژیک را قاطعانه متزلزل می‌سازد. در ضمن با اصرار برای اجرای برنامه (اس دی آی) هدف خاصی رانیز دنبال می‌کنند، یعنی این هدف، به هر شکلی که امکان داشته باشد، اتحاد جماهیر شوروی را به وضعی نابهنجار بکشانند. این گونه هدفهای سیاسی، اینگونه برنامه‌های تخیلی - که با ابتکارات دفاعی استراتژیک به استیلا بر اتحاد جماهیر شوروی توفیق یابند - مانعی بودند، که فرصت ندادند تا ریک جاویک با تاج تصمیمات با اهمیت تاریخی، مزمن گردد.

رونالد ریگان و من، بسیار در این باره گفتگو کردیم و بحثمان تا حدی تند بود. وقتی به رئیس جمهور گفتم، از ملاقاتمان هیچ کس به عنوان پیروز به خانه باز نمی‌گردد، و ما هر دو برنده یا بازنده خواهیم بود، صمیمی بودم.

با همه اینها، ریک جاویک نقطه عطفی بود در تاریخ جهان. بسیار واضح نشان داد، که وضع جهان را می‌توان بهبود بخشید. پس از آن اوضاع به نحوی سنجش پذیر بهتر شد. دیگر هیچ کس نمی‌تواند چنان رفتار کند که قبل از ریک جاویک رفتار می‌کرد. در ریک جاویک به این اعتقاد رسیدیم، که جهتی که برگزیده‌ایم درست است و در تفکر سیاسی روش سازنده، اهمیتی حیاتی دارد.

این ملاقات سطح مذاکرات شوروی - آمریکا را، و همچنین سطح مذاکرات - شرق - غرب را متعالی ساخت. گفتگوها، خود را از سردرگمی ناشی از درگیر شدن با جزئیات تکنیکی، مقایسه اعداد و ریاضیات سیاسی رهانید و شیوه‌ای کاملاً متفاوت را پیش گرفت. برای حل مسائل مشکل، ریک جاویک نقطه آغاز و مطلوبی بود.

امنیت، کاهش تسلیحات اتمی و لزوم جلوگیری از آفریدن ابعاد تازه در رقابت تسلیحات. ریک جاویک راهی را نمود، که با گذشتن از آن بشریت می‌تواند بقاء جاویدان خود را که با کاربرد اسلحه اتمی در هیروشیما و ناگازاکی از دست داده بود، بار دیگر به دست آورد.

عقیده ما این است که ملاقات در ایسلند یک نشانه‌گذاری تاریخی است. این نشانه، پایان دوران کوششها برای کاهش تسلیحات و آغاز دوران تازه‌ای را مشخص می‌سازد. الگوی سابق گفتگو را دور انداختیم و مذاکرات شوروی - آمریکا را از آن رهانیدیم، این الگویی است که مایلم آن را جو مه‌آلود سیاسی و عوام فریبی، بخوانم. طی سالهای طولانی مذاکره تعداد زیاد پیشنهاد ارائه شده از طرفین مسئله کاهش تسلیحات را مبدل به تکنیکی تخصصی کرده بود، که حتی سیاستمداران بلند پایه درک صحیحی از آن نداشتند، چه رسد به افکار عمومی. برنامه فعلی کاهش تسلیحات ما بسیار ساده و قابل فهم است. می‌توان آن را به اجزائی مشخص ساخت، که بیش از یک صفحه و نیم را پر نخواهد کرد. افکار عمومی نیز در سطحی گسترده می‌تواند آن را درک کند. این هدفی بود بادقت سنجیده، تا بتوانیم افکار عمومی جهان را نیز در مذاکراتمان دخالت دهیم.

پس از ریک جاویک

دیالکتیک ملاقات ریک جاویک چنین است: هدف، مدام دسترس پذیرتر می‌شود، در حالی که وضع سیاسی مدام پیچیده‌تر و پرتضادتر می‌شود. می‌توان به وضوح مشاهده کرد، از طرفی توافقی با گستره‌ای بی‌بدیل در دسترس قرار گرفته است، اما از طرف دیگر

راه‌بندان‌هایی برسر راه رسیدن به آن نیز وجود دارد. به‌طور کلی: ما هرگز قبل از این تا بدین حد به توافق نزدیک نشده بودیم.

به هر حال مشخص شده است، درباره نخستین و دومین قسمت برنامه - درباره سلاح‌های استراتژیک و درباره موشک‌های میان برد - می‌توانیم به توافق برسیم، گرچه رسیدن به این توافق نیز مشکل بود. همین امکان رسیدن به توافق موجب غنی ساختن تجربه‌هایمان خواهد شد. توانستیم مشکلات رئیس‌جمهور را صحیح ارزیابی کنیم و پذیرفتیم که او نمی‌تواند هرطور بخواهد تصمیم بگیرد. این بود که این واقعیت را، که مشکل مرتبط با قرارداد (ای بی‌ام) مانعی می‌بود برسر راه رسیدن به موفقیت مطلق در ریک جاویک، بیش از حد بزرگ نکردیم. تصمیم گرفتیم، فرصت دهیم تا رئیس‌جمهور درباره آنچه روی داده بود باز اندیشد و با کنگره مشورت کند. آزمایش دیگری مورد نیاز می‌بود، تا همه آنچه را که ما راجدا می‌ساخت، برطرف کنیم. به همین علت مجموعه پیشنهادهایی را که همراه به ریک جاویک برده بودیم پس نگرفتیم.

ریک جاویک به ما فرصت داد تا امر مهمی را استنباط کنیم. اینک نیاز به مذاقه ژرفتری بود، و نمی‌بایست کوه بینانه این کار را انجام دهیم. در هیچ حال ریک جاویک را اقدامی ناموفق نخواهم خواند. این مرحله‌ای بود در مذاکراتی طولانی و بسیار دشوار برای جستجوی راه حلی که می‌بایست ساده و فراگیر باشد. فقط در چنین صورتی انعقاد قرارداد امکان خواهد داشت. از ملاقات ریک جاویک نتیجه‌گیری کردیم، که نیاز به مذاکرات فزونی یافته است. بدین علت پس از ریک جاویک خوشبین‌تر از قبل هستیم.

پیش‌نویس این کتاب نزد انتشار دهنده بود، که ادوارد شوارد نادره، و شولتس در واشنگتن به توافق رسیدند که در کوتاه مدت قرارداد مربوط به موشک‌های میان‌برد و کوتاه‌برد را تدوین و قبل از پایان سال جاری به امضاء رسانند. این نخستین گام بزرگ در زمینه کاهش تسلیحات خواهد بود. و این نتیجه عملی ملاقات ریک جاویک به‌شمار خواهد رفت و دلیلی است براینکه در واقع این ملاقاتی تاریخی و نقطه عطف بوده است. بدین ترتیب پاسخ پرسشمان را، که در آن زمان بارها از ذهنمان گذشت، خواهیم داشت: آیا جهان پس از ریک جاویک امن‌تر شده است؟

بعضی کوشیدند تا هیجان ریک جاویک را (وضع واقعاً هیجان برانگیز بود) چنین تفسیر کنند، که انگار تمامی حل مشکل به یک کلمه بستگی می‌داشت، و اگر این یک کلمه بیان نشده بود کوششها با شکست مواجه می‌شد. این امر جنبه‌ای اصولی داشت. ما گام‌های بلندی برداشته بودیم تا به طرف دیگر نزدیکتر شویم، اما نمی‌توانستیم امتیازی بدهیم که امنیت کشورمان را دچار مخاطره سازد. پس از بازگشتم به مسکو دوبار درباره رویدادهای ریک جاویک سخنرانی کردم، و منظور این نبود تا حقیقتی را که واژگون نمایش داده شده بود بار دیگر استوار سازم. هدف مورد توجه‌ام این بود، تا تصمیم گرفته شود، اقدام بعدی چه خواهد بود. در آن زمان گفتم، و هنوز هم به گفته‌ام اعتقاد دارم، که عدم موفقیت کامل در ریک جاویک ناشی از دو ارزیابی استراتژیک اشتباه است، که برای بعضی از محافل غربی رفتاری بارز است:

نخست، اینکه روس‌ها از ترس (اس دی آی) به دادن هرامتیازی

آماده‌اند، و دوم اینکه روس‌ها بیش از آمریکایی‌ها به کاهش تسلیحات علاقه‌مندند. این استنباطها بر مذاکرات ریک جاویک اثر گذاشتند. بسیار زود توجه کردیم، که از ما چه انتظاری دارند. آمریکایی‌ها بدون برنامه‌ای از هر لحاظ مشخص شده به ریک جاویک آمده بودند، و فقط در صدد بودند تا میوه‌هایی برای سبد خودشان بچینند. طرفهای مذاکره آمریکایی، ما را مصرانه به نقطه‌ای سوق می‌دادند که مذاکره‌کنندگان در ژنو نیز نتوانسته بودند بن بست آن را بگشایند و ما هم به نوبه خود می‌خواستیم، آنچه را در ملاقات سران در ژنو در اصول توافق شده بود عملی کنیم و بدان واقعیت بخشیم. به دیگر سخن، می‌خواستیم برای به جریان انداختن برنامه کاهش تسلیحات اتمی انگیزه‌ای را ایجاد کنیم.

در تمامی مذاکرات قبلی گفتگو بر سر محدود ساختن سلاح‌های اتمی بود. لکن اکنون درباره کاهش و امحاء این‌گونه سلاح‌ها گفتگو می‌شد.

بدین دلیل لازم می‌بود، تمامی راه‌گریز مانورهای فریب‌دهنده که می‌توانست تضمینی برای برتری نظامی گردد، مسدود شود. این دلیلی بود برای اثبات لزوم پایبند ماندنمان به قرارداد (ای بی‌ام). رفتار ایالات متحده آمریکا در ریک جاویک در برخورد با این موضوع چنان بود، که به وضوح می‌نمایاند، ایالات متحده نظریه برتری نظامی را کاملاً کنار نگذاشته است. معلوم شد، برای گذشتن از این آستانه هم از ادراک مسئولیت و هم از تصمیم‌گیری سیاسی ناتوان است، چون چنین کاری در عین حال به مفهوم رها ساختن خود از نفوذ مجموعه‌های نظامی صنعتی نیز می‌بود.

با وجود این شکست را نپذیرفتیم. براین اعتقاد متکی ماندیم، که ریک جاویک اقبالی تازه برای همه - اروپا، آمریکا و ما است، تا درک کنیم چه روی می دهد. لکن یک نکته روشن است: چون آمریکایی ها قرارداد (ای بی ام) را رها کرده بودند و می خواستند (اس دی آی) را دنبال کنند - وسیله ای برای مطمئن ساختن برتری خودشان - الزام طرفداری از مذاکرات یک جا، که تمامی موضوعها را به هم پیوند دهد، مشخص بود. می خواهم منصف باشم: با طرفداریمان از این مجموعه مذاکرات، می خواستیم به جهانیان نشان دهیم که (اس دی آی) مانع اصلی برسر راه قرارداد کاهش سلاح های اتمی است.

این فاصله زمانی پس از ریک جاویک بسیار آموزنده بوده است. گروه های نظامی گرا واقعاً هراس زده شدند. کوشیدند، و هنوز هم می کوشند، تا راه فراگردی را که در ریک جاویک آغاز شده بود، با بی معنی ترین موانع مسدود سازند، تا به هیچ انجامد. درباره آنچه در ریک جاویک مذاکره شده بود، همه گونه داستان برسر زبانها افتاد، و هرکوشش قابل تصویری به عمل آمد، تا این حقیقت پوشیده گردد، که طرف آمریکایی بادت خالی به ریک جاویک آمده بود و فقط آمده بود تا مزایایی را که از شوروی دریافت می کرد، تصاحب کند.

در روزها، هفته ها، ماهها و تقریباً یک سال بعد از ملاقات سران در ریک جاویک وقایع بسیاری روی داد. خوشتر دارم که از همه نام ببرم: دولت ایالات متحده واقعاً جهتی را پیش گرفت که به کان لم یکن شدن نتایج ریک جاویک می انجامید. هیچ یک از رفتارهای این دولت جای تردید باقی نمی گذارد. می بایست شاهد باشیم، که ایالات متحده

مرتبط با نتایج واقعی ریک جاویک مسائلی خاص را واژگونه می نمود، و اروپای غربی واقعاً گرفتار سراسیمگی شده بود.

لکن رکن اصلی، فعالیتهای ایالات متحده بود. سخن درباره این می گویم، که ایالات متحده محدودیتهای (سالت - ۲) را آشکارا نادیده گرفت، و ۱۳۱ بمب افکن مجهز به موشک کروز را در اختیار ارتش گذارد. از این گذشته به مباحثات پرنجیال و مبارز طلبانه دولت در زمینه جانبداری کردن از به اصطلاح «تأویل گسترده» قرارداد (ای بی ام) اشاره می کند. و در نخستین ماههای سال ۱۹۸۷ واشنگتن اطلاع داد، که برای ایالات متحده وقت آن فرا رسیده، تا استقرار قسمتهایی از (اس دی آی) را در فضا آغاز کند.

همچنین مذاکرات ژنو نیز دچار کندروی شد. کوششهایی به عمل آمد تا مذاکرات رامتوقف سازند، و بار دیگر همه مسائل مربوط به سطح محدودیت وزیر - سطح محدودیت مورد توجه قرار گرفتند و روی میز مذاکرات گذاشته شدند. برای مصارف تبلیغاتی تمامی بیانات بنابر ادعای خودشان، سخت و انعطاف ناپذیر ما را، آراسته شده ارائه دادند. ادعا شد که اتحاد جماهیر شوروی پیشنهادهايش را یکجا ارائه داده است و با این کارش مانع رسیدن به راه حلی می شود، که ظاهراً می توان بدان رسید.

ما باید چه می کردیم؟ عکس العمل متناسب نشان می دادیم؟ اما با چنین رفتاری هرگز نتیجه مطلوبی نخواهیم گرفت.

ما از «الگوی» آمریکا پیروی نکردیم، بلکه اظهار داشتیم، که همچنان به وظایفمان که ناشی از قرارداد (سالت - ۲) است پایبند خواهیم ماند. یک هواپیمای جنگی بیشتر یا کمتر در سطح فعلی

توازن استراتژیک اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا، چندان اهمیتی نخواهد داشت. تخطی از قرارداد (سالت - ۲) توسط آمریکا بیشتر جنبه‌ای سیاسی داشت تا جنبه‌ای نظامی. چیزی شبیه به «دعوت» از اتحاد جماهیر شوروی بود تا باز به دوران قبل از ریک جاویک بازگردیم.

حتی در آن موقع هم خونسردیمان را حفظ کردیم، که گروه‌های راست‌گرای ایالات متحده با صدای بلند در این باره به بحث پرداختند، که برنامه (اس دی آی) را باید گسترش داد و فوراً آزمود و حتی سیستم (ای بی ام) فضاپایه را باید مستقر ساخت.

تا آنجا که مربوط به وراجی درباره مجموعه پیشنهادی شوروی می‌شود، هنوز هم همانند گذشته اعتقاد دارم، که اگر ایالات متحده این مجموعه را با الحاقاتی احتمالی، و تعدیل‌های لازم پذیرفته بود، پیشرفتی بسیار عظیم حاصل می‌شد. در گذشته، این مجموعه شامل اقداماتی برای محدود ساختن و امحاء سلاح‌های استراتژیک تهاجمی و همچنین جلوگیری از نظامی ساختن فضا نیز می‌شد. این مسائل اصالتاً با یک‌دیگر پیوسته‌اند. این همسازی استراتژیک است. اگر محدودیتی مسجل برای جلوگیری از رقابت تسلیحاتی در فضا وجود نداشته باشد، کاهش سلاح‌های استراتژیک تهاجمی نیز عملی نخواهد بود. این مطلبی است که برای همگان باید روشن باشد.

در ریک جاویک ماموضوع موشک‌های میان‌برد را در مجموعه پیشنهادها منظور داشتیم، چون می‌خواستیم رقابت تسلیحاتی را در تمامی سطوح محدود سازیم. در عین حال، بار دیگر تکرار می‌کنم، می‌خواستیم (اس دی آی) را مهم جلوه‌گر سازیم، تا تمام جهان بتوانند

بینند، که مانع اصلی در راه کاهش سلاح‌های اتمی است. بسیاری از سیاستمداران غربی ما را محکوم کردند، چون موشک‌های میان برد را بار دیگر در مجموعه پیشنهادها منظور کرده بودیم. می‌دانم، که افکار عمومی نیز تا حدی با رفتار ما موافق نبود. با وجود این باور دارم، که تصمیم ما تصمیمی صحیح بوده است.

گردهمایی مسکو و موشک‌های میان برد

گردهمایی مسکو «برای دنیایی فارغ از سلاح‌های اتمی و بقای بشریت» برمن و دیگر رهبران شوروی تأثیری پایدار برجا گذارد. ما به نحوی نافذ از نظرات افکار عمومی جهان، از نگرانی‌هایشان و ناراحتی‌هایشان دربارهٔ تقدیر تصمیمات ریک جاویک، و در این باره که اتحاد جماهیر شوروی کمی پس از ملاقات سران در ریک جاویک استمهال یک طرفه آزمایش‌های اتمی را بی اعتبار ساخته بود، و اینکه ایالات متحده آمریکا از شرایط (سالت - ۲) تخطی می‌کرد، و اینکه قرارداد (ای بی ام) وضعی متزلزل داشت، آگاه شدیم. در اتحاد جماهیر شوروی بسیار دربارهٔ آن اندیشیدیم و تصمیم گرفتیم، گامی دیگر نیز برداریم تا مذاکرات ژنو تقویت شود و در زمینه کاهش تسلیحات تغییری مثبت را موجب گردد. درباره جدا کردن مسئله موشک‌های میان برد از مجموعه پیشنهادها سخن می‌گویم.

و پس از آن چه شد؟

همانند دوران پس از ملاقات ریک جاویک در اردوی (ناتو) زنگ‌های خطر به صدا درآمدند. بازتاب کوشش مجدد ما برای نزدیکی این بود که مقامات (ناتو) در غرب برابر دید همگان از موضعی که

مدتها بود بدان پایبند مانده بودند، دوری جستند. آنان از راه حل صفر خودشان تخطی، و یا لااقل آنرا در پس شرایطی مختلف استتار کردند. حتی تا آنجا پیش رفتند، که تجدید تسلیحات در اروپا را با استقرار موشکهای کوتاه برد آمریکایی پیشنهاد کنند، به جای آنکه کاهش موجودی زرادخانه اتمی اروپا را مورد توجه قرار دهند.

توضیحاتی از این قبیل را می شنیدیم: غرب زمانی به پیشنهادات اتحاد جماهیر شوروی درباره محدود ساختن تسلیحات اعتقاد خواهد یافت، که اتحاد جماهیر شوروی سیستم سیاسی خود را تغییر دهد و سیستم اجتماعی غربی را به عنوان الگو بپذیرد. چنین بیانی به سادگی مسخره است.

پس از ریک جاوید، بخصوص پس از پیشنهاد ما درباره اینکه قراردادی مجزا درباره موشکهای میان برد منعقد شود، محافل (ناتو) فریاد برداشتند، چون چنین کاری را غیرممکن می دانستند، که صلح را در اروپا بدون سلاح اتمی بتوانند حفظ کنند.

درباره این موضوع بحثی بسیار تند با مارگرت تاچرانجام دادم. او مدعی بود، که برای بریتانیای کبیر سلاح اتمی تنها وسیله برای حفظ امنیت کشور، در صورت بروز جنگی غیراتمی در اروپا، خواهد بود. این فلسفه سوق به نابودی است. برای نخست وزیر بریتانیا توضیح دادم: «اگر اکنون در این باره سخن گوید، که تسلیحات اتمی برکت است، و بگویند که ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی بایست از ظرفیت اتمی خود بکاهند، اما بریتانیای کبیر کاری به این کار نداشته باشد، کاملاً واضح مشخص می شود، که یکی از طرفداران سرسخت سلاح های اتمی را برابر خود داریم. فرض کنیم، که ما کاهش

تسلیحات را آغاز کنیم، موشکهای میان برد را از اروپا برچینیم، سلاح‌های استراتژیک تهاجمی را به پنجاه درصد یا درصدی دیگر تقلیل دهیم، در حالی که شما همچنان نیروی اتمی خودتان را گسترش می‌دهید. هرگز در این باره اندیشیده‌اید که در چنین وضعی برابر افکار عمومی جهان چه وضعی خواهید داشت؟»

وظیفه خود دانستم که یادآور گردم، بریتانیای کبیر در مذاکرات سه جانبه مربوط به منع جامع و عمومی آزمایشهای اتمی شرکت جسته، و سپس ناگهان هرگونه علاقه‌ای را به این مذاکرات از دست داده است. ما دوازده ماه متوالی استمهال آزمایش‌های اتمی را اعمال کرده بودیم. در حالی که بریتانیای کبیر توجهی به این امر نداشت.

وجود سلاح اتمی همواره مخاطره‌ای را همراه خود دارد. اگر از این منطق پیروی کنیم، که سلاح‌های اتمی برکت‌اند و تضمینی قابل اعتماد برای امنیت هستند، پس سریع باید قرارداد منع گسترش اسلحه اتمی را کنار گذاشت. بخصوص که در حال حاضر یک دوجین از کشورها از ظرفیت علمی، فنی و مادی لازم برای ساختن بمب اتمی برخوردارند. قدرتهای اتمی فعلی از کدام حق اخلاقی استفاده می‌کنند، که پاکستان، اسرائیل، ژاپن، آفریقای جنوبی، برزیل و یا دیگر کشورها از آن برخوردار نیستند؟ لکن در چنین حالتی چه برسر دنیا و روابط بین‌المللی می‌آمد؟

برای ارزیابی صحیح اوضاع، دفتر سیاسی کمیته مرکزی (ک پ د س یو) ناخشنودی رهبران شوروی را از چنین رفتاری تأیید کرد، یعنی رفتار کسانی که «مدعی» بودند پایدار نگاه داشتن روابط بین‌المللی و حفاظت از امنیت ملی، فقط با اعتماد به سلاح‌های اتمی امکان‌پذیر

خواهد بود.

برای آنکه به موضوع موشکهای میان‌برد بازگردیم، در واقع این رونالد ریگان بود، که راه حل صفر را برای اروپا پیشنهاد کرد. هلموت اشمیت هم برای خود حق انحصاری یافتن این نظریه را ادعا دارد. واقعاً هم اشمیت اولین کسی بود، که این پیشنهاد را، زمانی که هنوز صدراعظم آلمان فدرال بود، ارائه داد. در ریک جاویک رئیس جمهور و من راه حلی را یافتیم و آن را تاحد انعقاد قرارداد کامل کردیم. اکنون می‌توان آن را عملی ساخت. در روزنامه‌های آلمان فدرال درج شده بود، افرادی در آلمان فدرال بودند، که بر خود می‌بالیدند و گفته‌های گورباچف را به یادش می‌آوردند. ولی حال این گورباچف است که با راه حل صفر موافقت کرده، و در واقع گفته‌های اینان را به یادشان می‌آورد. در ادامه مطلب آمده بود: بسیار خوب حالا ثابت کنید، آن زمان که راه حل صفر را پیشنهاد می‌کردید و امیدوار بودید که روس‌ها آن را نپذیرند، بیهوده گویی نمی‌کردید. این را که خواندم پوزخند زدم. اما سپس اندیشیدم: خوب شاید هم این روزنامه در مجموع حق داشته باشد.

مسئله موشکهای کوتاه برد را می‌شد حل کرد. ما موافق امحاء این نوع موشکها هستیم. اما نگاهی به اطراف بیندازیم، و ببینیم چه روی داده است. در آوریل ۱۹۸۷ جورج شولتز به مسکو آمد، تا ما را متقاعد سازد، ایالات متحده بایستی از این حق برخوردار بماند، و تجدید تسلیح کند، و تعدادی از این موشکها را مستقر سازد، تا آنکه اتحاد جماهیر شوروی تمامی این گونه موشکها را برچیند. این منطقی شگفت بود. ما موشکهای برد کوتاه را که اینک در جمهوری

دموکراتیک آلمان و چکسلواکی مستقرند برمی‌چینیم و امحاء می‌کنیم، و آمادگی هم داریم، پس از آن باقیمانده این موشکها را نیز به قراضه مبدل سازیم. اما وقتی ما این پیشنهاد را عنوان کردیم، (نانو) بار دیگر همچون گربه، گردش در اطراف شوربای داغ را آغاز کرد. داستان تکرار می‌شد.

اما روحیه خود را نباختیم. وضعی را که پس از ملاقات ژنو در بهار و اوایل تابستان بروز کرده بود به دقت بررسی کردیم، و به گفته‌های مردم در اروپا و آسیا گوش فرا دادیم، آنگاه گام بزرگ دیگری نیز برداشتیم.

در ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۷ به نام دولت شوروی اعلام داشتیم، که اتحاد جماهیر شوروی آمادگی دارد، تا تمامی موشکهای میان برد را در قسمت آسیایی قلمروی خودش از بین ببرد. این اعلامیه موضوع باقی نگاهداشتن یکصد کلاهک هسته‌ای را که با رئیس جمهور ریگان در ریک جاویک درباره آن به توافق رسیده بودیم، و قرار بود سپس درباره آنها در ژنو مذاکره کنندگانمان بحث کنند، نیز منتفی می‌ساخت. مسلم است که شرط این کار این بود، که ایالات متحده نیز همین کار را بکند. بنابراین موشکهای کوتاه برد نیز امحاء می‌شدند. به سخن دیگر، اتحاد جماهیر شوروی آماده بود، راه حل دوگانه جهان فراگیر را عملی سازد. با وجدانی آسوده می‌توانستیم بگوییم، که شوروی هرچه در توان داشت انجام داد، تا نخستین قرارداد حائز اهمیت درباره امحاء دو گروه، نه فقط یک گروه، از سلاح‌های اتمی را عملی سازد.

لکن چه راه‌بندان‌هایی که برپا داشتند و در راه رسیدن به توافق گذاردند! دیگر از چه مانعی باید گذشت، تا آنکه عقل و فهم

بردیوانگی هسته‌ای پیروز گردد!

خودتان بسنجید، ما چه احساسی داشتیم، وقتی که راه حل صفر دوگانه را پذیرفتیم، و به ما گفته شد، دویت موشک پرشینگ - ۱ - آ در منطقه جمهوری فدرال آلمان همراه با تعداد متناسب کلاهک اتمی باقی خواهند ماند. روشن است که با این کار همه چیز - اساس غیراتمی ماندن جمهوری فدرال آلمان، قرارداد منع گسترش سلاح‌های اتمی و اصول تساوی حقوق طرفها - نادیده انگاشته می‌شد. اما چه می‌شود کرد، اگر در چنین شرایطی جمهوری دموکراتیک آلمان، چکسلواکی، یا لهستان از ما خواهش کنند، که چیزی در اختیارشان بگذاریم تا توطئه اتمی آمریکا - فدرال آلمان را خنثی کنند؟ آیا باید چنین وضعی را بپذیریم، که در مکانی بسته‌ها رامحکم کنیم و در مکان دیگری از نو شروع کنیم؟

به وزیر امور خارجه آمریکا توضیح دادم: «واقعا باور کرده‌اید که ما آن قدر ضعیف هستیم، و آماده‌ایم برابر دولت شما بلاوقفه کوتاه بیایم؟ یا آنکه باور کرده‌اید ما به گسترش روابط آمریکا - شوروی دلبستگی بیشتری داریم و بنابراین طرف آمریکا نایستی از این بابت کاری را انجام دهد؟ اگر چنین است، گمانی بیش نیست، گمانی که بسیار خطرناک می‌نماید. این را بدون پروا و بدون استتار دیپلماسی می‌گویم.» دنیا از تنش به ستوه آمده است. انسانها، بی‌قرار در انتظار اقبالی هستند که وضع را بهبود بخشد و از خطر جنگ بکاهد. اتحاد جماهیر شوروی سازشهایی را می‌پذیرد که هرگز نظیر نداشته است، تا چنین اقبالی به هدر نرود، و در آینده بر تمامی سیاست جهانی انگ خود را بزند.

ممکن بود از خود بپرسیم، چرا ما، (چرا اتحاد جماهیر شوروی) در این کار چنین تعجیل می‌کنیم؟ چون در واقع، می‌بایست تعداد بیشتری موشک میان برد رامبدل به قراضه کنیم تا غرب، و در مورد موشکهای برد کوتاه نیز وضع همین است. چه عاملی ما را برآن وامی‌دارد؟ فقط یک چیز است که موجب تعجیل ما می‌شود، و آن ادراک روشن از این الزام است، که کاری باید انجام، و گامهای واقعی باید برداشته شود تا فراگرد کاهش تسلیحات واقعاً به جریان افتد، گرچه عملی شدن آن به کندی صورت پذیرد و بستگی به اوضاعی خاص داشته باشد.

جستجوی راه حل برای مسائل هیجان‌برانگیز بایستی در تمامی مراحل مذاکرات و در تمامی سطوح مذاکره ادامه یابد. بخصوص در مذاکرات ژنو. جریان این مذاکرات توجه ما را به خود معطوف می‌دارد. فکر کنیم، خواننده آگاه باشد، که ما برای رسیدن به پیشرفتهایی که در آنجا حاصل شد، چه کارهایی انجام داده‌ایم.

مایل نیستیم فقط مذاکره کنیم. باید کاملاً بی‌پرده بگویم. این واقعیت که مذاکرات ادامه می‌یابند، به خودی خود برای اشخاصی در آمریکا بسیار مطلوب است. لکن برای ما کافی نیست. بسیار خوب است که گفتگوها ادامه دارند. اما مهم آن است که حرکتی نیز در جهت وجود داشته باشد، تا پیشرفتی حاصل شود و به توافقهایی بینجامد که برای ملت شوروی و ملت آمریکا و تمامی جهان سودمند باشد، و با توافقهایی به دست آمده در ژنو برای مسائل همچنان باقی مانده راه حل‌هایی یافته شود، تهدید اتمی منتفی گردد و راه برای کاهش تسلیحات هموار شود.

این چیزی است که برای حصول آن می‌کوشیم. اگر گفتگوها فقط به عنوان پوششی تلقی گردند، تا در پس آن تمامی برنامه‌های نظامی انجام شود، و بودجه‌های نظامی فزاینده از تصویب بگذرد، در این صورت ما به شدت با آن مخالفیم. این راهی است که قابل تحمل نیست.

طبیعتاً سهل نیست، اساسی را که روابط شرق - غرب در پنجاه سال قبل متکی بدان بنا شده است، تغییر داد. اما تفکر نوین به معنی واقعی کلمه اینک بر هر پنجره و هر دری ضربه می‌زند. ما، نسل فعلی رهبران سیاسی، بایستی به ملت‌هایمان توجه کنیم. متأسفانه هنوز هم بسیاری از سیاستمداران گرفتار احتیاطها و برداشتهای الگویی گذشته هستند.

وقت آن رسیده است، تا انتخاباتمان را بکنیم. همه ما بایستی آزمون نیک خواهی، جریزه سیاسی و تعقل سیاسی را بگذرانیم. واضح است که حل موفقیت‌آمیز مسائل مرتبط با موشکهای برد متوسط و برد کوتاه اهمیت زیادی و پیامد حائز اهمیتی برای تمامی فراگرد کاهش تسلیحات خواهد داشت، چنین توافقی دلیلی براعتاد متقابل است، که ما همچنین بدان نیازمندیم.

طبیعتاً مذاکرات مربوط به سلاح‌های استراتژیک و کاستن آنها را ادامه خواهیم داد. بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در مورد ظرفیت سلاح‌های استراتژیک توازنی تقریبی وجود دارد. بیش از فقط یک بار نظرات آمریکایی‌ها را شنیده‌ام، ایالات متحده موشکهای قاره‌پیمای (آی‌سی‌بی‌ام) ما را برای خود تهدیدی جدی تلقی می‌کند ما هم به نوبه خود، موشک‌های زیردریایی پایه (اس ال

بی‌ام) آمریکایی را تهدیدی جدی می‌دانیم، چون این موشک‌ها کمتر ضربه پذیرند و با کلاهک‌های انفجاری که هریک جدا از دیگری قابل برنامه ریزی می‌باشند، مجهزند و همچنین از نشانه‌گیری بسیار دقیق برخوردارند. همچنین ما تعداد زیادی از پایگاه‌های نظامی را که در اطراف اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شده‌اند. برای خود تهدیدی جدی تلقی می‌کنیم. با وجود این بین ما توازن برقرار است. بنابراین اگر در محدوده ساختار فعلی و زرادخانه‌های سلاح‌های استراتژیک تهاجمی موجود، توازن وجود دارد، در این صورت توازن با کاهش پنجاه درصد این سلاح‌ها همچنان برقرار خواهد ماند لکن در سطحی پایین‌تر و این وضع سیاسی را تغییر خواهد داد عیناً این چیزی است که در ریک جاویک به رئیس جمهور ریگان پیشنهاد کردم: کاستن از هر سه نوع و از هریک پنجاه درصد. چنین اقدامی دست آوردی بسیار حائز اهمیت خواهد بود.

مسلم باید قرارداد (ای‌ام‌بی) دقیقاً اجرا شود. در مورد (اس دی آی)، مخالفتی نداریم اگر در محدوده آزمایشگاه، مؤسسات تحقیقاتی، محوطه کارخانه‌ها و میدانهای آزمایش، تحقیقات ادامه یابد. پیشنهاد ما طبیعتاً حاوی این است که ایالات متحده، در محدوده دست‌یابی به (اس دی آی) به پنج تا هشت مورد بسنده کند. بهتر است، متخصصین گرد آیند و همه مسائل را مسجل سازند و توضیح دهند که استقرار کدام یک از قسمت‌ها در فضا مجاز خواهد بود و کدام مجاز نخواهد بود. نظرات سازش‌پذیر ما فرصتی مناسب را برای رسیدن به راه حل مسائل فراهم آورده‌اند.

اتحاد جماهیر شوروی کارهای زیادی انجام داده است، تا وضع

سیاسی نوین و امکانات تازه‌ای برای بهبود و تقویت پویایی روابط شوروی - آمریکا را ایجاد کند. هیچ یک از دولتهای دهه‌های گذشته از چنین اقبالی برخوردار نبوده‌اند، که بتوانند بنا بر خواست خود روابطشان را با اتحاد جماهیر شوروی بهبود بخشند. و اما؟ هیچ نکته‌ای وجود ندارد که بتوان به خاطر آن برخورد بالید! تاکنون ما حتی یک سانتیمتر هم پیشتر نرفته‌ایم*.

زمان سپری می‌شود. براین اعتقاد دل بسته بودیم، که یا به توافق خواهیم رسید، و یا آنکه برایمان امکان دیگری باقی نخواهد ماند، جز آنکه نگذاریم آتش بی‌شعله روابط شوروی - آمریکا کاملاً خاموش شود.

ما گامهای لازم را برداشته‌ایم، تا سیاستمان را از پیش دآوری‌های ایده‌تولوژی برهانیم. عیناً همان کار را غرب هم باید انجام دهد. بخصوص بایستی خود را از این خودفریبی نجات دهد، که اتحاد جماهیر شوروی بیش از غرب نیازمند کاهش تسلیحات است، و فشار کمی کافی خواهد بود، تا شوروی اصل توازن قوا را کنار بگذارد، این کار را هرگز نخواهیم کرد.

توجه می‌کنید: تمامی پیشنهادهای شوروی، بی‌توجه به آنکه آنها را چگونه تحلیل کنند، متکی بر برداشت ما از تساوی و توازن در هر یک از مراحل کاهش تسلیحات است. چه در مورد سلاح‌های اتمی، چه در مورد سلاح‌های غیراتمی و چه در مورد سلاح‌های

*. در اواخر نوامبر ۱۹۸۷ در ملاقات سران در واشنگتن قرارداد مربوط به امحاء موشکهای برد متوسط و کوتاه منعقد شد.

شیمیایی، و همچنین در مورد مناطق جغرافیایی - شرق، غرب، اروپا و آمریکا - نیز رویه همین خواهد بود. ما پیشنهادهایمان را با دقت آماده می‌کنیم و متکی بر این برداشت می‌مانیم، که هیچ کشوری معامله‌ای را نخواهد پذیرفت، که بتواند به امنیت آن لطمه‌ای وارد آورد. هر زمان که پیشنهادهایمان را در جریان مذاکرات ارائه می‌دهیم، خواه در گفتگوهای ژنو یا هرکجای دیگر، رهنمود ما این نظریه خواهد بود، که اگر فقط به علائق اتحاد جماهیر شوروی نگرش داشته باشیم و علائق طرفمان را نادیده انگاریم، هرگز به انعقاد قرارداد نخواهیم رسید. به طرف آمریکایی پیام می‌فرستیم، که همین کار را بکند - با ما به همین روش رفتار کند، چون ما هم هرگز برتری طرف دیگر را و یا تجاوز به امنیتمان را تحمل نخواهیم کرد. ضمناً نمی‌خواهیم که امنیت ایالات متحده را محدود سازیم. اگر هر دو طرف چنین رفتاری را پیش گیرند، در این صورت پیشرفتی کاملاً مهم در همکاری شوروی - آمریکا امکان پذیر خواهد شد.

طبیعتاً می‌توانیم صبر کنیم، تا دولتی دیگر بر سر کار آید، ولی خوشتر می‌داریم که با همین دولت فعلی به توافق برسیم. آغازی را شروع کرده‌ایم، تماسهای شخصی و تا حدی تفاهم وجود داشته است. بسیار حائز اهمیت می‌دانیم، جوی عادی را ایجاد کنیم، که در آن این امکان وجود داشته باشد تا در بلند مدت گامهای بلندی را به سوی انعقاد قرارداد برداریم، لکن طرف آمریکا مدام از نو گرفتار تزلزل می‌شود. و آنچه بدتر از آن است: هر بار، وقتی ما گامی به سوی واشنگتن پیش می‌گذاریم، نیروهای مخالف توفیق می‌یابند. با تشدید فعالیت خود مسائل را پیچیده‌تر سازند و حرکت به پیش را متوقف

سازند.

مثال اخیر برای این رویدادها داستان همشجوی در سفارت خانه‌هاست. به جورج شولتس «برداشت تازه‌ای» را در این زمینه یادآور شدم. گفتم که او و شوارد نادزه، جاسوسان اصلی و سفرای آمریکا و شوروی در مسکو و واشنگتن نیز جاسوس‌اند. اینان بدین علت مصدر مقامشان اند، که کشور متبوع را مدام در جریان اوضاع کشور دیگر بگذارند و از نظرات کشور دیگر دقیقاً آگاه شوند و آگاهی‌های خود را به اطلاع برسانند. تمامی این جنجال‌ها در اطراف دیوانگی جاسوسی سفارتخانه‌ها بی‌معنی است. ما از تمامی آنچه مهم باشد درباره‌ی ایالات متحده اطلاع داریم، و ایالات متحده نیز همه چیز را درباره‌ی ما می‌داند. این بار جنون جاسوسی را شعله‌ور ساخته‌اند، چون روال براین است: هرزمان خطوط مشخص و سازنده‌ی طرحی نمایان گردند، هرزمان امکانی مشهود شود، که در روابط بین ما اقدامی حائز اهمیت به‌انجام رسد، آنگاه ترفندی به‌کار می‌برند و توطئه‌ای را سرهم می‌کنند، تا پیشرفت را متوقف سازند.

می‌دانم، حدس‌های مختلف و اشتباه درباره‌ی نظرگاه‌های رهبری شوروی به‌رئیس جمهور ریگان ارائه شده است. دوبار با هم ملاقات و ساعتها با هم گفتگو کرده‌ایم. بنابر عقیده‌ی من در حال حاضر مذاکره‌ای جدی بین من و رئیس جمهور را باید دنبال کرد. به‌رغم تمامی مشکلات، گاه به‌یکدیگر مطالبی می‌گوییم که چندان فرح‌انگیز نیست، برابر عموم هم کلماتی نسبتاً تند به‌کار می‌بریم. از جانب خودم می‌توانم بگویم که کوشش‌هایمان را ادامه خواهیم داد. با هررئیس جمهوری، با هر دولتی که ملت آمریکا انتخاب کند، همکاری

خواهیم کرد، و گفتگویی سازنده را ادامه خواهیم داد انتخاب رئیس جمهور - خواه دموکرات باشد و خواه جمهوری خواه فقط و فقط مربوط به مردم آمریکاست. تکرار می‌کنم که ما با دولتی همکاری خواهیم کرد، که توسط ملت آمریکا مأموریت یابد که بر آن کشور حکومت کند. آمریکایی‌ها باید در کشورشان چنان زندگی کنند که مایل اند زندگی کنند، و ما هم در اتحاد جماهیر شوروی چنان زندگی خواهیم کرد، که میل داریم زندگی کنیم. هرگز تمایلی نداریم که فهرست سیاستمداران را به مطلوبها و نامطلوبها تفکیک کنیم. حقایقی وجود دارند، که باید آنها را مورد توجه قرار داد. جز این، سیاست به تصمیمهای موردی، به کش و واکش‌های مداوم و گرایش از یک موضع تند به موضع تندی دیگر مبدل خواهد شد، و در این صورت از هم گسستگی اداره آن امکان خواهد داشت. اشتباه خواهد بود، در سیاست چنان رفتار کنیم، بخصوص آنگاه که روابط بین دولی همچون ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی مطرح است. این امری است بسیار جدی.

بسیار حائز اهمیت است، که هم اتحاد جماهیر شوروی و هم ایالات متحده متکی بر این اعتقاد بمانند، که ما بایستی به تفاهم برسیم، ما وظیفه داریم بیاموزیم که در صلح زندگی کنیم.

کاری بزرگ با اهمیتی تاریخی برابرمان قرار دارد، هم برای ایالات متحده و هم برای اتحاد جماهیر شوروی. هیچ یک از دو کشور ما قادر نخواهد بود به تنهایی این کار را به انجام رساند. سخن از مشکلاتی می‌گویم، که در این روزها بیش از همه ما را به خود مشغول می‌دارند - باید بروز خطری را مانع گردیم، که نابودی بشریت را در جنگ اتمی

تهدید می‌کند. اگر این وظیفه همراه با موفقیت انجام شود، آنگاه دورنمایی مطلوب برای شکوفایی روابط اتحاد جماهیر شوروی- آمریکا وجود خواهد داشت، «عصری طلایی» که از آن اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا و تمامی کشورهای دیگر جهان مستفیض خواهند شد.

نتیجه گیری

اینک وقت آن رسیده که جمع بندی کنیم.... لکن چند کلمه ای دیگر در پایان.

قطعاً اعتقاد دارم، این کتاب هنوز به پایان نرسیده است، یا اصلاً نمی توان آن را به پایان رسانید. بایست با عمل آن را کامل کرد، با اقدامهای عملی که منظور از آنها رسیدن به هدفهایی باشد، که در صفحه های این کتاب، بی پرده همه را توضیح دادم.

دگرگونی برایمان سهل نیست. هرگامی را که برمی داریم، ارزیابی می کنیم، با نظری انتقادی اقدام خود را با حاصل عملی اقداممان، می سنجیم و بسیار خوب می دانیم، آنچه امروز پذیرفتنی و کافی می نماید، فردا قدیمی خواهد بود.

دو سال و نیم گذشته برایمان چه بسیار همراه داشته است. سالها آینده، و شاید ماه های آینده، برایمان پیشرفتهای نوین و نامعمولی همراه خواهند آورد. در جریان دگرگونی نظراتمان را درباره گذشته، حال و آینده سوسیالیسم وسعت خواهیم بخشید و توضیح خواهیم داد برآنیم که خود را از نو کشف کنیم. بدین علت که به دنبال پندار

می‌دویم، و یا «جلب محبت را خواهانیم» و یا مشتاق تشویقیم، این کار را نمی‌کنیم و نخواهیم کرد. ما از نظرهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، از افکار لنین و از علائق خلقهای شوروی الهام می‌گیریم. اعتقاد داریم، که از ثمره این دگرگونی، روابط بین‌المللی نیز بهره‌مند خواهد شد. تفکر نوین نیاز زمان است. خطرهایی که بشر برابر آنها قرار گرفته، عظیم‌اند. عوامل مقابله به حد فراوان وجود دارند، لکن برگستره و توان نیروهایی، که این تمایل را دارند و قادرند این مقابله‌ها را متوقف سازند و بر آنها توفیق یابند، برابر چشمان افزوده می‌شود.

از عدم اعتماد به یکدیگر، و از خصومت نسبت به هم، رسیدن به اعتماد به یکدیگر، از «توازن وحشت» رسیدن به توازن عقل و نیک‌خواهی و از خودخواهی ملی‌گرایانه، رسیدن به همکاری، فراگردی است که می‌کوشیم تا واقعیت یابد. هدف ابتکار صلح ما همین است، و برای آن همچنان کوشا خواهیم ماند.

نیاز فراوانی به تفاهم متقابل، و تفهیم متقابل در جهان وجود دارد. بین سیاستمداران این نیاز را می‌یابیم، نزد روشنفکران، و همچنین نزد وابستگان به فرهنگ و در افکار عمومی شدت می‌یابد. وقتی کلمه روسی پراسترویکا چنین سهل در واژگان بین‌المللی پذیرفته شد، ناشی از علاقه‌ای برحق بود برای آگاهی از آنچه در اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد. اینک تمامی جهان نیاز به دگرگونی دارد، یعنی تکاملی پیشرو، تغییری بنیادی.

انسانها این را احساس می‌کنند و درک می‌کنند. همگی بایست خط مشی را بیابند، تا مسائلی که بشریت را زیر فشار گذارده است درک کنند، و دریابند که مایلند در آینده چگونه زندگانی کنند. دگرگونی یک

لزوم جهانی است، این لزوم را سیلی از سلاح‌های اتمی همراه آورده است، یک لزوم برای جهانی که درگیر مسایل اقتصادی و بوم‌شناسی سختی است، یک لزوم برای جهانی که در آن هنوز هم فقر، عقب افتادگی و بیماری حاکم است، جهانی که اکنون فوریت نیاز حفظ بقای خود را برابر دیدگان دارد.

همه ما آموزندگانیم، و آموزگارانمان زندگانی و زمان‌اند. اطمینان دارم، که مدام تعدادی بیشتر از انسانها درک خواهند کرد. که با دگرگونی، به مفهوم گسترده کلمه پایداری جهان تضمین خواهد شد. اگر ما از معلم اصلی مان - زندگی - نمراتی خوب بگیریم، برای ورود به قرن بیست و یکم به شایستگی آمادگی خواهیم داشت، و می‌توانیم اطمینان داشته باشیم، که پیشرفت همچنان ادامه خواهد یافت.

مشتاقیم که در قرن بیست و یکم همه جا در جهان صلح برقرار باشد. مشتاقیم که رقابت مسالمت‌آمیز سیستم‌های اجتماعی مختلف بدون هرگونه مانعی شکوفا شود، و همکاری مفیدی برای هر دو طرف ممکن گردد، و نه آنکه مقابله و رقابت تسلیحاتی وجود داشته باشد. مشتاقیم، که ملت‌های هر یک از کشورها از رفاه، خوشبختی و رضامندی برخوردار باشند. راه رسیدن به همه اینها دنیایی است فارغ از سلاح‌های اتمی و قلدری. ما این راه را برگزیده‌ایم، و دیگر کشورها و ملت‌ها را ترغیب می‌کنیم تا همین کار را بکنند.

یادداشتها

(۱) انقلاب بنابر تقویم ژولیان که در روسیه تا فوریه ۱۹۱۸ معتبر بود، در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ عملی شد. تقویم ژولیان با تقویم گرگوریان ۱۳ روز تفاوت دارد. بدین جهت امروز ما سالگرد انقلاب را در ۷ نوامبر جشن می‌گیریم.

(۲) دفتر سیاسی کمیته مرکزی (ک پ د س یو)، رهبری گروهی در کمیته مرکزی (ک پ د س یو) است که در اجلاس کمیته مرکزی انتخاب می‌شود، تا امور حزبی را در فواصل اجلاس‌های دفتر مرکزی اداره کند.

(۳) دبیرخانه کمیته مرکزی (ک پ د س یو)، از ارگان‌های کمیته مرکزی (ک پ د س یو) است که توسط اجلاس کمیته مرکزی انتخاب می‌شود، تا بر امور جاری حزب نظارت داشته باشد. به‌ویژه انتخاب مسئولین اصلی، و نظارت بر اجرای تصمیمات متخذه از وظایف آن است.

(۴) اجلاس کمیته مرکزی (ک پ د س یو)، در آوریل ۱۹۸۵ درباره تسریع تکامل اجتماعی اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی تصمیم

گرفت، حدود آن را مشخص ساخت و بدین سان اساس تجدید تدوین برنامه حزبی را، که سپس در بیست و هفتمین اجلاس حزب بعنوان خط مشی عمومی سیاسی از تصویب گذشت، آماده ساخت.

۵) **حسابرسی اقتصادی**، روش کاری است در مؤسسات در محدوده برنامه اقتصاد ملی. آن گروه از مؤسسات که از منابع عمومی استفاده می کنند و هزینه ها و پرداخت هایشان در بودجه پیش بینی شده است، درآمدهای ناشی از فروش تولیدات، نظرات علمی و تکنولوژی، خدمات و نظایر آن را به صندوق بودجه پرداخت می کنند، در مقابل دولت برای توسعه آنها، و نوسازی آنها منابع مالی لازم را تأمین می کند. با اجرای کامل حسابرسی اقتصادی که در سال ۱۹۸۷ به اجرا گذارده شد، هر مؤسسه ای تمامی پرداختهایش را از منابع درآمدی خودش تأمین می کند، و پرداختهایش به بودجه متناسب با آن کاهش می یابد.

۶) **خانه های جوانان پیشگام**، تأسیساتی در خارج از محدوده شهرها، که در آنها دانش آموزان را برای علاقمندی به کار خلاقه آموزش می دهند، و استعدادهای خلاقه آنان را بیدار می سازند، و درک آنان را برای انتخاب شغل متناسب و همکاری فعال اجتماعی تقویت می کنند.

۷) **نوسکی - پروسپکت**، خیابان اصلی لنین گراد. مستقیم امتداد دارد، و بدین جهت در روسیه نمادی به شمار می رود که بیانگر باور کسانی است که معتقدند تکامل هم می تواند بدون پیچ و تاب ادامه یابد.

۸) جنگ داخلی و دخالت‌های بیگانگان (۱۹۲۲-۱۹۱۸)، جنگ اتحاد جماهیر شوروی با نیروهای محافظه‌کار، و نیروهای مهاجم بریتانیایی، فرانسوی، ایالات متحده، آلمانی، ژاپنی، لهستانی و نظایر آن که به قسمتی از قلمروی کشور تجاوز کرده بودند (در مجموع چهارده کشور در این تجاوز شرکت داشتند).

۹) بیستمین اجلاس حزبی (ک پ د س یو) در ۱۴ تا ۲۵ فوریه ۱۹۵۶ در مسکو برپا بود. اجلاسیه حزبی ششمین برنامه پنج ساله تکامل اقتصادی مربوط به سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۶ را از تصویب گذراند، همزیستی مسالمت‌آمیز بین دول دارای نظام‌های اجتماعی متفاوت را با شرایط دوران فعلی متناسب دانست و پذیرفت. و فرهنگ شخصیت ستایی دوران استالین را محکوم کرد.

۱۰) این اجلاسیه که در ۱۴ اکتبر ۱۹۶۴ تشکیل شد، نیکیتا خروشچف را از مقام دبیر کلی کمیته مرکزی (ک پ د س یو) برکنار کرد و لئونید برژنف را به جای او برگزید.

۱۱) رفورم اقتصادی سال ۱۹۶۵ هدفش آن بود که مکانیسم فعالیتهای اقتصادی در صنایع و در صنایع ساختمانی را بویژه در مورد سوددهی بهبود بخشند.

۱۲) توسعه در سطح، روشی مغایر با توسعه عمقی اقتصاد است، که در آن رشد اقتصادی با بنای کارخانه‌های جدید و مؤسسات تولیدی جدید و به کار گرفتن تعداد بیشتری کارگر، حاصل می‌شود. این رویه موجب افزایش هزینه تولید می‌شود، بی‌آنکه کیفیت تولیدات بهبودی یابد.

۱۳) روش، بازده ناخالص، روش تولید و برنامه‌ریزی نامعقول است که

در آن برای «وزن» و «کمیت»، تولیدات، ارزش قائل می‌شوند، به جای آنکه کیفیت آن را بهبود بخشند، و به نیازهای واقعی توجه داشته باشند.

۱۴) انقلاب دموکراسی - بورژوازی ۱۹۱۷ نظام تزاری را سرنگون کرده بود. دولتی موقت اداره موقت امور را برعهده گرفت، که ناچار بود قدرتش را با شوراهای نمایندگان کارگران، کشاورزان و سربازان تقسیم کند.

۱۵) قرارداد برست - لیتوسکی، قرارداد صلح منعقد شده بین روسیه شوروی و نیروهای متحد مرکزی (آلمان، اتریش - مجارستان، ترکیه و بلغارستان) که در سوم مارس ۱۹۱۸ در برست لیتوسکی امضاء شد و دولت شوروی آن را در نوامبر ۱۹۱۸ منسوخ اعلام داشت.

۱۶) نظارت دولتی کیفیت، روشی برای کنترل کیفیت تولیدات است، که از مدیریت مؤسسه مستقل است و تحت نظر کمیته دولتی استاندارد کیفیت خدمات خود را انجام می‌دهد. در اول ژانویه ۱۹۸۷ در ۱۵۰۰ مؤسسه صنعتی اجرا می‌شد. توسعه آن برنامه ریزی شده است.

۱۷) بیست و هفتمین اجلاس حزبی (ک پ د س یو) در ۲۵ فوریه در مسکو تشکیل و تا ۶ مارس ۱۹۸۶ ادامه یافت.

۱۸) اساسنامه (ک پ د س یو)، مشخص کننده حقوق و وظایف اعضاء، ساختار تشکیلات و اصول دموکراسی درون حزبی است.

۱۹) برنامه حزبی (ک پ د س یو)، مهمترین سند حزبی، که در آن اصول تئوری و ایده‌نولوژی مشخص شده است، اصول مورد

توجه در عمل و هدفهای حزبی در این برنامه تعیین شده است.
 (۲۰) جلسه فوق‌العاده کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در ۱۱ مارس
 ۱۹۸۵ تشکیل و میخائیل گورباچف را به سمت دبیرکل (ک پ د
 س یو) برگزید.

(۲۱) (وا اف) بزرگترین تأسیسات صنعتی در لتوانی است.
 (۲۲) کویان، منطقه‌ای در غرب شمال قفقاز، که ساکنان آن از
 بازماندگان قزاقها هستند، و چند قرن قبل در این منطقه ساکن
 شدند.

(۲۳) مهاجرت سفید، اصطلاحی عمومی برای کسانی که روسیه را پس
 از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، و در جریان جنگ داخلی ۱۹۱۸-۱۹۲۲
 ترک کردند. تعداد زیادی از آنان در جنگ، فعال علیه دولت
 شوروی می‌جنگیدند و در فعالیتهای خرابکارانه علیه اتحاد
 جماهیر شوروی دخالت داشتند. بسیاری از مهاجرین بعدها
 تبعیت شوروی را پذیرفتند و بسیاری به موطن خود بازگشتند.

(۲۴) انقلاب فرهنگی، مبارزه کامل با بی‌سوادی در اتحاد جماهیر
 شوروی در دهه‌های سی و چهل و پذیرفتن فرهنگ نوین از طرف
 توده‌ها.

(۲۵) اتحادیه‌های هنرمندان، اتحادیه‌هایی، که در آنها نویسندگان
 معماران، آهنگ سازان، نقش آفرینها، خلاقین هنرهای تجسمی،
 روزنامه نگاران، فیلم سازان و نظایر آنها، براساسی آزاد گرد
 آمده‌اند.

(۲۶) (گوس پلان) - کمیته دولتی برنامه‌ریزی اتحاد جماهیر شوروی -
 سازمانی دولتی، که برنامه‌های بلندمدت، و برنامه‌های جاری

تکامل اقتصادی و اجتماعی را آماده می‌کند، و همچنین بر اجرای این برنامه‌ها نظارت می‌کند.

(۲۷) (گوس ناب) - کمیته دولتی اتحاد جماهیر شوروی برای تهیه مواد، و نیازهای فنی - سازمانهای دولتی.

(۲۸) (مین فین) - وزارت دارایی اتحاد جماهیر شوروی.

(۲۹) (گوس بانک) - بانک دولتی و مهمترین بانک در اتحاد جماهیر شوروی.

(۳۰) (گوسال گروپروم) - کمیته دولتی کشت و صنعت اتحاد جماهیر شوروی - سازمان مرکزی هدایت کننده مجموعه‌های کشت و صنعت، در سال ۱۹۸۵ تشکیل شده است.

(۳۱) دوازدهمین برنامه پنج ساله، برنامه فعلی تکامل اقتصادی - اجتماعی مربوط به سالهای ۱۹۹۰-۱۹۸۶.

(۳۲) (سی آی ال)، کارخانجات موتورسازی آی. ال. لیخاچف مسکو.
(۳۳) قرارداد تعاونی خدماتی، روش کاری، که براساس آن گروهی از کارگران براساس قراردادی واحد بامدیران مؤسسه یا سازمانهای دیگر کار می‌کنند. در این روش درآمد هرکارگر بنابر کارآمدی خود او مشخص می‌شود. قرارداد فامیلی، نوعی قرارداد تعاونی خدماتی است که یک فامیل منعقد می‌کند.

(۳۴) کلخوز، تعاونیهای کشاورزی، سوخوز، مؤسسات دولتی کشاورزی.

(۳۵) مجموعه کشت و صنعت اتحاد جماهیر شوروی (ای آی ک)، ساختار واحدی است در اقتصاد ملی، که تمامی شاخه‌های تولید کننده محصولات کشاورزی، صنایع عمل آورنده این محصولات

و حمل و نقل این محصولات و فروش این محصولات در آن متمرکز شده‌اند.

(۳۶) (کومسومول) - اتحادیه سراسری جوانان کمونیست - سازمانی عمومی مربوط به جوانان شوروی که در سال ۱۹۱۸ تشکیل شد. (۳۷) دولت موقت، ارگان مرکزی قدرت بورژوازی - مالکین در روسیه، که پس از انقلاب فوریه تشکیل شد. از ۲(۱۵) مارس تا ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) ۱۹۱۷ حکومت کرد.

(۳۸) سیاست جدید اقتصادی (ان ا پی) رالین در ۱۹۲۱ اجرا کرد. منظور اصلی آن پایان «کمونیسم جنگی» - یعنی اخذ مواد غذایی از دهقانان برای تأمین نیازهای شهری و ارتش در دوران جنگ داخلی و زمانی که بقاء دولت شوروی شدیداً گرفتار مخاطره بود. قرار شد که بجای اخذ مواد غذایی از دهقانان، نوعی «مالیات جنسی» دریافت شود، که براساس آن دهقانان قسمتی از محصول خود را به عنوان مالیات به دولت واگذارند. هدف فوری (ان ا پی) این بود که تبادل کالا بین روستا و شهر را براساس ارتباط کالا - پول - کالا، پایدار سازد، تا هرچه سریع‌تر امکان داشته باشد، عادی شدن تولید و تأمین مواد غذایی مورد نیاز عملی شود. مؤسسات خارجی از امتیازاتی برخوردار شدند، اما در این زمینه توفیقی مشهود نشد. مؤسسات خصوصی در کسب خرد و صنایع کوچک مجاز شناخته شد. مؤسسات دولتی روش حسابرسی را برگزیدند. (ان ا پی) را سیاست دوران انتقال برای بلند مدت تلقی می‌کردند، تا فرصت برای آماده ساختن سوسیالیسم دست دهد و سپس عملی شود.

۳۹) نوزدهمین کنفرانس اتحادیه‌های (ک پ د س یو). بنابر تصمیم کمیته مرکزی (ک پ د س یو) در ۲۸ ژوئن ۱۹۸۸ در مسکو تشکیل خواهد شد.

۴۰) اتحادیه مرکزی حزبی سندیکاهاى کارگری (ای یو سی سی تی یو) سازمان رهبری کننده سندیکاهاى کارگران شوروی در فواصل کنگره‌های این سندیکاهاست.

۴۱) بیستمین کنگره (کومسومول) در آوریل ۱۹۸۷ تشکیل شد.

۴۲) (ک گ ب) - کمیته خدمات امنیتی، و بازرسی‌های دولت اتحاد جماهیر شوروی.

۴۳) کشورهای سوسیالیستی اروپا این خط مشی را قاطعانه دنبال کردند. در ۲۹ مه ۱۹۸۷ در اجلاس کمیسیون مشاوران سیاسی در برلین، سندی با اهمیتی بنیادی پذیرفته شد: «دربارۀ دکترین نظامی کشورهای عضو قرارداد ورشو». این سند بیان تفکر مطلقاً دفاعی این دکترین را مسجل می‌سازد. در آن آمده است که، «کشورهای عضو قرارداد ورشو هرگز و تحت هیچ شرطی علیه کشوری دیگر یا اتحادی از کشورها اقدامی نظامی را آغاز نخواهند کرد، مگر آنکه خود مورد تجاوزی مسلحانه قرار گیرند. هرگز نخست سلاح اتمی به کار نخواهند برد. هیچ ادعای ارضی، نسبت به کشورهای اروپایی و یا غیراروپایی ندارند. هیچ کشور و هیچ خلقی را دشمن خود نمی‌شمارند. آماده‌اند، بدون استثنا با تمامی کشورهای جهان و براساس شناخت متقابل علائق امنیتی و همزیستی مسالمت‌آمیز روابط برقرار کنند.»

کشورهای عضو قرارداد ورشو درصدد به دست آوردن انواعی از

سلاح‌ها و بخشهای ارتشی که فقط مورد مصرف دفاعی نداشته باشند، نیستند قاطعانه این اصول را پیروی خواهند کرد، که هدفهایشان با حفظ امنیتشان حاصل شود. به کشورهای عضو قرارداد (ناتو) پیشنهاد داده‌اند که در گردهمایی دو طرف دکترین نظامی یکدیگر مورد مقایسه قرار گیرد، تا نظرات یکدیگر بهتر درک شود. پاسخ به این پیشنهاد به سکوت برگزار شد.

(۴۴) اصول بنیادی این سیستم را چنین می‌دانیم:

۱- در بخش نظامی

الف - چشم‌پوشی قدرت‌های اتمی، از جنگ علیه یکدیگر - خواه جنگی هسته‌ای و خواه جنگی با سلاح‌های غیراتمی - و یا جنگیدن با کشوری ثالث.

ب - جلوگیری از رقابت تسلیحاتی در فضا، متوقف نگذاشتن تمامی آزمایشهای اتمی و امحاء کامل این‌گونه سلاح‌ها، منع تولید و امحاء سلاح‌های شیمیایی و چشم‌پوشی از تکمیل وسایل نابودی دسته‌جمعی.

ج - نظارت دقیق بر کاستن از حجم ظرفیت نظامی هر یک از کشورهای تا حدی معقول.

د - انحلال اتحادیه‌های نظامی، به‌عنوان نخستین گام در این جهت، چشم‌پوشی از گسترش این‌گونه اتحادیه‌ها یا تشکیل اتحادیه‌های جدید.

۲- در بخش سیاسی

الف - محترم دانستن قطعی حق هر ملت برای انتخاب آزاد نوع و روش تکامل خود.

ب - حل منصفانه بحران‌های بین‌المللی و درگیریهای منطقه‌ای.
ج - تدوین سلسله مقرراتی، که منظور آنها پایدار ساختن اعتماد بین دولتها، و ایجاد تضمینی مؤثر علیه تهاجم از خارج و تخطی به تجاوز ناپذیری مرزها باشد.

د - آماده ساختن روشهای مؤثر برای جلوگیری از تروریسم بین‌المللی، از جمله انواعی که امنیت راه‌های ارتباطی را در زمین، هوا یا دریا به خطر می‌اندازند.

۳- در بخش اقتصادی

الف - منسوخ کردن تمامی انواع رفتار نابرابر در عمل کردهای بین‌المللی، صرف‌نظر کردن از برقراری تضییقات اقتصادی، تا زمانی که چنین اقدام‌هایی صریح در توصیه‌های سازمان ملل ذکر نشده باشد.

ب - پژوهش گروهی برای یافتن راه حل مشکل قرضه‌ها.

ج - ایجاد نظم بین‌المللی نوینی که برای تمامی کشورها امنیت اقتصادی را تضمین کند.

د - آماده ساختن اصولی که براساس آن قسمتی از پولی که در اثر کاهش هزینه‌های نظامی صرفه‌جویی می‌شود، برای رفاه اجتماع ملل و قبل از همه برای کاستن از مشقتهای کشورهای در حال توسعه مصرف شود.

ه - کوشش گروهی برای کشف و استفاده مسالمت‌آمیز از فضا و برای حل مسائل جهان فراگیر، مسائلی که تقدیر تمدن بستگی به حل آنها دارد.

۴- در بخش انسانی

الف - همکاری برای آماده ساختن نظریه صلح، کاهش تسلیحات و امنیت بین‌المللی، تبادل اطلاعات مطابق با واقع و افزایش تماسهای بین ملتها، تا یکدیگر را بهتر بشناسند، تقویت روح تفاهم متقابل و رفتار خوش در روابط.

ب - از بین بردن کشتار خلقها، جداسازی نژادها، فاشیسم و هرگونه از امتیازات نژادی، ملی یا مذهبی، همچنین از تحدید امتیازات بدین علل.

ج - گسترش - با حفظ قوانین هریک از کشورها - همکاریهای بین‌المللی برای پذیرفتن حقوق سیاس، اجتماعی و شخصی انسانها.

د - حل مسائل تجمع افراد خانواده و زوجها به نحوی مثبت و انسانی، همچنین ترغیب تماس بین افراد و سازمانها.

ه - تشدید جستجو برای یافتن اشکال نوینی از همکاری در بخش‌های فرهنگی، هنر، علم، آوزش و پرورش و پزشکی.

شابک : ۹۷۸-۹۹۵۳-۰-۲۲-۲-۹۶۴



کتابخانه کوچک موسسه ملی اسناد و کتابخانه ملی